وثانی نوع حدثنا برای آنکه ترجیح داده شد قرائت استاد بر قرائت شاگرد چرا که حضرت پیغمبر بوده
که آن شخص بخواند حدیث تو در وقتیکه محض بهر بیست قرائت خواندن و در اخبار دلیلی دیگر مشهور که قرآن
کتب حدیث بیش استاد شرط نیست که از اول کتاب که فرض تا آخر آن بکلی بلکه حدثنا از اول آن و بعض از
وسط آن و بعضی از آخر آن بخواند برای آن در صحت اجازت و شکی نیست که هرگاه استاد خود بر شاگرد خود قرائت
شاگرد هرگاه نقل کند از او برای دیگری روا است که بگوید حدثنا یا بگوید انبأنا یا بگوید سمعته یقول
و ابطریق قوی صدر اول متعارف بود و اما الحال پس متعارف شده است که اخبرنا بگویند در وقتیکه بر شیخ
بخوانند سیم از وجوه اجازات مناولات است و مراد از آن دادن استاد است شاگرد را کتابی از تالیفات
خود یا غیر خود خواه بوی بگوید یا اجزت یا نگوید و اولی آنست که هرگاه استاد داد کتاب بشاگرد خود بوی
بگوید صحیح روایتی کن از من عنی و مرتبه آن آنست که بوی کتاب دهد و بوی بگوید هذا سماعی و اکتفا
ببین لفظ چهارم مکاتبات و آن عبارت است که استاد مسموعات خود را کتابتی نویسد برای غایب بخط
خود و با آن مقرون شده اجازت را و معتبر است علما مثل اکثر بنا بر ناصره بها ندنا انباه و نمیگویند
نزد مجر اعلامات و آن است که اعلام کند شیخ و استاد که این کتاب یا حدیث سماع اوست و دلیل بر
حقیقت است که کلینی در کتاب کافی آورده است که محمد بن حسن بن ابی خالد شنبوله گفت قلت لابی جعفر الثانی
جعلت فداک ان مشایخنا رووا عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام و کانت التقیة شدیدة فکتموا
کتبهم فلم ترو عنهم فلما ماتوا صارت الکتب الینا فقال حدثوا بها فانها حق وجه اعلام
و صفت زیرا که قاعل بود که از علما هیچکس اراده سفر میگوید باید در وقت مردن که این کتاب را اصبح
فلان روایت کند و بعضی از علما اینرا تجویز کرده اند و جمعی منع کرده اند لانه جایز نیست هفتم وجاده
و مراد از آن آنست که شخصی ببیند بخط غالبی حدیثی اگر خود داد آن بوده است یا مروی علیه بر خواند که
اینها ذکر کرده و جدت بخط فلان اسمه که اخبرنا الشیخ السعید ابو عبدالله محمد بن احمد بن شهریار
الخازن لخزانة مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت سید جلیل بود که جد داد ما

شیخ سعید ابو عبد الله محمد بن احمد بن شهریار که خازن دار سرکار حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام فی شهر ربیع

الاول سنة ست عشرة وخمسمائة قراءة علیه وانا اسمع در ماه ربیع الاول در سال پانصد و شانزده

گذشته از هجرت نبوی در حالیکه میخواندند بر او و من گوش میدادم بر آن قال سمعتها علی الشیخ الصدوق

ابی منصور محمد بن محمد بن احمد بن عبد العزیز العکبری المعدل یعنی گفت که شنیدم دعاهای صحیفه

مزبوره را از شیخ [illegible] میخواندند [illegible] بحضرت شیخ [illegible] و مراد از عکبری بلدیست در نزدیک

بالای بغداد که جمعی از علماء از آنجا برخاسته اند و نسبت بآن که سید هند میکنند عکبری و مراد از معدل

کسی را گویند که عدالت در او ثابت باشد و مقبول الشهاده باشد بین خلق و جمعی گفته اند که معدل لقب او است

عن ابی المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی رحمه الله یعنی روایت کرد مرا ابو المفضل

و این راوی ابو المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن بهلول بن همام بن مطلب بن همام بن بحر بن مطر بن

مرة الصغری بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان است و در کتب رجال اختلاف در ضعف و صحت و وثاقت او نموده اند

و احق [illegible] قال حدثنا الشریف ابو عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن

الحسن ابن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت حدیث کرد ما را شخص بزرگ [illegible] ابو عبد الله [illegible]

حضرت امام حسن [illegible] که از سادات حسنی است و از اجلاء اصحاب [illegible]

قال حدثنا عبد الله بن عمر بن الخطاب الزیات گفت که خبر داد ما را عبد الله پسر عمر بن خطاب [illegible]

[illegible] و مراد از خطاب کسی را گویند که کثیر الخطبه باشد [illegible]

[illegible] سنة خمس

وستین ومائتین در سال دویست و شصت و پنج از هجرت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

که ملاقات کرده [illegible] در میان مسجد الحرام [illegible] صحیفه سجادیه

[illegible] صحیفه [illegible]

عمر بن الخطاب [illegible] که این حال عبد الله بن عمر مشهور است [illegible]

[illegible] قال حدثنی خالی علی بن النعمان الاعلم گفت که حدیث

کرد مرا خال من که علی بن النعمان است که مشهور بود باعلم [illegible]

باشد قال حدثنی عمیر بن متوکل الثقفی البلخی گفت حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل که منسوب است

بقبیله ثقیف [illegible] مشهور [illegible] بلخ بوده است [illegible]

و بلخ شهریست عظیم از بلاد خراسان [illegible] در خلافت عثمان

عن ابیه متوکل بن هارون [illegible] متوکل [illegible] در کتاب رجال [illegible] متوکل

بن عمیر بن المتوکل روایت کرده است از یحیی بن زید بن علی بن الحسین [illegible] قال لقیت یحیی

بن زید بن علی علیه السلام وهو متوجه الی خراسان متوکل گفت که ملاقات کردم من یحیی پسر زید

بن علی را در وقتیکه او متوجه بود بسوی شهر خراسان فسلمت علیه بر سلام کردم بر او [illegible] یحیی

پسر زید بن علی بن الحسین [illegible] علیه السلام [illegible]

شهید شد یحیی [illegible] تا [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] علی [illegible]

[illegible] هشام بن عبد الملک

[illegible] ولید بن عبد الملک خلیفه شد [illegible]

[illegible] سید عبد الله بن معویة بن عبد الله

بن جعفر ابن ابی طالب [illegible]

[illegible] السلاسل کلاب عوت لا قدس الله سرها [illegible]

[illegible] یوسف بن عمر [illegible]

حال یحیی بن زید

یحیی فرستاد او را بخراسان و از خشم تجدید کرد و تعلیه کرد او را بر ... کرد و عطا خود او را ده هزار
درم و ده اسب و از بلخ بیرون آمد و بجوزجان فرود آمد و جمعی بوی انجا و از طالقان ... باشد
نصر جمع امداد بیرون فرستاد نصر بن سیار و سالم بن احوز او با یکدیگر مقاتله کردند سه شبانه روز متواتر
تمامی لشکر یحیی کشته شدند و باقی ماند خود تنها پس او نیز شهید شد در عصر یوم الجمعه در سال صد و
بیست و پنج هجری و او را ابتدا از عمر هجده سال و سر مبارک او را برای ولید فرستاد و ولید ملعون سر مبارک او را
مادر یحیی بسوی مدینه فرستاد و مادر او دو کاره ... در طرف ... نهادند بر نگاه ... سر ...
واهی کشید و این کلمات را بر زبان راند شردتموه عنی طویلا و اهدیتموه الی قتیلا صلوات الله
علیه بکرة و اصیلا و از یحیی ... فقال لی یحیی من این اقبلت قلت من الحج فسالنی
عن اهله و بنی عمه بالمدینة و احفی السؤال عن جعفر بن محمد علیهما السلام پس گفت برای من که
کجا می‌آید بار گفتم که از حج ... سوال کرد مرا از احوال ... خود و اولاد عم خود و بسیار سوال
از حال حضرت امام جعفر صادق نمود ... حضرت امام جعفر صادق ... که امام ششم است که ...
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم ... در شام ... قاسم بن محمد بن ابی بکر
و مادر مادرش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است و بهمین جهت گفته است که ولدنی ابو بکر مرتین تولد آنجناب
مدینه طیبه ... در سال هشتاد و سه از هجرت ... در شهر شوال
در سال صد و چهل و هشت هجری ... شصت و پنج سال بود ... و دفن ...
امام محمد باقر در قبرستان بقیع ... و در کتاب مصابیح ... احوال ائمه را ذکر کرده
فاخبرنی ... علیه السلام ... حضرت امام
صادق ... که زید بن علی ...
در قتل ... زید بن علی کنیت او ابو الحسین زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ... مادر او ...
و خود ... و در عبادت ...

در حال زید بن علی

حلیف

حلیف مسجد بود او را استوانه مسجد مسمی کرده بودند و شیخ مفید در کتاب ارشاد المفید آورده
که زید بن علی بن الحسین افضل اولاد آنحضرت بود بعد از امام محمد باقر و بود مردی متورع عابد فقیه
سخی طبع شجاع و ظهور او بسیف شد و بود امر بمعروف و نهی از منکر می نمود و طلب خون مظلوم جد امجد
خود حضرت امام حسین علیه السلام مینمود و جمعی از اهل شیعه را اعتقاد است که او امام است و خروج او که شد
میگفت که ... دعوت میکنم بسوی کسیکه قابلیت امامت داشته باشد از آل محمد و مردم گمان میکردند که مراد او
بامامت خود میخواند و حال آنکه معرفت داشت که خود لایق منصب امامت نیست بلکه لایق امامت برادرش حضرت امام
محمد باقر است علیه السلام و سبب خروج آنکه روزی داخل مجلس هشام بن عبدالملک شد ... از ...
عبدالملک بن الحارث بن الحکم امیر مدینه ... و ملعون هشام اذن دخول بوی نمیداد و نوشته ... هشام در
... جواب نوشت که ... زید ... سوگند ... بن الحسین ...
او را ... خبر ... ملعون ... هشام گفت ... که تو ذکر خلافت می کنی
و ... و حال آنکه ... کنیز زاده ... زید گفت جواب تو
... کنیز زاده ... و حال آنکه ...
... جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ...
بر هشام ملعون گفت ... حضرت امام محمد باقر علیه السلام ...
ختم شد ... حضرت ...
... مخالف ...
... هشام ...
... فرستادند ... شام
... زید بسوی عراق آمد ... جمعی بوی ...
و در آن وقت ... یوسف بن عمر ثقفی ... جنگها واقع شد تا آنکه ...

بشناسند و امد و بعد شهادت زید اتفاق افتاد که قتل او مظلوم در روز دوشنبه دو شب مانده از ماه صفر

در سال صد و بیست و یک هجری و عمر شریفش چهل و دو سال بود و جسد مبارکش را در کناسه کوفه بدار کشیده

و در دار معلق چهار سال ماند تا آنکه عنکبوت بر عورت او کار تنید و سر مبارکش را بسوی مدینه

فرستاد ... فقال لی قد کان عمی محمد بن علی الباقر اشار علی ابی بترک الخروج وعرّفه ان

هو خرج وفارق المدینة ما یکون الیه مصیر امره یعنی گفت یحیی که تحقیق بود عم من حضرت امام

محمد باقر علیه السلام شروع میکرد به پدرم زید که ترک خروج کند و ... ساخته بود که کار او [illegible]

خواهد بود ... بود فهل لقیت ابن عمی جعفر بن محمد قلت نعم

یعنی آیا ملاقات کرده پسر عم مرا امام جعفر صادق گفتم بلی ... قال فهل سمعته یذکر من امری

شیئا گفت ... او را که ذکر میکرد ... گفتم آری قلت نعم گفتم آری

... قال بم ذکرنی خبرنی گفت بچه چیز ذکر میکرد مرا قلت

جعلت فداک ما احب ان استقبلک بما سمعته منه گفتم فدای تو شوم دوست ندارم

تا بگویم ... قال ابالموت تخوفنی هات ما سمعته گفت آیا بمردن مرا میترسانی

بیاور آنچه ... شنیدی ... قلت سمعته یقول انک تقتل وتصلب کما قتل ابوک وصلب

گفتم شنیدم که میگفت ... کشته میشوی ... چنانچه کشته شد پدر تو

... فتغیر وجهه ... وقال یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب

و گفت ... آنچه ... و ثابت ... لوح محفوظ ...

... یا متوکل ان الله

عز وجل اید هذا الامر بنا وجعل لنا العلم والسیف فجمعا لنا وخص بنو عمنا بالعلم وحده

ای متوکل ... حضرت سید المرسلین صلی

الله علیه وآله ... امام حسین علیه السلام ...

ما هم

ما و محصور ... اولاد امام حسین علیه السلام و از جمله اولاد عم ما حضرت امام محمد باقر که حضرت

امام جعفر صادق ... بدون خروج بسیف ... بلکه مذهب زیدیه

مذهب زیدیه

اعتقاد است که امام ... اولاد ... و از جمله ایشان ... و گفته اند که ...

باشد عالم ... شجاع که ... امام ... اولاد امام حسن

بود یا اولاد حضرت امام حسین ... بسبب ... ایشان ... محمد و ابراهیم پسران

عبدالله بن الحسن المثنی که ... در ایام منصور ... شهید شدند ...

... و امام ... و اما کلام یحیی بن زید ...

... امر بمعروف و نهی از منکر ...

... حکایت کرده اند از زید بن ...

که در وقت خروج ... بسیف ... گفت الحمد لله الذی اکمل لی دینی والله

... و ...

... و ... زید عارف بامامت ... شیخ صدوق ...

... از عمرو بن خالد که گفت زید بن علی ... اهل بیت ...

... جعفر بن محمد ...

... و ایضا ... روایت کرده است باسناد ...

سلیمان بن خالد ... زید بن علی در حین خروج ... با سلیمان گفت ...

در حق زید ... یا جعفر صادق سلیمان ... گفتم ...

... زید ... سلیمان ...

... جعفر امام ...

... اعتقاد ... یحیی بن ...

فقلت جعلت فداك إني رأيت الناس إلى ابن عمك جعفر أميل منهم إليك وإلى أبيك پس گفتم

فدای تو شوم بدرستیکه من دیدم مردم را که بسوی پسر عمت مایلتر اند از آنچه بسوی تو و بسوی پدر تو

فقال إن عمي محمد بن علي وابنه جعفر دعوا الناس إلى الحياة ونحن دعوناهم إلى الموت پس

گفت یحیی ای متوکل بدرستیکه عم من حضرت امام محمد باقر و پسر او حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام خواندند

مردم را بسوی حیوة یعنی بزندگانی و ما خواندیم مردم را بسوی مرگ یعنی که طلب

میکنیم ایشانرا بجهاد و بعضی ... مردم ... فقلت يا ابن رسول الله أهم أعلم

أم أنتم پس گفتم ای پسر رسول خدا آیا ایشان داناترند یا شما فأطرق إلى الأرض مليا پس سر را پایین

نمود ... ثم رفع رأسه وقال كلنا له علم پس سر را بلند کرد و گفت همه

ما ... غير أنهم يعلمون كل ما نعلم ولا نعلم كل ما يعلمون الخ

... که ...

کنیم اعتقاد ... و برای ... اظهار کنند

... حضرت امام

... آل محمد ... و

برای ... که ...

... علی جنگ

... از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ...

... علی ...

و کلام یحیی ... ثم قال لي أكتبت من ابن عمي

شيئا قلت نعم ... پس گفتم بلی گفت یحیی ...

گفت یحیی بنما بمن آنرا فأخرجت إليه وجوها من العلم پس بیرون آوردم بسوی یحیی انواع علوم چند که

از آنحضرت

از آنحضرت استفاده کرده بودم ... وأخرجت له دعاء أملاه علي أبو عبد الله و بیرون آوردم

برای یحیی دعایی که املا کرده بود بر من حضرت صادق علیه السلام یعنی تقریر نموده بود بر من تا آنرا یاد گیرم و

حدثني أن أباه محمد بن علي عليهما السلام أملاه علي و حدیث فرموده بود مرا حضرت صادق که پدر او

محمد باقر املا کرده بود بر من وأخبره أنه من دعاء أبيه علي بن الحسين عليهما السلام من دعاء الصحيفة

الكاملة و خبر داده بود او را که این دعا از دعاهای پدرش حضرت امام زین العابدین است علیه السلام از دعای

صحیفه کامله مشهوره فنظر فيه يحيى حتى أتى على آخره پس نگاه کرد در آن دعا که صحیفه باشد تا آمد باخر

وقال لي أتأذن في نسخه فقلت يا ابن رسول الله أتستأذن فيما هو عنكم و گفت یحیی بن زید مرا

آیا اذن میدهی در نسخه کردن ... پس گفتم ای پسر رسول خدا آیا اذن میخواهی در چیزی

ان ... صحیفه سجادیه که مشهور است بانجیل اهل البیت علیهم السلام

و در روایتی دیگر آنرا ملقب بزبور آل محمد نموده اند ... از ...

... از چند جهت ... تمام و کمال است

دوم آنکه ... زیرا که ذات متکلم از کلامش پیداست ...

... در فصاحت و بلاغت ...

بعضی از علما ... صحیفه کامله ...

مثل این صحیفه ... هیچ ...

هر آنکس ... که اول کتابی که در اسلام تصنیف شد کتاب ابن جریج ...

و ... از مجاهد و عطا ...

... سفیان ثوری بود ...

امیر المؤمنین علیه السلام بود که قرآن را جمع آوری نمود بعد سلمان فارسی بعد ابو ذر غفاری بعد اصبغ بن نباته بعد عبد الله

بن رافع بعد صحیفه کامله ... ثم قال أما لأخرجن إليك صحيفة من الدعاء الكامل

اگاه باش و بدان یحیی بدرستیکه من بیرون خواهم اورد بسوی تو صحیفه را که از دعاهای کامل تمام حفظ
اِنَّ عَمّا اَبی وَاِنَّ اَبی اَوصانی بِصَونِها وَمَنعِها عَن غَیرِ اَهلِها از آن دعاهائی که حفظ کرده
بود آنرا پدرم که زید باشد از پدرش حضرت امام زین العابدین علیه السلام و بدرستیکه پدر من
وصیت نموده بود مرا بحفظ آن و منع آن از غیر اهلش و مراد از غیر اهل آن ظلمه اند و سفهاء و
منافقان از مردان و زنان و امثال اینها چنانچه در دعای حیات فرموده اند لا تبذل للسفهاء و
النساء والصبیان والظالمین والمنافقین و امر کردن آنجناب فرزند خود را بمنع از ادعیه
انجناب را بواعث آن که انها استعمال نمایند دعا را در غیر محل استعمالها او غیر ... قال عمیر قال ابی
فَقُمتُ اِلَیهِ فَقَبَّلتُ رَأسَهُ گفت عمیر ابن متوکل که پدرم گفت برخواستم بسوی او و بوسیدم سر او را
فَقُلتُ لَهُ وَاللهِ یا ابنَ رَسولِ اللهِ اِنّی لَاَدینُ اللهَ بِحُبِّکُم وَطاعَتِکُم پس گفتم برای یحیی بخدا قسم
ای پسر رسول خدا بدرستیکه من دین داری میکنم خدا را بدوستی شما و بفرمان برداری شما وَاِنّی
لَاَرجو اَن یُسعِدَنی فی حَیاتی وَمَماتی بِوِلایَتِکُم و بدرستیکه من امیدوارم که سعید سازد مرا خدا
در زندگی من و مردن من بمحبت شما ... انکه تقبیل سر جایز است خصوصا که اختصاص عظیم ...
و از اینجا معلوم میشود که ... را نیز لازم است رعایت اثبات و محبت ایشان را باید ...
و فرمان برداری ایشان ... مراد از سعادت دنیوی و اخروی ...
در حیات دو قسم است دنیوی ... دنیوی مثل صحت و حال و وجود القوة
و امثال آن یا خارجیات مثل اهل و اولاد و اموال و تمام اسباب معیشت و اخروی نیز دو قسم است
علمیه و مراد از آن ایمان حقیقی است و یا عملیات مانند طاعات و خیرات و سعادت در ممات آن سعادت
اخرویات و آن ... است که ... علم ... که ...
و عنایت ... که ... و این سعادة اخرت گویند فَرَمی صَحیفَةً لی کانَت دَفَعَها اِلَیهِ
اِلَی الغُلامِ کانَ مَعَهُ پس انداخت آن صحیفه را که داده بودم انرا بسوی پسری ... کلاه بود در

سفر و مراد از ... ظاهرا که داشته باشند و دادن صحیفه غلام بود و این نوع شاید ... فتح
باشد چنانچه ظاهرا است و ... بعید بود ... از مثل یحیی ... که چون غلام
... خود را منظور نظر داشته است و ... یحیی ... باشد
و شاید از روی تعجیل بوده که در حالت سفر بوده است والله اعلم وَقالَ اُکتُب هذَا الدُّعاءَ بِخَطٍّ بَیِّنٍ حَسَنٍ
و گفت یحیی بغلام خود که بنویس این دعا را بخطی روشن نیکو و خوش خط وَاعرِضهُ عَلَیَّ لَعَلّی اَحفَظُهُ فَاِنّی
... تا شاید که من آنرا حفظ کنم و بخاطر سپارم فَاِنّی کُنتُ اَطلُبُهُ مِن جَعفَرٍ حَفِظَهُ اللهُ
فَیَمنَعُنیهِ بدرستیکه من بودم که طلب میکردم انرا از جعفر ... حفظ کند او را خدا در دنیا و اخرت
پس منع میکرد از من ... قالَ المُتَوَکِّلُ فَنَدِمتُ عَلی ما فَعَلتُ وَلَم اَدرِ ما اَصنَعُ گفت متوکل
پس پشیمان شدم من بانچه کرده بودم از اظهار صحیفه و ندانستم که دیگر چکنم بعد از انکه انرا بوی داده بودم
و اینجا متوکل ... گفت کنت اطلبه الخ وَلَم یَکُن اَبو عَبدِ اللهِ تَقَدَّمَ اِلَیَّ اَلّا
اَدفَعَهُ اِلی اَحَدٍ و نبود حضرت صادق که ... باشد بمن که این صحیفه را ندهم بدیگری و همین
اطمینان داشتم که حضرت یحیی از دادن ... ثُمَّ دَعا
بِعَیبَةٍ فَاستَخرَجَ مِنها صَحیفَةً مُقفَلَةً مَختومَةً پس یحیی ... خود را که فلان ... بیاورد
و مراد از عیبه ظرفهاست مانند زنبیل و ... صحیفه قفل زده مهر شده
فَنَظَرَ اِلَی الخاتَمِ وَقَبَّلَهُ وَبَکی ... یحیی ... و از اینجا معلوم
میشود که جایز است ... و شاید بکا کردن یحیی ... بوده ...
بر بکا کرده است که ... یا برای ... خاطر بوده
و از اینجا معلوم میشود که ... کتب حدیث ... استادم ...
کتاب ... استادم ...
که افلاطون و ارسطو ... که دعوی حکمت کند در مقابل کلام معصوم ثُمَّ فَضَّهُ وَفَتَحَ القُفلَ

ثم نشر الصحیفة ووضعها علی عینه وامرّها علی وجهه پس گشاد سر مهر را و مفتوح ساخت صحیفه را

پس بهم کرد صحیفه را و گذاشت آن را بر دو چشم خود و مالید آن را بر روی خود جهت تبرک و تعظیم آنها

وقال والله یا متوکل لولا ما ذکرت من قول ابن عمی اننی اقتل واصلب لما دفعتها الیک

و بعد گفت بخدا ای متوکل اگر نه آن سخنی بود که یاد کردی از قول ابن عم من حضرت صادق

که من کشته میشوم و بدار کشیده میشوم هر آینه نمیدادم این را بتو و لکنت بها ضنینا و والله بودم

بآن صحیفه بخیل در حفظ آن و بخیل در دادن بغیری و لیکن میدانم که قول آن حضرت در حق من

صادق و حق است شد بر آن سبب این صحیفه را نگاه نمیدارم زیرا که میترسم صحیفه از قتل من بدست

نا اهلان افتد ولکنی اعلم ان قوله حق اخذه عن آبائه وانه سیصح و نهایة من میدانم که سخن پسر

عم من حق است و علم آن از آبای خود اخذ نموده است و هر آینه صادق خواهد بود و این خبر داده است ظاهر خواهد شد

فخفت ان یقع مثل هذا العلم الی بنی امیة فیکتموه ویدخروه فی خزائنهم لانفسهم پس ترسیدم

از آنکه واقع شود مثل این علم بسوی بنی امیه لعنهم الله پس کتمان کنند آن را و ذخیره کنند آن را در خزانهای

خود برای نفس خود فاقبضها واکفنیها وتربص بها پس قبض کن این صحیفه را از من و کفایت

کن مرا از آنچه متوجه من است از محافظت آن و انتظار کش بآن فاذا قضی الله من امری وامر

هؤلاء القوم ما هو قاض پس هرگاه حکم کرد حق تعالی از امر من و امر این قوم آنچه حکم کننده است یعنی

آنچه مقدر شده است و در علم ازلی او داخل شده است که البته بظهور رسد فهی امانة لی عندک پس

این صحیفه امانت است برای من نزد تو حتی توصلها الی ابنی عمی محمد وابراهیم ابنی عبد الله

بن الحسن بن الحسن بن علی علیهما السلام تا آنکه برسانی آن را بسوی دو پسر عم من محمد و ابراهیم که دو پسر عبد الله بن

حسن پسر امام حسن مجتبی پسر حضرت علی بن ابی طالب فانهما القائمان فی هذا الامر بعدی پس بدرستیکه

محمد و ابراهیم هر دو ایستادگانند در این امر بعد از من که امر معروف و نهی از منکر با خروج بسیف است بعد از من هر آینه

پس محمد و ابراهیم هر دو بعد از من خروج کردند بر منصور دوانقی و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل آورده است که

کربر

خروج محمد و ابراهیم

یحیی بن زید تفویض امر بسوی ایشان کرد و ایشان در مدینه خروج نمودند و ابراهیم برادر او در بصره ... و

با او شریک شدند بعد از ... کشته گشته اند و اما محمد پسر عبد الله ملقب بود بالنفس الزکیه و کنیت او ابو القاسم

و بعضی گفته اند ابو عبد الله و برادر او را ملقب به قتیل باخمری بودند و گویند که محمد ارسال کرد برادر خود ابراهیم را

برای خروج در کوفه و ابراهیم بصره آمد و متوجه شد و چون خبر ... شد خبر قتل محمد او بوی

و مقاتله محمد چنان اتفاق افتاد که منصور دوانقی عیسی بن موسی عباسی را با لشکر بسیار بجنگ محمد فرستاد

پس محمد در خارج مدینه با ایشان جهاد نمود تا آنکه اصحاب او متفرق شدند و خود تنها ماند ...

یافت که رفقای او روی گردان شده اند داخل خانه خود شد و امر کرد که در تنور ... را بسوزانند

دفتری که اسامی لشکری که با وی بیعت کرده بودند در آن ... پس بیرون آمد و جنگ کرد تا شهید شد

و اما ابراهیم برادر او در بصره خروج نمود و ابو حنیفه ... او را امداد داد و ترغیب کرد و نوشت

خدمتش که من جماعه ... را که با امداد تو فرستادم هرگاه بر دشمن خود ظفر یابی ...

بدرستی کرد و همین کتابت بدست منصور افتاد و این باعث ... او شد و چون خبر خروج ابراهیم بمنصور

رسید عیسی بن موسی را در مقابله او تعیین نمود و ابراهیم از بصره جانب بغداد میل نمود و قریب بکوفه رسید

و هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند عسکر عیسی بن موسی منهزم شدند و ابراهیم آواز داد که کسی از پی گریختگان

نرود پس اصحاب او برگشتند و اصحاب عیسی خیال کردند که لشکر ابراهیم منهزم شده اند و از عقب ایشان

روان شدند و اصحاب او را کشتند و او را شهید کردند و سر ابراهیم را برای منصور بردند قال المتوکل

فقبضت الصحیفة فلما قتل یحیی بن زید صرت الی المدینة گفت متوکل پس قبض کردم صحیفه را پس آنکه

پس چون کشته شد یحیی بن زید بن علی برگشتم بسوی مدینه فلقیت ابا عبد الله علیه السلام پس ملاقات کردم حضرت

امام جعفر صادق را فحدثته الحدیث عن یحیی فبکی واشتد وجده به پس خبر دادم او را از قتل یحیی پس گریست

و سخت شد حزن او از ... و قال رحم الله ابن عمی والحقه بآبائه واجداده و گفت آن حضرت که رحم

کند حق تعالی بر پسر عم مرا و ملحق گرداند او را بآبای طاهرین او و باجداد طیبین او ... دعا کرد آن حضرت در حق یحیی

دلالت بر اشرفیای انجناب میکند تا او و معلوم میشود از کرامات انحضرت بیاد که یحیی عارف بوده بعنایا و رسول خدا
وحال او در خروج تا شد بعالم خروج پدرش زید بن علی است متوکل بن هرون گوید که ملاقات کردم یحیی بن
زید را در وقتیکه متوجه بسوی خراسان بود و ندیدم احدی را در عقل و فضل مثل او پس سوال کردم او را از حال
پدرش پس یحیی گفت که پدر مرا شهید کردند و در کناسه بدار کشیدند پس گریست و من نیز گریستم تا
وقتیکه بیهوش شد و چون بهوش آمد عرض کردم که باعث خروج وی بسوی جانب جهاد با ظالمان چه بود و حال
آنکه اهل کوفه را میشناخت یحیی گفت بلی و من نیز از او این سوال کردم پدرم فرمود که شنیدم از پدرم حضرت
علی بن الحسین که گفت که حضرت رسالت دست خود را بر صلب من زد و فرمود ای حسین بیرون میاید از پشت تو
مردی که نام او زید باشد کشته شود بناحق هرگاه روز قیامت شود او و اصحاب او پا بر بالای گردن خلق گذارند
و داخل بهشت شوند پس من دوست دارم که بوده باشم بهمان صفتی که رسول خدا فرموده پس یحیی گفت خدا
رحمت کند پدر مرا زید بود والله یکی از متعبدین که شبها را بعبادت قیام مینمود و در روز روزه بود جهاد
کرد در راه خدا بجز لا زین جهاد بود من گفتم که این صفات صفات امام است پس یحیی گفت ای عبدالله بود
پدر من امام لیکن بود از سادات کرام و بود از جمله مجاهدین در راه خدا گفتم من یا ابن رسول الله پدر دعوی
امامت کرد و حال آنکه از حضرت نبی تعالی صادق خبرها آمده است در مذمت مدعی امامت کاذب پس گفت
ساکت شو ای عبدالله بدرستیکه پدرم عقل او بیشتر از آن بود که دعوی کند آنچه حق او نبود و دعوی حق ملک بکر می گفت
که شما را میخوانم بسوی رضای آل محمد و رضا حضرت امام جعفر صادق بود پس من بوی گفتم که آیا حضرت صادق
صاحب امامت است یحیی فرمود بلی و او افقه بنی هاشم است بعد گفت ای عبدالله من خبر دهم از حال پدر
و عبادت او بدرستیکه بوده که در روز نماز میکرد اهل دیگر حق خدا خواستی بر هیکل شب میشد نقد ری نماز
فقیط بر سجدات و نماز میکرد در جوف لیل با شاء الله بر سجدات بر پا میبود و دعا میکرد تا صبح طالع میشد
و تشبیح میبود بر پای خدا و ذکر میکرد و اشتغال او بعبادت بود تا طلوع صبح پس چون صبح طالع میشد سجده میکرد پس
بر سجدات بپای نماز صبح و نماز صبح را میکرد و وقتیکه بعبادت مشغول بر میخاست از نماز فارغ میشد مستغرق میشد
در نوع

تمهرصرف کردن متوکل در صحیفه که یحیی بن زید بوی داده بود تا آنرا بر قبر عمش رساند و کشودن آن
و خواندن آن و مقابله کردن آن با صحیفه سرکار حضرت صادق ظاهر آنچه باشد مگر آنکه کلمه نزد
که متوکل اذن خواست با جمیع که شتر باشد در خواندن و مقابله نمودن و عبث حضرت رساندن با آنکه
مکرر آنست که متوکل خود صحیفه را ملاحظه کرده باشد تا آنها را مقابله با صحیفه آنحضرت کند و اما طلب تمم اشتباه
آنجا با عبدالله محمد بن ... دفع الصحیفه الی ابی عبدالله محمد بن الحسن باذن طلب مصاحبت حضرت صادق فرا دادن
صحیفه که یحیی بن زید بعث عمزادگان داده بود بسوی دو پسر عبدالله بن الحسن که محمد و ابرهیم باشند نخست که
عبدالله مزبور پدر عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب است طاهر و کنیت او ابو محمد است و ملقب بمحض بود
خالص زیرا که پدرش حسن بن الحسن است و مادرش فاطمه دختر امام حسین است و او اولکسی است که جمع کرده است
ولادت حسنین را از اولاد حضرت امام حسن و اولکسی که جمع کرده بود ولادت حسنین را از اولاد امام حسین
حضرت امام محمد باقر بود و ابن عبدالله مزبور بود از شیوخ طالبیین و ابو حنیفه را حکم کرد امام عبدالله بن الحسن
میتوان گویند که بکر روزی عبدالله گفت بعبدالامام هرکه صدهزار درهم بجمیع سفاح گفت خواهم بود بعدا برابر کرد
از برای او صد هزار درهم و سفاح تا زنده بود عبدالله و اهل بیت او مکرم میزیستند و چون وفات یافت داماد
خلافت بمنصور انتقال شد بر عبدالله بن الحسن تا ابرهیم برادر ش و سایر اعزه و اولاد و انبیا را گرفت و محبوس
ساخت و با خود ببغداد ورد و در آنجا محبوس ساخت و سیدا را با مرکرد بقتل عبدالله بن الحسن بیا و او را شهید کرد
و از عمر او گذشته بود هفتاد و پنج سال و قتل او در سال صد و چهل و پنج اتفاق افتاد و از جمله کسانی که محبوس
کرده بود قاورد بود که دعای ام داود را حضرت صادق بمادر او تعلیم داد و خواندن و داد از دست مصور
مرجود نجات یافت و طلاد بن جعفر که بدیکر کامل شدم صحبت حضرت صادق بیرون فرمود ابی جعفر داود
از آل حسن که بر سرا نشاند جامه سد جبر مرحمتی بن و سیلمان است که دوست نادرم اطلاع شما را ما عرض کردیم که امید
داریم که عافیت دعا شما را حضرت فرمود مذکر کاش عافیت بی کری برود تا آنکه ما را از سبای کنز طلب شد
و ما نیز گریه افتادیم پس فرمود مذکر حدیث کرد مرا پدرم از فاطمه دختر امام حسین که گفت شنیدم از پدرم حسن

که در خود های قاطع کشته شد اصحاب از قتل زید و بر رسید شو اولاد و ترجمی یکبار خانه که پنهان بیانی

سعیت نکردند اند ما بید کان با ایشان نرسند اخی فقال ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها

بر حضرت صادق فرمود بعد رسید کجا بزند فقال امر حکیم بدنها را ای بیند کان با بکجا انکجا اما نهادها لا تجوی عمل

انما تعرضنا و دفعها الیهما بسیار خوب مواقفا بر جعفر بن انسو ایشان دو حرف

برکردان حضرت علما ع آمرات برای مطلق امانات احکام و شرایع از واجبات

و مندوبات و در قبل انها و محرمات و مکروهات و در بر انا مردم و سائر انها جار است

دو قسم است اول امانات شریعه از هر بیم القران انا بود

امانت ما الکبرات و آن چیزی است که کسی بدست تو سپارد که در ادا دادند و حضرت

فی الغفرد مسیر رساند قلت یعصت للنار فقال بن جعفر بن خاستم بجای علامات

محمد ابراهیم حضرت صادق فرمود توقف کن بجای خود ثم رجع الی محمد و ابراهیم فقال فرستاد

محمد و ابراهیم و برادرها آمدند حضرت فرستاد از حضرت مطلب محمد و ابراهیم بر کوبید که جای فعل خود

اما و خوار باشد انکار کردند و استقبال علی خان که

ان کرکر ایشان فرستاد برای کنند که با ایشان شرط کنند که بروند

که دو کارسال ایشان از جمله دوستان اهل بیت

مسبعات اما لا احد حکمی

فقال هذا امیر ابن عمکما یحیی بن قد حکمکما دون کتاب صحیفه

برهم یحیی که از پدرش زید بن علی بوی منتقل شد

برادران خودش حضرت اولاد یحیی و حسین و عیسی و محمد حسین بن زید

ابو عبد الله و ذو الدمعة زیرا که بسیار گریه میکرد جعفر بود

صادق او را تربیت فرمود و علم در سال صد و وفات شد و اما حسین بن زید

بن کنیت او ابو یحیی بود و مادرش ام ولدی بود در ماه محرم در سال صد و

و در کوفه وفات یافت و عمر او شصت سال بود و اکثر اوقات عمر عباس مختفی بود و کوشید و روزی

شیر که چند بچه شیر ملاقات کنند بود او را ملقب کردند بمعلم الاشبال بچه شیرها و با ابراهیم

عبد الله بن الحسن خروج نمود و کشته شد باخمری و او عمل ابراهیم کردانی بود برای

حسین و طلب ظاهر حسن بن صالح مختفی کرد و در خدمت او

بود و اما محمد بن زید بن علی کنیت او ابو جعفر بود و مادرش کنیزی سندیه بود و او اصغر اولاد زید بود لیکن

در فضل و بزرگی مثل او کسی نبود و از حکمت کرد منصور دوانقی محمد گفت

که ابن هشام بن عبد الملک هشام که محمد نام داد در مسجد

و او را دهشام محمد کسی برکفت برای ربیع حاجب که هر کاه صبح را کردم

الحرام در تمام ایشان

باب و بر کسی ربیع محمد بن زید محمد بن

رسید و جزم نمود برای خصوص محمد بن زید بن علی در مسجد

الحرام محمد بن هشام را ربیع

محمد بن هشام را امان محمد بن زید گفت

هشام گفت منم محمد بن هشام بن عبد الملک گفت منم محمد بن زید بن هشام گفت

محمد بن زید گفت قتل زید

قتل زید

هشام کفت ربیع

هشام و شروع کرد ربیع حاجب رسید و گفت ای ربیع

ایشان

وشتران خود را بجانب خراسان داده است وکواه در اخیر بودم دو کس همراه من کن تا بر من تغلب کنند برین
دو نفر همراه ایشان بود چون از مسجد بیرون رفتند محمد بن زید با بن هشام گفت ای جنت خود را سیر می گفت
یا ابن رسول الله بن محمد بن زید این دو نفر خود کرد برید برادر را رها کرد بن هشام دست او را بوسید گفت
بابی انت وامی الله اعلم حیث یجعل رسالته پس باز بن هشام کوهری بیرون آورده و بوی داد و گفت مرا شرف کن
بغیر از آن محمد بن فضیل نظری کرد گفت ما اهل بیت چیزی را قبول نمیکنیم مطابق آن خود نسبت بکسی و گفت اسلام
تو عظیم از آنکه قبول ندید بود برو مجزی خود را پنهان کن زیرا که مطلب تو میکردند و این قول بشرط
از جانب خود داده است فقد وحق ستر طون علیکما فیه شرطا وما شرط کند کا تم بر بهما شرط الا و ردن صحیفه
القرشیا برای تعظیم است ودیگرات کما آیا خود را با یحیی را در این شارط دخل داده باشد فقال لا رحمک الله
قل فقد الکلام المقبول بن محمد را برهم منکر کرد بحدیث حضرت صادق حدانیکا رحمت کند ترا عز با برون
تو معبودات فقال لا تخرجا بهذه الصحیفة من المدینة یکفت حضرت صادق که بیرون مبرید این صحیفه را
از مدینه قالا ولم قال ان ابن عمکما خاف علیها امرا اخافه انا علیکما گفتند چرا این را بیرون نبریم
آنحضرت فرمود بدرستیکه پسر عم شما که یحیی بود بر سید بر شما امری که من میترسم از آن بر شما قالا انما خاف علیها
حین علم انه سیقتل گفتند محمد و ابراهیم که آنحضرت ... که یحیی بر صحیفه ... علم ...
که کشته میشود فقال لهما ابو عبدالله وانتما فلا تأمنا پس حضرت صادق فرمود که شما ایمن مشوید فو الله انی
لا علم انکما ستخرجان کما خرج وستقتلان کما قتل پس ... که من میدانم که شما بیرون خواهید آمد ...
... وکشته میشود ... فقاما وهما یقولان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ...
ومدد ... حول وقوه ... فلما خرجا قال لی
ابو عبدالله یا متوکل کیف قال لک یحیی ... حضرت صادق فرمود ای متوکل
چگونه گفت برای تو یحیی ان عمی محمد بن علی وابنه جعفرا دعوا الناس الی الحیاة ... محمد بن
... امام جعفر صادق میخوانند مردم را بسوی ... زندگی ... جهاد ... ودعوناهم

الی الموت وما میخوانیم ایشان را بسوی مرگ که جهاد باشد قلت نعم اصلحک الله قد قال ابن عمی یحیی ذلک
... باصلاح ... حضرت ... امامت تو را ...
... بدون ... بد برهم تو ... فقال رحم
الله یحیی ... حضرت صادق ... رحمت کند ... تو
رحمت طلب نمود زیرا که ... معصوم ... حضرت ... کرده و این ...
ان ابی حدثنی عن ابیه عن جده عن علی ... پدرم حضرت امام محمد باقر ... از پدرش حضرت
امام زین العابدین از جدش ان رسول الله اخذته نعسة ... بدرستیکه ... خواب ...
وهو علی منبره ... فرأی فی منامه ... در میان خواب
ناموران ... ینزون علی منبره نزو القردة ...
الناس علی اعقابهم القهقری ... میکردند ...
خود میخوانند فاستوی رسول الله جالسا والحزن یعرف فی وجهه ...
... در جبین ... ظاهر ... بود ...
... بر خوابید ... وقت ...
بود وقت ... نفر ... مکروهات ...
... کفته اند که ...
تا ... وحرکت ...
داخل خارج ...
هر دو ... غالب شد ...
و برای ... کفته اند ...
... تحقیق

در بیان حقیقت خواب و رؤیا که روی مسند صدا ما قوم بر گفته‌اند که روح حیوانی و آن جوهر یست
بخاری لطیف که حاصل میشود از اغذیهٔ لطیفه که منتشر میشود در تمامی اعضا در عروق و بسیار حاصل
میشود برای اعضا قوت حس و حرکت و این روح مرکب روح انسانیست هرگاه منتشر شود در جمیع اجزای بدن
از باطن و ظاهر حاصل میشود حس و حرکت و این حالرا بیداری گویند و اگر باقی ماند در باطن و منفصل شود از ظاهر
نشود حواس ظاهر معطل میشوند و این را در عرف اطبا نوم و حکما خواب می‌نامند و این خوابرا اسباب چند است که
طول [illegible] ادراک‌ها و گفته‌اند که انسان که خواب نبود روح او چون در وقت بیداری [illegible] امور اشتغال کلی
وکوتاه در فضل بوده [illegible] خود را اگر فارغ [illegible] باشد [illegible] عالم دوحانیات و مجردات میل میکند و [illegible]
کاوقات و اغذیه و اتمام آن در حضور [illegible] با ملکوتیات بر هرگاه روح پرواز میکند و ملاقات [illegible]
نمود اصناف احلامی چند و امور مستور شده در [illegible] جزئی [illegible] و اگر ملاقات ملکی با او دست داد از
برکات انشان [illegible] نماید و علم [illegible] خواب در حدیث آمده است که جزوی از جهل و شش جزو نبوت است و عرض [illegible]
که [illegible] و مناد [illegible] دوستان [illegible] و خوشی آن و [illegible] که حال [illegible] انجا [illegible] الاعظم
با قیامت [illegible] بهشت و [illegible] تصدیق نمودند [illegible] در خواب بیند
[illegible] بودند [illegible] میان [illegible] نفوس [illegible] بنوی [illegible] ما [illegible] پانبان [illegible] نفوس در [illegible]
و [illegible] انجذاب [illegible] عالم انوار [illegible] جاری میشود [illegible] افاضه [illegible] نفوس
دیگر و کاملیت [illegible] نفوس [illegible] کامل [illegible] معلم [illegible]
طالبین و مصطفا شدگان [illegible] کاملین و [illegible] نفس [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] نفوس [illegible]
[illegible] واشد [illegible] بعلم [illegible] و معلم [illegible] و مفیض [illegible]
[illegible] بالواح نفوس [illegible] که خواب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله [illegible] باطنیه
باشد [illegible] خواب و رؤیا [illegible] بود [illegible] ظاهر [illegible] که اخذ نمودند [illegible]
[illegible] خواب [illegible] مانند خواب [illegible] فرموده‌اند تنام عینی و لا ینام قلبی [illegible]

نفوس ثلثه [illegible]

اتان بابن لفظ [illegible] برای تعبیر تام [illegible] اشارت [illegible] که [illegible] دوزخ [illegible]
لفظ [illegible] بود هرگاه [illegible] حضرت نبوی صلی الله علیه و آله الطاف [illegible] روح انسانی
باشد [illegible] باشد [illegible] الان [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس وما [illegible]
[illegible] که عبارت [illegible] بود [illegible] مکر برای [illegible] والشجرة
الملعونة فی القرآن وکذلک [illegible] سلسله [illegible] ملعونه [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا [illegible]
[illegible] لفظ جبرئیل [illegible] لغات [illegible] جیم [illegible]
[illegible] جیم [illegible] باشد
[illegible] لفظ [illegible] جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible] جبرائیل [illegible]
[illegible] اعجوبات [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] اختلاف کرده‌اند در حقیقت نزول ملک بوحی [illegible] گفته‌اند جمهور
فلاسفه که نفس قدسیه حضرت نبوی هرگاه [illegible] معنی عقلی [illegible] میشود در خیال [illegible]
او صورت مناسب [illegible] می‌بیند و میشنود کلام او را [illegible] حقیقت ملک [illegible]
[illegible] کلام خارجی [illegible] صورتی [illegible] ظاهر شرع [illegible]
[illegible] جمهور [illegible] ملک [illegible] منکر [illegible] است
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] سفیر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

لغات جبرئیل

حقیقت نزول الوحی

في الرؤيا

بر محل ابدا و نما از ملک و مخاطبه و نما ابدا و نمایان وحی و ظاهر شرع در آن جانب شود در بیان اقسام
رؤیا بدانکه اتفاق نموده اند مسلمانان برآنکه رؤیا یکی ... از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و بعد از
نبوت نوعیست از انواع وحی و انها چهارده نوع اند بنابر قول بعضی اول رؤیاست و از ... خواب
دانست قول ابراهیم یا بنی انی اری فی المنام و اسمعیل در جواب او تصدیق نموده گفت یا ابت افعل ما تؤمر
دوم نفث و نفخ در روع و قلبست و از این ... قول حضرت نبوی که فرموده بود الا ان الروح القدس
نفث في روعي ان نفسا لن تموت حتى تستكمل اجلها ورزقها فاتقوا الله واجملوا في الطلب
سوم آنکه آنحضرت ... ابدا و نما شنود صلصله جرس چنانکه مشکل می کرد برای او ...
چنانچه در بعضی اوقات بصورت دحیة الکلبی می آمد زیرا که دحیه خوش صورت بود چهارم آنکه جبرئیل خود را بصورت
اصلی خود بنماید و او را ششصد بال است که از ... لؤلؤ و یاقوت ... پنجم آنکه جبرئیل ... در بعضی
اوقات ... و می بیند ... ششم آنکه کشف می شود برای او از حقیقت اشیا ...
... هفتم آنکه ... [illegible] ... صاحب ... آنکه حضرت صاحب ...
... چنانچه در لیلة الاسری اتفاق افتاد ... [illegible] ... چنانچه ...
ان ... [illegible] ... صدا ماننده صدای مگس عسل ...
دوازدهم آنکه گاهی بر سبیل استنشاق برای او میسر شود و آن ... نفحات الهیه ...
... انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن سیزدهم آنکه بر سبیل ...
... [illegible] ... چنانچه از ابن عباس مرویست که حضرت نبوی ...
وضع الله کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت ما في السموات وما في الارض ...
... وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين چهاردهم ...
که حضرت ... اسرافیل ... سه سال ... [illegible] ...
... جبرئیل ... [illegible] ...

هفتاد جزو بود از آنچه ما مطلع بر آن شده ایم و از آنچه مطلع نشده ایم و حمل شود بر آن حدیث مشهور
الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءا من النبوة ... بود رؤیا از اجزاء وحی الهی ...
بدانکه رؤیای ... بنابر حدیث ... از راههای ... مؤمن بود ...
و ... که ... خواب ... هفتاد جزو نبوت ...
رؤیا ... از اجزاء نبوت ... رؤیا ... صالح ...
مناسب حال ... حال مصطفی ... برای صاحب ...
از جمله مقامات انبیاست که ... اکرام ... مطلع ... چنانچه
حضرت نبوی فرموده است لم يبق من مبشرات النبوة الا الرؤيا الصادقة ...
خوابها که کافر و کاذب و مخلط می بیند ... در بعضی از اوقات ...
... از وحی الهی ... از نبوت ... در حدیثی ... جزو ... نبوت ...
کافر و ... [illegible] ... و کذلک کافر کاهی
خواب ... مثل خواب عزیز مصر و خواب دو جوان در زندان و خواب ... حضرت نبوی
... [illegible] ...
که هر چند ... [illegible] ... خوابهای ... اسرار ...
... خوابهای ... [illegible] ...
... [illegible] ... خواب ... از ...
... حضرت ... خواب عزیز ... حضرت
یوسف ... [illegible] ... حضرت ...
بود ... [illegible] ...
... [illegible] ...

بر منبر ثبت کرده‌اند و آن ثبت و اما از طریق جمهور بر این که این است فخر رازی که از متعصبین اهل خلاف
در تفسیر کبیر گفته که گفت سعید بن المسیب دید حضرت نبوی در خواب بنی امیه را که بر منبر بالا می‌روند
مانند بوزینه چنین حضرت اندوهناک شد بعضی گفته است در تفسیر بوده که دید حضرت بنی
قوم را از بنی امیه می‌رفتند بر منبر و می‌جستند مانند جستن بوزینه و فرمود که این بهره ایشان است
از دنیا که در عوض اسلام ایشان و معنی آیه اما الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس مراد آن است که تجربه
ایام ایشان حادث شد و روایت کرده است حاکم در کتاب مستدرک از مسلم و بعضی از علما که حضرت گفت
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که بنی امیه در خواب که گویا حکم بن العاص می‌جستند بر منبر مانند
جستن بوزینه پس از آن روز دیگر کسی آن حضرت را خندان ندید تا بجوار رحمت رحلت کرد و احوال بعد از وی
گفته است ابن عباس که شجره ملعونه مذکوره در قرآن مراد از آن بنی امیه است که حکم بن العاص و اولاد او
و بعضی گفته‌اند که حضرت نبوی در خواب دید که اولاد مروان بر منبر بالا می‌روند بالای منبر تا برابر ایشان
و عقیل فرموده که در خلوت خانه آن که شنیده شد که حکم بن ابی العاص جواب حضرت نبوی
نقل می‌کند ... حضرت نبوی که ایشان ... منبر ... متهم بود ... که حکم
چند کس از ایشان را می‌برد و باعث حضرت رسالت او را از مدینه اخراج فرمود و بعضی گفته‌اند که از جمله
منکرات فعل عثمان است که مروان را گفت خلافت کرده است بدر ... او را که حکم بود در صلب او بود
بر تو بعضی از کسانی ... لعنت کرده ... تمامی ... قطعا
بود ... کتاب ... که اهل العقد و الحل ... اظهار بود
و کتابی ... که اسلام ... زمان ... کرم
... ای جبرئیل اعلی محمد ... حضرت نبوی ای جبرئیل
اما بعد ... خواهد شد و در زمان ... از ایشان ... لا
جبرئیل گفت یا رسول الله و لکن تدور رحی الاسلام من مهاجرک و لکن دور خواهد زد آسیای اسلام از

لا

احوال هجرت و وفات

محل هجرت تو ثلثت بذلک عشرا بر دوره که و با نایستد بازده سال ثم تدور رحی الاسلام
بر دور خواهد زد آسیای اسلام علی راس خمس و ثلثین من مهاجرک بر سر سی و پنج سال از هجرت تو از
ثلث بذلک خمسا بر دوره سازد بان پنج سال دیگر ثم لا بد من رحی ضلالة هی قائمة علی
... پنج سال ... فراعنة ... ملکا
پادشاهی فراعنه کریهی القیامات ... در باب هجرت نبوت مبارکه حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله چنانچه قریش ... ابو طالب ... و حی ...
کرد که ... از مکه معظمه هجرت به مدینه طیبه ... که قریش ... بود
دو ... کردند جناب امیر المؤمنین در جای ... خوابانید و خود با جبرئیل ... رفت
و ابو بکر در عرض راه ملحق شد ... اگر ... در
نبوی مدینه در روز دوشنبه بود ... در ماه ربیع الاول ... پنجاه و سه سال بود در روز
دوشنبه وارد شهر مدینه طیبه شد در وقت نصف روز که ... دوازده روز و این تاریخ موافق
علما تواریخ ... اهل ... در ... بعضی ...
و اما ... در روز ... ربیع الاول ... در کیفیت ... جناب
... مدینه ... وفات ده سال شد و ... حال
... ثلثت ... کتاب تاریخ ... اهل البیت علیهم السلام
و وفات ایشان ... حضرت امام محمد باقر که گفت وفات یافت حضرت نبوی و حال آنکه عمر شریف
شصت و سه سال بود ده سال ... از هجرت بود ... مدینه ... آن جناب در مکه چهل سال شد
قبل از مبعث ... و سیزده ... و ده ... بعد از بعثت ...
سال دیگر ... هجرت کرد ... و وفات یافت آن جناب در ماه ربیع الاول
در روز دوشنبه ... و این تاریخ موافق ... و اما ... دلیل ...

وفات سید کائنات بود و منبر پناه صعود اتفاق افتاد سوره دیبانی مؤلفان جامع باد حسن حجت تا حین وفات
سپهر تابان که ثم تدور علی رأس خمس وثلاثین او ست وثلاثین و کیفیت این مدت با سبطوبات که بعد از هجرت
ده سال ایام توقف آن حضرت و مدت خلافت خلفاء متغلبین بیست و پنج سال و مجموع اینها سی و پنج سال گذشته
با بن حنیف که مدت خلافت اول دو سال و هفت ماه اتفاق افتاد و مدت خلافت ثانی ده سال و شش
ماه شد و مدت خلافت ثالث یازده سال و یازده ماه شد برابر بیست و پنج سال معطل بود
رحای اسلام زیرا که بود برای آن مقتول که کبری دو نبوی این اشاره فرموده است حضرت مرتضی علیه السلام
در خطبه شقشقیه که والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی
در بیان توقف حضرت مرتضی علیه السلام بعد از وفات سید کائنات سپهر تابید ثم تثبت بذلک خمسا و ابن حنیف
مراد از آن خلافت حضرت مرتضی علیه السلام است و این مدت پنج سال و نه ماه از خلافت حقیقت تو اما حضرت
که چون بوی بعد از حضرت واصل شد از خلفاء جور مصاحبین برکت و رحای اسلام بر قطع دا استوار شده روایت
کرده اند ثقة الاسلام باسناد خود از حضرت صادق در قول ایزد تعالی که فرموده او حسبوا الا تکون فتنة
در حینی که حضرت مصطفی میان ایشان بود فعموا وصموا بعد کور و کر شدند و کر گرد بعد از وی که حضرت بر ایشان تا
بات بر توبه با ایشان روشنایی داد تا اینکه حضرت مرتضی علیه السلام بمسند خلافت متمکن شد ثم عموا وصموا الی الساعة
بر بعد از وفات آن حضرت کور و کر گردیدند تا الیوم پس تجمد و قایع بعد از ایشان سپهر تابید ثم لا بد من رحی
ضلالة و مراد از این رحای ضلالت خلافت بنی امیه است علیهم اللعنه که اول اینها معویه است و آخر ایشان مروان
بن محمد بن مروان که جعد ملقب بود بحمار و این ملکشان هزار ماه بوده اند و سوی این اشارت فرموده است حضرت
مرتضی علیه السلام در نهج البلاغه بقول خود والله لا یزالون حتی لا یدعوا لله محرما الا استحلوه ولا عقدا الا حلوه
وحتی لا یبقی بیت مدر ولا وبر الا دخله ظلمهم ونبا به سوء رعیهم وحتی یقوم الباکیان یبکیان باک یبکی لدینه
وباک یبکی لدنیاه شتر و قایع بعد از جناب بنی امیه و مراد از آن ملک بنی العباس است و انان جزو جمله
ثم یملکها القرابة و تفصیل کردن ایشان را بعضی از جهت آن حق ویکی ایشان و اول اینها عبد الله سفاح

ابن

ابن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس است و آخر اینها ابو احمد عبد الله بن المستعصم بن ابو جعفر منصور المستنصر
و عدد ایشان سی و هفت نامزد اند و مدت خلافت بنی عباس ایشان پانصد و بیست و چهار سال کشید و انقضاء
دولت بنی عباس ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاد بدست هلاکو خان چنانکه در تواریخ مسطور است
و تعریض ایشان در بعضی اشارات که بنده گوید یکی از وزرای بنی سفیان که گفت جعفر بن یحیی که وزیر رشید بود با مأمون
رشید این کلمه را شنید جعفر گفت والله که این سخن را ابو مسلم گفته تا ایشان قرار نداده تا اکثر را از عزل کرد
گفت که حق تعالی نزول فرستاده در این باب
قال وانزل الله تعالی فی ذلک انا انزلناه فی لیلة القدر
بیعنی انا انزلناه یعنی بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر که علی المعروف بیست و هفتم
از ماه رمضان وما ادریک ما لیلة القدر وجه اعلام بوده است ترا که شب قدر چیست لیلة القدر خیر
من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه خلافت بنی امیه علیهم اللعنه یملکها بنو امیة لیس فیها لیلة
القدر که ما لک شوند آن هزار ماه را بنو امیه که نبوده باشد در آن هزار ماه شب قدر قال حضرت
صادق فرمود فاطلع الله نبیه ان بنی امیة تملک سلطان هذه الامة وملکها طول هذا الدهر
فرمود حضرت احدیت جل شانه پیغمبر خود را باینکه بنی امیه مالک شوند سلطنت این امت را و ملک و پادشاهی
هزار ماه طول خواهد کشید مختصر این حکم مخبر از آنچه در تفسیر که خود آورده است از قاسم بن الفضل از عیسی بن
کردن گفته بیعت با امام حسن علیه السلام در وقت صلح با معویه ای سیاه کننده روهای مؤمنان مبدل کرد عیسی به معاویه
پا ایزد یعنی معویه بر انتخاب فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب خود بنی امیه را که بر منبر
مطهر او بالا می رفتند یکی بعد از یکی بر بوزینه شد از امد بر حق تعالی نزول فرستاد سوره انا انزلناه و انا اعطیناک
الکوثر و قسم که گویند که ما شمردیم ملک بنی امیه را بیافتیم هزار ماه بیش نه کم و نه زیاد و انا الابتر در کتاب
جامع الاصول روایت کرده که مدت ملک بنی امیه هزار ماه است و این ثمانین ماه و هشتاد سال است که در سوره قدر حق تعالی
از آن خبر داده است اینها هشتاد و سه سال و چهار ماه است و ابتدای استقلال ایشان در امر خلافت و انقراض
اینها بنا از روز بیعت حضرت امام حسن علیه السلام با معویه اتفاق افتاد و آن در سال چهل از هجرت بود و انقضای

دولت بنی عباس ایشان برداشت الهی بسلم جز آنکه اتفاق افتاد در سال صد و سی و دو از هجرت و ابتدای عباسیان

بود و دولت ایشان منقرض شد و چون حکم آنها حکم بیکرده خلافت عبد الله بن الزبیر و مدت آن هشت سال و هشت ماه

بر ایشان ماند هشتاد و سه سال و چهار ماه و این همان هزار ماه است که در حق ظاهر در زمان جز آنها داد تا اگر کسی

بگوید که شب قدر در هر سال هست از رمضانها ایام خلافت ایشان بوده است پس آنکه آن حضرت خواب دید که

حضرت ملک ایشان را خبر داد که هزار ماه که ایشان خلافت دارند خیر از لیلة القدر نیست شب قدر بهتر گفته اند کرده و آن

شب قدر مخصوصات حضرت است و ایشان را بآسمان بزده بود تا معلوم شود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که

شب قدر در ایشان نباشد و بعضی گویند که حضرت امیر المؤمنین را نیز قدر نیست زیرا که او مخصوص حضرت مصطفی است و با

بیت او علیهم السلام سبب نزول امر و احکام در آن شب بر ایشان بوده و شیعیان ایشان قرار با ایشان ضعف ... فضلا

و دلیل بر این صفات که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند که ایّهم اهوی من صدق و لیلتها القدر لکم یا ایها الکافرین

و دو وجه که حضرت سلب قدر از ایشان نموده باشد یا آنکه ایشان بعمل آورده بودند یا نیستند شده باشند

اهل شر در ابتدا شروا دلیل نقلوا ظلموا و کنهم الحیاة کل الحال کوا علیها برای ایشان مستقل بود دولت بنی امیه

که اگر کوهها خواهند که با ایشان معارضه نمایند یا خواهند که با ایشان طلب جنگ کنند ایشان طلب خواهند شد

بکوه هاد جز ادانا بنی هزو آنکه کوهها خوار و منقاد ایشان شوند و احدی تاب مقاومت ایشان نخواهد داشت

حتی یاذن الله فی زوال ملکهم تا آنکه افتد در عهد حضرت زوال پادشاهی ایشان یعنی سیاه علامات فرا کرده

استیصال ایشان و هم فی ذلک یستشعرون عداوتنا اهل البیت و ببغضوننا در این مقام در بیان و با آنچه اظهار

مذکور اظهار کنند دشمنی با ما اهل البیت یعنی علانیه دشمنی با ما کنند و منع بنا را در دل گیرند و از حضرت نقل

اوست نما اخراجه بما بلغنی اهل بیت محمد و اهل مودتهم و شیعتهم منهم حضرت جز خلافت با ایشان ملاقات

معلوم اهل بیت محمد و اهل محبت و شیعیان ایشان از ایشان زایل نشود تا این بآیه مبارکه فی ذلک که در و سید هد

در ایام خلافت و پادشاهی ایشان دلائل متعدد بوده از خلافت بنی عباس ایشان نحوه دربیان شرط از عداوت

بنی امیه علیهم اللعنة با اهل البیت علیهم السلام و شیعیان ایشان تا آنجا در مطالب حضرت امام رضا علیه السلام کرده اند

در تعقیب خواندن نماز نوافل میشد بر یعنی رکعات عشا نیز کار خود میرفت و چون قریب بغروب شد

در مصلای خود می نشست و مجید مناجات میشد تا وقت ظهر داخل میشد بر بر سجدات و نماز ظهر را

میکرد و مشغول باز نماز فرض عصر میکرد پس نماز عصر را ادا می نمود و مشغول نماز عصر و تعقیب

تمجید الله و سجده شکر میکرد پس چون مغرب میشد نماز مغرب عشا را بجا می آورد و متوکل گفت که چنین گفتم

که مشغول اوقات نماز و نوافل و خود فرض شب در سال ها شب زنده داری میکرد و از هر یک روز دو روزه

میداشت گفتم فتوا کجی در احکام میداد و جز گفت در خاطر ندارم پس بر بعضی خود ندیدم پس جعفر کامل

دعای نوادر جد حضرت علی بن الحسین املی بر اهل بیت کالتمام داد در معرفت زید بن حسن اقتضا

ذاقه یا متوکل یا شعوب بنحو الدعاء الکرام الا الذی ملا علی جعفر ابیه محمد اسمع کیفیه دعای متوکل که منع کرد

از دادن دعا یحیی که اینجا که خود میرسید بر جعفر مدعی زید بن علی و اما الصحیفة فقلت هاهی

فقیختها و فرمود که این کتاب ایشان جعفر که یحیی بن زید داده است پس فرمود که ایشان جعفر است دادم این

ساکن بر مضمون این اضافه قال هذا و الله خط عمی زید و دعاء جدی علی بن الحسین علیهما

و فرمود حضرت صادق که این دعا تعلیم میکند که خاتم سرّ دعا نیست و دعا حیدر علی بن الحسین است ثم

قال یا ابنه اسمعیل قم یا اسمعیل فائتنی بالدعاء الذی امرتک بحفظه و صونه پس بود باعث که بر خزانه اسمعیل

بیاور دعا را بگو که امر کرده بودم ترا بحفظ و نگاهداشتن آن فقام اسمعیل فاخرج صحیفة کانها الصحیفة

التی دفعها الی یحیی بن زید پس برخاسته اسمعیل بیرون و آورد صحیفه که گویا همان صحیفه بود که داد

اما متوکل بن یحیی بن زید فقبلها ابو عبد الله و وضعها علی عینه پس بوسید آنرا حضرت صادق

کتاب است را بر دو چشم خود و قال هذا خط ابی و املاء جدی علیهما السلام بمشهد منی و فرمود این صحیفه

خط پدر منست و املاء جد بزرگوار ایشان است بسلام گفت پس جعفر صادق در وقت گفتم حرکت حاضر بودم که ایشان

میفرمودند پدر من صدایة نقل کتاب ابی جعفر را بابیان فرمود که خط مبارک پدر ما بحیاد ربه

بر دلالت میکند که جعفر موافقه نقل فرمان و ما بلغ آن بدست خود ملکیت را محبت نقی با ایشان طلب کرده داده

از اخبار وارده و کلام و سکنات ایشان آن است که تا بجا سلوک میشود حواله عتاب علیه ایشان را رضا و لفظ علیهما السلام
در نسخه سید رحمه الله لفظ حضرات بی‌نیاز است بجای تنظیمات با یاء ادخال الله مذکور است سابقا انا آبا
ایشان و ابنا اسمعیل بن جعفر اسمعیلیه که فرقه اسمعیلیه از فرق شیعه اعتقاد بامامت او دارند و حال آنکه
او در حال حیات والد ماجد خود حضرت صادق علیه السلام وفات یافت و در وقت وفات او حضرت فرمودند
ما بدا لله فی شیء کما بدا له فی اسمعیل و در حدیث آمده است که بعد از فوت اسمعیل تا بر در خانه رفت و جنازه را
حضرت صادق علیه السلام فرمودند که او را بر زمین گذارند و صورت او را برهنه کردند تا مردم ببینند و او را اسمعیل
و این نوع حرکات ذکری بود برای این بود که جمعی قرار منتشر شود تا اعتقاد بامامت او داشته
بر کردند فقلت یا ابن رسول الله ان کان ان اعرضها مع صحیفة زید و یحیی فی ذلک بعد ما ذکره
ای پسر رسول خدا اگر مصلحت میدانی آن را عرض کنم و مقابله نمایم این صحیفه را که در نزد ما است با صحیفه
زید و یحیی پس حضرت فرمود قد رأیتک لذلک اهلا پس اذن داد تا او و فرمودند که صحیفه
دیگر امام را برای مقابله کردن صحیفه با هم بیاورد و املیشان فنظرت فاذا هما امر واحد بر مطابق
در میان این دو مسلم دیگر بودند فلم اجد حرفا منها یخالف ما فی الصحیفة الاخری بس یا
کلمه را از ایشان که مخالف بوده باشد کلمه را که در صحیفه دیگر است یافتیم ما آنکه عرض کردن بنزد کل محمد سه حضرت
لفظ ابن رسول الله و لا انه هو که ایشان از غلمان حضرت بود و ان بر امداد از ایشان
ایشان میباشند که در کتب بعضی سطور است و غیره بر خوانده اما در بعضی از رسائل خود ایراد نموده
از جمله کلام ایشان این است بلاغت که فرموده است و آبائنا و آبائکم و در حدیثی آمده است که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام با نظر الحاد فرمود که مردم در باب حسنین علیهما السلام چه میگویند ابن ابی العود عرض کرد
که ایشان میگویند که دختر زاده ایشان نبود حضرت فرمودند که مخاصمه کن با ایشان با این و حلائل
ابنائکم یعنی حرام است بر شما زنان پسران شما بر ایشان بگو با حضرت بعد فوات زنان حسنین را
بگیرد اگر گفتند نه این بوده ایشان ثابت شد و اگر گفتند بلی تواند که گفت در روع داده اند

ت

اهل البیت علیهم السلام خوار و ذلیل بوده و غصب حقوق ایشان نموده و از خانه‌های خود اخراج شان کرده بودند
در نظرها ایشان را حقیر میشمردند و محروم از حقوق خود کردند و کشته شدند و ترسان میکردند ما را
و این بر خوانهای خود نمیشدیم و خاطر جمع از خون ریزی دوستان خود نبودیم و یحیی ایشان که از شیعیان
و جاحدین برای کذب بوجود ایشان موصوف که متقرب باشا میشدند بکشتن دوستان ایشان و جمع منصبان
ایشان و عمال حقیر که داشتند بودند و در هر بلد بر حسب که نمانده قضاه سو مردمان را با احادیث موضوع بکذب
حدیث و روایت کردند از زبان ما حدیثی چند که ما نگفته بودیم و نکرده بودیم تا با جنب مال ایشان مردم دشمنی
سازند و حق علی بن ابی طالب علیه السلام کاذب در زمان معاویه عمال ما معاویه بن ابی سفیان بعد از کشتن حضرت امام حسن
بد رها حیات جان شناختند که کشته شدند شیعیان ما در بلاد و شهرها و بریده شدند دستها و پاهای جمعی بتهمت قرابت
از محبان ما و با دوستی ایشان ما را محبتی که باما داشتند و این حب بر جمعی ظاهر و مستور ساخته شدند و به حبس افکنده ما
اموال ایشان را بردند و بعضی خانه‌های ایشان را خراب کردند و این بلاها مزید بر هم روز بروز در استداد بود
تا زمان ابن زیاد ملعون قاتل جد ما حسین بن زیاد علیه اللعنة و العذاب که قاتل امام مظلوم حسین علیه السلام بود و بعد از آن
حجاج بن یوسف که آمد بکشت دوستان ما را با انواع کشتن و گرفت ایشان را با تهمت کردن حتی اگر کسی را کافر
کردن کافر باو میگفتم دوست‌تر بوده بسی از آنکه گویند که از شیعه علی بن ابی طالب است و کان امر الله قدرا مقدورا
بر صحیفه زیده که او در دو سناد حفظ در نزد مقدمه شیعه ایشان الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا
الآیة یعنی ندیدی بسوی آنان که تبدیل کردند نعمت خدا را بکفران نعمت حق تعالی
داده است رعایت نمایند تا آنکه کفران کنند و احلوا قومهم دار البوار و فرود آوردند قوم خود را
خانه هلاکت جهنم است یصلونها و بئس القرار در حالیکه بر شتر شوند بهر دو بطن و بد جایست دوزخ برای
قرار و آرام و نعمت الله محمد و آل بیته و بعضی حضار
و هر چه حلال است محمد و اهل بیت او حبهم ایمان یدخل الجنة دوستی ایشان ایمان است که داخل
میکند در بهشت دوستان ما را و بغضهم کفر و نفاق یدخل النار دشمنی ایشان کفر است و نفاق که داخل میسازد

حاجت جزو ما در آن نیست مختصر در بیان اختصار و عظ الله تعالی بلکه انسان را محل شان مرحبا احسان الهی عامة

جا بجا نبوده تعالی جز از آن را داده است چیز بود احسان ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها لیکن منحصر اند در دو جنس

باد بنوع اند یا اخروی و دنیوی و دنیوی دو قسم است موهوبی و کسبی و موهوبی ایضا دو قسم است روحانی ماننده نفخ روح

در انسان و اشراق او در عقل و اجزای او مثل قوای مدرکه چه چنانچه از قبل هذا یا انسان الکریم خلیقة

فی الافق و جسمانی است ماننده تخلیق بدن و قوتهای حاله آن زبان و هیئات عاده و ضر را از صحت و سلامت عنها

و اما کسبی برای ماننده خالی ساختن نفس از رذایل و متحلی ساختن او است بفضایل از اخلاق حسنه و ملکات

و تزیین بدن بهیات مطبوعه و حلی زینت و حصول جاه و مال و اما نعم اخروی پس مغفرت گناه ها اوست

رضا شدن او و ثبوت او در اعلی علیین با ملائکه مقربین ابد الآباد و برای هر یک از این دو جنس انواع نعمت

و اخروی اصلی است که ماده وجود انسان است بر اصل لغت دنیوی بر وجود است و چون که مستقیم است برای هر ساختنی

واصل ان اخروی یا نعمات که مسئله است از برای جمیع خیرات و شهادات بر هر که اجزای انسانی بر حضرت محمد و آل

بیت او علیهم السلام باید برای هر یک از این دو اصل اما اخروی که ما نعمات بر ظاهرات که وجود ان و مات

ان اجزا بر بزرگ حضرت محمد را ما شاء یجعل الله و به ما دنیوی که وجود است برای انسان نیز سبب نعمت

جای خلق زیرا که زمین و اجزای دنیا است و جزا است که خلق زمین اند برای حضرت انسان علیه و آله

غایت ذات هست برای خلق انسانها جا بجا در صدیث است که حضرت بنوی فرمود لولاک لما خلقت الافلاک

الاخلق و بیان انسان جای کمال ما بعد تعالی آمده است هر اجزای زمین و اعلی و مرجع انسان سبب کامل نعمت غایت

برای محل و جا خیر و ادنی بود بر خلق کرد زمین را برای نبات و نبات را برای حیوان و حیوان را برای انسان جا بجا

ایزد تعالی در قرآن فرموده است و خلق لکم ما فی الارض جمیعا و امر دوم انسان که ان غایت و جزء انوات ان

انسان است که او سلطان عالم ارضیات و خلیفه روی زمین است و از مخلوقات اعلی است اما اکثر از اهل بیت او انسان مختص

واحد هستند از احد وجود واحد دارند اساس را قبلا دو لو بعث الله فی هذا الارض نبیا ما یکی است زیرا که ایشان سلطان

بر آنها حامل این رسالت که دولت آن بر اجزای همچنین نعمات باشد برای او چیزی هر که باشد از این نیز مسرور شود بر ظاهر شد

که محبت و اهل بیت و چیزی نیست خداوند رسول که هیچ چیز با ایشان مساوی نبود زیرا که محبت اهل هر صنف

در نهایت و دوام اجر مختصر در بیان محبت ایشان بلکه مخصوص بسبب نعمات بر ما نیز ملایم طبیعت او

بر آن ملایم باد در ظاهر حسنات ماننده صورت جمیله یا حسن یا طعام لذیذ و مانند مراعات صلحا و ثمرات

نفوس ایشان و ایشان حسنات است که جلوه بر وجه است بلکه جلیل و نفس بی حیله است یاد شد حضرت الله و محبت

یا آن محبت جمیع مخلوق اوست مانند انعام ولد برای طالب ولد خود یا بسبب شفقت مانند و شاکلات مانند انفعال

والدین فرزند خود و تحقیق که جمیع این اسباب در حق ایشان از جمیع جهات زیرا که در ایشان هر قسم کمال ظاهر

و هم حسن باطن و بعد از آن و هم احسان ایشان بر ما بر خلق ظاهر و باطنا اولا و آخرا شفاعت و دوام

و هم الحبیب فی الله اند بر مرحمت و در الدنیا و لدی ربی باشد خداوند ایشان علیهم بالکل محبه تام اند بر که

دوست داشته باشند با انبیا و اولیا بعد مومن خواهد بود زیرا که ایمان عبارت است از تصدیق جمیع ما جاء به الرسول

معرفت اسدا و ملائکه و کتب و رسل و خلافت آنها معصومین علیهم السلام از اهل بیت او و اقرار بوجود قیامت و این محبت

الذین مستلزمات برای انبیا است فوق ایمان زیرا که محبت ایشان دوستان ایشان سبب است مطلقا در ایشان و

اقتدا با اخلاق بعض آنها و افعال حقیقت ایشان و تو صیف آنها تحت حدود شان و نصرت شرایع ایشان و سلام

از شر ستمکاران ایشان و قبول نفس و مال نزد خون ریزی و جهاد ایشان و اعانت اهل ملت ایشان و محبت

هر موطن اند محبت ایشان و کلام ایشان و دعوت ایشان جمیعا رسول طلب اند بوی بغض ایشان و انکار کلام ایشان

مختصر در بیان حکم بغض ایشان کفر است و نفاق باتفاق بلکه که کسی که اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از ما

عداوت کند کافر خواهد بود و اگر عداوت ایشان را در دل گیرد منافق خواهد بود و حال آنکه بود که کفر اینجا

بوی بغض محمد شود چرا که هر که او را دشمن دارد انکار رسالت او نموده است و کسی که انکار رسالت نموده برای

اسلام بعد رفته است چه جای ایمان و منافق را چه باشد بوی محبت اهل بیت زیرا که کسی که ایشان را دشمن

دارد برای اظهار کفر نموده است که کما اظهار اسلام نماید و جاری شود بر او احکام مسلمانان زیرا که اسلام

نفاق دارد احکام جمیع شود تمام آنچه ذکر کرده است جناب حضرت که این بود در توضیح انبیا علیهم السلام وارد

عوالست زیرا که از طرق عامه نیز احادیث چند وارد شده است که ابو هریره در حق بنی امیه است اللهم
انا عامه بن عباس در تاریخ خود و ابن جریر و ابن منده روایت نموده و سیرازی عمر بن الخطاب روایت کرده که
در قول ایزد تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا گفته است که مراد از آن افجر اشقیاء از قریش یعنی
بنو مغیره و دیگری بنی امیه اما بنو مغیره پس در روز بدر کفایت شد بلایشان و اما بنو امیه پس تمتع داده شده
یافتند تا زمان انقراض ایشان و اما از طریق خاصه روایت کرده است علی بن ابراهیم قمی از ابی عبد الله
که گفت سوال کردم از آن حضرت از این آیه حضرت فرمود که در حق افجران اهل انسان از بنی امیه و بنی مغیره اما بنی
مغیره پس در روز بدر منقطع شد و اما بنی امیه پس تمتع یافتند تا اجل خود و الله ما ایشان همه کفار
در روز ... فاستعمل بامر سول الله ذلک
قال ابو عبد الله ... حضرت
صادق علیه السلام فرموده ما خرج و لا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقا
بیرون ... باشد و بیرون ... از ما اهل بیت رسالت تا قیام قائم ما احدی بشمشیر تا دفع کند
ظلمی را از مظلومی یا بگیرد حقی را از غاصب حق ... الا اصطلمته البلیة مگر آنکه مستاصل شد
بلیه ... و کان قیامه زیادة فی مکروهنا و شیعتنا و مردم ... تمام او بشمشیر و خروج او
تشیر ... و دیگر ... ما و شیعیان ما ... دو باب ... آل محمد صلی الله علیه و آله ... که یکی
که خروج بسیف و شمشیر کند از اولاد فاطمه علیها السلام تا بر ساند و ... از عدل و داد ... باشد
از ... و ... ان المهدی ... زیرا که اخبار ... و ... ظاهر ...
و وجود مهدی قائم است ... الله ... صاحب الامر ... امام دوازدهم
و او محمد بن الحسن است ... او ... است که در ... اول ...
ایشان ... حضرت ... و ... و ... حضرت ادم
از ... و ... بوده ... ابن ... است ... خدام ...
دشمنان

دشمنان ... از حدیث ... حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ... حضرت امام جعفر صادق
... علیه السلام ... امر بمعروف و نهی از منکر ... از ... شرایط آن ... است
امر ... از ... ایشان ... و ... در ... خود ... ایشان ...
... حدیث ... است که جناب علی بن الحسین علیه السلام ... و الله ... ایشان ... کس ...
... او ... که از ... ایشان ... خود ... ایشان اطفال ... و ... که
تا ... امر بمعروف ... و ... علیه السلام ...
... سلطنت
... ال ... اعظم ... و اخبار ... صلی الله علیه و آله ... و علی
صدق و ... حضرت امام ... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ...
... ایشان ... بود ... حضرت امام حسن علیه السلام
داد ... از ... اصحاب ... ایشان علیهم السلام
بود ... خلفا ... بود که حضرت امام حسین علیه السلام ... مجاهدان ...
باشد ... ایشان و احوال ایشان ... کرد
و ... ایشان ... ایشان ... امام ... زد
... حضرت ... امام حسین ... حسین ...
اهل ... حضرت ... جناب امام حسین علیه السلام
... اهل ... ایشان ... حضرت ...
کرده ... علما ... ایشان ... عالم
... حضرت سید المرسلین ... اهل ... و اما
انا ... است که ... العقول ... است که ...

بگشود پس بیرون آورد قال المتوکل بن هرون گفت متوکل پسر هرون ثم املی علیّ ابو عبد الله علیه السلام

املا فرمود و خواند بر من حضرت صادق دعاها را و بعضی از آن دعوات مجموع آن دعوات صحیفه کامله و هی خمسة

وسبعون بابا و آن هفتاد و پنج باب از دعوات بود پس سقط عنی منها احد عشر بابا یازده باب

از آنها یاد ام رفته بود وحفظت منها نیفا وستین بابا و حفظ کردم از آنها شصت و چند باب

دعوات در صحیفه [illegible] و حدثنا ابو المفضل

و حدیث کرد ما را ابو المفضل [illegible] قال حدثنا ابو منصور محمد [illegible] که راوی است ابو المفضل که محمد بن عبد الله

بن مطلب شیبانی [illegible] قال و حدثنی محمد بن الحسن بن روزبه گفت که حدیث کرد ما را محمد [illegible] ابو بکر

المدائنی [illegible] که ابو بکر [illegible] بود [illegible]

در خانه خود [illegible] بود [illegible]

کردند [illegible] دعوات [illegible]

[illegible] قال و حدثنی محمد بن احمد بن مسلم المطهری گفت راوی حدیث کرد

کرد ما را محمد بن احمد بن مسلم [illegible]

[illegible] قال حدثنی ابی عن عمیر بن المتوکل البلخی

گفت راوی که حدیث کرد ما را پدرم از عمیر بن متوکل بلخی عن ابیه المتوکل بن هرون از پدرش متوکل پسر هرون قال

لقیت یحیی بن زید گفت که ملاقات کردم یحیی پسر زید [illegible]

و ذکر کرد حدیث [illegible] حضرت [illegible] جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] جعفر صادق [illegible] صلوات خدا باد بر ایشان [illegible]

المطهری [illegible] عز و جل

[illegible] الصلوة علی محمد و آله [illegible]

[illegible] الصلوة علی حملة العرش صلوات [illegible] الصلوة علی مصدقی الرسل صلوات [illegible]

الصلوة

و پنجم دعا که برای نفس خود و اهل [illegible] ششم دعا

که در وقت صباح و مساء میخواند هفتم دعا که در مهمات میخواند هشتم دعا که میخواند در وقت

استعاذه از مکاره [illegible] نهم دعا که در حال اشتیاق میخواند دهم دعا که در حال التجا [illegible]

یازدهم دعا که برای خواتیم خیر میخواند دوازدهم دعا که در اعتراف بگناه و طلب توبه میخواند سیزدهم دعا

که در طلب حوائج میخواند چهاردهم دعا که در طلب حقوق و ظلامات میخواند پانزدهم دعا که در حال [illegible]

میخواند شانزدهم دعا که در حال استقاله میخواند هفدهم دعا که بر دفع شیطان میخواند هجدهم دعا که برای

دفع محذورات میخواند نوزدهم دعا که برای استسقاء و طلب باران میخواند بیستم دعا که برای حصول مکارم

اخلاق میخواند بیست و یکم دعا که در وقت محزون شدن و زاری میخواند بیست و دوم دعا که در حال شدت

و تعسر امور میخواند بیست و سوم دعا که در وقت عافیت میخواند بیست و چهارم دعا که برای پدر و مادر

می بود بیست و پنجم دعا که برای اولاد خود می بود بیست و ششم دعا که برای همسایه و دوستان خود میکرد

بیست و هفتم دعا که برای سرحدات [illegible] می بود بیست و هشتم دعا که در حال الفزع بسوی خدا

می بود بیست و نهم دعا که هرگاه تنگ میشد بر او روزی سیم دعا که میخواند بر معونت اداء دین و قرض

سی و یکم دعا که برای توبه میخواند سی و دوم دعا که در نمازهای شب میخواند سی و سوم دعا که در وقت

استخاره میخواند سی و چهارم دعا که در حالی که مبتلا میشد یا مبتلا می دید [illegible] سی و پنجم دعا

که در حال رضا بقضا میخواند سی و ششم دعا که هرگاه نگاه با بر و برق می کرد سی و هفتم دعا که در حال

شکر می بود سی و هشتم دعا که در حال اعتذار و عذر خواهی میبود سی و نهم دعا که در حال طلب عفو و رحمت

میخواند چهلم دعا که در حال ذکر مردن می بود یا ذکر میت می شنید چهل و یکم دعا که در طلب ستر و عفاف میخواند

چهل و دوم دعا که در وقت ختم قرآن میخواند چهل و سوم دعا که هرگاه نگاه بهلال میکرد می خواند چهل و چهارم

دعا که برای دخول ماه رمضان می بود چهل و پنجم دعا که برای وداع ماه رمضان میخواند چهل و ششم دعا

که برای عید فطر و جمعه میخواند چهل و هفتم دعا که برای روز عرفه میخواند چهل و هشتم دعا که در روز عید قربان

میخوانند در حین خطاء و شخص دعا که میخوانند و وجه کیفیا علا آن شخص دعا کرده در حال رهبت بخوانند شخص دیگر
دعا کرده در حال تضرع و استکانت بخوانند شخص دیگر دعا کرده در حال الحاح بر عنایت بخوانند شخص دیگر
دعا کرده در حال تذلل برای عنایت میخوانند شخص دیگر دعا کرده در حال الاستکانت هم میخوانند شخص
و حمزه دعا کرده در حال اضطرار در دعای بخوانند شخص و [illegible] دعا کرده در حال [illegible] یعنی در وقتی که از خواب
بیدار میشد و بابی الابواب بلفظ ابی عبدالله الحسنی و نیز بابهای دیگر کرده در این معرفت مذکور شده
ملتقط ابو عبدالله حسنی مذکور [illegible] و کان [illegible] حدثنا ابو عبدالله جعفر
بن محمد الحسنی حدیث کرد ما را ابو عبدالله جعفر بن محمد [illegible] حسنی قال حدثنا عبدالله بن عمر بن الخطاب
الزیات گفت حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر بن خطاب زیات [illegible] قال حدثنا خالی علی بن النعمان الاعلم قال
حدیث کرد ما را خالو من علی بن النعمان [illegible] قال حدثنی عمیر بن المتوکل الثقفی البلخی عن ابیه
متوکل بن هارون گفت حدیث کرد ما را عمیر بن متوکل ثقفی [illegible] از پدرش متوکل بن هارون قال املی علی
سیدی الصادق جعفر بن محمد علیه السلام گفت [illegible] ابن امام جعفر صادق قال املی جدی علی بن
الحسین گفت [illegible] حضرت صادق [illegible] جدم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام علی ابیه
محمد بن علی علیهما السلام بر پدرم حضرت امام محمد باقر بن علی بن الحسین علیهم السلام و کان من دعائه علیه السلام اذا ابتدأ
بالدعاء بدأ بالتحمید لله عز وجل والثناء علیه یعنی [illegible] از دعاهای حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
دعا که هرگاه ابتدا میکرد بدعا ابتدا مینمود بحمد برای خدای عز وجل و ثنا بر او [illegible] الحمد لله الاول
بلا اول کان قبله [illegible] و ثنا [illegible] موجودات [illegible] اول [illegible]
اول [illegible] سابق [illegible] وجود [illegible] سابق [illegible]
اول [illegible] اول ما خلق الله العقل [illegible]
انه اللوح او القلم [illegible] سابق [illegible]
[illegible] اول [illegible] حقیقت [illegible] اشیا [illegible]

از ارواح

از ارواح و مجردات و ماده‌یات و نفوس و اجرام سماوی و ارضی [illegible] موجود [illegible]
باشند [illegible] مختص [illegible] الحمد برای حقیقت [illegible] لله برای اختصاص [illegible]
اصل [illegible] حمد [illegible] ابد [illegible] محض [illegible] ذات [illegible] الوجود بدون [illegible]
و [illegible] الله [illegible]
صفات محض [illegible] رحمن و رحیم و رزاق و امثال [illegible] الله [illegible] جمیع صفات کمال [illegible]
حلال [illegible] مستجمع [illegible] و [illegible] لفظ حمد شامل
[illegible] در خصوص [illegible] حدیث [illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
بر [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] چیزی [illegible]
[illegible] بلا آخر یکون بعده [illegible]
[illegible]
[illegible] صفات [illegible] مشهور [illegible]
مرجع [illegible] صفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کان [illegible]
[illegible] اولا [illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible] اول و آخر [illegible] ذات [illegible]
العقل [illegible] اول [illegible] آخر [illegible]
[illegible] الذی قصرت عن رؤیته ابصار الناظرین

از هفتاد و هفتی که صغر و کوتاه و نارسا است از رؤیت ساحت کبریا بی دیدها نظر کنند که از خفا مرد باطن ...

تحفه ملکها انا ... شریف که از صفات سلبیه تعلق نمی یابد و از علم رؤیت او ... و علم رؤیت او

مبرا و علاج است در دنیا و آخرت و این مطالب در کتاب مفتاح الفلاح مصحح بوده ام در صفات سلبیه

و خلاصه مدعا آنست که رؤیت و آنچه مرا شبیه باشد کمال است که بعد مفرط و قرب مفرط بوده چه این هر دو مانع

معطل ما شر منبوده و هرکاه ... یکسیم ... مراد ... برای حفظ ... و این تمیز از ساحت کبریا بری

بود و این معنی رؤیت با بصار حسیت ... جزم است که با انها تعلق نمی یابد و اما ... عقلیه

مانعی تعلق بود چنانچه در حدیث امکان است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در جواب کسی فرموده بود

از انکار الذی هل رأیت ربک یا امیرالمؤمنین جواب داد فرمود لم اعبد ربا لم اره نکرده ام عبادت

بروردگاری که نمی بینم او را این حضرت فرمود لم تره العیون بمشاهدة الابصار ...

دیده ها نبینند او را ... ظاهره و لکن تراه القلوب بحقایق الایمان و لکن می بینند دلها ...

ایمان و عجزت عن نعته ... الواصفین و عاجز شدند ... از صفت ...

وصف کنند که ... ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا ایجاد فرموده اشیاء را ...

کاملا ایجاد کردنی بدون مثالی که ازان بر گرفته و اخترعهم علی وفق مشیته اختراعا و ...

... موجود ... بر موافق خواهش و اراده ... ثم سلک بهم طریق ارادته ...

... بعثهم فی سبیل محبته ...

... [illegible] ...

... لا یملکون تاخیرا عما قدمهم الیه ...

... [illegible] ...

... و لا یستطیعون تقدما الی ما اخرهم عنه ...

... [illegible] ...

معلوم

مقصود نمائیم روز ... و کرده اند ... علماء ... شده از محل

روح ... ما بنا ... در بیان روح ... خلاف کرده اند در تحقیق حقیقت روح ... و بعضی ... اکثر

از روح بخارات لطیفه که ... جسمانی ... میشود و بواسطه عروق ...

و این بخار ... حامل قوت حیوانیت و حس ... باشند ... کرده ... میشود در ...

و اند ... جزوی از اجزاء ...

که حامل ... روح ... در ... اجزاء ...

اند در ... اطباء ... مطلق ... روح ...

مزاج ... روح ... انسان ...

... [illegible] ...

کتاب ... و اهل ... که روح ...

مجرد در ذات ... تعلق تدبیر و تصرف ...

... [illegible] ...

در کیفیت این تعلق و ... در حقیقت روح و عاجز شده اند

... کفته اند در حدیث ... من عرف نفسه فقد عرف ربه ...

... روح ...

و قول حضرت ... ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

لکل قوم منهم نزا بتهم و مرادشان هر طایفه از موجودات قوتی معلوم و اینجنین تربیت
یعنی اول هر قوت مخلوقات متفاوت نکرد هر یکی را بغذایی که مناسب حال خود خواه دنی القوة دو
بود ماسد ملک و باحتیاج بود سلسلة ایشان لا ینقص من ذاته ناقص کم تواند ناقص اکمل
کرد زیاده کرده باشد او اصحی نتواند که کم سازد کم کنند اکمل اکرد زیاده کرده باشد از ذرها
ولا یجد بدمن نقص منهم نایذ و نتواند زیاده ساز د اکمل که ناقصات روز حد بیت حکم از دنیا
ایشان زیاده کنند و مرادان هردو فقره است که هرکس را که حق تعالی عمر او را وسیع فرموده باشد اصل
نتواند که او را کم کند و هر کس را که حق تعالی بنا بر مصلحتی عمر او را کم فرموده باشد نتواند احدی او را زیاده
ساز د محقق علما که اعمال فرموده در این دو فقره هر مبنی برای فاعل اند و حجت ترکیب در اول ناقص
فاعل لا ینقصونه و من زاده معقول اوست و در فقره ثانیه زاید فاعلست و من نقص معقول لا
و من در هر دو فقره مراد از ان الله تعالی است چنانچه زاید و ناقص هر دو راجع بفعل الله تعالی خواهند شد
و در فقرات ادنی ضبط شده است نقص بنا از برای مفعول و حاصل معنی راجع است باول لا اکثر دانی
قرات نکته ایست لطیف و سر عالیست شریف و منیف و آن است که در صورت مبنی برای مفعول از زاید
نسبت نقص را با الله تعالی نداده است بلکه از احوال تعبیر اطلاق نموده است هر چند در صورت دیگر راجع
معنا آنست باشد ما معنی را داد ابحکمه التعبیر از ما در بادی النظر معقولات در ختم او حل شانه هر کار او حسنه
عطا و سخاوتست و این مناسب کمال اداب نسبت بحضرت رب الارباب و مثل است حکایت حضرت ابراهیم خلیل
الرحمن علیه السلام که فرمود الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فهو
یشفین که صفات کمال را تمام نسبت بجناب او تام داد لیکن مرض را نسبت بخود داد انجناب علیه السلام کو یا اسو
ادب بود انست که نگوید که هرگاه مریض سازد و منع ما که تقصیر را بخود نسبت فرمود تا ساحت کبریای او
از ان منزه و مبری شود و مثل این فقره است حکایت جن که گفته اند وانا لا ندری اشر اریدبمن فی الارض
ام اراد بهم ربهم رشدا که شر را نسبت بمجهول داد و رشد را منسوب بحضرت ساخته و در این حکایت

کالادب بامنی ثم حتی تبلغوا اشدکم و منکم من یتوفی من قبل و منکم من یرد الی ارذل العمر ثم
اجلی دعوی مشخص شده و تقدیری معین کردید و تقصیر کرا ابدا مدود ... و وصف فرمود و مثبت بودیای
مدتی کثیر شده عمر بالکم تشبیه کردن اغنیا در رفع... و ... از انکه ... و کنند
قلیل او کثیر او ... از آن بعد از اجال المخلوق ... شد اند چنانچه در حدیث شریف است خلق الله الارواح
قبل الاجساد بالفین عام و اکثر شارحین ... بخصوص هر جواهر نکات ... خلقنا الانسان
در شکم مادر هنگامی که اول روز نطفه و در دوم قرار گرفت حضرت اما در محبوس بود و ان در بیان
شهر را بجای دیگر دیده تا انکه جنین ... و در این وجه ... تعطیل برای روز عبا
و مرادان اجل قدر معلوم اکو بید و حضرت اجل تعبیر است و حین عبارتست از وقت حین حرکت و نبض است
حین عبارتست از اعتدال المزاج و قوت دیگر انکه جوهر عبارتست از خرفه که تابع اعتدال المزاجات و قوی اکثر
کو بند که حیوة صفتی است که موجب است برای متصف باو انکه بدانند و قدرت بهم رساند و بعضی از ... گفته اند
که حیوة را وصف ایزد تعالی نوان بود و این لفظ برای اعضا الوجود و انسان و حیوانات و نبات هم در ذکر اند
ولیکن برای هر یکی بوجهی مناسب اطلاق باید شود و انتهی اما لفظ اجل بر ... که اطلاق میشود بر دو معنی
اول انکه مراد از اجل و قتی باشد که گرفته شده باشد برای انقضای عمر یعنی وقت اجل انسان برای او
وقت که منقضی میشود در آن عمر او و منقطع میگردد در آن حیوة او چنانچه میفرماید فاذا جاء اجلهم تا آخر
دوم انکه مراد از اجل مدتیست که در اخر آن مدت انقضا بود و مثل این آیه که بیند اجل الذی تختص و بر این بعد اجل
مدت عمر است آنرا اکو بید و اراده اینجا از فقره مزبور اول و ابتدا است از معنی اول تا انکه فقره ثانیه که مقتضب که
انما است تا تعبیر بود و تاکید و اجل موقوف است فانه با اجل موقوف نداده و در حدیث شریف است که ان
عمر که در باب ینقضی اجلا و اجل مسمی عنده حضرت رضا فرمود هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف و ایضا
دیگر اخبار و ارده است در حضرت صادق ما حضرت فرمود الاجل المقضی هو المحتوم الذی قضاه الله وحتمه
والمسمی هو الذی فیه البداء یقدم ما یشاء و یوخر ما یشاء والمحتوم لیس فیه تقدیم ولا تاخیر انتهی

ثم بدانکه اختلاف کرده اند در مقتول و بخوان بر ایشان که گفته اند که باجل خود مرده است جز که اگر
وقت قتل کشته نمیشد فی الفور میمرد و موت او بفعل الله تعالی بود و مرافقت اند مذهب
ابو الهذیل از جماعت معتزله واستدلال جسته اند باین آیه وما تسبق من امة اجلها و حکا اسلامی
گفته اند که از برای هر ذی حیوتی دو اجلست یکی طبیعی و آن اجلیست که امکان دارد بدن بسبب
مزاج اول بقای بر شخص که باقی بماند محفوظا از آفات خارجیه دیگر اخترامیست و آن اجلیست
که حاصل میشود باسباب خارجیه مانند قتل و غرق و حرق و گزیدن جانوران و غیرها از امور
منفصله بر مقتول و بخوان اگر کشته نمیشد مثلا هر آینه تا عمر طبیعی خود میماند و زندگانی میکرد
قول جماعت معتزله و گفته اند که موت آن مقتول بفعل قاتل بود نه از فعل الله و اگر کشته نمیشد
مذهب و دفتر اند که محققین [illegible] وابن مخاد [illegible] طوسی در تجرید و احتجاج جسته
ابن النوبخت از اصحاب ما در کتاب یاقوت که از جمله مقتولین کسیست که اگر کشته نشود هر آینه زنده بماند قطعا
و بر جمع آنان محتمل الامرین است و احتجاج او اینست که هرگاه پادشاهی در حق اهل بلدی حکم بقتل کند
قرینه که ما جزم میدانیم که اگر حکم بقتل ایشان نشد هر آینه زنده میماندند چه از جمله محالات کرده فقیر
اهل بلدی جمیعا فوت شوند در یکروز و این از خارق عادات و خرق عادات در ایام [illegible] واستغفر
مردودات بوقوع الوبا و طاعون و موت جمعی کثیر از انسان خطا اکبر یا ایام عمر و بر همه
با ایام دهر ناکام زندگی برای اجل ما بایام عمر خود و قریب کردند اجل ما [illegible] و خلاصه معنی او
اینست که هر شخصی تجاوز میشود بسوی غایت عمر طبیعی ایام حیوتش و قریب میشود با جل او
زمانا و دیر که با هر روزی [illegible] در عالمی [illegible] که از ذی حیوة قطع میباید تا که
برسد منتهای آن حتی اذا بلغ اقصی اثره واستوعب حساب عمره تا اکثر هرگاه برسد آن
حین منتهای [illegible] فمختم الی ما [illegible] من موفور
ثواب او محذور عقابه [illegible] خرقت اوقاتنا [illegible] بسوی [illegible]

ثوابی

ثوابی را از ثواب وافر و کثیر او یا از عقاب که اعدا تحذیر فرموده است لیجزی الذین اساؤا
بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی تا جزا دهد [illegible] اما را که بدی رسانیده اند بجهد
و بغیر بیبا [illegible] عمل کرده اند از معاصی و تا جزا دهد [illegible] که احسان کرده اند [illegible] حسنه و ثواب
نیکو و اینها بر اقتباس است از قرآن مجید که اختیار [illegible] شاهد [illegible] خود او دو از آنها [illegible] کرده
اولی فرموده که [illegible] اگر مومن بود بسوی ثواب موعود و اگر کافر است
بسوی عقاب [illegible] که از برای [illegible] جزا دهد
گناه کاران [illegible] ثواب کند [illegible] وجود [illegible]
معلوم میشود که وجود اینها برای ثواب و عقاب مطیع و عاصی است [illegible] اختلاف کرده اند علما
که ایا [illegible] و اخبار و امثال اینها اقتباس از قرآن شود و شاهد [illegible] آورده که حکم قرآن
یا ندارد [illegible] مثلا [illegible] در حکم قرآن باشد [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] در حکم قرآن [illegible]
[illegible] کرده در حکم قرآن [illegible] در باب دعای کمیل که در [illegible]
کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون [illegible]
[illegible] دعای کمیل [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
واحتیاط [illegible] حرام [illegible] که کسی بگوید که از
حرام [illegible] داخل [illegible] شبهات [illegible] احتیاط [illegible]
اسماء [illegible]
[illegible]
[illegible]

وهم یسئلون وایشان سؤال کرده میشوند اینجا بر سبیل اقتباس است از قرآن و اینجا بر الاعتقاد
دلیل آورده از برای آنکه روشن شود روز قیامت و ثواب و عقاب چه از کلام مصنف
معلوم میشود که لازم است معاد چه اینکه معاد و وجود آن از جمله پنج رکن اصول دین است چه اگر
معاد نباشد بقول دهری لازم شود و اینکه از عدل او بعید باشد چه مطیع با اطاعت در اوامر
و نواهی ایزد تعالی لازم است که جزای او داده شود چه اگر جزای مطیع را ندهد از عدل او دور بود
و کذلک عاصی با معاصی و کفار ها نیز لازم است که تعالی در وقت محدود و معین چه بود تا مردم بجزای
اعمال رسند مخفی نماند که عدم سؤال از حضرت ذو الجلال از اعمال و افعال جلیله ایشان دلیل است بر عظمت
شان او و اجماع نموده اند علما بر آنکه جایز نیست آنکه کسی سؤال کند برای خوف جایز ایزد تعالی که چرا چنین کردی و بعضی
اختلاف کرده اند در علم جواز سؤال که از جهات پس بعضی از اشاعره نفی آنکه افعال الله تعالی معلل
با غراض نیستند بلکه برای اوست بحکم مالکیت تصرف در ملک خود هر کسی که تصرف کند در ملک خود
با انواع تصرف قبیح است سؤال از مالک تصرف کرده نیز در ملک خود و اما معتزله انکار کرده اند که ایزد
عالم است بقبح قبیح عقلا است از مثال آن و قبیح صادر نمیشود مگر از جاهل بقبح یا محتاج بآن قبیح چه
و چون ایزد تعالی عالم است بما کان و ما یکون از قبیح و حسن عقلا است از منافع و مضار هیچ است که
کند مگر چیزی که در او هزاران حکمت و مصلحت کند مگر صواب و محال است فعل قبیح بر او از هر جهت
و هر گاه مکلف نظر نماید که هر چه میکند ایزد تعالی محض حکمت و صواب و احسان است که کذلک
چون و چرا گفتن در فعل او جل جلاله و هر گاه پادشاهان مجازی در افعال ایشان رعایا ایشان از سؤال
از ایشان نتوانند از راه هیبت و اجلال با جواز خطا در افعال ایشان پس ملک الملوک و رب الارباب
اولی است بآنکه سؤال از افعال نشود چه اگر در عقول ایشان برسد است که آنچه ایزد تعالی کند خوب
و مشتمل است بر غایات و مصالح صحیح را از حضرت صادق در تفسیر این سؤال کردند فرمود لا یسئل عما یفعل
زیرا که نمیکند مگر آنچه در آن حکمت و صواب بود و او ست منکر جبار واحد قهار پس هر که رد او خود یافت حریت

کافر میشود و کسیکه انکار کرد چیزی را از افعال او جاحد میگردد وهم یسئلون یعنی خلقش سؤال کرده
میشوند و الحمد لله الذی و سپاس شایسته خداییست که لو حجب عن عباده معرفة حمده علی ما ابلاهم من منته المتتابعة
ذات از بندگان شناخت حمد خود را علی ما ابلاهم من منته المتتابعة بر آنچه از نعمتهای و عطا
فرموده است ایشان را از منتهای پیاپی و جلیله را و اسبغ علیهم من نعمه الظاهرة و کامل و تمام
فرموده است بر ایشان از نعمتهای کثیره که یکی از پس دیگری است لتصرفوا فی مننه فلم یحمدوه
تصرف میکردند در منتها و عطا های او و جلیله را نمیبودند حمد و سپاس او را و توسعوا فی
رزقه فلم یشکروه و توسعه میدادند در رزق او و جل جلاله شکر او نمیکردند و لو کانوا کذلک
و اگر میبودند چنین یعنی اگر تصرف میکردند در نعمتها بدون الهام خالق تمام ایشان خارج میشدند
او را لخرجوا من حدود الانسانیة الی حد البهیمیة هر آینه بیرون میآمدند از حد های آدمیت
بسوی حد حیوانات فکانوا کما وصف فی محکم کتابه پس خواهند بود چنانچه وصف و تعریف فرموده
در محکم قرآن ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا که نباشند ایشان مگر همچو چهار پایان
چارپایان بلکه ایشان از ادم و جمله ایشان گمراه تر اند از راه حق تا حیوانات مخفی نماند که از این کلام
و مستفیض معلوم میشود که شکر منعم واجبست عقلا زیرا که اگر کسی انکار کند کلام معصوم را که هر گاه از منعم
آثار حمد و شکر ظاهر نشود هر آینه مثل مومن خواهند بود و انها ناداخل بهایم اند چه حساب بود و مسئله
محل خلاف اشاعره و معتزله اند بعضی که آنکه شکر منعم واجبست شرعا و در قبل افعال معتزله و بعضی که آنکه شکر منعم فاعل
عقلا که کرد فعل بلذات و نباشد استدلال جستن بافعال استحقاق با امام بر اینکه کسیکه نگاه کند بعین عقل بسوی نعمتی
عطا فرموده است حق تعالی برای او از قوت و حواس باطن و ظاهر و تأمل کند بنظر در آنچه ترکیب نموده
در بدن از دقایق حکمت با مرتبه که بیکرانند مثل بصیرت ولایق آنچه ذکر کرده در آن از انواع عطا او
احسان او جل شانه است تحصیل مقدار آن و موقوف بود با حضار آنها چه اگر عقل حکم
میکند بآنکه کسیکه نعمت داده باشد با وی نعمتهای عظیم و منتهای جسیم حقیق است بآنکه شکر کرد

شود خلقوات بانکه جحید وانکار نکند و حکم کند حکمی جزم وقضایه مبرم بانکه کبیرا عرش کفار از شکر این عظام واعمال نماید از حمد انبیاء یادی مجام بانوار انبیا ائمّه فانّا و شوادف نماید واشناء و محفظ ملاحظه نماید شکر مستوجب نعم خواهد بود و مستحق عقاب خود را خواهد بود بلکه مستوجب عظیم نکال و عمیم عقاب و وبال میشود و جمیع آنچه دلالت بر امر حسن و قبح اشیا عقلی باشند والحمد لله علی ما عرّفنا من نعمته و سپاس برای معبودی جل شانه لایق و سزاست بر آنچه شناسانید ما را بعض نعمتهای خود را وألهمنا من شکره والهام فرمود ما را شکر و سپاس خود را تحفه بدانکه مراد از معرفت این دو فقره نه مرتبه معرفت بود ما را و جل جلاله موجود بذات قیوم موصوف بصفات حسنی و مقدس از آنچه نسبت لایق بجناب اقدس او و اما معرفت کنه ذات و شناخت حقیقت صفات او بر این ارباب محال و نسبت برای عقول بشر راه نبرده در زمان ماضی و نبرده در استقبال و دلیل بر این مقال آنکه طریق معرفت بهر چیزی یکی از سه چیز با انکار نبود حاضر بوده نزد او عارف مانند معرفت ما بر خود و این حیوان و دو شناخت آثار معلول و اسباب و انجه بر این مقال نقل کردند و با معرفت دانست بآثار و معلولات و هکذا تقلید میشود برای او بعضی از آنچه و نسبت راه بسوی معرفت حق از این سه راه زیرا چیزی که بوده باشد بعض شیء و نه علت از شیء و نه معلول از نسبت تعلق برای آن باز چیزی بر دلیل خواهد بود در بودن آن وسیله بسوی معرفت بر این مقال و لکن نسبت مگر بعضا آنچه میکن و متفرق شده عقلی و اما نه تمامی و علیهذا فثبت و منفی است اجمال ایمان او احدی از انبیاء و در ذات و در جامای هر ایشان و اما طریق ثالث پس نسبت اثر برای او در شناخت قدر او جل جلاله زیرا که ذات او جل شانه بسیط صرف و نسبت ترکیب در او اصلا لا فیما ولا خارجا لا جبال الوجوه لذاته سببا برای جمیع ما سوای خود و تدبیر همه ما در شیء شود پس ما نظر کنیم آثار و علل که حاصل میشود از آن علامات ناقص زیرا که چون ما نگاه میکنیم بر اجزای عالم و وجود حوادث و حرکات بر حکمت و جمیع مسلم کرده در وجود خالقی است قیوم ازلی که کاینات و تدبیر و تشیید بر این عالم است و قادر موصوف بصفات حسنی و اسما العلیا و انتقال بصر تا ترتیب ایشان از آن برای اصحاب عقول از عالمان حق انبیاء و مرسلین چه خوش گفته است در وصف علائق یکی با کوه از دو ره دلالات حرابات

پیدا کند از ذات که نا پیدا شود ذات نرانایت تتمه در حمد کردن از انجناب علیه السلام برای حضرت رب الارباب بالهام شکر او جل شانه انسان است با جمیع وطایف شکر انسان از حضرت امام جعفر صادق که فرمود وحی شد بسوی حضرت موسی ای موسی شکر من کن حق شکر من عرض کرد خداوندا چگونه شکر کنم تو را حق شکر تو و نسبت شکری که ما کنم شکر اکر تو اما انعام فرمودی بر من برحمتها فرمود الحال شکر مرا کردی و در و شکر ذات نیز که اینها همه از من اند و مثل این اجزا از طرق علیه و روایات نقل است در مناجات حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه و اله است که ما رب اسبغت علینا النعم السوابغ فشکرناک علیها فکیف بشکر شکرناک فقال الله تعالى العلم من النبی انا بصرتم علم بحسبکان تعلم ان ذلک من عندی و معاد و خزانه بوده معلومات و فتح لنا من ابواب العلم بربوبیته و کشاده است حضرت فتح الابواب برای ما اولاد آدم از درهای علم و دانش بیعدد کارها او و دلّنا علیه من الاخلاص له فی توحیده و دلالت فرمود ما را بر ذات خود نزد اخلاص داشتن برای او در توحید او و جنبنا من الالحاد و الشک فی امره و اجتناب فرمود و نگه داشت ما را از الحاد و شک در امر او حمدا نعمّر به فیمن حمده من خلقه سپاسی که طول داده شود عمر ما با حمد او در حالیکه داخل باشیم در عداد حامدان و در زمره خمس نعبدن مجد وما آمد حلال است و انوزن لنظر فی مقام و سبقت نزد او فی وقت است مر سپاسی که فرود و زدان با جبیا از کسی که حمد کند او را از خلوقات او و پیش رفت از کسی که حمد برای او جل شانه و نیتقرّب به من سبیل الی رضاه و تنعیم و سعی فیکم ما وراء بسوی مشاش بی حمد کبیرا که سبقت کنندگان بسوی رضای او جل شانه و عفو او را بدانکه مراد از رضا عبارت در عالمان از حالتی مرضیه اعمال که موجب انبساط از خود برای اعمال شیخ نعیمی بها انقیاد او برای حکمی و دو کمال الله تعالى عبارت از ثواب راجیا مجید و طایف شکر انسان از حضرت صادق علیه السلام که فرمود رضای خدا ثواب است و سخط عقاب است و قول الکرم مراد از رضا اراده ثواب و از سخط اراده عقاب و شیخ میثم بحرانی گفته در شرح نهج البلاغه که رضای الله تعالى از عبد چگونه بسوی علم او و مراد افعال از طاعت و عصیان او جل شانه بسوی علم او جل جلاله نجات انتشار او و عقاب طالب او بعضی از علما آنچه فرمایند که رضای الله تعالى را مراجع

چندانست بر بعضی از ایشان بر میکردد معین ذات ایشانست و برخی از آن مراتب ثواب جلالتهاست و

او و مقابل این حفظ او و ما تراد و چنانکه مراد از عفو او ملایمات محو کناهانست و جزا اینجا مقصود اصلی

مقدم فرمود رضا را بر عفو و چنانکه رضا حق تعالی از عبد سبب عفو او و شان ببرنج اوست چنانچه است کار

برای کتابست و اما اهتمام است شان رضا را عنایاتست در جزا و در ثواب و مقام نیابد که ترقی کند از آن

نیز و مولانا یافت که کوپند مردی غضب بر غلام خود و آن غلام شفیع بود نیز آقای خود کمی ناکرده چنانچه

کند تا او تقصیر مرد کند و دوا و را عفو کند بر جزای شفیع شفاعت غلام نیز آقای خود را انعام کوتاه

رو برای جلالی ما یکی و کربه بود آن شفیع کفت چرا انعامی کنی بر غلام ما کفت شد آقای غلام کرامتهم

مجازات رضای مقتضی و برای دیکر کربند که رضا عفو در مراتب اند که هر یک در موضع خود مقبول

و عفو مرتبه ما فوق رضاست و قول مقصود دلیلی است که عفو است که بنت سل عفو دیکران و کدام از

چندانست جائکه رضا عاد جزئیکه ذات تو مراد آنان ثواب است و ثواب تفضلی است و اما عفو رحلی است که

لازم ناود شفیع را از عهد استحقاق فی دنیا که حق تعالی کریم الغفرانست تبدیل میکند کناه را بثواب چنانچه در حدیث

آمده که جبرئیل بشد کاربر خلیل الرحمن کفت یا کریم العفو جبرئیل پرسید که این کریم العفو را می دانی که کرم عفو از

چیست ابراهیم فرمود نه جبرئیل کفت که کرم آنست که مر فضل کنی عفو کند بجای آن ثواب تواب بدهد و ثواب

میشود و حضرت دعا کرده است اتمم لنا نورنا عفو عنی و کان محوی کند سیئات اعلام خود و ازدیاد اصل

جهانیم کمثالها به ظلمات البرزخ سیاهی که روشن کرده و بیان همه ما را کبهای عالم برزخ و در معنی

منها نهجی نیا در نقطه فرق و ظلمات برزخ اصلی است و در معنی پای و نقص ظلمات حق است و این دو

مبنی بر اصل اضلا اصلاحات که لازم اصلی است و هم مستقیم در کلام عرب این معنی ملازم و این است

از این دو قرآن ذکر برخاسته تفسیر در بیان عالم برزخ که عبارتست از حیثیت مبانکه برزخ در لغت معنی حائل

و مانع است میان دو چیز و در اصطلاح شرعی برزخ عبارتست از حالتیکه بعد از موت انسانراست تا بعث

او از جزای حساب و دلیل بر این قرآنست و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و مراد از آن مقدار

روح است که از این جسد مفارقت نماید تا وقت بعثت و عود روح است بسوی این جسد و اطلاق میشود بر قبر نیز

اعتبار و روایت کرده است قطب الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از عمر بن یزید که عرض کردم

بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که شنیدم کهتر از مردم که میفرمایند مانند سیاست کسانیکه نامی شیعیان ما در بهشت اند با آنچه از ایشان صادر

از معاصی محضرت فرمود ند بلی و الله جزایم جوانمردی در بهشت اند که گفتم جلت فداک کناهان بزرگ شیعیان تا

میباشند که هر کبیره اقدام نمایند فرمود ند ما انسان در قیامت بر همه کس ما در بهشت خواهید بود بشفاعت

حضرت رسالت ولیکن و الله میترسم من بر شما در عالم برزخ عرض کردم که برزخ چیست فرمودند قبر در وقت

مرد تا وقت قیامت الحسب و حاکم اخبار و دلالت بر چند فائده میکند اول آنکه دلالت میکند که مقصود

ناطقه بعد از خراب این ابدان باقی باشند و این مذهب اکثر عقلا انبیا و مرسلین و حکما و فلاسفه و انکار این مفهوم

مینماید مکر شرذمه قلیله از ایشان که قول ایشان را اعتباری نیست دوم آنکه دلالت میکند اخبار بانکار روح

بعد از مفارقت ابدان انتقال میکند باشباح مثالیه و این تعلق در عالم برزخ است تا ارواح ساده کی

کرده در عالم برزخ الطف معطل کاتب و در منتهی خود متلذذ و متالم میکردند تا قیام قیامت و در آن وقت

میکردند بسوی این ابدان بعد از آنجا که اخبار کلات طیبه بخاتمه که محمد قطب الاسلام در کافی از ابو بصیر

کفت سوال کردم حضرت صادق علیه السلام از ارواح مؤمنین جواب فرمودند که در بهشت اند بر صورت ابدان

مثل ایشان هر کاه ببینیم ایشانرا مصافحه کنی با ایشان که او همانست که در دنیا دیده ام و از حضرت کلام بیرون آمد

کفت سوال کردم حضرت امام جعفر علیه السلام از مردم میکویند که ارواح ایشان در حوصله مرغان سبز است بر اینچنین نیست

و حال آنکه ارواح از جانب حضرت حق تعالی بر مرتبه بلند تر و بیرون ازین اند فرمود که برای حق تعالی است

بسبب و بموجب که حق تعالی انسانرا افریده است و اما فرقانست کفار را عذاب میدهد و نیز روح میرسد ارواح مؤمنان

مؤمنان از کرامت حق تعالی بر آن مخلوق قرار دادند و هم کاه که از طایفه ما از بهشت

ارواح بیرون آیند کفت بینا السماء و الارض و میکردند با یکدیگر و مرکز را کردم اطفال مبتلا حفظ کنند بدو در هوا

میکند که ملاقات میکنند و باز فرمودند که برای چنانچه انسانست بر در مشرقی از دنیا است حتی قطع الحقیقه انما ساکن

کرده دوان ازواج مشرکان وکفار و جمعی بیناز قوم ان و بعد از انشاد از جیم ... کریم ان در شب خود به
جو جمع شده انان بجا بوادی کرد دیزات بروند که احیان بر صرف انتان کرم نماشانا تزد بیاد ...
یکدیگر را ملاقات نمایند و حکایت تاخیا سند بر چون شام شد برین کردند صوبا انانی تا صبح ...
احوالا ایشان تا روز قیامت و نتیجه بهآ اللذوا لدرکی در شرح اربعین حدیث مذکور است که اخبار احادیث
خراین منتفاد معیزات کاشیاخ مزبوده شرح محتاج اند و شرع محج حکیم را سطاع ... در عالم دنیوی
و اخروی ذات ... فصل طاقت افیا اتاب طین حکما کرده وجود عالم مقدار عیب عیزاد از عالم حسی
گران واسطات میان عالم مجرد ان و عالم اجساد و نسبت این عالم واسطه در لطافت عالم اجرو ...
کثافت عالم دنیوی و بعد ان هست اجزا ازین احباس است و اعراض از حرکات و سکنات و اصوات و طعوم
و غیرانها شامل چنان اند که نظام این عالم خود معلق اند بنیاد وجوه عالمی است عظیم الوسع و سکان ...
طبقات محتلف اند در لطافت و کثافت و قبح صورت و حسن هیئت و بجا حاله ما بر انبیا ایشان هست جمیع
حواس ظاهر و باطن قبیل لذت و شام معیوب لذات و الام نفسانیه و جسمانیه و این اعلام طرق ... کا
این عالم اسوی انبیا و اولیا و سلاطین و این قول هر چند دلیل از عقل است بر اثبات ان کلی عقلا ...
حکمه انقضاء و بسهل علینا سبیل المحبة و انشان شاید ... بر ما نوشتان و بیان احمد ...
از نجبا و ... بر مثانی کنا عند من لغا الاشهاد و مشرف و حال ... ذو خو کتاب بیان حمد جابجا
نزد مواضع شاهدان و حاصل اواکر منزف کرد اند حق تعالی جابجای شاد اتر ل اعیاد و بعضان و بمز عنان ...
شهادت داد زجر در حد بیان است که هم در روز قیامت انکار نماید بعثت رسل را و تبلیغ ... اعمال
الهی را بر حق ... و بعضا از بعضان مطالب شاهد کند بر این اجند و انو قف حاضر کرد انند تجزی
کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون در روز جزا دهی ... جزا داده شود هر نفسی با نچه کسب کرده است در
دنیا از خیر و شر و ایشان ظلم رسیده نشوند یعنی جز جزای اعمال انها باشد بایشان داده شود بد و ز حیف ...
یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون در روزیکه بکار نیاید دوستی از بدل دوستی هیچ نوع ...

از کار افتادن و نباشد انها را بر شیئی کان و این دو حرف به فا ان قران معتبر است که احتیاج برای ...
کلام به جهت نظام خود اوورده است مختصر بدانکه لفظ مولی اطلاق میشود بر چند چیز اول برولی امر ...
کسیکه امور انکس بدست او بود مانند پدر و جد و وصی و حاکم شرع دوم انکه مولی ناصر را و معین را
گویند سوم مولی قریب و خویش را نامند چهارم مراد از مولی صاحب بود پنجم انکه مراد از مولی منعم بود
یعنی انکه غلامی را داشته باشد و او را ازاد ساخته ششم انکه مراد از مولی جار و همسایه بود هفتم انکه
مراد از مولی حلیف بود که با کسی عهد و پیمان بسته باشد هشتم انکه مراد از مولی محب را گویند دهم
انکه مراد از مولی تابع را نامند یازدهم انکه مراد از مولی غلام ازاد ساختن را گویند دوازدهم انکه مراد منعم را
گویند که بکسی نعمت داده باشد سیزدهم انکه مراد از مولی نزیل را نامند چهاردهم انکه مراد از مولی شریک
نامند پانزدهم انکه مراد از مولی مالک بود و حاصل سخن انست که در روز قیامت هیچ کس بکار کسی نخواهد امد الا کسی
که رحم الله و الا نجوا اسلم شده گفت ختما بر تبلغ بنا الی اعلی علیین سیاهی که بلند شود از ما بالبدن
کلا انا اعلی علیین مختصر در بیان معنی اعلی علیین علما اختلاف کرده اند مفسرین گفته معنی این بیان مشهور است
که علیون نام است برای دیوان خیر یعنی انچه که مدون میشود در ان اعمال خیر که میکنند ملائکه و صلحای ثقلین
زیرا که سبب می شود از برای ارتفاع بسوی عالی درجات در بهشت یا انکه علیین گویند زیرا که مرفوع است
در اسمان هفتم و قول دیگر مراد از اعلی علیین سدرة المنتهی است که منتهی میشود بسوی ان هر چیزی از امر حق تعالی
و قول دیگر خود اسمان هفتم است و قولی دیگر انکه اعلای بهشت است و قولی دیگر مراتب عالیه را گویند و قولی دیگر اماکن مرتفعه را نامند
فی کتاب مرقوم یشهده المقربون در نامه رقم شده که حاضر میشوند اورا مقربان درگاه حضرت احدیت جل شانه
خلقا تعرف به عنوننا اذا برقت الاعضاء سیاهی که هلاک شود دیدهای ما هر گاه بر کنده شود دیدهای
خلق و تبیض به وجوهنا اذا اسودت الابدان و سفید شود بان روی های ما در روز دیگر سیاه شود
چهرهای خلق مختصر بدانکه علما گفته اند که سفیدی رویهای بعضی در قیامت و سیاهی بعضی حقیقت است و ظاهر
ایه که میفرماید یوم تبیض وجوه و تسود وجوه حقیقت بود بر بنا بر این چه بسیار رویها که در دنیا ...

در حاشیه: ... مفسرین ... ان که ... مقال ... که از بعد ... سابق ... از ... که ان ... از ... بر جعلی ... بعد ... کرامات ...

بوده اند اما بسبب اعمال صالحه در روز قیامت مانند ماه شب چهارده شود و چهره سیاه از روی که در
دنیا سفید بوده اند بسبب اعمال قبیحه در روز محشر سیاه چون قیر گردد و مؤید این است که در حدیث
آمده است که در روز طف کربلا اصحاب امام حسین علیه السلام غلامی داشت حبشی چون امام مظلوم اراده جهاد
آن غلام مظلوم برادران غلام بیای که تاب جهاد ندارند این بود را جواب نید و عرض کرد که ای آقای من
آن روز دانم که گوشت من بوی ندارد و بدنم چندان نجاست را تخفیف ده تا آنکه این عیبها بر من مخفی
در میان بدنهای شریفه شما داخل باشم و عرض کند بن خود مراد در میان خونهای طیبه شما اختلاط گردانم
او را اهل حرب جهاد و بعد از مرد آنکه بیاید جهاد حضرت کرد که او رسید گویند که بدن مبارک او در
میان کشتگان کربلا انداخته بود که نور روی او چون ماه شب چهارده بود و بعضی گویند که سفید چهره
روی او کبوترها باشد از خوشحالی سرور و سیاهی روی او کبوتر باشد از خجالت از ... حضرت عفو و در
منت که مرحوم ... محمد ... ملائکة المقربین سیاهی که ... کردیم و ... شوم ...
فرشتگان مقرب ... ملائکه مقربین ... بسبب قرب ... جناب حضرت ... جنبات ...
بر انبیاء ائمة المرسلین و ... کردیم ... ان محمد با ... این ... فرستاده
چیزی که ما از برکات ... بجهت ... در یکجا جمع کردیم فی دار المقامة
التی لا تزول در خانه ... که ... و ... شد ...
که مکث ... کرانا ... مانند خانها ... با ...
و محل کرامة التی لا تحول و منزل و جای کرامت ... از ...
والحمد لله الذی اختار لنا محاسن الخلق و ... برای ... صفات کمالی ...
و ... برای ما ... خلقت مخلوقات ... در ... حسن خلقت ... از ...
عالم ... که ... انسان ... جناب ...
داده است بقوله جل شأنه وصورکم فاحسن صورکم در ... حسن قامت ...

قوله

مرتبط جناب ... است بقوله لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ...
اما از ... خوابیدن و ... خوابیدن و ... پهلو خوابیدن ...
از ... مخلوقات ...
و بعضی ... حیوانات و بعضی ... که در وجود ...
حشرات که در زمین راه میروند و بعضی دیگر ...
از بیان ... بر همه حالات مخلوقات ...
که ... الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ... از خلق
باطنی ... حسن خلقت ...
و ثبت کرده است ... روح و بدن ... عقل ... ظاهر ...
ظاهر و باطن ...
نموده ...
مرتبا ...
در عالم خود ...
که اطلاعات ...
که ... جناب سید الوصیین علیه السلام شعر
... وما تبصر وداؤک منک ولا تشعر وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر
وانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر ...
بوده ...
از عالم صغیر و کبیر ... کتاب مبین بوده ...
علی طیبات من الرزق ... الذین

مخفی نماند که مراد از طیبات همه اشیاء است که پاکیزه باشد از طعم مکروه و بر شارع نفرت بوده باشد و تحریم
آن خواه در قرآن منصوص التحریم بود و خواه در سنت سنیه مصطفویه صلی الله علیه و آله و قولی دیگر آنکه طیب
هر چیزی طبع بنده را گویند که نزد اهل مروت و اخلاق حمیده مستلذ بود و خبیث آنکه طبع او خبیث که
مستخبث شمارد از طبعهای سلیمه و نفرت نماید و نکند چنانچه حق جل شانه فرموده است
وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ و گفته اند علما که رجوع در طیب بودن و خبیث بودن
اشیاء بسوی طبقات ناس تا هر چه را اهل طبیعت طیب شمارند طیب بود و هر چه را که خبیث شمارند مستخبث بود
زیرا که اگر چنین باشد هر آینه موجب اختلاف در حل و حرمت بود و این مخالف طریقه شرع است بلکه رجوع باید
نمود بسوی عرب چنانچه مخاطب اند بآیه یَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ و خلافست
در رزق که عبارتست از هر چیز بعضی گویند که رزق آنچیزیست که بان ارتزاق نماید انسان خواه حلال بود و
خواه حرام و بعضی گویند که هر چه حلال است رزق است و هر چه حرام است رزق نیست و دلیل از طرفین هست و در
حدیث آمده است که [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] لا تاکلوا [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حرام [illegible] رزق حلال [illegible]
کم نهاده می شود وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا [illegible] بر اولاد آدم
[illegible] بر جمیع مخلوقات [illegible] و جن و انس [illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible] که اول [illegible] که انسان [illegible]
زیرا که هر گاه [illegible] این عالم [illegible] طبیعی [illegible]
در آن [illegible] مانند سقف و زمین [illegible]
[illegible] و جواهر [illegible] و هر چیزی [illegible]
در این عالم [illegible] و انواع نباتات [illegible] و انواع حیوانات

[illegible] اند برای مصالح او و منافع او و چه خوش گفته است [illegible] شیخ سعدی [illegible] ابر و باد و مه و خورشید
و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط
انصاف نباشد که تو فرمان نبری [illegible]
[illegible]
[illegible] در بیان [illegible] حاجتهای انسان [illegible]
[illegible]
[illegible] وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا [illegible]
[illegible] وَجَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ
تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ [illegible]
الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ
لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [illegible]
[illegible] هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ
وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا و در جای دیگر فرموده است وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ
الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ و در جای دیگر فرموده است كُلُوا [illegible]
كُلُوا مِنَ الثَّمَرَاتِ [illegible]
و از آن جمله فرموده است [illegible] أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا
رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و در جای دیگر فرموده است وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ
و دیگر فرموده است وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً [illegible]
[illegible] نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ [illegible]

فان نتیجه جود قوای نباتات و مواضع آنها جای او برای تغذیه و تنمیه و تولید و جذب و امساک

و هضم و دفع و حضور بود تکمیل مراد از نتیجه ثلاثه نتیجه بعض لطفات و این مرتبه اعلای مراتب نباتات

و ان نتیجه ملکوتی حواس آن و ملا اعضای آنها و ایشان دو قسم اند که بعضی از عالم شهادت و بعضی از

عالم غیب اما اول برای تجربه که بتواسته تحقیق انسان بود و نیز برای زینت بدن هر کجا امر کند چشم را

بکشادن باز میشود و هر کجا امر کند زبان را بتکلم حرف میزند و هر کجا امر کند پا را بحرکت براه می افتد

همچنین است سایر اعضای ظاهری و اما صفت ثانی برای دین چنین است اسلام اکثر و هم مواد ات سلطنتی محبت

فطرتی مثل ... عقل آن سلطان را برای عقل جار حضوری کند در مقاصد بجا نیارش در انبار او در دن

بر محتاج میشود بسوی تاسید و تشدید حیل با حوزی تا امور بجا زند و مغلوب کند او را و دور کند ملالت

ازو و متمکن بود حلقه این عالم حسی برای جز نوع انسان شده بود لهذا ملائکه مدبرون برای آدم و اولاد آدم

او بند سخر اند از جهت امداد و متعاقدند برای خواه آنها سماوی باشند خواه ارضی و مکلف شدند با نجز از هم

از جهت انسان و همین سبب گفته اند که این معنی سجود ملائکه است از جهت آدم علیه السلام در قول حق خلقناکم ثم صورناکم

ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین و بیان اینها حاصل الامر و جود قوای

مربوطات در جهان انسان معنوی شده ارتباط اعضای انسان با قوای مخفیه که در ظاهر انسان و اعضای او در مقام

او بند و مطیع اند برای امر و حکم او مثلاً قایم نشستند مگر جمیع بدن و نیز بدن مگر متابعت و نیز عقل مگر با حی

و اب و اتش و هوا و ما برای ایشان ما فتاب و ماه و نجوم نیز و هم چیزهای انسان مگر با جمال و نا هماهنا مگر ملائکه مدبرات

و نیز مدبرات مگر ملائکه عقلیه و نیز جمیع اینها مگر متیرنا از حق جل جلاله و قدرت و اراده و تقدیر و بالقرآن بر بیان شده که هم

متعلق حضرت حقیقت متعاقده اند برای جز نوع انسان تعبیر و تعلیم کامل الوجود صاحب اثره اند و جز بطاعت او باز

منعوز عزت حضرت حق تعالی فتبارک الله احسن الخالقین والحمد لله الذی علمنا بالحکمة الاولی الکبیر

و شکر و سپاس برای معبود حق جل جلاله که هیئات از نادر احتیاج ما جز قوای او طلبانه و مراد از این ابیات که از

ما احتیاجات خود انانا آماده و مهیا او نموده است که هیچ کسی احتیاج نداریم جز بذات اقدس احد ذو الجلال

برا و نقیض از بصرت او و اما احتیاج ظاهری که خارج یکدیگر رجوع میکند در امور خود برای فی الحقیقه

باز رجوع است بالحق بسوی حق تعالی او سبحانه و آنست که در مقام عبرت باشد طلب الحاجات و کذلک

با منتهی کل شکر و دانسته الا انها فکیف نطیق حمد من لم نکن ما کل مخلوقات با تمام اولاد آدم در حصر

نعمتهای متوالیه او ایشان طاقت شمار و شکر او داشته باشند آم متی نؤدی شکر من لا منتهی لکثیر نعمه

بود و کی باشد که بتوانند با شمار آنها ادای شکر نعمتهای او بمعنا هم نیت و فق و جمع علم طاقت ندارد

وحق اوقات و در هر دقیقه از دقیقات و در هر لحظه از لحظات و نا تمام الغایات خالق جبارت بجا

چون اولاد آدم از بیان و بیان آن عاجز شوند و در آن دنیا در اینجا نیز از نوع لطف و احسانات جدید و از ادوار انسان

میرسد برو در هیچ وقتی از انجا که حتی که از جهت شکر نعمت منعم حقیقی و مطلق عالم حقیقی بیرون زاید

جبهه الوکر خواسته باشد شکر حق کند همان وقت جدید نعمت دیگر در حضران شکر موجود میشود و در این حصر

چه خوش گفته است شیخ سعدی علیه الرحمه در هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی

دو نعمت موجودات و در هر نعمتی شکری واجب نیست از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید

والحمد لله الذی رکب فینا الات البسط و سپاس برای معبود حقیقی است که در ترکیب وجود و نظام اوداد

اولاد آدم الهامی بسط ما و بین کردن جوارح ما و جعل لنا ادوات القبض و کرد آنها برای ما اسباب

کردن ما و مراد از بسط و قبض بسط اعضا و قبض آنها است و با لات و ادوات اعصاب و عضلات و اوتار و رباطات

و عروق و اعصاب و لحوم و شحوم و رطوبات و اعضا و غیر حیثیه که بواسطه آنها بسط و قبض اعضا و منقبض میگردد

با باده و حرکات و علم آن و و جمیع تحقیق بسط و قبض آنست که چون تاصل عضو با عتبار اصل خلقت مقتضی انبساط

و انقباض آن ناقص میشود با راده عدم حرکت بر جهت سبب معدوم نبود انبساط لا انقباض و منقبضا

ما یبتغی الحبیر و بر عهده اطاعت داد ما را بر دعای زندگی وانبت فینا جوارح الاعمال و نابت نمود در

اولاد آدم اعضا و جوارح جدید بر خصوص عملهای مختلف از خصوص در بیان ادعای ما که مشهور است

که هیچ روح نمی باشد چنانچه از حضرات ائمه امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مروی است که هیچ روحی برای ما معنی نیست

اول روح القدس و بان میدانند جمیع اشیا را دوم روح ایمان و بان عبادت میکنند خدای تعالی را سوم روح
قوت و بان جهاد میکنند با اعدا و معالجه مینمایند امور معاش را چهارم روح شهوت و بان اصابت میکنند
لذت طعام و نکاح را پنجم روح بدن و بان رفت و آمد میکنند و انبیا پنج روح و چهار روح باقی است
بغیر از سوای روح القدس و سه روح از انها برای اصحاب شمال است و دواب سوای روح ایمان و امثال آن
که مراد از ارواح چنین سه روح باشند که متعلق اند با اعضا مثلا شهوت و بصر و انها روح حیوانیه است
که تابع قائمات قوة حیوانیه که بهم میرسد از قلب و دیگری روح نفسانیه است که از هم میشود مایل قوت
مدرکه و محرکه که منبعث میشود از دماغ و دیگری روح طبیعیه است که از هم است با آن قوت طبیعیه از نفس
و نمو که منبعث است از جگر و اضافه ارواح بسوی جسم از جهت تعلق نفس به هر یک است که چون عبادت
تعلق آن به بدن متعلق میشود با جزء الارواح با سرها بر متعلق میشود اول به روح حیوانیه بواسطه آن
متعلق میشود بان دو روح دیگر و ممکن است که ارواح جمیع روح نفخ و آدم بود و مراد از آن نسیم روح
و بوی که در عروق محرکه ضوارب که منبعث اند از قلب و مسمی شده اند بدان برای اهانت در حرکت اعضا
بکل اعضا و دیگری انبیا طیبه و غذا را با طیبات الرزق و غذا داده ما را لا دادم فا برود نهایت
طیبه الطعم و اشربه لذیذه و اغنینا بفضله و منی و بیاز فرموده ما را حق تعالی بفضل و بغنا و اقنانا
بمننه و لا حول ما را حق تعالی بمننه و بغنا و با ذخیره کرد برای ما نعمت شامل خود را بمنه آن
و این فقرات ماخوذ است از کلام ملاعت نظام حضرت ملک العلام که فرموده است هو اغنی و اقنی که بعض
مفسران گفته اند که غنی فرموده انسان را ببیرها در روش در وقت حوالا اوسری را از سیر عیزی و بعد از آن
اول غنی کرد بکسب دنیا و دو چند دیگر گفته اند که معنی اغنی تمول و معاد معنی اقنی رضا ساختن است
و از ابن عباس مروی است در حضرت معنی آیه فرموده اعطی و ارضی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
اغنی کل انسان بمعیشته و ارضاه بکسب یده و معاد دهد و معنی قریبا ثم امرنا بالخیر طاعتنا
بر حق تعالی امر فرموده ما را با وامر واجبه و مندوبه چند تا بیابیم ما بدو نا بجدا دی چها را و نهانا لنبتلی

شکر نا و نهی فرموده ما را و با نذات و منع فرموده ما را از نواهی و معاصی چند تا آزمایش نماید شکر
و سپاس ما را بر علم تعالی قبل معصیت ما لیوفینا نهایا و نجات ما از عقوبت و وحشت عاقبتها
و در دنیا و آخرت بصیر حیا که مراحا را تا برد و بعض آنکه از فقره اولی معنی آن بود که ما بیا زمانه
ما را که آیا اطاعت او میکنیم یا معصیت او و در فقره ثانیه معنا داوامیت و ما امتحان نماید در نهی
آیا شکر او میکنیم یا کفران او و بر او کریک و نیکو حکم کرد اند نهی را علت برای ابتلا شکر و در طاعت
با آنکه اطاعت امثال امر و نواهی و جوابات که و فتنی که موجب شکر در عرف عبادت از صرف عبد جمیع
ما انعم الله علیه را در ادای نعمت ها داده است جا در ان پیا توفیق داد و حکایت شاهی شمایل شکر شود بر نعمت
خدای تعالی ما را از نعمت شکر و برده برای ابتلای شکر او و بسوی بعضی از آنان فرموده است حضرت امام جعفر صادق
معرفی کرد شکر النعم اجتناب المحارم یعنی شکر نعمت او اجتناب نمودن است از محارم و محظورات شما عن طلب بن بن
ما بعد کان مخالفت کرد هم او را امر او جل جلاله بعضی را اظهار او کفاشیم و باه هوا و هوس نفس
د نیم و در کجا شوند در حی و مر تکب که دید بر و متوجه شدیم مخال الخ او را از محرمات و دیگر نهاد
فلم یبتلنا بعقوبته بر حق تعالی و عفو فرموده ما را بعقوبت او و کوشا لی و لم یعاجلنا بنقمته
و نشانات تبوعها و تکرمت ما را از روی تفضل بعقوبت او دلیل تا تا بر حمته تکرما بلکه حق تعالی مهلت
فرموده ما را و بر انداخت عقوبت ما را برحمت خود از راه کرم و لطف و انتظر ما حسابنا ما ارجعنا
و انتظار کشید حق تعالی رجوع ما را از آن تا معصیت گاه خود نتقلب خود از راه حلمی که دارد جل جلاله
و الحمد لله الذی دلنا علی التوبة التی لم نفدها الا من فضله و شکر و سپاس مر معبود حقیقی را که با لانو
که دلالت فرموده ما را بر طریق توبه از گناهان توبه که استفاده نموده ایم آن را مگر از فضل او جل جلاله
با افاده نموده ایم آن را مگر از فیض فضل او فلو لم نعتدد من فضله الا بها لقد حسن بلاؤه عندنا (و عطای او)
از اقسام فضل او جل شانه در حق ما بعد از آن مگر همین توبه ها نیز است ما را لقد حسن بلاؤه عندنا
حقیقت که نیکوست امتحان او با عطا و جل شانه نزد ما و جلیل احسانه الینا و عظمت نیکی او بسوی ما (حجه)

فقتلکم علینا و بزرگ قتل و طلبنا زیرا ما هم ... کما کانت سنة فی التوبة لمن کان قبلنا
بر برده اینچنین طریقه و دره در توبه هم که بوده بنی اسرائیل امام سابقه یعنی طریقت سنیه
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در خصوص اهل ... و کیفیت توبه ایشان از گناهان مثبت مانند
طریقه قوم پیش که از گناهان بجز توبه می کردند چه توبه ایشان در کمال شدت بود و توبه امت مرحومه حضرت
مصطفی در نهایت سهولت است حضرت ما مکرر داده که بیان کان قبلنا احتمال دارد که مراد از آن قوم حضرت
موسی بود چه وقتی که بنای توبه نزول کرد سوای ندم و پشیمانی از آن گناه بنا نهاده شد که یکدیگر را
قتل کنند بعد و بنده خود ... بعد او ... و این فرموده در آن ... و اذ قال موسی لقومه یا قوم
انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم الآیه و در حدیث آمده است که چون
موسی از حضرت رب الارباب برای ایشان طلب توبه نمود از عبادت عجل بگوساله سامری فرمان در حق ایشان آمد
از توبه ایشان مگر قتل یکدیگر پس امر کرد ایشان را که باید یکدیگر را بکشید امر او را اجابت کردند پس حضرت
موسی از ایشان عهد و پیمان گرفت بر ثبات ... ایشان جمع کردند تحقیق و غسل کردند و کفنها
پوشیدند هر قبیله علی حده و ... ایشان هرون بود ده هزار نفری که عبادت گوساله نکرده بودند
و در دستهای ایشان شمشیرها بود ... هرون ... امر ... که ... الله
در حالیکه شمشیرهای کشیده ... است ... باشد در ساحتهای ... خود ... سیاه ...
برخیزید ... مرد ... که خواهش ... کند ... از جای خود برخیزد با جسم ... افتادند یا
محافظت ایشان بدست ... بر ... و در روایتی آمده است که ایشان در یکدیگر ... هم
او ... کرد ... مردان ... خود را و ... خود را و قوم ... خود را ...
کرد و ... استخلاص ... حق تعالی ... پس ...
... ... کردند ... بر ... هفتاد ...
... ...

تحقیق ... گناهان ایشان ... که کشته شدند ... گرده ...
هفتاد هزار کس لقد وضع عنا ما لا طاقة لنا به تحقیق که برداشت از ما حق تعالی را ...
دوش ما از تکلیفی که بود طاقتی ... ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به ... و تکلیف ...
ما را طاعت ... بکردن طاقت ما و لا تحمل علینا اصرا ... و ...
ما ... بکاری ... ت ... مختصر ...
هم ... که ... سابقه ... واجب ...
است ... واجب بود ... سنت ... ربع ...
که ... حق تعالی ...
و ... و ...
... واجب ...
...
و ...
از ...
و ...
...
و ...
...
انا ... صلی الله علیه ... وسلم ... لاحد منا ...
و ... حق تعالی ... و ...
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ... است که ...

وحمد اصحاب اهل الایمان که برای خدا بسیار است بجز حمد و مامور اند بذکر بقدر طاقت ایشان و مراد بحمد
خوف تعالی انبیا را مامور نموده برایشان رسیدن اوامر و نواهی داده و هرچه را که طاقت ایشان نبود
بر خوف تعالی را از ایشان بر داشته است و تکلیف مرا حسب سبب معنی با در مرد انچه الطاقة لنا به
رفاهی که هرجا در کمال لیهو لسان بر ایشان زیر ده است عنا در اوار کامل را باطل و در ...
کامل و قبل اند که انسان الذی شاء من ظلمة علیه ... که ملائکه بر خوف تعالی شود ...
عاقبت کرده سبب ... جایز ... جاه را ... و در ... با بیان زیر ده باشد ...
کذاشتن جاه را اگر فرد دیان بعضی لا ... خود را ملاک کرده ایم جانب جمع معنی ... رها کند ... لازم ...
حب ... ساز جا ... و تر ... در بلا ... عقاب و السعید ...
رحمته البر و سعادت ... کردن ... ا صحیح ... و الحمد لله بجمل
ما حمد به ... اذی ملائکته المقربین ... سپاس جای مسعود ... حمد کرده است ... و ...
باب نوع حمد ... ان ... نکان ... و اکرم خلیقته علیه و ... بر ... خلق ... و
و الارض حاملیه الحمد برو ... بر ... ای ... سپاس ... که او ... حمداً
یفضل ما ... الحمد سپاسی ... که ... نا ... باشد ... سپاس ... و ... ما ... عل ...
خلیقته ... عقل بزرگ ... که ... ثم ... الحمد ... کل نعمة ... علینا ... برای ...
سپاس ... مکان ... برای ... رسید ... و علی جمیع عباده الماضین و الباقین ... جمیع ...
او ... کنه ... مکان ... و مکان کل ... مکان کل ... عدد ما احاط به علمه ... عدد ما ... مکان ...
المعبة و سپاس ... برای ... جای ... هر ... از ... و ... اذا ... و ... علی ...
تا روز قیامت حمدا لا منتهی لحده سپاس ... که اخر ... ینتهی ... لا حساب لعدده و ...
حتی ... باشد ... ولا انقطاع
لا امد ... باشد ... برای ... حمد ... با ... دوام خوف حمدا یکون وصلة

الی طاعته و عفوه سپاسی که بوده باشد ... و ... بسوی ... زبان ... او ... و در ... او
و سببا الی رضوانه و دست آویزی بسوی ... رضا ... و حمد ... و ذریعة الی مغفرته
و وسیله ... بسوی آمرزش او و طریقا الی جنته و ان حمد که ... شود از ... راهی بود
بسوی بهشت او ... و خفیرا من نقمته و حامی ... سپاس ... از عقوبات او
و امنا من غضبه و باعث ... حمد ... از غضب و سخط او و ظهیرا علی طاعته
و بوده باشد ان حمد ... بسوی طاعت او ... بر ... او و حاجزا عن
معصیته و ... شود ان حمد ... از ... او و عونا علی تادیة حقه و ... و وظائفه
شود ان حمد ... کردن خوف تعالی اوامر و نواهی او ... حمدا نسعد
به فی السعداء من اولیائه سپاسی که ... کردیم ... در میان ... دوستان او
دوستان او و نصیر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه و ... حمد ... به واسطه
ان ... در سلک شهدا ... شمشیرهای دشمنان او ... شهید ... اصل ...
گویند و در اصطلاح ... که ... و ... او را ... خواه در معرکه جهاد
خواه در ... و شهید را شهید گویند ... اگر ... حاضر ... عمل او را
فرشتگان ... او را شهید ... نامند ... شهید را شهید ... نامند ... اگر حاضر ... گر
دو وقت انتقال الروح بسوی ... شهید را شهید ... نامند از ... که خوف تعالی شهادت ...
از برای او بهشت و ... در ... معرکه ... لفظ شهید ... بود و ... معنی اسم ... علی ...
... دارد ... چه ... و ... کرده ... اکرم ...
... که خوف تعالی ... شاهد ... حاضر ... ملک ... و ...
شهادت و گواهی ... جا ... حاضر ... مراد ... خوف تعالی ...
از ... و ... برای ... و کان من دعائه علیه السلام ... دعای ... فیکد

وکان من دعائه
والصلوة علی رسول الله

هذا التحمید الصلوة علی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله بیان دعای محمد بن ... بود دعائیکه
مشتمل است بر صلوات و درود بر محمد مصطفی که رسول حضرات درود فرستد خدای تعالی باد بر آل او
مختصر در بیان صلوات بدانکه معنی صلوات بر حضرت رسالت تعظیم اوست در دار دنیا باعلای کلمه او و ...
شریعت او و در آخرت بتضعیف مثوبت او و زیادتی تقدیم درجات او و غایت دعا ... بحسب ...
نبوی معلوم شود زیرا که ایزد تعالی داده است حضرت را از اعلای کلمه و رفع درجه و منزلت ... که تأثیر می کند
در زیادت اما صلوات هیچ معلوم ... دعا ... و فواید ... صلوات را بر نبی صلی الله علیه وآله
بود و ... طلب کمال اوست و قرب ... از ایزد تعالی ... باستحقاق قرب و ... الله ...
مختصر ... بدانکه صلوات بر حضرت رسالت ... و ... از مخصوصات ... مستحبات ... جمیع اهل اسلام
الا که ... بوجوب آن ... هر جا ... در تشهدات ... و اما در حضور نماز اجماع کرده اند
علما ... بر وجوب آن در تشهد نماز در دو تشهد اول ... واجب ... و ...
و ... در هر دو تشهد مستحب دانند و اما هر گاه اسم سامی آنجناب مذکور شود ... بسیار ...
اخبار و روایات ... خود ... اسم مبارک او ... مذکور سازد ... ذکر کنند و این مختصر
... و ابن بابویه و شیخ مفید ... از اصحاب ... و ... احتیاط ...
احتیاط ... اخبار ... در مجلس ... او ... مذکور سازد ... هر گاه ...
کرد و صلوات ... فرستاده ... بر ... صلوات را ... فرستد ... و متعدد ... ذکر
مانند ... متعدد ... موجب ... و ... صلوات ...
مجلس یکبار ... یکبار ... احتیاط ...
بدانکه ... بر حضرت رسالت ... صلوات ...
نماز در ... بر حضرت مصطفی ... دعا ...
... بر ... و آل او ... فرستاد ...

فقط بعضی سؤال کرد که عطا کرده ... بباید دانست که صلوات بر حوایج ... اعظم شروط اجابت
علما ... ذکر علت در آن است که ... حضرت نبوی ... اول ... و سایر ...
و سایر ... حوایج ... و نجاح مطالب ... اسباب ...
توسل ... و ... مطالب ... باو ...
ممکن نبود مگر بتوسل ... صلوات ... حوایج ...
صلوات ... حاجات ... صلوات ... حاجات
بر جمله ... فضیلت ... صلوات ... اخبار در ثواب
صلوات ... الاسلام ... هر گاه نام نامی حضرت نبوی مذکور
بر ... صلوات ... حضرت نبوی ... صلوات ...
... صلوات ...
با صلوات ... و ...
و اهل ... صلوات ... علی القول
بالوجوب ... هر کس ... خفی ... نماز
بر ... صلوات ... نماز ... باطل ...
وجوب ... علیهم ... نماز باطل ... ذکر ...
بیرون ... صلوات ... هر گاه ...
... و مستقر ... حکم ...
بود ... تمام ... نماز ... فضائل ... والحمد لله
اللهم من علینا بمحمد نبیه صلی الله علیه وآله ... الشافعة ...
... محمد ... درود ... بر او و آل او

هر دو امتهای گذشتگان و نه در قرنهای پیشینیان و این نعمت عظمی است که برای هر کسی دست نداده است

پس برامت مرحومه حضرت مصطفوی واجبست شکر این نعمت عظمی و موهبت کبری و در اتمام چند تحقیق است

اول در بیان منت حضرت ایزد تعالی با آنکه بر وفق حدیث جمع لولاک لما خلقت الافلاک هر گاه که چیزی

باعث ایجاد چیزی بود البته آن مسلول لاشک لازم است پس نظر بآن علت وجوبست که حضرت مصطفوی

سبب ایجاد مخلوقات شده است پس بر هر مخلوقی لازم است شکر این سبب واثابت کرده هر عصری

بر امم سابقه لازم داشته است دوم آنکه این منت عظمی نسبت با امم سابقه بر این امت زیادتر است

از چند جهت اول معلوم بودن با این امت مجرد رسالت و این شکی نیست که این نوع از آیات و روایات

ظاهر است چنانکه لازم است دوم قرب با حضرت نبوت تا آنکه در عالم برزخ نصیب نکنند و عقد ربقه

رسند و از آنست که فرموده بعثت انا و الساعة کهاتین سیم فضل امور و برکت امت گذشتگان

از مبعوث شدن و امم مختلفه از آن و احکام از آن امتان و حضرت صاحب در مقام اظهار نعمت خود بر این امت

میفرماید هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان

کانوا من قبل لفی ضلال مبین سیم در بیان لفظ محمد بدانکه مراد از محمد کسیست که خصال الحمیده

و خصال ستوده در او جمع شده باشد و از جهت کثرت خصال حمیده اش که در دنیا و آخرت موجود است نام او محمد است

در دنیا بسیاری از خلق را از چاه ضلالت بکشید و بهدایت رسانیدند و در آخرت بر امید در شفاعت کرده اند

و گویند که این اسم سامی از نام نامی حضرت الهی مشتق شده چنانچه ابوطالب در مدح او فرموده است شعر

و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد و بر بعضی از علما چنان روایت است که اصل خلقت

انسان بشکل محمد است چه سر او بشکل میم و دستها بشکل حا و شکم بشکل میم دوم و پاها بشکل دال

حکم با حیات انسان از آن صورت است بشکل محمد و بآن صورت گفته شده که در روز قیامت خدای تعالی که کفار را

صورت اصلی بگذارند و ایشان را صورت معذب نیکو گذارند چه تعالی که شکل اسم محمد است در عذاب دوزخ

می فرماید لهذا اکثر ایشان را از شکل اصلی تبدیل می سازند و بعضی از اولاد او در جهنم می اندازند در عذاب

کفتنا

کفنات شاعر بیت این چه نام دلکشا است آنکه من وصف او همی گویم از کرده انداز میم حا دال آن احمد

تحفه در بیان ولادت با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدانکه محمد بن عبدالله

و مادرش آمنه بنت وهب حامله شد شادر و در ایام تشریق در شعب ابوطالب و در حجره وسطی

در شب جمعه و تولد آنجناب باتفاق علمای شیعه در مکه معظمه و در شب جمعه طلوع آفتاب در روز دوشنبه

ماه ربیع الاول در عام الفیل علی الاشهر و بعضی بر آن مذهب اند که در روز دوشنبه اتفاق افتاده

بر اختلاف کرده اند بعضی گویند که در شب دوازدهم ماه بود و بعضی گویند که در شب هفدهم

دو شب گذشته و بعضی گفته اند دوازده شب گذشته از آن و بر این مذهب عمل اهل سنت در روز ولادت آنجناب

آنجناب صلی الله علیه و آله موافق بوده است با ما در این مذهب شیخ محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه

از اصحاب ما و بعضی گفته اند روز دوازدهم ربیع الاول و بر این است اتفاق جمهور شیعه و قول اکثر تولد آنجناب

در روز عاشورا بود و بعضی گویند در ماه صفر و بعضی در ماه ربیع الآخر و بعضی در ماه رجب و بعضی در

رمضان انتهی بعد رتبة التی لا یعجز عن شیء و ان عظم سعی نشست شاه در بیان قدرتی که عالم

نبود از هیچ چیز و گر به ذات باشد و لا یعز بها شیء و کل ذلک و وقت نبود آن تحقیقا جز هیچ

این جهان بود و حضرت کبری بعضی چنانکه در دنیا خواهد افتاد بر حق مکنت

او و علما را بر آن است و بعضی گفته اند محمد نبینا علی جمیع من دنا بر ختم و مرده خرج ما به تمام

انسان است که هیچ اسم و صفات که صبغه انکه جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء و در صلح

امر است که آنحضرت فرموده که خبر باشد ما من مولود از بنای عالم و منزلی نام کرده که الا اسماء

کرده نام سابقه ذکر بعد از این اسامی دیگر نسب که سلسله و وجود آنها متصل می شود تا قیام قیامت

و حلیه ناشهد اقدام علی بن محمد و کرد اند خوبیها و شمائل محمد او همان بر هر کسی اشکار کرده

خدا و رسول او و دلیل این مدعا این است که قول الله تعالی که فرموده است وکذلک جعلناکم امة وسطا
لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا و در حدیث آمده است که امت محمد شهادت
برای امم سابقه دهند و امر ظاهر در ... شهادت برای امت دهند و کنتم خیر امة ... علی من قبل و
سایر در ... بود و انبیا اسلاف و نزد ... در طول زمان تا روز قیامت از دوری ... کسی که قلیل بود
سوی امم سابقه ... بودند مختصر در بیان ... از این ... علی ... با بیان آنکه ... حضرت
رسالت مبعوث است تا روز قیامت بر ... جهاتست و اهل ... اند و ... انبیا را انقطاع
تا انقضای دنیا بخلاف سایر امم و اکثر شمول دعوت رسالت نبوی عرب و عجم و انس و جن
با سبب برکات او در قتل امت او با اعتبار معنی آن است که معجزه اوست تا آخر الزمان و با کلیه
او ... از خصائص انتخاب که اکثر انبیا است ... و احتمال می‌رود که مراد از ... کنتم تا ...
رسالت بود و مراد آن ... جزئی بود و احتمال می‌رود که مراد از ... عزت و منزلت
بود اللهم صل علی محمد ... علی ... خدا و ... بود ... که ... بوده است
موضع ... از احکام شرایع ... بود ... تا ... و ... فرموده ... تبلیغ
تبلیغ فرموده عموما و خصوصا و ... از ... و ...
و ... بود ... حدیث آمده است که ... اخبار فرموده از اولاد
ابراهیم اسمعیل را ... از اولاد اسمعیل ... کنانه را ... از ... قریش
بنی هاشم را و اختیار فرمود از بنی هاشم مرا ... که ... و ... که ...
... خدا ... جناب مصطفی را ...
... که ... جناب ... از
... و ... عالم ... جود ...
مصطفی ... فرموده ... اکثر ...

حلقه ... ذات ... نبوی ... حضرت ... و ...
مقاصد ... می‌رود ... که ... و عنایت و ...
و ... است ... اهل ... که ... باشند ...
سایر ... وارده ... سابقه ... ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
التهلکة و ... از ... تا ... ثابت ... از ...
... فرمود ... امت ...
... عذاب ... از ...
... حکم ... احکام ...
... از ... و ... و ...
... از ... بر ...
... و ... امتی ...
... عذاب ... تا ...
... حضرت ... جهاد ... واجب
... حضرت ... لازم ... است ...
... جهاد و قتال ... احدی ... کفار ... مسلمان ...
... حضرت ... حضرت ... امام ...
... در مقام قتال ...
... عذاب ...
... جبریل ...
... حضرت ... جناب مصطفی ...

با حضرت عزّت نزدیک بودند کجا رحمت من بتو رسید کفت الحال که اجابت آورده ام مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ

و این صفات در حکایت فرعون در روزی که غرق شد جبرئیل بیند با حال کفت آمَنْتُ أَنَّهُ

لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ مراعات کرده و قدری از کل تره در دهانش نهاده و بر زبان او ماند

آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ و بسبب آن از حرکت خود نادم شدم که

باشد که حق تعالی بآن عمل راضی شده باشد از قرب آن الحال محروم و محزون بودیم و حال که

اینجا رسیده‌ایم معلوم شده که رضای الهی در آن بوده است و این حق تعالی برای رحمت وجود

خود تو شد لِنَفْسِكَ أَعْجَبَ لِأَمْرِكَ نفس جا بجا از جهت آنکه داده برای امضای قربان

ذات شریف خود را وَعَرَضْنَ فِيكَ اللَّهُ بِكُلِّ فَتْرَةٍ و داوود در معرض کرده در حضور

خواهد شد و عام بدن محترم خود را بلکه جهاد نموده و خود را در معرض بلاها باختیار نهاد

در اوقات وَكَانَتْ فِي أَقْطَارِ الْبِلَادِ قَائِمَةً و ساکن بوده و بظاهر و علانیه در خانه نشسته

قوم و خویشان خود را معین در جانب آن اقوام کفار بود مصاحبت نموده و اقبال در علانیه

با ایمان و صفا از آن اثبات بود و مُحَارِبٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و کفار بر هم زده برای رضای خدا

عیوب آن رسیده خود را وَقَطَعَ بِهِ أَحِبَّاءَهُ دین کرده و در خصوص دین کردن در

خویشان و ندیمان خود را معین آنها از اجتهاد داشت از ایشان جدا شد برای آنکه دین حق را تقریب

سازد با جماعت منزه و بسبب جهاد بسیاری را از اقوام خود قتل رسانید و نکوهش کرد

جای آنکه کفر را بنیاد دین متین را رونق کرده اند وَاقْتَضَى لَهُ بَيْنَ عَلَى حِجْرِهِ و درود

از حضرت خود اقربا خود را در وقت انکار ایشان را وَقَرَّبَ لِأَصْحَابِهِ عَلَى اسْتِحْبَابِهِ و از دلی

خود را اما آنکه در شان او بوده بسیار جانب آنها امر کرده شد که ابولهب در نار و آنجا

و امثال او که ایشان قرب آن جناب در قرب بوده اند و نیز اخبار آمده است و سلمان فارسی و

ابوذر غفاری و بلال حبشی و مقداد که نیکی را از آن سبب ناله کردند و ذلیل و مقبول بوده اند

درکار

درکار ما و شدند بسبب ایمان ایشان بود و وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و سوالات و مصاحب بود در حق قوا

دور بود که آنرا از نسب وَعَادِي فِيكَ الْأَقْرَبِينَ و در سمع و ساعات بود در باب قوای مطاع و ناظره

وَآدَابِ نَفْسِهِ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ و جد و جهد بود و با فضائل در اهتمام تبلیغ رسالت تر در نفس نفیس

خود را وَأَتْعَبْتَهَا بِالنَّهَارِ لِأَهْلِ مِلَّتِكَ و سعی بسیار تا نفس شریف خود را بجهت خلق نهی کرد

و مذهب حق بود وَشَغَلْتَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ و شغل آن حضرت در اوقات شب و روز

ذات با برکات خود را بنصیحت و خلوص قلب و نیت برای اهل دعوت تا معین خالص شدند برای آنکسان که از ترا

اجابت کرده اند ایمان بجناب تو آورده اند مخصوصا در بیان صفت اجتناب در حق آن حضرت بود اما اینکه

چند صورت آنکه متحمل شدند آنجناب برای تنبیهات بسیار و مکان بیشمار از مشرکین و کفار و ابتدا آنکه

آن حضرت و بهشت رسیده بودند تا اوذی نبی مثل ما اوذیت و مراد تنبیهات آنجناب شدت حرص

که داشت در حق خلق برای هدایت ایشان با وجود استماع قرآن حضرت در حق ایشان اجر الله صبا الفرد اخا

بود تا آنکه حق تعالی او را مخاطب و سرزنش فرمود لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ مراد از شعب

اعمال بآنکه معالجه جهر ظاهر از قبیل قضا فرموده اند و دعا عمر در ارشاد طالبان از نفوس جاهل و تطوع اهل

زیغ و ضلال و صبر آنها استقبال از جانب حق تعالی در تبلیغ دعوت خلق از حضرت حق تعالی و القا آن حضرت

از مقام انس بسوی حضرت الهی زیرا که الفت و تفکر بود و در اوقات مستغرق در ذکر الهی و مشغول

نیکوی درجات قرب بهشت آنحضرت که آنجا بود از هدایت خلق بسوی حق لهذا این صفت از صفات او اشد

بوده است و این کمال از معانقه اَخِلَّائِهِ وَتَنَكَّرَ لَهُ أَدْنَى مِنْهُ مفهوم را سازند و هاجر إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ

و هجرت و سفر بسوی شهرهای غربت که با آنها سابقه در اشنائی نداشت وَمَحَلِّ النَّائِي عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ

و جای که بوده و مراد از مکان آن حضرت او که از مکه بود هجرت او بمدینه با سکینه و آن دوازده سرزمین

از مکه بود و مَوْضِعِ رَحْلِهِ و مکان آنجا عامر و مَسْقَطِ رَأْسِهِ و محل افتادن سر او بوده که مکه است

وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ و محل انس ذات شریف او بود بسبب زیادتی شناخت و کثرت تولد و اجمال و افعال او و حق

درخواستن حدیث که حضرت در بیان سقط داری اعضرت مبارکه بکه منظر نادعا امر ... سقط الراس
اعضرت بوده است و این کمال برای خانستان است حتی اکه در حدیث آمده است که انجاب و دیگر حجتها از یکه
و بود که بر وی کرده حیا لزا که بیاید دیگر رجوع بکه نخواهد بود تا اکه از دنیا برای حال سابقه
آن سپهر بیا این فرستاد فَإِنَّ النَّبِيَّ فَرَضَ عَلَيْنَا الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ معنی آن کنانه که منقولا
این دعوی اتفاق افتاد که اعضرت بحضرت رسید بود و بسیار پریشان بود مکان بود و آن کو اشتیاق
فرماکه حرم ابراهیم خلیل و مکان دفن شاد را مسجد بود پس در صدای نزول جبرئیل و وی گفت ایشان
فیوی که موعود حق بابی بر مکه بر او فرموده این سخن را بدان پیر فرحالی دواعا خاطر جمع گردانید و دوا
کرده است عبدالله بن عمرو که گفت شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که خاطب منبر بود نزدیکه
در حالیکه سوار بود و ایستاده بر راحله خود که ای مکه تو بهترین زمینی هستی انا لا احب غیر تا و دوست ترین
اینها بسوی او جل شانه و اگر نه آن بودی که مرا بیرون کرده شد از تو هرگز بیرون نمی‌رفتم لا فاد تو ترا
لا مراد دیگر و بود این حدیث از نکر بسوی منبر که برای عزیز ساختن و قوی کردانیدن دین تو
بود و استنصار اهل آملا الکفر بکه در برای نصرت خواستن بود بر اهل کفر بجانب تو حق تعالی
کرمًا خالیًا آیه اعدا انک تا الهما استقامت بات و بستر خدا نجات بیند ببود سلطنت مالا در فرود
نود دین بود و استنصر کرما در پر آنوار آن تک و قیام کردید برای آن تک تدبیر در زمین بود در فرود بستان
نو هَٰذَا إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعِزَّتِكَ برجای است برای ایشان در حالیکه طلب کنند فتح را بیاری تو مستغربا
عَلَىٰ خَصِمِهِمْ بِعِزَّتِكَ و فخر بیات بالصفت خود با سعادت شعبوت در قصر ایام آیه عزیز در بادیه در جهاد
بود ایشان را در میان شهرهای ایشان و خانهای که کاشته و قَحَّمَ عَلَيْهِمْ فِي حُجَرِهِمْ فَأَرْغِمْ وَجُوهَ
او در بر ایشان در میان وسط لوا اسحاد انها حتی ظهر امر که تا آنکه ظاهر شد دین تو و علّت کلمه
و بلند شد حجت تو که اسلام بود وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه نخواستند بود ندشرک آوردن کان الکلمة
فَادْخُلْنَا کرد تبلیغًا إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ خدا و غالب بلند ساز دعا یعنی که کنیلا آن

در راه بود در حضور حضرت تا سنجیده بود و بری در درجه عالیه و عزو فر به را از عنب تو حتی لایبلغ
فِي مَنْزِلَتِهِ تا آنکه باشند مساوی سنن با وی در مرتبه او وَلَا يُكَافِئُهُ مُنَافِسٌ و معادل گردد
در مرتبه او احدی وَلَا يُدَانِيهِ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ و نه باشد مساوی او و معادل گردد
او را در تو نزد حدا از فرشته مقرب و نه پیغمبری فرستاده شده حضره در دعا کردن در حق حضرت
ایا تا ظاهر درزیاد قدر ترتیب او هر که بالاتر حق باشد که بسبب دعا کات ممکنات که مرتبه حضرت
بلند تر شود و اصحاب بیشتر ایشان انکار کرده اند و حضرت ایشان اکثر اینها کثیر شده جز اینکه واقع شده
استثنای لا اله الا الله که ... صَلِّ عَلَيْهِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا و الا ابرار خطاب طالعه ... حضرت در آن
از علو درجات و قرب منزلت و تعظیم قدر که دعا صحیح و اعمال با آن منتسب بر قائم تر و اج بلاغ
خواهد بود تا رسیده باز سبب زیاد ثوابها زاید و هم شاد و زنده و لطف و قرب و حصه حجاز احتیاج بر دو
حدیث است که من سَلَّ عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا و شاید او بیاز ثواب است که مقصود گفته
از اصحاب ما که حق بود مراتب استحقاق نعم اسمی شاهد خواهد بود عا نیابت طلب زیاده کالا دا
وَعَرِّفْنَا فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ و بشناسان ما را در اهل بیت او که اهل بیت پاکیزه اند آنکه اما ابا مانند
الْمُؤْمِنِينَ و گروهی که ما را عیان و حشند و مومنان تا مد بخدا و رسول او مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَّ مَا وَعَدْتَ
از نیکی شفاعت بزرگتر آنچه وعده داده شده ... در بیان شفاعت حضرت رسالت در حق اهل بیت
و است ما اگر کسی بگوید که جگونه شفاعت کنند اهل بیت طاهرین خود را در حالی که ایشان معصوم اند
کذا هالی کبیره و صغیره و حضرت نبوی فرموده شفاعتی لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي وَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ
سبیل جواب آن است که غرض از الفاظ دعا اظهار محبت و اخلاص است و عبودیت برخیا است خود از
شفاعت در حق اهل بیت طاهرین شفاعت مخصوصه نیست الا از بجا و رکدا ها از شادی و نسب
رفع در جات حَسَنِ الشَّفَاعَةِ جز شفاعتی نه حسنه است در و امتحر ساند در مرتبه ازمول خود

و این شفاعت شرایطست در آن جمع [illegible] اخبار باین ناطق‌اند دوم در [illegible] حال [illegible] از عین
حسنات سوم در [illegible] حال [illegible] و [illegible] که محاسبهٔ اعمال [illegible] شده باشند و مستحق عذاب گردیده باشند
تا که عذاب نشوند چهارم در اخراج جمعی از عصاة از دوزخ [illegible] که به دوزخ [illegible] باشند
پنجم در رفع درجات و انکار کرده‌اند بعض معتزله و خوارج شفاعت را [illegible] با آنکه
فرموده است فما تنفعهم شفاعة الشافعین و نیز [illegible] ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع
و انا جواب آنست که این آیه در حق کفارست و مذهب [illegible] اشعری جواز شفاعت [illegible]
و وجوب [illegible] جواب [illegible] که فرموده است یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن
و رضی له قولا و در جای دیگر فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی و وعدهٔ جزا حسنات که خلف در آن
جایز [illegible] خاصه بود با انک لا تخلف المیعاد ای بجای آورنده وعدهٔ خود با و انی لغفار [illegible]
وفا کنده بعضی خود با یبدل السیئات باضعافها من الحسنات ای بدل کند گناهان را [illegible]
بودن در مقابل [illegible] از [illegible] ذلک ذو الفضل العظیم بعد دیگر [illegible]
تفضیل و [illegible] بزرگی [illegible] در بیان تبدیل سیئات حسنات [illegible]
که در قرآن فرموده است الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
در تفسیر اینجا ابن عباس و حسن بصری و مجاهد و قتاده گفته‌اند که این تبدیل در دنیا روی دهد و آن
تبدیل شرک است بایمان و تبدیل [illegible] مشرکان و زنا بعفت و [illegible]
[illegible] اعمال صالحه هرگاه تایب شد و عمل [illegible]
[illegible] که [illegible] لیکن [illegible] شود [illegible]
[illegible] سعید بن جبیر [illegible] گناه را [illegible]
آن ثواب [illegible] در وقت قیامت [illegible] از عصاة [illegible] که کاش [illegible]
[illegible] که [illegible] کما قال ابن [illegible]

[illegible]

شما بها و [illegible] کفارات که تبدیل می‌کند [illegible] عقاب بثواب و قول دیگر آنکه تبدیل کند حالت عصیان را
بحالت طاعت [illegible] و روایتست [illegible] حضرت امام رضا که هرگاه روز
قیامت شود مومن را [illegible] خالق [illegible] و عملش را [illegible] کند [illegible] در
صحیفه عملش [illegible] اول [illegible] شود [illegible]
[illegible] صحیفه عملش را تبدیل بحسنات کند و سیئات را [illegible]
برای [illegible] اظهار [illegible] نامه [illegible] نامه [illegible]
[illegible] گویند که [illegible] نامه عملش [illegible] تاب [illegible] فاولئک یبدل
الله سیئاتهم حسنات و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت که هرگاه روز قیامت شود
[illegible] مطلع [illegible]
[illegible] که [illegible] مطلع شود [illegible]
[illegible] حسنات [illegible] که [illegible]
[illegible] حدیث دیگر [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] کما [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] حسنات [illegible] که [illegible]
[illegible] که این [illegible] که [illegible]
[illegible] تبدیل سیئات بحسنات [illegible]
حسنات [illegible] که این تبدیل [illegible] که در دنیا [illegible]
[illegible] تبدیل [illegible] طاعت [illegible] حسنات [illegible] حسنه

بجا آورده باشد بر تفضیل آنچه اراده عرش و حمد یعنی کتاب و اما بنا بر قول آنکه بدل دعا حرف ...
جنانچه اخبار دلالت بر آن دارد بر ظاهر است که هرگاه ... بدل کند ... عدد لا یحصی ترکیب احسن
و ما لا کثرت حق تعالی فرموده است من جآء بالحسنة فله عشر امثالها
وکان من دعائه علیه السلام
فی الصلوة علی حملة العرش و کل ملک مقرب یعنی و بود از جمله دعای جناب سید الساجدین در صلوات دادن
بر حاملان عرش و هر فرشته مقرب بدانکه در حقیقت ملک که فکر ... انده اولا اینها قول محققین
از متکلمان است که ... اند که اینها اجسامی اند نورانیه الهیه ... جسم محض اند ... قادر اند بر تشکل باشکال مختلفه
و تشکل باشکال مختلفه ... اند و ... اینها انسانها ... بر خلاف انها ... اوضیای ...
الله از بعضی و ... قول تعالی ... با ... سلام ... وسلام الله علیهم ... دلالت بر این مدعا دارد و دیگر
قول ... وثانیا آنکه ... کرام الکاتبین ... سجود ... طبقات ...
که ... ملائکه ... مجرد ... قول ... و تشبیه ...
و ظلمت و انسان ... از ... مختلفه ... در صفت ... و خلق ...
جوهر ... عقل محض ... جوهر ... نفس ... خیال ...
... و توسیل ... و اما ظلمت ... و ... و انسان ... ملائکه ...
... حکمت ... و حکم ... و جوهر ظلمت ... و انسان ...
... انسان ... ملائکه ... جواهر ...
اعتقاد ... انهم ... اکثر ... انسان ...
جزء ... اکثر ... و انسان ...
مخالف ... و انسان ...
... ملائکه ...
... ملائکه ... اما ...

و برای هر یک دلیلات و بیانها ایمان داشتن بملائکه واجب و اعتقاد در حق ایشان از جند
جهات آنکه آنکه تصدیق کند بوجود ایشان فاما بحث کردن بآنکه ایا روحانی محض اند یا جسمانی
محض اند یا مرکب از هر دو قسم و یا متعلق بآنکه هرگاه جسمانی باشند لطیف اند یا کثیف اند و هرگاه
لطیف باشند ایا ایشان ... اند یا هوائیه اند یا بعضی از اینها و ... اند و بر جوهر ...
بیا ... واجب نیست داشتن چرا که خارج از بحث است زیرا که مدار ایمان با ایشان بنی
آنکه ... و ... ایشان بلکه ایمان باینها ... که اینها ... بنی ... حق تعالی ...
بآنکه اینها عباد ... و ... ... توسط ... تعالی و ... رسل ... الکتب
والقاء وحی بایشان و ... آنکه باید تصدیق نمود منازل ایشان را و اثبات کرد برای ایشان که ...
حق تعالی اند ... و ... و ... مکرم ... جز حق تعالی
ایشان ... و ... است و ... ایشان ... حق ...
اینها ... ایشان ... است ... کرده اند ... اینها ...
... ایشان ... و ...
... و انسان ... ایشان ... اینها ...
کار ... ملائکه ... ملائکه ... رسل ...
و ... ایشان که حاملان عرش الهی اند و ... اقدام ...
عباد ... و ... عباد اند و ...
... و حجاب ... جناب سید الساجدین علیه السلام ... است
داده است و سعید ... ملائکه ... و ... تعالی ...
... و ... الذین یحملون العرش ... الذین لا یفترون عن
تسبیحک ... و ... و لا ...

من عند ربك و ملائکه نیز باشند از ذکر تو بر سبیل غفلت و بزرگی ولا یستحسرون عن عبادتک و
عاجز نمی شوند از عبادت تو ولا یؤثرون التقصیر علی الجد فی امرک و اختیار نمی کنند تقصیر در عبادت را
بر جهد و اجتهاد در امر تو ولا یغفلون عن الوله الیک و غفلت نمی کنند از اشتیاق بسوی تو عظمت تو
و در اینجا چند تحقیقات اول در بیان حقیقت عرش است بدانکه عرش در لغت بمعنی سریر است و بمعنی تخت
پادشاه و ملک و سقف بیت را نیز عرش می گویند ما سند ... و کاه هست که عرش بمعنی ملک گویند
که ایشان مستقل باشند و عرش اطلاق می شود بر ... بدانکه مراد از عرش علم اوست تعالی
و جهل است بدانکه عرش ... هست که ... از اهل بیت ... عباد که از ... ایشان ...
و ولایت که ... نقل الاسلام از حضرت صادق که اغتیاب ... عرش و عرش ... از ...
هست که این ... که از ... و ... که از ... عاطفی ... و ... الصلوات ...
که اعتقاد ... در ... عرش است که ... که ... علم ... کرسی ... علیهم السلام ...
و ... کمال امامان ... که ... نبایند ... و ... علیهم السلام ...
که دیگر از ... که ... و ... باشد و امام حسین علیه السلام و ... احادیث ...
با ... است در عرش ... که ... ساعت ... در باب ... عرش ... بوده ...
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ... که از ... از ... حضرت ...
و حسین علیهما السلام ... از ... امام حسین ... از ...
است که از ... که ... و ... که ... و ... از ... روایت ...
از حضرت صادق ... و کل شیء خلق الله فی جوف الکرسی والکرسی ... علی العرش ... اعظم ...
محیط بالکرسی ... که مراد از عرش ... اعظم ... و مراد از کرسی ...
دویم در بیان حاملان عرش است و ... که ... مراد از عرش ... در حاملان ... که ...
و هر ... از ... که حاملان ... اول ... صورت ...

که دائم طلب رزق از خدا و حیث ... آدم از خدا ... کند ... بر شکل ... که ... روزی برای
طیور ... طلب ... بر صورت ... که دائما روزی برای ... و درندگان می طلبد
و ... بر صورت گاو ... که روزی برای حیوانات و ... می طلبد و این ... از ...
سایر ... بر ... که ... عرش ... عرش
هست که ... ولا یستحسرون عن عبادتک ... که ... از طاعت تو ولا یؤثرون
التقصیر علی الجد فی امرک و اختیار نمی کنند تقصیر در عبادت را از جهد ... در امر تو
... لذت طاعت ... تقصیر ...
... ولا یغفلون عن الوله الیک و غفلت نمی ... از
اشتیاق ... بسبب کار ... معصوم ... بیز ...
می کند که ملائکه ... و این مسئله خلاف ...
... طاعت ...
... که ... و دلیل ...
ومن یعقل ... الذین ... ذلک نجزیه جهنم ... دلیلات ...
... ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته ... استکبار ...
بر ... استکبار ...
... اولی اجنحة ...
و ... صاحب ... که ...
... القهر ...
می ... که ... در باب ...

و اسرافیل ملک است مقرب و صاحب صور است از بیم و خوف الهی گداخته و بر پا ایستاده و در حرکت هفت حجاب
و هر حجابی از حجب است صورا او یکپارچه مروارید سفید مثل صفای شیشه بر خطاب بسیار بر سر بزرگ
کرده که صور را بر عرش متعلق است بند بر زمین کن بر اسرافیل مخلوق بعد از او امر خدا بود که
صور را هر که بر الهی متحمل شد و باز صور شنیدند امت سوراخ بعدد هر مخلوق و بشمار هر یکی منفذ
که چون بخواهند روح از آن سوراخ و در وسط آن کرهٔ است مقدور تا تمام اسلامی احاطه
و زمین و اسرافیل دهان مبارک را بر آن کرهٔ نهاده است بر حرف وحی خطاب فرموده است که ای اسرافیل
تمام کن این صور بر دم تا محشر جمیع برای محشر و جمیع با داخل شد اسرافیل در مقدم عرش الهی
بر داخل بود پای راست خود را زیر عرش و پای چپ زمین اسفل السافلین منتظر فرمان
حضرت سبحانست و میکائیل ذو الجاه عندک و المکان الرفیع من طاعتک و صلوات باد بر حضرت
میکائیل که صاحب جاه و منزلت است نزد خدای خدا و صاحب مکان رفیع است از فرمانبرداری تو و جبرئیل الامین
علی وحیک و درود باد بر جبرئیل که امین است بر وحی تو المطاع فی اهل سماواتک فرمان برده شده است
در آسمانهای تو المکین لدیک یعنی جبرئیل که صاحب مکان و منزلت است نزد تو المقرب عندک که صاحب قرب است
نزد تو و الروح الذی هو علی ملائکة الحجب و درود باد بر ملکی که نام او روح است و او موکل است بر فرشتگان
حجابها و الروح الذی هو من امرک و درود باد بر روحی که او از عالم امر توست و در حدیث وارد است که
این روح را هفتاد هزار روی است بر هر روی هفتاد هزار زبان است و بر هر زبانی هفتاد هزار
لغت است تسبیح می‌کند حضرت حق را بهمان لغات تماما و خلق می‌کند حق تعالی از هر تسبیحی ملکی که طیران می‌کند با
ملائکه تا روز قیامت و بعضی گفته‌اند که حق تعالی خلق عظیم از روح عظیم‌تر از عرش و اگر خواسته باشد که بلع کند آسمانها
و زمینهای هفتگانه را با آنچه در آنهاست می‌کند و او بر هر چیزی دو کرت فضیل علیهم درود و رحمت خدا
باد بر فرشتگان مذکور و علی الملائکة الذین من دونهم و درود باد بر فرشتگان دیگر که در مکان
و قدر کمتر از فرشتگان مقرب باشند من سکان سماواتک و اهل الامانة علی رسالاتک از فرشتگان که

از آسمانها اسما بهای تو اند و اهل امانت رسالتهای تو اند بر فرمانهای تو حضرت در بیان کثرت عدد ملائکه و فرشتگان
از حضرت پیغمبر مرویست که آنچه خدا خلقت فرموده اشیا کثرت نیابد از ملائکه و آنچه در آسمان است بقدر وجب
و کف دستی از آن دو مان بکن ملک چند و سجده کن در آسمانها از فرشتگان چند قدم
مستعدند از دو بال در سر دو بال در صورت کاه از غیرت یاد تا او و عدد آنها تا شد از
اختلاف است از تسبیح صحیح متعدد و اما آنها آسمان دوم که مسکن آن سعید و صحیح و سجده کنندهٔ بارات در
حقایق نوشته‌اند که از عبادت و سستی نکرده‌اند و نخوابیده‌اند و اما آسمان سوم که مسکن فرشتگان
اوست از روی سیاه‌شان اند و جمال و صورت آنها شد بخدای بزرگ است که ابرو و شب و روز و اما آسمان
چهارم بر خاک فرشتگان ان عدد و رعایت و صفت فرشتگان تسبیح خوانند و آنها همه شکل حور
العین اند بر تخت در رکوع اند و سجود و سجود روشن است از نور و اما ملائکه آسمان هفتم
و هفتم اعراق تسبیح و اما آسمان پنجم بی عدد فرشتگانند از همه خلق افزون و هر آنها بر صورت
شتر اند و آنها ایشان برسیده‌اند تا الله اکبر نشان تسبیح با روح و علا شیرین و اما آسمان ششم بر عرش
و لشکر الهی اند و آنها هر یک هزار بیست و دو آنند و اما آسمان بعضی اند بر درهای هفت زمین که بیشتر از آنها
که مخلوق شده‌اند تا ابد در طوق صحیفه و حفظ کنند و از آنها و باز ایشان را حاملان عرش الهی که گفته
باشند الذین لا تدخلهم سأمة من دؤوب آن فرشتگان که در نمی‌آید بر ایشان ملالت از دائم
در دستور طاعات و فرمانبرداری تو و لا اعیاء من لغوب و لا فتور و نه ماندگی و شکستگی و سستی
فتور با عطف است بر لفظ اعیاء بر مرفوع است و با عطف است بر لفظ لغوب به جا مجرور خواهد بود
و کلاهما جایز و لا تشغلهم عن تسبیحک الشهوات و مشغول نمی‌سازد ایشان را از تسبیح گفتن خواهشها
انها و لا یقطعهم عن تعظیمک سهو الغفلات و باز نمی‌دارد ایشان را از تعظیم دادن ذات تو
توجه دیگر غفلتهای آنها تحقیق چنانکه در شرح الحکما اختلاف کرده‌اند اکثر آنها بر حاملان عرش
طاعت چیزی هست بانه و بعضی گفته‌اند که نوع است بعمومه و بعضی گفته‌اند تحقیق وجه و آن از اهل حق

وان قوتهات که کی دافع منافات در نفس تا از جاد ودافع ود نفس ما تامیل که ما بچه نافع است مر بدن ما
واما مقدمه سوم بیان فضل ایشانست وان اجابت دعوات نبوی مقتضی طبیعتان از لذات و شهوات حدیکه
خارج از شرع شبه شود وهوا عبارتست از این شهوت و این بعینها از ملائکه منتفیاست نزد جمله کلام
زیرا که اینها از لوازم طبیعت حیوانیست و این حالت معقود در حق ایشان نمی شود و در خبر آمده که
و مقرر است نبوی که ما انبیا تا ... چند لکن بود ظاهر نفوس خودی باشد از ... و سید ...
مقرر باید کرمای جانب جهة که ملائکه هرگاه مکلف باشند بر طاعت فعل باشد ذاکر با ایشان شفقت
تکلیف از ما بیسود کار نباشد مستحق این ثواب بخواهند بود و تکلیف بکوشت در حق هر مکلف ثابت
ثواب شود و حق باشد تکلیف در حق انسان ثنای ... که بطرف ایشان ثابت باشد شوانده چند دعا بخوانند
بر ایشان انها تخشع الابصار کلامه وقوعنا النظر الیک ان فرشتگان که ... سل ... اند دیدها ...
بر تصور کنند نظرها بسوی تو و مراد از این ... که ایشان از تکبر ... کی دارند بر ... نقل
جانوری خود نماز تا لنوا کر اللا ذقانا الذین ظلموا قت دعتهم فیما لدیک ان فرشتگان که دون ...
انها جز با غا حضرات اجابه که از دور ... که ... است خواهش اهاد دعا جز نزد ... هسنار نقرب
وکلمات ... مشاهیر المسبحون بذکر الاراکه ان فرشتگان که شغول شد دکال شغل بذکر الله ... و
و المرا صیغون دون عظمتک وجلال کبریائک وان فرشتگان فرو شاستند نزد تامل تو بذکر تو
و طلبیدن عظمت تو ما الذین اذا نظروا الی حضرتک نزعل اهل معصیتک واما کسی که کویند هرگاه
نگاه انداز بسوی اهل دنیا کرد ضعا کنند بر اهل عصیان و سبحانک ما عبدناک حق عبادتک منزه
حال خدای ما نکرده ایم عبادت ذات خاص تو را اینجا لایق عبادت تو بود فضیل علیهم بجماد الاهکاه
انبیا که بیبین صفات مر بود موصوف اند بی بعدود زنت جا ایشان وعلی الرحانیین من ملائکتک
و بر ملائکه چند که در حجابیات اند از فرشتگان تو والملا الذین عندک و صاحبان تقرب ... که ... تو و حمله
الغیب الی رسلک وان فرشتگان که حاملان علم غیب اند که تا رسانند ایشان سوی رسولان تو از فرشتگان دیگر
بالانجام

بالانجام والموتمنین علی وحیک و امینان هستند بر وحی تو و قبائل الملائکه الذین اختصصتهم لنفسک
و طلائکه از نادم قبیلهای چند و طائفه چند از فرشتگان که مخصوص ساخته ایشان را برای ذات خاص تو و صفات اینها
از سایر فرشتگان حقیقتی چند اینها را مخصوص ساخته و اغنیتهم عن الطعام والشراب بتقدیسک و مستغنی
ساخته ایشانرا از احتیاج طعام و آب بسبب تو تقدیس و تنزیه ذات اقدس تو نمودن خود اینها را از آب و طعام بر
نیستند احلاف حتاج بخورد و خوراک مطلقا بتقدیس ذات تو برای ایشان غذائیست روحانی بی احتیاج ...
حجاب نمیشد واسکنتهم بطون اطباق سماواتک و ساکن گردانیدی ایشانرا در شکم طبقات آسمانهای خود
والذین علی ارجائها اذا نزل الامر بتمام وعدک و در دورد و زنت بر آن فرشتگان که در اطراف آسمانها
ایشانرا جای ... هرگاه فرود آمدن امر تو بتمام شدن وعده تو و مراد از ... قیامت بود وان وقت
فرشتگان حید برای کار کنار آسمانها ... باشد تا شرح امور حق برای ... شود و خزان المطر و درود و زنت
ان فرشتگان که خازنان و نگاهدار ... باشند و زواجر السحاب و درود و زنت بر آن فرشتگان که منع کنند
و زجر نمایند ابرها را از دریدن و ریزش و ... کاملی ... و در حقیقت ... است که ... تا ...
از احاطه ... که ... باد و ... کرانها ... و ... دانه ...
که ... ... ان ... از ... فرشتگان ... سب ... نزد ایشانرا والذی
بصوت زجره یسمع زجل الرعود و درود بر آن ملک که بسبب آواز زجر ... رعد شنیده می شود
آواز رعد ها واذا سبحت به حفیفة السحاب التمعت صواعق البروق و هرگاه ... صدای حرکت ابر
حرکات ... لامع ... و ساطع ... ... در بیان حقیقت برق و رعد بر ...
طبیعیون گفته اند که سبب برق و رعد ... که ... بخار ... دود ... شود و صعود از زمین نماید
چون ... و رسد ... باد ... و در ... بخار ... و بسبب ... لطافت
او ... اجزا ... بسوی ... ... سردی ... که ... سوی ... کند
ابر ... در حال صعود ... بود ... در حال ... ... کردن ... بر حاصل ... از ان ...

سبب وا ابخار و علل که بنند و مشتعل شود از دخان و دود متحقق شود که حاصل شده است از حرکت شدید
و صدمه منفصل بر اکر ان بخار لطیف بود و مشتعل شود بر شبیه برق خواهد بود و ان معروف میشود بنام ارزی
زیرا که صوت را لا بد است از حرکت هوا و نیست او را حرکتی دفعی بی احتیاج مسبوق بزمانی و نیست این چنین
در برق و باین جهت میبینی حرکت دست قصار را قبل از سماع کوفتن او و اما اگر کثیف بود مشتعل شود [illegible]
ملکه میرسد بسوی زمین چون صاعقه خواهد بود و بسا هست که کرد د لطیف بحیثی که نفوذ کند در چیزی
متخلخل و نکند سوراخ او را و بسا هست که غلیظ و کثیف بود پس سوراخ سازد مر چه را که با او میرسد و بعضی
جنس هر کاه بکوه وارد شود از هم ریزاند ان را و بعضی اصحاب ما از عرب گفته اند که اتفاق افتد هر کاه قطر کند
حدوث باران صیبا از انعقاد ابر و رعد و برق و بکثرت او بر خورد ما باشد از طریق شرع که ملکی هست که زجر سحاب
میکند و میراند او را بسوی جاهائی مخصوص و محمد [illegible] و ابتدا نماید تا باران افشاند و این رعد صوت زجر او
تا ضرب باو و برق اتشی است که حادث میشود از حرکت تازیانه او و بوده باشد جائی عزیز و دست قلبش [illegible]
با طیبیر تعقیب میدانند که انجمن و او دستی است از منابع در این باب حکایات و صدق وانجمن و اگر طبیعیون یک کرتند
تحت السحاب چنانکه گفته ای که لا تتبعن ما یشبه التهم و شبیه الثلج و البرد و درود و زمین بر ان فرستادن که
رها شد میکنند برف و تکرار کرد و الحفاظ یخ و نظر المطر را تاویل و ان فرستادند که باید میانند با مطر حا
باران هر کاه که فرود اید در بحر بانکه طبیعیون گفته اند که برف و تکرار ان الشان چیزی هستند که از بخار انعقاد کنی
تاکره زمهریر تا باران شود پس ان که شود باران و باج ابر ده بر بسته میشود و شفاعت میشود در بلاد و صبح
انتاب و ان را انما شناده میشد و انما علم بوقا شد و با ما شد که اندها استار بر دی که مینا اصطلاحات ادات
قرا نبر طاهر شد است که در اسمان جبال هست و مسئله ان که گفت جا که میتابد و ینزل من السماء من جبال فیها
من برد و حرف اخبار احکمت فرمود و با شد اسمار ان در اسمان جا انجمه در زمین خلقت کرده است که هوا را
از سنگ چو کرد و اسمیان انجا هر دو جدا از دار عاقل با این دو وجه نماید و لکن ما سبب قبول ان هر کجا
مجرد ها میشود در اسمان و دو وصل نیست چیزی که مرتفعی این کند حکایت کرده است ابن الربیع در کتاب بغیة السعید
۱۸۱

که اتفاق افتاده در سال شش صد و نود و پنج که اتفاق افتاده در مشرق یا بان تکریتی مانند که گویی
جاعی ان بود چنگ و جند که هر یک با تا هاتا از یکدیگر معلوم جنبه بود پس از ان افتاده بود و در صحرا که گفتاند
در زمین غایب شد و با بعضا ماندند بر خراران در روی زمین منجمد شد و دعاوی کردند که بنگی ثلج
منجمد شد و تا با نفاق شد که بیکر که نام سال افتاده که حجاره فرو خواستند که ان را از جا حرکت دهند
نتوانستند و از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام روایت است که در زیر عرش دریائی است که در ان سبز بود انفلا
حیوانات پس چیزی که مشیت ان الله و حلت شانه بخار کرفت که چه باید فرمایند که بر چرا اهد جای باد و ازین جنس
و هر چه بیرون شد بسوی باد و پر بیما با ما کاشانه تا پنج تا باد سد با سا نید با جا از اغا و دا اها آب
دارند بیشتر از حالات بر فرا بر زمین چو بیکبار او ده کلمات فراهم که فرا کرفته است بر سبب نظر باد و مکر که
با او شکل است که بر پیمانه ها تا نو ضرع خود قال الله تعالی ما خاز نیان الریاح و در و حد و دین بر ان فرستادکان
که بکاه خارج شکان باد ها هستند تحت در ستان ستید و باج ببانکه باد ها صبا با و زدن شمالات
و صبا از مطلع تهانه بخرات تا مطرح افتاب فوق تحت حرف تیز و صبا از مطلع سهیلات تا مشرق قیام
مغرب تا دبور باشد و صبا از شرق ان تا جانب غرب هم باکره و بودات و صبا از مغرب بات
تا مطلع سهیل و برای هر نفسی ملکی است که با خشم حمی باشد و میشود و الموکلین با الجبال لا تنقل دو دو
فرست ماند فرستادکان که موکل اند بکوهها تا از هم پراکند و وحدت قوه است که جبرئیل علیه السلام صاحب خیمه بحر
محمد صلی الله علیه و اله و سلم عرضه کرد که این فرشتگان از اسلام جسمانند که این فرشتگان است کناره بر احمد حاضر فرشتگانی
در باب کجا روایر کرده است و اکر حیرت عصیان ارض ترک نکند جبال سلامت کجا در کل که اگر چنانچه بکوه ها را کمر
انسانی جواب سازم و اگر چنانچه نجد را با سر تحت کم و اگر چنانچه انسانی بسلامت نیستاز ایشان بیجا
مصطفی ری و نرود با طلاح اهل جبال بلکه با ایشان نا ندو که شاید از اصلاب ایشان بسا کسانی که لا اله الا الله
کو بند نحیات از فرشته موکل بکو ها را گفت صادق اعلان نامی که حق تعالی تو را نامید که ان رووف رحیم است و الله
عز شانه مشتاقیل الیاه و این فرستادکان که تفسیر بسا از فرده انسان را تعالی اتالی اجلاط و کیل ما هو

لوانفخ الاستغفار دعوا لهما و غیر ما انچه حاجی شود از ان و ما سهای بسیار سخت و تند و دو ساله

إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ يَكُونُونَ مَا بَيْنَ الْبِلَادِ وَتَحْجُبُوا الرُّفَاةَ و ملوان فرشته برو فرستادگان خدا از فرشتگان

سوی اهل زمین که برای ایشان بکروبی که فرو دعا بجا نا ایشان از بلاهای معذرت و با انجه مجبور بسیار از رفاه

و سرور و ما النفخة الكرام البررة و دو درود فرست بر نویسندگان که خوبان نیکوکار دانند و الحفظة الكرام

الكاتبين و دو دو فرشته بر حافظان اعمال که حق باشند و نویسندگان اعمال از حضرت حاکم حق تعالی مقرر

فرموده است حافظان چند برای اعمال عباد که اجزاء ایشان باید ضبط کنند از خیر و شر و حق تعالی فرموده است

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ و ایشان در عطا نظر اند فرشتگان دو سنجات که نویسندگان حسنات

و ملائکه شمال که نویسندگان اعمال سیئات اند چنانچه حق تعالی فرموده است إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ

وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و از حضرت امام جعفر صادق روایت است که حق تعالی ایشان را مقرر کرده است بر حفظ

و کردار است ایشان و گواهان بر خلق خود تا بوده باشند مردم و بیم ... بر سد ... بر طاعات الهی

احتیاط کنند که تا از معاصی و جه بسیار از ... که هستند بسبب کنند بر ... بر ملائکه چند در روز و شب

بر ایشان گناه دست بر می دانند و ... که بعد گناه برای ایشان و حفظ ... گواهان است و ...

کنند اند که ... که ایشان ... برای ایشان فرستاده ... بجای امر خدا و ... که ... ایشان

امور مخلوقات که اشتغال ... اجتماع کرام الكاتبين و حفظه در ... حفظ ... عباد ...

مدد کار ما حاجت رحمات ... ایشان و بعضی دیگر حفظ اعمال ایشان چنانچه ... در قرآن

مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ و از حضرت امام ... منقول است در ...

که مراد از ... ایشان ... در ... واقع شود ... ایشان ... برساند ... حق تعالی

تا از زمان که ... حفظ ... کند ... از ... و ... ایشان ...

حق ... و ... ایشان در ... گناه ... در شب و روز ... از بلاها و ...

و ... و دو درود فرست بر ان فرشته که ... از ... و ... که ... بر ...

مخفیه که ... ملک الموت ... که ... ایشان ... بر قرارهای ... ماذ

حال ... ما دام ... قرا ... و در روایت است که ... بر ... اشاد

میان فرشتگان چهار فرشته اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت و در روایت است که این چهار ...

ایشان ... ایشان را ... است که ... بر ... سلام ... که ... مخفی ...

... حضرت امام جعفر صادق ... که ... ملک الموت ... واحد ...

... ایشان ... که ... و ... که ... معاونان ... سلام ... حکم

مقرر کرده ... از ... اعانت ... منکر و نکیر و دو درود فرست بر دو

کرام ... منکر و نکیر اند و ... و دو درود فرست بر فرشته که ... که ...

کنند ... ایشان ... در ... منکر و نکیر ... فتانی القبور ... که نکیر ...

اسم اند برای دو ملکی که در قبر ... سؤال ... چنانچه احادیث بسیار ... از ... علیهم السلام ...

عادات ... است در ... از ... که گفته است اسم ملکین ...

در ... منکر و نکیر اند و ... از ... است ... که ...

کرده است ... که ... باشند ... که ...

خود ... در ... و ... باید تا ... منکر و نکیر ... باشند ...

که ... ایشان ... باشند ... ما ...

... سؤال ... است ... حق ...

... که ... از ملائکه ... و در ...

... که ... منکر و نکیر ... و ... از ... منکر و نکیر ...

و ... است که از حضرت مصطفی ... علیه السلام ... ملکی ...

قبر ... که ... ملکی ... ایشان ... باشند ...

دو کروبی که بتو [illegible] اعمال کرده در دنیا از حسنه و سیئه [illegible] کرده [illegible] بنویسیم کاتب قلم [illegible] کاتب
من و کاتب دو [illegible] من و کاتب [illegible] من [illegible] که [illegible] و [illegible] تو [illegible] کرده
[illegible] و حال [illegible] صحیفه [illegible] کرده [illegible] بتو [illegible] کرده است در دنیا
از حال [illegible] در وقت [illegible] از حضرة الرحمن [illegible]
[illegible] از [illegible] حساب [illegible] و [illegible] زبانیه [illegible]
تا [illegible] بسوی [illegible] حساب [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] سبحان [illegible] و [illegible] در [illegible]
دوزخ [illegible] است و کلّا انّها لظی نزّاعة للشّوی تدعوا من ادبر و تولّی و جمع فاوعی
[illegible] بر [illegible] و النار [illegible] لا تبقی و لا تذر [illegible] بود و در دوزخ
[illegible] در [illegible] دوزخ [illegible] مالک [illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] و [illegible] که انجا [illegible]
[illegible] و ما ادراک ما سقر [illegible] مالک [illegible] دوزخ است
[illegible] که [illegible] در [illegible] قران [illegible] علیها تسعة عشر و [illegible]
که [illegible] و نادوا یا مالک [illegible] که از [illegible] دوزخ [illegible] دوزخ
هزار سال [illegible] و [illegible] بر [illegible] علیها [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible] در [illegible] خواب دیدم که در [illegible]
[illegible] و [illegible] دوزخ [illegible] سیاه
[illegible] و [illegible] دوزخ [illegible] خواب [illegible]
[illegible] که [illegible] دوزخ [illegible] عقوبت
کرده در ان [illegible] که [illegible] شدند [illegible] خواب

[illegible] بهشت [illegible] رضوان [illegible] که کلید دار بهشت و [illegible]
بهشت قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و [illegible] بر [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] قال الله تعالی سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار [illegible] بر [illegible] که [illegible] اهل بهشت [illegible]
[illegible] که [illegible] بهشت [illegible] دارد [illegible]
[illegible] که [illegible] اهل [illegible] در [illegible]
و [illegible] خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه و [illegible]
[illegible] که [illegible] دوزخ [illegible] و [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] که
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
در [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible]
در [illegible] که [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]

وزنت با اشتیاق نوید تابع کل نفس معها سائق و شهید در درود کبری ابو مرتضی ادا کلا دادم که آباد

ملکات که اولیای اند بری عشق رسلی دیگر که گواهی بر حمد اعلا دو فصل علیهم صلوة و بد حمد که اشتر

عامل کرامتهم و طمأنینة علی ظلمات نور ده و درود زنت جان فرشتگان بر نبیشه درود که زیاده کند انها

که امتی بر که اسنا انهار طهارت شده با کبریا افزود به طهارت سابقه انها اللهم صل کما صلیت علی ملائکتک

ورسلک و ملائکته هم صلوات الله علیهم هذا دعا و هرگاه درود فرستادی بر فرشتگان و رسولان تو

و رسانیدی انبیا را جز اهل که متابعان فرستاده ام فصل علیهم یا فضل ثنا بین حسن الفضل علیهم

بر درودی دیگر بهتر است بر ایشان عطا ما بجز که ذکر ده بود بر او ما از نیکی قول و اعتقادی که در حق

ایشان داشتم و دارم و طاهر اوصاف دانان اعتقاد صحیحا انها است با کثر مراد از آن حق جواست که بهر یکی

از ایشان مرجعی بود در هر ترقی از ترقیهای صحیفه و فصل علیهم باو احی فقره مناسب با لفظ فصل علیهم

و انوار حق معنی فقره این بود که درود فرستادی بر ماهر سان و درود فرستادگان بر فرشتگان بیا نجده که

جلیها از حسن قول در حق ایشان تلک جزاک گر بر هر یکی از تحتانی بین حسن بود از فرع عوض و در هذا معنی

عبدک سؤلنا و معنی از فضلا گفته اند که کی کیمیاست که هرگاه در وقت داشته باشند عفو کند و هرگاه و من می کند

دعا می نماید و هرگاه معطا می کند از ده از اجرا از دعا بیطار در حمد و بهم آن گفته اند که از جمله کثرت عطا

دیگری در مدد ای که حاجت جز جبر و امثنو ... صایع می سازد کسی که ابری پناه برد و اعانتی کند از

و شامل شفیعا ... جمع شد در حق ایشان ... صفات مذکوره از غیر تکلفی برادرت کی علاق و مثنا نیز

جز هذا و نه ما بین و کان من دعائه فی الصلوة علی اتباع الرسل و مصدقیهم معه برادر

جمله دعاهای جناب سید الساجدین علیه السلام در صلوات و درود فرستادن بر متابعان پیغمبران اند ۴

اللهم و اتباع الرسل و مصدقوهم من اهل الارض بالغیب هذا و خطاب بر متابعان پیغمبران و تصدیق

کنندگان ایشان از اهل که نه دیدند ... و تابع اعمال داعیان اینها ای کردند بودند که کسی ایشان را جا جمع در

حسب ترکیب و اتباع منها است و فاذکرهم جزاست برای مبتدا دعاها امتحراد ... بدانکه مراد از غیابت که آن

واتنـ

حاجت مصدقین که غایب است از ایشان پیغمبران و شرف صحبت نشده اند بلکه ... جنابت انها را تصدیق نموده اند

در رو با ایشان من است که اصحاب ابن مسعود ذکر کردند اصحاب حضرت رسالت را از اعمال ایشان را با عجاب

سعود گفت که امر حضرت محمد ظاهرات برای کسیکه او را دیده است و سوگند بالخدا وندی که نیست معبودی بحق

جز او که ایمان نیاورده مؤمنی که افضل از ایشان با ایمان به غیب بر خدا باشد بر او مؤمنون بالغیب با مراد آن است

که ایمان به غیب دارند بعضی دارند بعضی از مردم شاید ابو طالب و امثال او و احتمال دارد که مراد به غیب قلب

بود یعنی ایمان قلبی دارند قطع نظر از زبان نه مثل آنانکه گویند به زبان آنچه نیست در دل انکار دارند مثل منافقان

عند معارضة المعاندین لهم بالتکذیب تا دشمنان معاند بودند و دشمنان ایشان مر انها را تکذیب

انبیا و مصدقان که تصدیق می کردند پیغمبران را و تابع ایشان می گردیدند در حالتی که معارضه

می کردند معاندان انها را به تکذیب ایشان و خبر کلمه اخبار می بود که تا جمیع رسل بود یا بعض تقین و اتباع و غیر

ملکات و الاشتیاق الی المرسلین بحقائق الایمان و مشتاق بودند بسوی پیغمبران و اتباع امر ایشان

بیاحمل ... که داشتند بحقایق ایمان اصل انها باعث شد که مشتاق اخبار شوند و کوکب ذمین باشند ایشان را

حقیقتا ایشان در جمیع اعتقادات انها مجزوم بیرسلین بود و در هر منحو شهید نیز داده و الاشتیاق بسوی پیغمبران

مطلق در حق و مرادان ... مساعدات و اجتبی نیز ممکن است فی کل دهر و زمان در هر دور کاروز ایشان

ارسلت فیه رسولا و اقمت لاهله دلیلا که فرستاده در ان پیغمبر برای هدایت ایشان جهلی و برپا داشته

اهل ان راه نمایی من لدن آدم الی محمد آنا ... آدم تا منتهی شود به زمان محمد مصطفی صلی الله علیه وآله

تحفة ها ... که ابتدای آن پیغمبران مذکوران در فراق ادم است که مقصود است با ابوالبشر و او اولی که بنیاد ادم بیاگاه

روی زمین از عهد سنی است و هر تن از ... حقا و سلسل است و عهد از انبیا رفقال است که گفته اند حضرت محمد ... به سلم

پیغمبران بسیار ... زیرا که مسعید و متبعه ... اند ... کرده از اخبار کتب رسیده است ادم کنم

ادم از انبیا و رسل بوده زیرا که پیغمبر بوده نطاعا الاذر و عبارت کی از پیغمبران مرسل بوده اند ادم و شیث

و ادریس و اداکس بود که بنای ... بقتل آخر بوده و نوح و عبارات ایشان زهر بود و صالح ...

وحی بر محمد صلی الله علیه و آله و بر اولیا انبیا آدم است و اولو العزم ایشان محمد و اول انبیا از بنی اسرائیل موسی بن عمران
و آخر ایشان عیسی بن مریم بنت عمران و میانه ایشان هزار سال بوده است و هر یک از اولیا کفایه کرد برای خلق
در هر هزار سال پیغمبری که مبعوث شود به معجزات غریبه و عجایب عجیبه برای اصلاح دین قویم و ظهور رسالت
مستقیم او باشد و الف اول آدم بوده است و در الف ثانی نوح و در الف ثالث ابراهیم و در رابع موسی و در
خامس سلیمان و در سادس عیسی و در الف سابع محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین ختم شد نبوت با حجت
و مهلت فرمود بر ایشان
زیرا که دنیا هفت هزار سال است چنانچه سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که دنیا جمعه از جمعهای
آخرت هفت هزار سال و همچنین ذکر کرده اند که از شش هزار و سیصد سال در آخر علامت برای رسالت اکبر
بنا ائمة الهدی و قادة اهل التقی علی جمیعهم السلام از اجزای این حساب و بزرگان تعزیه بر همه ایشان سلام
حقیقه در بیان امام ... از امام ... که حجت بود از خدا بر خلق خدا و ان حجت خدا بوده
بر همه امام گویند و در ... که مرتبه امامت فوق مرتبه نبوت است چنانچه ... بر ابراهیم است
که این ... زده است قال انی جاعلک للناس اماما و در ... از ... امام ... ابراهیم کو ...
و الله که ... ذریت را ... که ... کرده است و ... که ... ماه که ...
شود با آن ... سوی ... حجت ... بر عباد ... ذریه ...
و در کتاب ... از حضرت نبوی ... که ... از ... است ... هزار ... اما ...
جنس ... و ... است ... هزار ... و علی ... ابن ابی طالب ... الله
و ... تعزیه ... که ... عبادت ... که حفظ ...
و این عبادت ... واجب ... که ... و الزمهم کلمة التقوی و در ...
از ... تعزیه ... کرده است و ...
القرآن ... تعزیه ... عبادت ...
و ... واجب ... است یا ایها الذین

استووا انفسهم الله ... و ما ... ز اصحاب ... حجت ... اصحاب ...
... بر جمیع ... که ... از امور ... فاذکر ... بعفره ...
... از اصحاب ... و ... و حزن ... دعا ... اللهم
و اصحاب محمد ... و ذکر مخصوص اصحاب محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله ... در بیان صحابه
حضرت مصطفوی ... در این ... الصحابیات و ... که مراد از صحابه کسی است که ملاقات
... که ایمان ... و با اسلام ... که ... ملاقات
آنحضرت که اعم بود از مجالست و ... و وصل احدهما الی الآخر ... او ... و داخل شود در آن
رؤیت احدهما مر دیگری را چنانکه ... آن حضرت رسالت رسانیده
از ذوی ... صلی الله علیه و آله در حال ... اصحاب ...
دخول ... رضا ... الله ... اصحاب ...
از ... که ... که ... آنحضرت ...
... و ... بعد آن ... ملاقات ...
و ... که ... حضرت نبوی ...
... از ...
ملاقات و لقا ...
... باشد ...
... حضرت نبوی ...
... باشد ...
... باشد ...
اوصحابه ... باشد ... و ... بر الاسلام

پیروی می‌کند کسی را که ملازمت نساز و در حال ایمان پیروی کرده باشد و بعد از آن مرتد شده باشد یا منتسب باشد جهلاً
به جنس رسول ما که گفتیم که کرده در حق انصار و مهاجرین و دیگران از آن مخصوص‌اند حکم صحابه از مهاجرین
اصحاب ذوی الاکرام صحبت صوری در خانه و باشد خواه پیر کرده باشد اسلام در حین آنحضرت او صحابه است
و خواه ملازمت آنحضرت بعد از اسلام نیافته کرده باشد بنابر این مذهب جمهور است خلاف آنست که بر خلاف
از اینها و رقوم آنکه صحابی کسی است که طول داشته باشد صحابه و غیر آن صحبت بر طریق تابع و اقتدا
بر صحابه صادق می‌آید و رقوم کسی که ملازمت آنحضرت کند و مصرف بود و مستمر بود و انحصار صحابه
و طایفه منقولست از سعید بن المسیب که صحابی کسی است که ملازمت کند سالی یا دو سال با او غزوه یا
غزوه با او انجام نموده باشد هرچند در آن قول معارضه نموده اند لیکن از اصحاب علی و دیگر تابعین حاضر
رسالت انبیا علی علیهم السلام و غیرهم در صد و بیست و اند هزار صحابه است عدد صحابه از صد هزار بیشتر بوده
که آخر ایشان ابوالطفیل عامر بن واثله بود که صد سال از هجرت گذشته بود و زیاده از این مسلط بود
در رسالت و در خصوص صحابه حرکتی خواهد بود رجوع نماید اولئک احسنوا الحسنی ان اجماع بکر بوده
صحبت او نمود و مصاحبت و حضور رسالت داشتند قال الذین آمنوا الذین احسنوا و نصروا و کانوا فوزاً
احتیاج که اصحاب ساختند و در اجماع بکر در نصرت و اعانت کردند و در این راه که تو الی وفاق
و تشاورند نبوی و رد قدر درایت رسالت باو تکاندارا و تصدیق کنند و شنیدند اقتدا و سیادت کرده خود
بر یکدیگر حسد نبوی و قبول نمودند آنحضرت و اتباع او شدند و در میان ایشان کسی که اقدام با اسلام و قبول قول
سبقت نمودند اولی و اعلم الهدی بود که منزلت تمام یافتند باکرام و الکرامه و اجابت دعوت آورد
و تصدیق رسالت آنحضرت نمود جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بود و گفتند اهل حدیث تمام اطفال
یا که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام اول کسی بود که اسلام آورد چنانکه در رسالت پیغمبر زیاده از این مسلط
و در این باب ادله و حجج از اهل سنت که ابوبکر اول مسلم بوده است و شیخ ابوجعفر اسکافی و جمع
کثیر از محدثین ذکر کرده اند که ابوبکر اول مسلم بوده است لیکن گفته اند که ابوبکر اسلام آورد و بعد از جمعی کثیر

اردو

از مردان که او جملهٔ آنها جناب جعفر بن ابی طالب علیهم السلام بود و جعفر طیار برادر علی الرضی و زید بن حارثه
و ابوذر غفاری و عمرو بن عنبسه و خالد بن سعید بن العاص و خباب بن الارت اند و استحکام آنان که حیث
استهوی مجد و دنیا و شدند و مستجاب بودند باعمل دعا و تجارت کشتن امثال اینها بمحبت رسالت نمودند
الا فی ذلکم والاولاد فی ابطال کلمته و معاونت کردند و ناموس و غنیمت او در حضور و اظهار کلمه الرسول و
فانظر الا اباهم و الا ابناء هم یبتغون بذلک نصرة الله و اتقوا و کشند جدا و ورز غنا و دوستی کرد
بنیاد و اقسام کنند غلبه و صفاء کانوا من المسلمین علی محبته و کشت کردند مثلا ان بر دوستی
بر محبت تجارة لن تبور بزیادت در حالیکه امید داشتند تجارت و اینها را که ملامت نشد
شدند و درد و سعی آنحضرت ما لذین هاجروا العشائر اذ تقلبوا لم یترفوا و المنازل دوری کردند
اینان غیرت و اقوام اینها از اینها بیرون اقامت کرده و صحبت و مستمر شدند مثل اصحاب و انتم تغیظ
الغرفاء بانهم فی سکرات طلب کما ابه و نقل کرده اند از اینها نوع طاقات ایشان ... سیاست شدند
سابقون و شنیدند و فلا تمنن تستکثر انما زکوا الله و تبک بر سازو فاموش برای ایشان جزا اینها
اجر و ثواب بخواند که برای تو واقفان شدند و درخش فرا اینها و ادب بر جا شدند تا و حضور فرید و خواند
و واقف ساز از ایشان جدا و فنا از هر شنود فی فرق بیا حاشر الحق علیک و بر لاست و فرا موش
منزل اینها و ادب ذکر جمله اشان و بجنب که جمع آورده خلق اینها بر خوان حلیه تا و کانوا تبع رسالته
دعاء لک الیک و بود غیار بعید ترحمه یکی اصحاب او را ... بیان باب حضور و صفائی برای تو هر کی که بیرون
از هلی تو والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعاً سجداً و شکر کنا ایشان را و جزای خیر اینها با قلی صحبت
اینها و حضور و صفای قوت ... قوم خود را غنیمت و دوستان جریت ... حکم صحبت دو جهات که محبت
باطنی و ان محبت است که حفظ و ملاحظت ملازمت آن لبود است در قول او ذکاشة اشداء علی المؤمنین
انفسهم و کانوا الله بانهم لهم الجنة بر ماسبق و کردند در حق صحبت که بیرون میان اینها کشت اهل و عیال
خود را که پیرکت نبوی جزاء آنان و منقطع شد نبوی صحابه خود و بود که آنحضرت که این داشت از آنحضرت

مردی در [illegible] که از آن هجرت کرده باشند و هجرت [illegible] کرده باشد از اعراب و [illegible]
باشد بر [illegible] مسلمانان و [illegible] کرده باشد [illegible] باشند [illegible] در فصل
و [illegible] هستند و [illegible] اطلاق [illegible] ذکر [illegible] از آن هجرت [illegible] و هجرت [illegible]
در اوایل [illegible] جناب مصطفی [illegible] ... ... [illegible]
بود که جناب [illegible] هجرت [illegible] روز فتح [illegible] و هجرت [illegible]
اتفاق [illegible] در سال [illegible] دوازده هزار کس [illegible] هزار کس [illegible]
از [illegible] هزار کس از طلقا [illegible] [illegible]
و صاحب [illegible] بود [illegible] روز و شب [illegible]
[illegible] در خطبه جناب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] در حال [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] از عمل [illegible]
[illegible] و از ازواج [illegible]
[illegible] هلاک [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] حقیقی [illegible]
[illegible] کلام [illegible] علیه [illegible]
لازم است [illegible]
[illegible] بسیار کرده [illegible]
[illegible] بسیار کرده [illegible]
[illegible]
و مردی [illegible] السابقون الاولون [illegible] والذین اتبعوهم باحسان [illegible]
[illegible] والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان [illegible]

بر [illegible] تابعین [illegible]
[illegible] الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه [illegible]
[illegible] فمنهم من قضی نحبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یحبهم و یحبونه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ولا یخافون لومة لائم [illegible]
[illegible]
[illegible] ازواجهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الشیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] باللیل [illegible]

کند کمان دو شب و دو روز برای رسانیدن [illegible] نا [illegible] بخیر بکر رفت و اعلام کند کمان چند کرد

خبر دو خوبی [illegible] و تبعیتهم [illegible] علی خیرنا از جانب الله و با کثر ایشان تا بان صلوت با اعتقاد

داشتن حسن رجا برای ترک القطع فیما عند الله و طمع داشتند [illegible] ثواب و ترک

[illegible] فی بحر [illegible] و با کثر ایشان تا بان صلوت بر ترک کردن وقت [illegible] جمیع اوقات

می کنند [illegible] مختصر در بیان این لفظ [illegible] از این [illegible] که ای [illegible] را اعتقاد

توفیق [illegible] که [illegible] ساز [illegible] اجزا [illegible] می کنند از [illegible] بر [illegible] ساز

او را حل [illegible] در علم [illegible] هر که [illegible] ساز [illegible] و [illegible] او [illegible] ایشان [illegible]

نقل الاسلام [illegible] اند از جناب [illegible] علیه السلام [illegible] احادیث [illegible] نقل از [illegible]

کند [illegible] در [illegible] طلب [illegible] و در [illegible] نکنند بعضی هر که [illegible]

دو [illegible] و [illegible] و [illegible] نماز [illegible] و [illegible] بعضی [illegible]

کرد [illegible] کند [illegible] و [illegible] هر که [illegible] ایشان [illegible] اند [illegible]

از [illegible] جناب [illegible] از حضرت صادق [illegible] از حضرت [illegible] و مسلمانانست

کرد [illegible] ساز [illegible] و [illegible] کنند ایشان [illegible] اند [illegible]

علما [illegible] ایشان [illegible] اولی [illegible] ایشان [illegible] نکرده اند [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] اگر [illegible] ایشان [illegible] شود [illegible]

زیرا که [illegible] شود [illegible] و [illegible] مانع [illegible] کرده [illegible]

او [illegible] لوم [illegible] مانع [illegible] زیرا که او اعتقاد دارد که او مانع است [illegible]

[illegible] می کند [illegible] ساز [illegible] و در [illegible] ثم [illegible]

از آن [illegible] ایشان [illegible] جبر [illegible] ایشان [illegible]

الی الرغبة [illegible] و الرهبة [illegible] ایشان [illegible] از جناب [illegible]

فی [illegible] الفاضل [illegible] ایشان را در [illegible] و [illegible] عابد [illegible] و تحببا الیه العمل

[illegible] دوست [illegible] عمل کرده [illegible] که [illegible] است [illegible] الموت

[illegible] و تحنن علیهم [illegible] کرب [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] در روز [illegible] جمعه [illegible] از [illegible]

[illegible] مختصر [illegible] و [illegible] الاصر [illegible]

[illegible] که حضرت [illegible] رحمة الله [illegible] علی [illegible] الموت [illegible]

[illegible] در [illegible] و در خطبه حضرت امیر المؤمنین [illegible]

باشد [illegible] اوقات رمضان [illegible] و در [illegible] که جناب مصطفی

[illegible] الموت [illegible] و [illegible] جناب [illegible]

[illegible] و استعاذه [illegible] بر [illegible] و [illegible]

دلالت می کند بر [illegible] و [illegible] از خروج [illegible] قطع [illegible]

[illegible] و عاقبت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] از [illegible] و کثیرا [illegible] و [illegible] و [illegible] ایشان را از [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و قضیتها [illegible] ایشان [illegible]

از [illegible] و [illegible] قرار داد زیرا که

در [illegible] است [illegible] و [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

و [illegible] سعید بن جبیر [illegible] که گفت [illegible] الله [illegible] حکم [illegible]

حکم [illegible] و [illegible] و [illegible] و اصل [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] حساب [illegible] اصل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] کنند [illegible] و ذکر کردن [illegible] از [illegible]

ذکر آیات در قرآن که ایزد تعالی خبر داده است اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا

وکان من دعائه علیه السلام لنفسه و اهل ولایته و مراد از دعای جناب سید الساجدین

برای ذات مقدس خود و کسانیکه از اهل دوستان و تابعان او بوده‌اند و چون لفظ ولایت بکسر واو

و فتح او است و او بمعنی نصرت و محبت و برقی کویند که هرگاه بفتح خوانده شود بمعنی نصرت و محبت

و هرگاه بکسر واو بود بمعنی امارت بود و چون این هر دو معنی مناسب اینجا باشند یا من لا تنقضی عجائب عظمته

صل علی محمد و آله و احجبنا عن الالحاد فی عظمتک اعمال ... خدا و ... مخلوقات عجیبه تو کو

انا فانا ... اشاره ... درود و دعا بر محمد و آل او و ... مانع شو از انکار کردن

در حق ... عظمت و بزرگی تو و جناب حضرت ... در اینجا ... در صحبت از جانب

سید المرسلین ... که هرگاه ... تعالی ... صلوات ...

سؤال ... که صلوات ... عطف ...

ان ابتدا ... یا من لا تنتهی مدة ملکه صل علی محمد و آله و اعتق رقابنا من نقمتک

ان عذاب ... درود بر محمد و آل او و آزاد ساز گردن‌های ما

از عذاب و نقمت تو یا من لا تفنی خزائن رحمته صل علی محمد و آله و اجعل لنا نصیبا فی رحمتک

و اعمال ... درود بر محمد و آل او و ... بجای

از رحمت تو یا من تنقطع دون رؤیته الابصار صل علی محمد و آله و ادننا الی قربک وای

منقطع ... درود بر محمد و آل او و ... نزدیک

دور ... یا من تصغر عند خطره الاخطار صل علی محمد و آله و کرمنا علیک

ظاهر ... درود بر محمد و آل او و ...

و ...

نزد ... اللهم اغننا عن هبة الوهابین بهبتک ... از بخشش

محمد کان ... عطای ... اعتاد ...

... ساز ما را ... وما کفنا وحشة القاطعین بصلتک و کفایت ساز ما را

... یا من ... الا علی ... احد من خلقک

... احد

مع فضلک و ... اللهم صل علی محمد

و آله و کد لنا و لا تکد علینا ... درود بر محمد و آل ... برای ما ...

ما مکر ... و امکر لنا و لا تمکر بنا ... برای ما

و ... و ادل لنا و لا تدل منا ...

... اللهم صل علی محمد و آله و قنا منک ... درود بر محمد و آل او

و نگاه دار ما را از ... و احفظنا

بک و نگاه دار ما را ... و اهدنا الیک ...

... و لا تباعدنا عنک ... ان من تقه

... و من تهدیه تسلم ...

... و من تقربه الیک یغنم ...

... اللهم صل علی محمد و آله و اکفنا حد نوائب الزمان ...

درود و رحمت بر محمد و آل او و کفایت ساز ما را از ...

... و شر مصائد الشیطان و مرارة صولة

السلطان و نگاه دار ما را از ... اللهم انما یکتفی المکتفون بفضل قوتک

... اکتفا ...

فصل علی محمد و آله و اکفنا ... درود ... بر محمد و آل ... و انما یعطی المعطون

بن فضل جدیدک صل علی محمد وآله واعطنا واجب وجوابی خیب کر عطا کنند دهندگان و هو بخشند بخشندگان

از و بادی فهم تر و شریف تر بهره و درود فرست بر محمد و آل او در عطا کن ما را بهتر هرگاه دهندگان که عطا کنند

از تا آل تو می کنند بر خداوندا ما را بلا واسطه احدی جز ده تا محتاج بیکی از لئیم وانا بهتری الحمد و من

بیزدر و جهک صل علی محمد وآله واهدنا واجب وجوابی خیب که هدایت می یابند داه یا تفکان بصراط

المستقیم درباییان بوساطت روشنی ذات اقدس تو بهره و درود فرست خداوندا بر محمد و آل او و هدایت کن

ما را اللهم انک من ما لیس لم نعتز به من جدلا ان التحاذ لیک خداوندا بدرستیکه خطاب تو کنیز اد دوست

عزیز ساخته داد و اکتفا شنیده و اکفا از ندگان و من ما اعطیت لم ینقص منه المانعین و کسبیا که تو داد

ما بخشی بر ساختم از دانسته کردن منع کنندگان اجرای که توی بخوده و من منت بشلم بخیره احلال الفضا

و کبرای تو عطایت زمرده یا بخش احوال کنند و دا اکرام احسان کرامات صل علی محمد وآله واغننا بخیرک

عن عبادک بس درود فرست بر محمد و آل او و حاجت کن ما را بخیرات فراخ بندگان تو و خلاصه ساز از حاجات که مخلوقا

بوساطت عطیه تو و سلامت فوا از بندگانه کراوده به بخدا زند واغننا عن شرار یا رتنا دک و دعا نیاز

ما را از غیر تو عطای خود کرم بادی تا ما را بیاز از عطای غیر خود بود هم از ما سوا تو بنیازات کر حکایت کرد

شخصی کرا و گفته از شنیدم دو صاحب جو بیرنا که حاصلی احمد دانیا دو سوال بزد جز بلاد کنی بری چیزی نداد

بیازد که بر بسیار ی بود نا الحمد دلها و خانه و رخت کرد من حرب گفتم بیاما ما را عطا برده چیز دم بیا عزیز

کرمی بنامیم از بای بخش تر خیال فوده و لیکن تجا طارد دم خدا دو کسی اگر محتاج میشود بسیری و حاصر

که حکیم تر خواهد بود حال او و دعا ترک بر حیدر روزی از ذکر نشد امر دا دیلم کر رضای الهی و در برداشت

و ابنا دیش باد گفتند اهنا سید ها بوی کفتیم کر انکار نه بی کنیم تو کیستی از ده گفت کر من عارف سالم

که مرا ده بود و بعد از روزی کشتم و سلام خود را فجا انکار رجوع کردم ببی حرفی بنا بنام فرموده و از خلق عفو

بوجود و اسئلک بنا سبیل الخیر یا رشادیک و کتابی ما را داه حق را بجز دفترها و دات ما اللهم صل

علی محمد وآله واقبل سلام تر تلو بنا بفضلک خداوندا دعا درود فرست بر محمد و آل او و دیگران رست

۱۵۱

دعاهای ما دروا داوودی پندکه عطف تر و خاتم ابلانیا فی شکر نعمائک و بگردان ما را فروغ برکت

بد بنهای یارا معروف دو سپاس و شکر نعمت تر و انطلانا لسننا فی وصف منتک و بگردان

کشوده زبان ما را بکمال منظومه دروصف کردن منتهای تو اللهم صل علی محمد وآله واجعلنا من دعاتک

الداعین الیک خداوندا درود فرست بر محمد و آل او و بگردان تو ما را از جمله خواندگان جنگ کردنی

خوانندگان ایشان خلق را بجانب تو و هدانا الیک الدالین علیک و بگردان ما را از جمله هدایت کنندگان

دعوت نمایند ما تو هدایت بیاید سرزندی کنند احسان حصلنی تا دم شبکاتر از راه خلاف بر راه هدایت

ما در بند و من خاصتک الخاصین لک یا رب و بگردان تو ما را از جمله خواص تو که مخصوص اند تر دارند یا ارحم

الراحمین ای بخشنده تر بی بهرا مهربان بخشندگان و مهربانان ما ذهب سا مستا هاست کا اصحاب بخار و

امده است که در بعضی از غزوات طفلی ما را داشتند و آواز بهاری کردند کتب کما دما را اداده کنند

درو درو نی بیاد کرم در زمان بود حرم تا ز بود و دید کرا حاجی کرد جا و خبرشنا با احرز حیا بنیاد شنیدند

و اورا از آن زمین کو هم بر داشت و سینه خود جدا شد و شکم خود را بر سینه چسبانیده کرم شد و از وا افتاد

و بر سینه خود دو کفنا حاجی مبیض بسر بر ملاو شد از کریا و حق هر کر بستند و کفا شنیدند ورا با تمامی

حضرت برق روی جالب نزد و مطرقا شبان رفت تا ما اشیا در انشان فلامظ از حال انسدو طفل جز داد

بر زمین بود ما با تحمیه کیناد تر هم اجمد نه بر زد تو جوده دا بدرستیکه برورد کار عالمیان با تو از شب آنها از

ایشان دور هر طفل خود بی حرم منتزق شد شد و حال که تر شیخ احمد دار بود و خدا را بجز

و کان تمید دعائه علیه السلام عند الصباح و المساء و بود از جمله دعاهای آنحضرت ترد و دعا هر صبح و شام بیکی

صباح اول روز را کویند هر گاه بیاید بود شخوان دان عبار نشان تحیاد و شلاب جمع دکا هم اطلاق

میشود بر منتصف شب تا اخر زوال و اما مسا آید از انعبار نشان جمعی با بکحب مبنای اقلان دکا هم اطلاق

میشود بر نصف روز تا اخر نصف شب انجا البتی که بکو صباح تر دعوت را از نصف شب تا اخر زوال

مسا بر اثنا وقت آنست تا اخر نصف اول شب و انا القرطبه کو بکر مساء بین طهرانست تا غروب و مراد بر ایشور

در این دعا اول دعوات داخل شب و باین تعبیر مشتمل است قول الله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین

تصبحون زیرا که اکثر مفسرین بجا آورده اند که التسبیح مراد در اینجا برده مرا [illegible] قول جانب ابن عباس داخل در مساء

و قول [illegible] و حین تظهرون داخل در صباح برده ابن جریر مسلم شده در آن متن دعا [illegible] است کما بینه دعاء

صبح صباح بوده [illegible] و مساء جا نخورده عنوان است و بعضی مشایخ الطائفه قدس سره و غیرهم ابتدا

صباح دانسته چه شیخ [illegible] در بعضی [illegible] و امیر [illegible] مذکور نموده است صباح و مساء

برجه وجه شام خوانده محل اصلات واده مثل الحمد لله الذی خلق اللیل و النهار بعضی [illegible]

برای معبود حقیقی است که مستجمع جمیع صفات کمال و معروف جلالت که از [illegible] شب و روز را عرض و بعنوان

معینه [illegible] خود مختصر بلکه علما گفته اند که لیل عبارت از زمانی که واقع میشود ما بین غروب آفتاب و

طلوع فجر تا اصل لغت و ما بین غروب و طلوع صبح صادق نزد اهل شرع و اما نهار بیان ما خوذ است از

[illegible] و سعت زیرا که وسیع و پهن میشود و منه انهار [illegible] عالم و آن عبارت است از طلوع آفتاب تا غروب آن نزد

اهل لغت گفته اند بنا برین که گرفته میشود ما بین طلوع آفتاب و روز و اما روز [illegible] عبارت است از طلوع فجر

صادق تا غروب آفتاب و این حقیقت شرعیات [illegible] و معدود [illegible] است که [illegible] ایضا [illegible]

النهار و سواد اللیل و غیره در مصباح المنیر گفته است که نهار در لغت از طلوع فجر است تا غروب آفتاب و آن

مرادف یوم است و واسطه میان شب و روز نیست و [illegible] که [illegible] اطلاق [illegible] روز و از

وقت سفیدی تا غروب و این از طلوع آفتاب تا غروب و میان ... و هر کلمه نهار در شرع اطلاق شود بیرون از [illegible]

مانند گفتن تو [illegible] نهار [illegible] هرگاه اجیر را بگیرند برای عمل در روز [illegible] حمل بر حقیقت

لغوی میشود تا آخر [illegible] طلوع صبح [illegible] و [illegible] که از طلوع آفتاب بود [illegible]

را [illegible] و [illegible] و هیچنان [illegible] روز [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] در خلقت لیل و نهار [illegible] کدام [illegible] در خلقت سابق بوده

بر [illegible] گفته اند که تقدیم لیل بر نهار دو کلام [illegible] کرد که شب سابق است در خلقت بر روز

طلفت

خلق اصلات و موجود [illegible] است بجا آن برای [illegible] در [illegible] آورده [illegible] که [illegible]

و [illegible] کان [illegible] فتقناهما [illegible] تا دو جهان [illegible] کرده [illegible] نور [illegible] بار

موجود [illegible] زیرا که [illegible] باشد [illegible] ظلمت [illegible] ظلام [illegible] است [illegible] گفته است که

[illegible] که [illegible] روز [illegible] شب [illegible] روز [illegible]

هر روز [illegible] قبل از نهار [illegible] روز قبل از شب [illegible] است زیرا که

کرده است [illegible] دو [illegible] مجمع [illegible]

[illegible] امام رضا [illegible] امام رضا [illegible]

امام رضا [illegible] بر قول [illegible] است [illegible]

[illegible] طول [illegible] که [illegible] فضل بن سهل [illegible]

[illegible] و اصطلاح [illegible] در [illegible] بر قول [illegible] کرد [illegible]

حساب [illegible] که [illegible] که طالع [illegible] سرطان است [illegible] در [illegible]

بود [illegible] که زحل [illegible] در [illegible] و قمر [illegible] در [illegible]

آفتاب در حمل در [illegible] طالع [illegible] آسمان [illegible] حمل [illegible]

در اینجا [illegible] لیل [illegible] است [illegible]

[illegible] شب [illegible] برای عبادت [illegible] و [illegible]

گفته اند که اصل [illegible] مقدم شد لیل بر نهار [illegible] طلوع [illegible]

از [illegible] نهار [illegible] لیل [illegible]

اللیل [illegible]

[illegible] زبان [illegible] شب [illegible] روز [illegible]

و چهار ساعت [illegible] شب [illegible] روز [illegible]

[illegible]

روزها معتدل شاه و برابر است نزد طلوع آفتاب با آخر جوزا که پس روز در اول وقت پانزده ساعت تمام

بود و شب نه ساعت و این کمترین شبهاست پس شروع می کند روز در نقصان و شب در زیاده تا آنکه

[illegible] نزد طلوع آفتاب در آخر سنبله پس مساوی می شوند شب و روز و مسمی می شود با اعتدال

خریفی پس بگردد شب و روز مساوی هر یکی از آنها دوازده ساعت پس روز کم می شود و شب زیاد

بگردد [illegible] تا [illegible] نزد طلوع آفتاب با آخر قوس پس بگردد شب پانزده ساعت و روز نه

ساعت [illegible] بود شب دراز [illegible] و روز [illegible] پس باز شروع می کند شب در

زیادت و روز در کمی تا [illegible] نزد طلوع آفتاب با آخر حوت پس مساوی می شود شب و روز و هر یکی

هر یکی دوازده ساعت [illegible] می شود [illegible] بیست [illegible] می شود [illegible] در اول

و هر آنکه [illegible] زیاده [illegible] عرض [illegible] انحطاط [illegible] و آن موضع محاذی [illegible] منطقة البروج [illegible] اعظم

که [illegible] معدل النهار زیاده می شود [illegible] در تابستان [illegible] در زمستان [illegible] کوتاه [illegible]

[illegible] طول نهار [illegible] تا اکثر [illegible] روز [illegible] تابستان روز [illegible]

شب [illegible] زیاده [illegible] می شود تا اکثر [illegible] روز [illegible] شب [illegible]

[illegible] و یکی [illegible] و این [illegible] که [illegible] قطب [illegible] اعظم محاذی [illegible]

و [illegible] که [illegible] تمام [illegible] جا [illegible] از [illegible] و ساکن [illegible]

[illegible] و اسباب [illegible] و ما [illegible] که [illegible] آن [illegible] شب و روز

در جمیع ایام [illegible] از آنها دوازده ساعت [illegible] نقل [illegible] که [illegible]

[illegible] رمضان که شب [illegible] روز [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] که [illegible] روز [illegible]

و [illegible] روزها [illegible] شب [illegible] و کذلک [illegible]

[illegible] بالجمله از

روز

و روز کم [illegible] شب زیاد [illegible] بالعکس [illegible] و داخل [illegible] از [illegible]

صاحب [illegible] وقت داخل [illegible] روز [illegible] شب [illegible]

در [illegible] مفتاح الفلاح [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] رمضان

[illegible] روز [illegible] و احد [illegible] می شود [illegible]

[illegible] که [illegible]

واقع [illegible] لیکن [illegible] و [illegible] شب [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] المبادر [illegible] شب [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] تحلون [illegible] النقب [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] شب [illegible] کرده

روزها [illegible]

[illegible] روز [illegible]

و جعلنا [illegible] لباسا [illegible] شب [illegible] لباسی برای عبادت [illegible]

از [illegible] شب [illegible] ذلک [illegible] برای عبادت [illegible]

[illegible]

و [illegible]

در روز [illegible] می شود [illegible] شب [illegible]

[illegible] برای عبادت روز [illegible]

[illegible] تا [illegible] روز [illegible]

وکثیرا ما انجا رحمه طلبا لما فیه نیل النایل و تا ماه و روزه دو شب و ملازمت از برای العبادت
در آن حد در آن ما سوره اعتکاف از علوم ساخته مکاشفات و شرح شیب و مکاشفات و در ذلک الاجل
اکثر بوده تا در با شما مجرد کرده در با شیدا فرد نا با این دو اخوه خود از طاعات و عبادات کرد
و حد حد رعد وانا بجا سلوک بجد که عبادت و طاعت خود و در شیب مجاهد آید که کو کر کفته اند که عادت
دیده ثواب ما داده حسنی که بیشتر که طلب گشت روزه در روزه اش نه روز شب و شب اصلا در این طایفه
نداده اند تا نیت طاعت دیگر چه شب هر گاه خواهد بر ایشان غلبه کند البته از ذکر و سایر طاعات باز
بی حد روزه ذکر انواع طاعات و عبادات و در حق با ایشان بوده محافظ که وعظ و تبلیغ و نقل و نظاره تا بعضا
می نهند و کار سازی میمانند ایشان عمل اینند روز و شب مختصر بجا که کلام حسب نظام امام الطریقه و السنه که
اینه دنیا را ترک تعلق کرده اند شب و روز را برای عبادت تا مراعات تا بدان شان از ره حق را خوش
هر دو ترک کنفا را ما شد بر طاعات اسمای اعزه از نفاس خود شاید با ذکر و میرند در اختصار
طایفه ای صنف از حی که نهان اند ما سوره عامه دنیوی بر کرا اصلا التفات ما بیرون از خوب غار خود کرد
خواهش با اسباب اخروی توانند و اما انواع اسمی بوده اند بعضی خاطر و ترک کتب و ما اشیر ذلک و صنعت
دیگر تا عالم انشانند تا میر مخالف و ما کسان اندکی کلا و که خود اصرت با خوا خوبی میان زنده را ملاقات که
عامل دنیوی و هیر بحتی بر دارند و صنعت سوم حجی از بحتی کو بخدا از دکانی را مرتضی ترمیسان میان فرد حج
از ایشان بعزت طاعات را مروا خروی بر عرضی می نمایند و این صنعت را کلا گفته اند که افضل از دو صنعت اول است
و از جمله ایشان مبتلا شد
نه ایکه با ایشان تمام اسباب و ما و اخروی خود و مرحمت علیه الحجه دیگران حق تعالی بشنوده اشارات ما عاقبه
مصالح معاد و معاش دنیا که امور اخروی بر مشغول بر حال اشغال اکثر ما در احوال گفته اند بر خلاف علمای که
و میراث کرای طوایف خلاف ما حال اشنده عموم قول صاحب علم المعلوم و کثرت اکثر ابتلا عشره صحابا بالمیز
المتمیز و اکثر اما الشبهه ما اصحاب السنه و ما قاطع خبر ما السابق قد الیه ما بعد دنیا را فرخنده را نظر که
بود و همان حجی که شایع میفرماید البته و در نعا و گفته اند که کرد این صفوت قوم

تا کر

نساکن که ترک کرده اند دنیا را و زاهد شده اند در آن بالکلیه و حیات ایشان از آنست که اند نقل کرده اند
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و محض سلوکات با ایشان آن حق کرده و نفع و مشایخ مینه که الا
و می دانند که اعظم عبادت خدا اند عبادت است که نافع برای بنده گان خدا بود و مرید احادیث نبوی که از مسعود
انجا حضرت نبوی روایت کرده است که فرموده الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ و در جمع
از محققین گفته اند که ترک دنیا بالکلیه در نظر شارع مستحسن نیست از آنکه در آن و فعل آن که شارع
نظام دنیا می فرموده است بسیار تنزل از خلق در عارف دنیا و عقبا ایشان بر نظام مصالح آن نا تمام شود
انبیا و ترک دنیا بالکلیه و اهمال آن پریشان نظام مطلوب تکمیل شارع مطلوب است قصد و سایر روی
در دنیا و استعمال اتباع آن بر قوانین و قواعدی که بعضی از آن اوده اند و توقف در حدود که لیاقت با سایر
و تو به حضرت نبوی و جامع آن اکابر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین با میل ترک ریب از حد دو دنیا و نفقه در دار
ان لیکن با شما ایشان با اهل دنیا دو تدبیر احوال مصالح بنیاد نمودند ایشان
و اما سالکین ما از خاصه صوفیه بعد از عصر حضرت نبوی بر بعضی از ایشان اختیار ترک نموده اند و ترک طیبات و مستلذات
کرده اند و دنیا را و مستلذات نموده اند و اما آنچه که مستحسن سالکان کرده اند از ترک لذات
تربیت مصطفوی زیرا که ایشان عالم با سیل و طریق اسلام ایشان و اوقات سلوک
جرا که اصطفا نفس از رنج اخلاق ترک
و حلاوت یافته بود با مستلزم
بِحُكْمِ ذَلِكَ
وَبِلَوْا
طاعت
انما
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا

کرده اند از عشق وسماع و تجزی الذین احسنوا بالحسنی و جزاء اهل ... اکر بیجی زده اند و شرح مطالعات شنیده اند
مثوبه و جزای نیکو و بهتر از آنچه عمل کرده اند زیرا که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی
الا مثلها داله بر تسهیل ثواب ... الله فله الحمد علی ما خلقت فالق الاصباح صباح و غابر برای تو باد
حمد و سپاس ... بجای ما از اظهار صبح و منشا ... النهار و ... داری داری
از دو شب و روز تا مستعمل باشیم در تحصیل امور بجای برای ... بیسر مطالب الاوقات و چنانکه سال
ما از سالها که در ... روز با احتیاج داریم بجای خود و مثال سایر موسمان ...
طلوع و قیام اوقات و حفظ ... از کوه ... ساعات شب و روز ...
و دو شب و روز با هم شود ... از برکت ... فاصبحنا ...
کلما ... جمع کردیم ... و مؤمنان و معتقدان ...
و جمع کرده چیزها از مخلوقات ... جای ... جمع کرده ایم در حالیکه هر شیء
موای بالوجب و در حق خود بر فنیه سماؤها و ارضها از چیزهای سما و چیزها ارضی ...
آسمان و زمین ... خلاف ... آسمانها ... از زمین ...
که آسمان ... بر ... از تعلقات ... ملکات ... و نیت ...
در آن ... باشند و ... ان تجزی دادا است و جعلنا السماء سقفا محفوظا و ... آیات ...
ذکر آسمان بیشتر از زمین ... ستاره و ... از زمین ...
و در حق دیگر ... که زمین از ... وصف کرده است ... از زمین
برکت ... اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و در جای دیگر ... است فی البقعة المبارکة
و در جای دیگر ... است سبحان الذی اسری ... ما حوله ... و در جای دیگر آورده است ...
الارض ... ایها ... و برکت ... جای ...
که ... جوانب ... اند ...

خلق است که ... از نعمتها ... برکات ... اند و فی الارض آیات
للموقنین و این قول ... اسبابی ... منتفع ... و ...
هدی للمتقین ... خلق کرده ... زمین ... است ...
... و ... هکذا ذکر جمیع المفسرین
و این ... نهج البلاغه آورده است که ... زمین ...
... اما اهل ... مصالح ... و ...
... است ...
و ... از ... بر ارض ...
... الذی ...
و این ... است ... تفضیل ... الارض ...
... است ...
... در آن ...
...
و اسئلك ... علی ...
و ما بث فیها من کل دابة ...
...
...
و ... و ما تحت الثری ...
...
...

اصبحنا فی فضلک صبح کردیم ما هر دو در میان دست قدرت تو که احاط علمه بما اشیاء جاری چنانچه هر یکی از
قضا و قدر تو بیرون نیست بحق بما سلطانک و سلطانه ما کرده است ما را بادشاهی تو و سلطنت تو
ای خدا و خداوند ما و تصبحنا تستنصلک و بهم تمام اورده است ما را اراده تو بالغیر و نستغفرک عن عمل
و نستغفرک منهم خدا سوری چند که با ما مرجع است از حرکات و سکنات که ما را هر زمان ... ما را ده بار تو
و امر تو ... و نتقلب فی ید ... و روز و شب واحد ... کبیره و صغیره و سایر حکما ... و قبر ...
او ... و ... در ... تو ... ما ... جواب تو ... اوقم و ظاهر ... بیان است که ما
... حضرت ... احکام ... وجود ... که کبیره ... اوردن ... از ...
تو ... لیس لنا من الامر الا ما قضیت ... ما ... که تو ... و ...
الخیر الا ما اعطیت ... ما را امور ... که تو داده باشی ... و ...
در ... ما ... و تو که ... و ... و ... ما ... و ...
حاضر ... ما ... احسنا و فعلنا ... اکر ... کبیره ... ما ... باشد ...
و ... ما ... احسنت ... و ... ما ... احسان ... ما
فارحمنا ... ما ... و ... و ... ما ...
صل علی محمد و آله ... درود ... و ... الا ... مصاحبته و ...
و ... و اعصمنا ... معارفه ... و ... ما ... از ...
باز ... بسبب ... از گناهان ... صغیره او کبیره ...
... در بیان ... گناهان کبیره و کیفیت اختلاف ... در ... گناهان کبیره ...
... الاسلام روایت کرده است ... حضرت صادق ... گناهان ... واجب ...
... وجه ... کبیره گناهان است ...
باشد ... که کناه کبیره ... گناهان است ... و ...

و ... که ... کناه کبیره گناهان است ... و ... کناه کبیره هر گناهی
که ... ما ... بود و ... ما را ... ما ... ما ...
... ما ... و ... گناهان کبیره ... که گناهی ...
... است حضرت ... بر ... که ... اول ...
... الیتیم ... ما ...
و ... که ... گناهان کبیره ...
... امام ...
... ما ... و ... و ... علی ...
... و ...
واجبات ...
... اسلام ...
اول ...
...
... و ...
... گناهان ...
...
...
... خیر من الحسنات ... خیر من السیئات
... گناهان ... ما بین ... حمدا و شکرا ...
...

برکات این طریق [illegible] را اجر [illegible] و فضل و احسان را اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ عَلَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ مُؤْنَتَنَا [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] خوبان [illegible] نوشتن اعمال [illegible] وَامْلَأْ [illegible] حَسَنَاتِنَا [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] اعمال [illegible] تحفه در [illegible] از [illegible] حسنات [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] که این [illegible] از طلب [illegible] بسیار سخن گفتن و مشغول [illegible]
کردن [illegible] باعث تخفیفات بر کرام الکاتبین [illegible] نوشتن اعمال [illegible]
و در حدیث [illegible] که حضرت [illegible] سخن [illegible] می‌گفت [illegible]
[illegible] نوشتن [illegible] حدیث [illegible] عَجِبْتُ لِابْنِ آدَمَ وَ [illegible] عَلَى [illegible]
[illegible] وَرِيقُهُ مِدَادُهُ فَكَيْفَ يَتَكَلَّمُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خود [illegible] نوشته [illegible] از کار [illegible]
که بسیار سخن [illegible] و [illegible] گفت [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] بر کرام الکاتبین [illegible] نوشتن طاعات [illegible] در نوشتن [illegible]
و در [illegible] احادیث [illegible] که حفظ [illegible] طاعت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] نوشته [illegible] از [illegible]
[illegible] کرده [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] علام الغیوب و [illegible] می‌شوند [illegible]
وَلَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ [illegible] و [illegible] حفظ [illegible] کرده [illegible] اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ
سَاعَةٍ [illegible] حفظ [illegible] در هر ساعتی از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] برای [illegible] تحفه کلام [illegible] امام [illegible] از [illegible]
در احادیث [illegible] که [illegible] می‌شود [illegible]

هر روز [illegible] که [illegible] می‌شود برای او [illegible] از [illegible] کرده است [illegible]
ساعات [illegible] و [illegible] از [illegible] ساعات [illegible]
[illegible] که [illegible] می‌شود برای او [illegible] می‌شود
[illegible] و [illegible] ساعات [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] و [illegible]
و [illegible] برای او [illegible] ساعات که در [illegible]
[illegible] از [illegible] و محروم شده [illegible]
[illegible] و [illegible] اَللّٰهُمَّ [illegible]
[illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible] اطراف [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] جمیع [illegible] از تمام اطراف [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] شده است و [illegible]
جمیع [illegible] باشد [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]
احوال [illegible] شیطان [illegible] شده [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] باشد تحفه در بیان [illegible]
کرده [illegible] آدم [illegible] است که [illegible]
[illegible] که کرده [illegible] از [illegible]
[illegible] برای [illegible] که [illegible]
که [illegible] کرده است از [illegible] کرده [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] و مراد [illegible] همه [illegible]

تا لبته باشند برای وجود ایشان و مراد از عن ایمانهم بعضی ها سلامت بر ایشان از پدران ایشان که نیست
که دم و ضلالت ها خلالة الله ظاهر بحسین شبهات ها و من عن شمائلهم مراد ازان آنست که مجبور اسلام ایشان
مشتبهات مشتبهات برای ایشان و غالب مسلمانان جا ایشان شهوات سو که مراد از من بین ایدیهم قبل از خوف
و مراد از من خلفهم سوره بنو بیات و عن ایمانهم و عن شمائلهم مراد از جمیع حسنات و سیئات ایشانست
چهار که مراد از بین ایدیهم آنست که ضعف بنی آدم انبیا را از دعوت و فساد دنیا خبر بر و مراد از من
خلفهم بعضی که نسبی هم رغبت ایشان را در لذات دنیا و طیبات ایشان برای ... و در پیش فعلها ایشانست و دنیا
خلقت و نیست سرای ایشانست چه اکرام ایشان از روی تو بلکه مقبل است با خوف ... بر دنیا و مراد از عن
ایمانهم آنست که ایشان ... ثواب و مراد از عن شمائلهم آنست که ایشان را ... در ضلالت
هر که مراد از من بین ایدیهم ... بر نشیب ... یاد و صفات و مراد از
من خلفهم شبهات اهل ... و مراد از عن ایمانهم ترغیب عبادت ... و مراد از عن
شمائلهم تحریص عبادت ... حفظا ... محبت ... با شد
تا فرمانند ... دنیا الی الطاعة ... با شما ... طاعت تو مشغول ... علیه
خاص ... با شد برای محبت و دوستی ... تا اعمال ... و در محبت
ثواب و صفات که مشغول باشم ... خود ... اگر مشغول ... معقول ... خود ... انست که
حفظ ... برای دوستی ... مختصر در حقیقت محبت و بیان تفرقه از ... سبب
نسبت ... محبت ... که محبت ... محبت طاعت ...
و رضا و خوشنودی او ... عبادت و محبت ... عبادت اراده ... اکرام ایشانست و
ثواب ... ایشان ... حفظ ایشان ... و عبادت ... باشند
که محبت ... محبوب و بعضی دیگر گفته اند که محبت آنست که ... مراد محبوب
و بعضی دیگر گویند محبت موافقت محبوب در جمیع احوال و دیگری گفته است که محبت بذل مجهودات در طلب

می کنند ... و بعضی دیگر گفته اند که محبت میل ... بسوی شخص ... ما
نفس ... موافقت اوست ... بجهت ... سازد
ذات حقیقی ... و بعضی گویند که محبت آنست که ... دیده ... نفس
و ... گفته اند قرب و ... گفته اند که ... محبت ... محبت ...
حکم ... از ... دنیا ... نفس انسان ...
خواهش کند و خوار ... از ... و بزرگ کردن ... اهل ...
در طلب محبوب ... انقطاع از ... محبوب ... و روح ...
شد ... و علم ... و ... اللهم صل علی محمد و آله
و ... في ... وليلتنا ... جميع آبائنا ... بجهة الاولاد و ...
تا ... در ... و در ... لاستقبال الحجة ... التر ...
عمل کردن ... طاعات و ... شبهات و ... النعم و تو ... و ما ... الشي
و ... کردن طریقه ... حضرة ... صلی الله علیه و آله و ... و ... کردن از بدعت
... در بیان بدعت ... احکام ... که ... بدعت ... که ...
شود ... کرد ... بدعت ... کرد در عهد حضرة نبوی بوده باشد و ... اصل ...
... بوده است ... گفته اند که بدعت ... که شرع ... بوده باشد ...
باشد ... دلیل ... بر ... که ... کرده ... اصل ...
... و ... در زمان حضرة نبوی ... که اصل ... عبادت و ... که
در ... الصلوة خیر ... والدعا ... در ... بدعت ... و ... گفته
که بدعت در شرع ... که در عهد حضرة نبوی بوده ... واجب ...

و مکروه و مباح و طریق شناختن اینها آنکه عرض کنند آن بدعت را بر قواعد شریعت پس اگر داخل در قواعد ایجاب
باشد پس آن بدعت واجبست و اگر داخل در قواعد تحریم باشد پس آن بدعت محرمست و اگر داخل تحت قواعد
مندوب باشد پس مندوب است و اگر داخل شد داخل تحت قواعد مکروه باشد پس آن بدعت مکروه است و اگر داخل
در قواعد مباح بود آن بدعت مباح شود و برای بدعت واجبه امثله است از جمله مشغول
شدن بعلم نحو که معلوم شود بآن کلام الله و کلام حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم زیرا که حفظ شریعت واجبست و محافظت
آن میسر نمیشود الا بمعرفت این و آنچه واجب تمام نمیشود مگر باین چیز پس آن چیز نیز واجب شود و از
جمله اینها حفظ غریب کتاب و سنت است از لغت و از جمله اینها تدوین ساختن اصول فقه است و دیگر از اینها کلام
جرح و تعدیل رواة حدیث است و تمیز صحیح از سقیم و حقیقت [illegible] دلالت میکنند قواعد شریعت بر آنکه حفظ شریعت
از جمله فروض کفایات است در آنچه زیاد بر متعین [illegible] و این نوع عمل نماید مگر با آنچه ذکر کردیم و از بدعت
محرمه امثله است از جمله مذاهب قدریه و جبریه و مرجئه و مجسمه و رد بر اینها از جمله بدعتهای واجبه است
و برای بدعتهای مندوبه امثله است از جمله اینها احداث ربط و مدارس و هر احسانی که [illegible] و نبوده
عصر اولین معمول نبوده و برای بدعت مکروهه امثله است زخرف مساجد و تزویق مصاحف
و برای بدعت مباحه امثله است از جمله اینها توسع در مستلذات از ماکول و مشروب و ملابس و مساکن و لبس
طیالسه و توسیع آستینها و [illegible] شیخ [illegible] در قواعد اصول [illegible] که [illegible] حضرت [illegible]
معظم [illegible] [illegible] اطلاق [illegible] شود [illegible] مگر [illegible] حرام باشد [illegible] اول [illegible]
واجبه [illegible] قرآن و احادیث سخن مصطفی [illegible] ترسیم شود [illegible]
[illegible] زیرا که تبلیغ از برای قرون آتیه واجبست [illegible] تمام نمیشود مگر [illegible] در زمان
[illegible] واجب میشود اما در [illegible] امام [illegible] واجب نیست زیرا که [illegible] میشود [illegible]
[illegible] بدعت [illegible] که [illegible] قواعد [illegible]

نوعیه باشند مثل [illegible] و اخبار [illegible] اسمای [illegible] ایشان
[illegible] اهل استحقاق [illegible] [illegible] اینها [illegible] [illegible] ساختن [illegible]
[illegible] و مثل [illegible] [illegible] اینها [illegible] ایشان بجهت کردن [illegible] [illegible]
[illegible] و مثل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جماعت در [illegible]
[illegible] در روز جمعه [illegible] امام [illegible] [illegible] و [illegible] اعلان و اظهار [illegible]
[illegible] [illegible] و از جمله اینها اجماع [illegible] بدعت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] داده باشند [illegible] باشد [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بدعت [illegible] [illegible]
[illegible] باشند [illegible] مساجد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اما بدعت مکروهات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و سایر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مساکن و مشارب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مباحات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] واجب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] واجب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] واجب کفایه [illegible] [illegible] واجب [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] حضرت [illegible] لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ [illegible]
[illegible] فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ [illegible] [illegible] [illegible]

غرة الحق

وحیاطة الاسلام و ترویج دین محمد برای جانب اسلام از انحراف خیال الا کننده شرکان وانتقاص الباطل

واذلاله و عیب گیر اهل باطل و خوار ساختن ما داهل و اعزاز نام داعی و یاری کردن حق در دولت باطل

و غالب ساختن آن وارشاد الضال و هدایت کردن گم شده گان و معاونة الضعیف و یاری کردن به

قوتان واداء الی اللهیف و ... ملهوف و ... اغاثة ملهوف و مکروب باقام مطالب

و اهم مادیات و در ... ما ... از حاجات ... الذنوب العظام اللائمة الکلویه

والتقلیل عن المکروب و از ... کرب ... کشف ... صادق ... کرند ... برادر

مومن خود ... المجنون ... باشد ... جاه ... کرب و ...

اورا ... حاجات ... خواهد بود ... او ... صحت ... از

... اصلاح ... اورا ... ولی ... برای او ... کرده برای ...

و در حق ... اللهم صل علی محمد و آل محمد ... و در حق ... و احلل ابن ...

و ... اسلام و ... اسلام و افضل صاحب ...

مصاحبی که ... اسلام ... طلب ... که در ان ... اسلام ...

ادعی ... علیه اللیل والنهار ... خلقک ... که ... باشد

... و از جمله ... اکثر ... من ... شاکر ... عطا ... از ...

و اکثر ... شرعت ... وحال ... حکم ... جاده ... باحکام ...

و ... من ... و از ... الله ... اللهم ...

... عطا ... که ... باشد ...

و ... ملک ... ما خلقک و ... دکار ... ایمان ... سال کرده ...

و ... سایر ... حضرت ... شکل ... حاجات ...

... حاضر ... هذا ... کاه ... اللهم ... الذنیا

زخفا به صفی

الا انزلت آلمر ... باکثرت ... جناب ... آدم ... باده و ... صفی ...

عدل فی الحکم ... مخلوقات ... بالعباد ... کان ... الی

الملوک صاحب ممالک بادشاهان ... بالخلق ... خود واّن محمدا عبدک و رسولک

و ... محمد مصطفی ... ما ... از خلقک ...

خلقتنی ... یاد کردن ... بارشاد ... احکام ...

و ... وامرتنی ... تحصیلها ... و ... محبت ...

... اللهم صل علی ... علی احد من خلقک حقا ...

درود ... بادشاه ... صلی ... افضل ما اعطیتنا ...

الحضر ... کرم ... جناب ...

عن ... جناب محمد مصطفی از جانب ...

... المنان ... الکریم ...

الفاخر العظیم ... عظیم ... افضل

محمد و آله الطیبین الطاهرین ... در خلق ... اکبر

در ... الاخیار ... الیز و اخوتی ...

9 بیان ... و کان ...

الکریم ... جناب سید الساجدین صلوات الله علیه ... علیه

... حاجت ... اول ...

... یا من تحل به عقد المکاره ... وبامن یفثا

به حد الشدائد ... و یا من یلتمس منه المخرج

الی روح الفرج ... لطف ...

ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصِّعَابُ رام کردیده است برای قدرت تو هر امر صعب و دشوار وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِكَ الْأَسْبَابُ
و مهیا شده است بلطف تو هر سببها وَجَرَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ و جاری شده است بتوانایی تو تقدیر
امور وَمَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ و روان شده است بر وفق اراده تو هر چیزها فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ
دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ پس آن اشیا فرمان برنده اند هر چیزی بمجرد اراده تو بی آنکه در حق او فرمان کنی و ادعا آنها
[illegible] آنها و امثال آن نزد گفتن تو کن چنانکه گفته است باعتقاد قول تو با آنها در سیرت کنند
و کون در فقره دعا با سبق قبلا است با سبق عند و در معنی [illegible] لفظ [illegible] الاول للاول والثاني
للثاني وَبِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ و باراده تو نزد نهی تو [illegible] ذات چیزی [illegible]
أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمَّاتِ تو خوانده شده [illegible] برای هر امر مهمی وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِي الْمُلِمَّاتِ
و تو پناهی [illegible] لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ
دفع نمی شود از آن [illegible] وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ و بر خواسته
نشود [illegible] وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَأَّدَنِي ثِقْلُهُ
و بتحقیق [illegible] بیچاره و ناتوان کرد
مرا [illegible] وَأَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ و [illegible] ساخت مرا تحمل او
وَبِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ و بتوانایی تو وارد ساختی [illegible] وَبِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ و بسلطنت
تو [illegible] فَلَا مُصْدِرَ لِمَا أَوْرَدْتَ پس نیست [illegible] برای آنچه [illegible]
[illegible] وَلَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ و نیست [illegible] برای آنچه [illegible] وَلَا
فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ و نیست کشاینده مر آنچه را [illegible] وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ و نیست بسته کننده مر آنچه را
توانا [illegible] وَلَا مُيَسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ و نیست آسان سازنده [illegible] وَلَا نَاصِرَ
لِمَنْ خَذَلْتَ و نیست [illegible] فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ [illegible]
وَافْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ و بگشا برای من ای پروردگار در فرج و شادی را بفضل [illegible]

مر

وَاكْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ و شکسته ساز از من سلطنت و شوکت اندوه را بقوت خود وَأَنِلْنِي حُسْنَ النَّظَرِ
فِيمَا شَكَوْتُ و عطا فرما بمن خوبی نظر لطف خود را در آنچه شکوه [illegible] وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ
فِيمَا سَأَلْتُ و بچشان مرا شیرینی صنع خود را در آنچه سوال کردم ترا از آن وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً وَفَرَجاً هَنِيئاً و ببخش برای من از نزد خود [illegible] وَاجْعَلْ لِي
عِنْدِكَ مَخْرَجاً وَحِيّاً و بگردان برای من از پیش خود راه [illegible] وَلَا تَشْغَلْنِي
بِالاهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ و مساز مشغول مرا [illegible]
[illegible] شدن واجبات نماز و طاعات و استعمال کردن سنت [illegible]
[illegible] برای [illegible] و از [illegible] ناملاعن الحاکم
کرده [illegible] هرگاه [illegible] امام [illegible]
[illegible] لکن در [illegible] است که [illegible]
کرده [illegible] از حضرت امیر المؤمنین در کتاب نهج البلاغه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] طاعات [illegible]
طاعات [illegible] عبادات واجبه [illegible]
[illegible] عبادات مستحبه [illegible]
[illegible] طاعات مستحبه [illegible]
[illegible] طاعات مستحبه مشغول [illegible]
[illegible] فَقَدْ ضِقْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ ذَرْعاً [illegible]
[illegible] وَامْتَلَأْتُ بِحَمْلِ مَا حَدَثَ عَلَيَّ هَمّاً [illegible]
[illegible] وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ [illegible]
[illegible] وَدَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ [illegible]

تنها وان لم استوجبه منک یا ذا الفضل العظیم و [illegible] متوجه [illegible] از [illegible]

و [illegible]   وكان من دعائه عليه السلام في الاستعاذة من المكاره وسيئ

الأخلاق ومذام الأفعال و [illegible] از جمله دعاهای جناب سید الساجدین امام زین العابدین علی بن [illegible]

آبائه الطاهرین [illegible] که پناه میبرد بخدا [illegible] از مکروهات و [illegible] عادات و از افعال [illegible]

واطوار مذموم اللهم إني أعوذ بك من هيجان الحرص خداوندا [illegible] پناه میبرم بجناب تو از

حرکت کردن حرص [illegible] حرص [illegible] عادات [illegible] احادیث بسیار وارد

[illegible] چنانچه [illegible] در کتاب کافی [illegible] از جناب امام [illegible]

در دنیا مانند [illegible] که هر چند [illegible]

[illegible]

احتیاج و [illegible]

و مهلکات [illegible]

که [illegible]

یا امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] وسورة الغضب و پناه میبرم بجناب تو از [illegible]

در [illegible]

[illegible] وغلبة الحسد و غالب شدن [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

که [illegible]

حاسد [illegible]

[illegible]

[illegible] وضعف الصبر و پناه میبرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بود [illegible]

[illegible]

[illegible] وقلة القناعة و پناه میبرم [illegible]

[illegible]

[illegible] وشكاسة الخلق [illegible]

[illegible]

[illegible] وإلحاح الشهوة و [illegible]

وملكة الحمية و پناه میبرم [illegible]

[illegible]

[illegible] ومتابعة الهوى و پناه میبرم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که حضرت نبوی فرمود که حضرت صدیق اکبر که از برای او سلطنت بر دم عمر شکر خدا که یار مال و فرزند او سلطان است و سود خود و تن بیز حالی بغیر الا اکثر من هذا اعانت ترسد در او بر سلطان من اکثر ما المنار

ز برای سلطان و سلطنت بیرون یا باشد تو بوجه خود هر ساله دو کفار الفرا العبدی و بیاد ببینم بنواز تحالف داشتن

علامات و سیه العقله و بیاد ببینم از نمود تو عقلمند از بزرگی حیات تو را از نقصان از تحصیل اسباب

تا از تقاتل ذات دنیوی و تقاضای الکلفه و بیاد ببینم بنواز تعرض و شاغل از شاق با امر نبوی.

بود با امرا خوش چه دو حدیث آمده است که حضرت نبوی فرمود تقاضای بد سکانه و بر تبعات بود

شرعیات بهواری و ساده دین بنی نفس خود عبادت بلند کار خود را زیرا که حضرت نبی سبکی کافر

کند نه طوعی باشد بی جاده و فرزند بیش تقاضای کرده است و عهد و صیت حضرت و لا ابناء ادر دعات بهای جلو

هدایا کرامی حادث تا بر بید و نفس خود ابرای عبادت و هر امکان با ادوار اطاعت ساز و قرابت بکر او کند

ادنا و شناط ادنا سکان عبادتی که بر تبوط جبرات بجا تا الا بنا ساز تقصانیان و ملاحظه اوقات

مثل آن و ابنا و الا باطل بناه ببینم بنواز تا خیار اعمو و با طلاع بهر و سلطان و الا ضرار دیکی الملائم

و بیاد ببینم بنواز گناهان هر کبیره و صغیره انتا استغفار المعصیه و بیاد ببینم از حقیر تر در گناه مطلقا

چه گناه دو حکم زهرات می کند و هر اکرا ابنا اکر صبایات باد و حکم دهنیات

تمرد و استیحیا و الطاعه و بیاد ببینم بنواز با کرده طاعت تر با طاعت حج و اولیا آرد تا بیان تا شیا تا از تمرد

و ابنا ها نیا الکبیره و بیاد ببینم بخصب تراز فخر کردن تا مانند که طاعات خود را بسیار هنر بد باد

حال تا ذات چه انشاء هر چه جنیح انداختن از بخواز علما آنها و دنی کر ساحات بااشیا کر خاص و سیا انفاد

بهانه حضرت بجای کمیک نظر کند حسب عقل خود و بر جا رهاز او تاع حیل تا با جا اعرا شده بیا هر عادت.

مشهود اعدا این حیث سلطان نه دو هر ساعت الا که با زدی کر نشود و کفته اند برجا زنها که ارباب الکفار

کرامات انتخاد در باب شد دروغات بر خوبه بجا اعاب توابت نهر و مالکی تو برخت بجا انتخاد

علمای آن وقت تر نه تو و امکان و با با تو کی بر خوبیها انیا تا نهر تو او کلا ابنا و شیا افر برون سکلم با

ببیند

ببیند که هر این بر تو چه کشته که این خوبیهای مستو قاجار و دو از تو بد و اجب و دو این جهت که مخالف

عمل صالحات و ظاهر اوامر ادات که مبا حات با انسانی کردن با مباحات با سبابه بر تو که تو ای تعال حج

تن با نها سیاحات کم شامته جا هات سال دادن که انحصار بان دمنا سید دو دلیل بان حق اینست

قال الله تعالی انا بالمتقین و بیاد ببینم بنوای صلاه و نماز بعبید و حسب کردن معقول و سا کنین و کم تقدیر تحقیق

انسان و تستوی الوابیر لکن تحت اید بنا و بیاد ببینم بنواز بد بر کرده کی با عاکه زیر دست ما است او زر

عیال اطفال و غلام و کنیز و شاگرد و مستور و اطفال انها که هر که با ایشان طریق کر و که امر فر بنود

من عملا و دم محقر در بیان مراعات ذوی الحقوق من جا که شیخ ابو بکر دو کتاب معتبر اورده است تا

عن جناب سید الساجدین صاحب حفظ الدعا علیه در بیان حقوق که حق رعیت سلطانات که دانسته

ای حاکم از اکثر کر دیم اند رعیت از فرو ضعف و تو از انتظار بها و قوت تو بر ایشان هر واجب بر تو کردن

انا عدل نیکی و عهد و باشی برای ایشان ما شند بعد بهر با وه دو کفر دعا از نا طرحای ابنا و وقوفا باز

عقوبت نفرت و سکر خدا که با بخر داده است ترا از قوت و شوکت بر ایشان تو اما حق رعیت علم بر آن

که دانسته باشی که بر تو داخل است از ابن دی که هم بر ایشان در انجه داده است ترا از علم و تا بکر دو است با

از خطا های او و بیاد احسان کردی بود قبل الناس و تو که عدل تشنه ها با نهار طلال از شو ال ایشان تا بم ز سا کنی

زی و نما از هر حق تا را فضلی بر فضل سابق خود کر تو که ساختی علم تو را انا اشیب باشد تو نه دمیا.

دو طلب علم او تو واجبت بر تو که سلطان از دنیا علم تو و بیاد آنرا و ساختها ساز دو از تو بسیار تراکی

حق عصر مس بماند که انچه در تفکر دار انها انتظار برای تو عمل بکرند و اوزام اجنبی بر تو عمل که این انتقام

از خطا بر تو با کرامت تو با تو در حقیقت در عیب شو عمده و صدیق تو و امیرات باو و بیجا و فات که بر تو

ترحم کنی زیرا که اوا سیر عبد خدا است و اید اولا الطعام کنی و بیو شا و هر گاه از او خلاف

آنکه بر تو مانند او عفو کنی و دو گفته طعام تا اما حق مملوک تو از غلام و کنیز بر ایشانست که بدانی تو که از جهت

کرامات او نیکی به خود به ساختن زیرا که تو او را بدا تو بدو ملکیت کرده جز برای از جوارح او و بیرون نکرد

از برای او روزی [illegible] روزی او را به او نداده است و کفایت ایشان را او کرده است برادر [illegible]
تو نزد ما است و امین تو کرده است ترا بر او [illegible] داده است تا او حفظ نماید برای تو [illegible]
کرده [illegible] به احسان [illegible] جزای احسان تو کرده است و اگر او [illegible]
او را [illegible] و [illegible] که [illegible]
و [illegible] باشد در دنیا و آخرت [illegible] و [illegible] روز قیامت [illegible] که او را
[illegible] از [illegible] و احکام او [illegible]
علی [illegible] الکریم
اصطنع المعروف [illegible] دارد از [illegible] باشد [illegible] در حق ما
و [illegible] آن [illegible] ثم
باب [illegible] کدام [illegible] ظلم [illegible]
ظلم در حدیث [illegible] روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که العامل بالظلم والمعین له [illegible]
یعنی عمل کننده ظلم و یاری کننده [illegible] ظالم [illegible] شریک [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] بوده [illegible] است [illegible]
روایت کرده است از [illegible] ابی یعفور گفت [illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] جای [illegible]
از [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]

دنیا [illegible] ظلم [illegible] باشد [illegible] داده است [illegible]
[illegible] جمع [illegible] است که [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
از [illegible] سلام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
که [illegible] ظالم [illegible]
[illegible]
و گفت [illegible]
[illegible] ظالم [illegible] ظلم [illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible] ظالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible]

آوان یَرُومَ ما لَیْسَ لَنا بِحَقٍّ تا آخر مقصد کبیر امری کرغیب برای ما بحجد در فرضیحان از امور شرعیه دیگر

اَوْ نَقُولَ عَلَى اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ تا آخر یکی بیم در حصر احکام دینی سخنانی بگوییم از غیر دانش و در حدیث

آمده است مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلَحِقَهُ وِزْرُ

مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ و بسیاری از فتواهای مردم در زمان ما از این [illegible] حضرت امام الناس ورد آنان

و بسیاری از [illegible] شاید [illegible] با علمی ازین قبیل [illegible] و با هوا و هواهای نفسانیه عملی کنند و این

حالات و کرهات و نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطِقَ عَلَى عِلْمِ أَحَدٍ و پناه میبریم بجناب تو از آنکه مشکلی [illegible] بر غیر [illegible]

باید کار را [illegible] بودند و [illegible] است کم [illegible] وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ [illegible] الْحَيَاةِ [illegible]

[illegible] وَأَصْبَحَ كَذَلِكَ وَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ [illegible] و [illegible] در حصر [illegible]

[illegible] وَأَنْ نُعْجَبَ بِأَعْمَالِنَا و پناه میبریم از آنکه [illegible] ما عمل ما [illegible] و [illegible]

اعمال [illegible] جزئی [illegible] ما و اکثر [illegible] و [illegible] دعا [illegible]

وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ و پناه میبریم بجناب تو از [illegible] باطل بود فَاحْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ و از [illegible]

[illegible] کناهان [illegible] کناه صغیره [illegible] نمود [illegible] جمع کرده [illegible]

[illegible] وَأَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ و اکثر غالب بود بر ما شیطان و [illegible] بالکل و العصیان

أَوْ يَنْكُبَنَا الزَّمَانُ تا آخر [illegible] ما زمان [illegible] از مصائب وَأَنْ يَهْتَضِمَنَا

السُّلْطَانُ و اکثر [illegible] کند [illegible] پادشاه وقت و حاکم [illegible] ظلم کند و [illegible]

وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ و پناه میبریم بجناب تو [illegible] از [illegible] و [illegible]

اسراف [illegible] وَمِنْ فِقْدَانِ الْكَفَافِ و پناه میبریم بجناب تو [illegible] کفاف [illegible]

کفاف [illegible] از [illegible] حالات [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] ما [illegible]

کفاف وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ و پناه میبریم بجناب تو [illegible] دشمنان [illegible]

ودر

حوادث و [illegible] کار [illegible] داده است [illegible] یا [illegible] امثال [illegible]

وَمِنَ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ و پناه میبریم از احتیاج بسوی هم جنسان خود وَمِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ و پناه میبریم

از معاشی که تنک کرده بر ما وَمِيتَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ و از مردنی که هنوز مهیای مردن [illegible]

[illegible] که هر کس [illegible] از [illegible] بر [illegible] و [illegible] باشد [illegible] کلام [illegible]

[illegible] المؤمنین [illegible] است [illegible] ندا [illegible] الموت [illegible]

وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ [illegible] وَخَطْبٍ جَلِيلٍ [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] مهیا شدن [illegible] عبادت [illegible] از [illegible]

کردن [illegible] از گناهان و [illegible] و حقوق مردمان و [illegible] وکیلها کرا [illegible]

کرده است [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

هر کس [illegible] طلب [illegible] تا [illegible] قصاص [illegible]

[illegible] درجات [illegible] کرده [illegible] است و [illegible]

[illegible] برای عقلا وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى و پناه میبریم بجناب تو از [illegible]

[illegible] در [illegible] و مصیبت عظیم [illegible] مصیبت [illegible] که در دین [illegible]

[illegible] شد و اصول و فروع و احکام دین [illegible] نموده باشد و [illegible]

فِي حَيَاتِنَا [illegible] دارد وَأَشْقَى الشَّقَاءِ و پناه میبریم از [illegible]

وَسُوءِ الْمَآبِ و از [illegible] و [illegible] و از محروم [illegible] ثواب که [illegible]

[illegible] وَحُلُولِ الْعِقَابِ [illegible] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَأَعِذْنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكَ [illegible] و [illegible] و پناه [illegible]

بِرَحْمَتِكَ بر [illegible] و جمیع الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و تمامی مردان [illegible]

زنان [illegible] یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ای [illegible]

۸ اشاره وكان من دعائه عليه السلام في الاشتياق الى طلب المغفرة من الله جل جلاله
و بود از جمله دعای جناب سید الساجدین دعائی که می خواند آنرا در وقت اشتیاق بسوی طلب آمرزش
از خدای جل جلاله اللهم صل على محمد وآله وصيرنا الى محبوبك من التوبة خداوندا درود فرست
بر محمد و آل او و بگردان ما را بسوی آنچه محبوب تست از توبه وازلنا عن مكروهك من الاصرار و زایل
کن ما را از مکروه تو از اصرار بر معاصی و گناهان و خلاصه المقصود این دو فقره بیان آن بود که بنا
محبوب و مکروه بود زیرا که توبه محبوب نظر حضرت الهیت و اصرار بر گناه مکروه ذات سبحانه اللهم
ومتى وقفنا بين نقصين في دين او دنيا خداوندا و هر جا که بایستیم ما میانه دو نقص و عیب
در امر دین و دنیا فاوقع النقص باسرعهما فناء پس واقع ساز ای خداوندا آن نقص را در
شتابنده ترین آنها در فنا و مراد از آن نقص دنیا بود چه آن سریع در فنا است و این یکی نسبت کرد با
در مقام فنا نزد دین واجعل التوبة في اطولهما بقاء و بگردان توبه را در دراز ترین آنها از جهت ثبات
و بقاء آن و مراد این دو فقرات که خداوندا نقص را در دنیای ما قرار ده و توبه را در امر دین
ما قرار ده واذا هممنا بهمين يرضيك احدهما عنا ويسخطك الآخر علينا و هر گاه قصد کنیم
خداوندا ما بدو امر که راضی سازد ترا یکی از آنها از ما و خشمناک کند ترا آن دیگر بر ما فمل
بنا الى ما يرضيك عنا پس میل ده ای خداوند ما را بسوی آنچه راضی سازد ترا از جانب ما واوهن
قوتنا عما يسخطك علينا و سست گردان قوت ما را از آنچه خشمناک سازد جناب ترا بر ما ولا تخل
في ذلك بين نفوسنا واختيارها و مگذار خداوند در این باب میانه نفوس ما و اختیار آنها فانها
مختارة للباطل الا ما وفقت پس بدرستیکه نفوس ما اختیار کننده اند مر باطل را الا ما وفقت امارة بالسوء
مگر آنچه توفیق بان دهی که اعمال نیکو صادر شود امارة بالسوء الا ما رحمت امر کننده اند نفوس ما
بقبایح و بدیها مگر آنچه رحم کنی بر آنها که نیکو صادر شود اللهم وانك من الضعف خلقتنا خداوندا
و بدرستیکه تو از سستی آفریدی ما را وعلى الوهن بنيتنا و بر سستی بنا نهادی ما را ومن ماء

مهين

مهين ابتدأتنا و ابتدا کردی ما را از آب خوار که عبارت از منی است ابتدا فرمودی خلقت ما را فلا حول لنا
الا بقوتك پس نیست تحول ما از معاصی بجای طاعات مگر بقوت تو و قدرت تو که ما را دادی و مکروه ساختی
در معاصی ساختی ولا قوة لنا الا بعونك و نیست قوت ما بر طاعات مگر بیاری تو بسیار و عذر
طاعات فايدنا بتوفيقك پس تقویت کن ما را بر اوامر و طاعات بتوفیق تو وسددنا بتسديدك
و محکم ساز ما را در ثبات قدم بر محکم ساختن تو واعم ابصار قلوبنا عما خالف
محبتك و کور ساز دیدهای دلهای ما را از آنچه مخالف بود با دوستی تو ولا تجعل لشيء من جوارحنا
نفوذا في معصيتك و مگردان ای خداوند ما برای جزئی از اعضای ما تسلطی و نفوذی در معصیت
در کار تو اللهم صل على محمد وآله واجعل همسات قلوبنا وحركات اعضائنا ولمحات
اعيننا ولهجات السنتنا في موجبات ثوابك خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد و بگردان
حرکات دلهای ما و حرکات اعضای ما را و گردیدن دیدهای ما را و گفتنهای زبانهای ما را
در آنچه واجب سازد ثواب ترا از برای ما حتى لا تفوتنا حسنة نستحق بها جزاءك تا آنکه نشود
فوت از ما ثوابی که مستحق شویم بآن ثواب ترا ولا تبقى لنا سيئة نستوجب بها عقابك و نماند
۹ برای ما گناهی که مستوجب شویم بآن عقاب ترا وكان من دعائه عليه السلام
في اللجأ الى الله تعالى و بود از جمله دعای جناب سید الساجدین امام زین العابدین دعائی که در وقت
ملتجی شدن بسوی خدا میخواند اللهم ان تشأ تعف عنا فبفضلك خداوندا اگر بخواهی عفو کنی
از ما پس بفضل تو عفو کنی وان تشأ تعذبنا فبعدلك و اگر بخواهی عذاب بکنی ما را پس
ما را بسبب عدل تو عذاب کرده فسهل لنا عفوك بمنك پس آسان فرما برای ما عفو خود را
بمنت تو واجرنا من عذابك بتجاوزك و نگاه دار ما را از عذاب تو بسبب درگذشتن تو از
ما فانه لا طاقة لنا بعدلك پس بدرستیکه نیست طاقتی برای ما بسبب عدل تو ولا نجاة
لاحد منا دون عفوك و نیست نجاتی برای یکی از ما بغیر عفو و درگذشتن تو بالنجاة الاغنياء

ای بی‌نیاز بی‌نیازان که با اغنیاء از مخلوقات نسبت بجناب احدیت همه فقیرانند ما نحن عبادک بین
یدیک متوجه بر سوای خدا و ندم ما هم بنده کانه چند هستیم و به پیش عفو تو حاضران و انا افقر
الفقراء الیک و بی تو حاجت بر محتاجم سوی تو که جبرها تقضا بر سعیک برلانه دهی فرینا
بتو سعد نو کرباری ولا تقطع رجاءنا تا عمیقک و بر برم سازد امید ما را بی مبیح نوار عطا فیکر
مذا انقلبت برا ستعدی بک بی بوده باشد که شنی ساخته باشی کبرا که سعاد تنند شدن باشد
جناب تو رحمت برنا شر فد فضلک و محروم ساخته باشی کبرا که طلب رفد و عطا غایمان و فضل
تو فالی بر خیبة منقلبا عنک بی بوی که در این وقت منقلب ما از تو خواهد بود والی این
مذهبنا عن بابک ولی یکبار رفتنها شود از درگاه تو سبحانک نحن المضطرین الیه باو
اجابتهم منزه هستی تو ای خدا و ندما از هر عنف ما هم محتاجانیم و مضطرانیم که واجب ساخته بر خود
اجابت دعای انبیاما و اهل الصوا الذین وعدت الکشف عنهم و ما کمانه چنین هستیم که وعده کشف بلی
و رنج و محتاجان که وعده فرموده کشف بلا را در حاجت نسوز و ما اتانا نوا شبه الاشیاء
بجنبک و بشبهه تو حزنها با اراده با لغیر و اولی الامور لی فی عظمتک و بهترین کارها
جناب تو ده بزرگی تو رحم برنا سترحمک رحمت کردن بر کسانیکه طلب رحمت از تو کنند و غوث
برنا ستغاثک بک و فریاد رسیدن کسانیکه طلب فریاد رس بتو نماید فارحم تضرعنا الیک
بر رحم کن تضرع و زاری ما را بسوی تو و اغثنا اذا طرحنا انفسنا بین یدیک و فریاد
رس ما را هنگام اندازیم خود را در پیش روی تو اللهم ان الشیطان قد شمت بنا اذ شایعنا
علی معصیتک خداوندا بدرستیکه ابلیس بر طلبیدن محقیق که شماتت می کند با ما از ما دم در وقتی که
متابعت می کنیم او را بر نافرمانی تو فصل علی محمد و اله بر درود رحمت بر محمد و اله و لا تشمت بنا
بعد ترکنا ایاه لک و بکردان شاد و خوشحال صاحب شماتت ما بعد از انکه ترک کرده باشیم
او را و وفا نشاد و ما برای خود رضای تو و رغبتنا عنه الیک و دور کردن ما از وی بسوی

درگاه

درگاه تو تمت

درگاه خزینه عاینه طلب شکر تجاینه انجیده و بوده از دعاهای اعجاز
دعائیکه برای خاتمه خیر مشغول مجمانه تعمیر علیا کرد و بنگر بود خزینه از سوء خاتمه اعمار و اعمال لا داعظم
مخاوف بزدگان باب بعضل و انم سنوات تضرع دو تضرع و ابتهالا از اشبانه و طلب حسن خاتمه و استقفا
خاتمه که عنه اند بر تخیان تعزیه که خوخنا از سوء خاتمه اما بجنایت که شیاد کرده‌اند قلوب عارفان را و دوخ
سنوات اشبان از سوء و بد نامان جونافت نسیاید و تعریحات هوان وقتهای بسیار کسان را از اهل عرفان
و ربهین حجز بوده اند اعمال ما نه که حق را طالب و بسعادت را عتبارها اکثر طالب حسن خاتمه نمایند و دو
التجا بدرگاه الهیه فراز کنند کفلاش شیخ کمال الدین میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه حضرت سید الموحدین
که اغلب مخاوف بود علمای منقیان سوء خاتمه است زیرا که انسان در خطر تقلبات و حالات ذره افتخر
و حال کیپوینا ند که از پادشاه توقیع رحمی بر سبیل در خواجه دسای باشد بی غنچانه که در ان خرچ
جرم و سنه است یا ده وان نجکنادوم ستم باشد با علان او نعت کو دیه باشد و حقن قضاها بر حق شوق
وستره و طا اقلها دعا کردن برای حسن بودن خاتمه و طلب خاتمه خیر از اعظم مطالب و اهم مدارجات و باجه
در برابر نادعیه حضرت صادر دعوات بماه رمضان است یا بی لعقا کرای کنت قبلک فی ام الکتاب
شقیا فاکتبنی سعیدا فانک تمحو ما تشاء و تثبت و عندک ام الکتاب ما ای استعاد جنود که
اند طلبکار بد دعاها ناجاهتمام تمام داشتند بی هر که اد کرام با بی مرام اهتمام تمام داشته برای سعادت
ولا زمتر بود با قدر ذکره نزرت للشاکرین ای اغنیاء و نعمه یاد کرد خدا و تعالی باز حاجت و ادکار
ثروت و محسنات برای ذاکران اد و یاتن شکره فوزا للشاکرین و ای اغنیاء بندی که سپاس شکر
او فیروز لت مهای نعمتی باید کان و بادثه طاعته نجاة للمطیعین و ای اغنیاء که فرمان برداری
نجات از عذاب دنیا و آخرت برای طاعتکنندگان صل علی محمد و اله و اشغل قلوبنا بذکرک عن
کل ذکر درود و رحمت بر محمد و آل او و مشغول ساز دلهای ما را بذکر و یاد و دن تو از هر ذکر
منقذه و بیان ذکر و مراتب ان معان بدرستیکه ذکر الهی را سه درجات اول اکمل ذکر است بی خیر زبان

نیابة باشد یا بعلت مطلبا آنان و این نوع ذکر اصعب مراتب است که کار باتن خالی [illegible]
کلمات بر خیال زبان و کار زبان تابع قلب کرده ذکر زبان با قلب مطلقا از آن خالی نباشد [illegible]
سعی کند او را از شکال استحضار نماید و بیهوده روی گرداند از آن خود را معتاد در جانب [illegible]
و گاهی بر آغاز ذکر سلطان در خاطر که حرکت زبان بدون توجه جان عجولانه [illegible]
زبان را بدان جانب که حاضر نماید در طلب او در آن وقت و غلا لاهما النهطان و اکر حاضر کنند [illegible]
بابانت که زبان ذکر زبان نماید [illegible] و اکثر جوابا او و صاحب [illegible] نزدیک باشد ذکر [illegible]
نمی شود برای ذکر قلبی را اکر مستمر [illegible] در ذکر اوقات مخصوص و در اشغال مخصوص دوری از [illegible]
ذکر بقلبانت [illegible] استقرار ذکر در آن و توجه بشود [illegible] ذکر مشکلتر صعب حضور [illegible]
ذکر آنت که قلب بود با استقرار آن بجز که توجه نکرده قلب [illegible] ذکر مشکلتر [illegible]
ذکر آنت که قلب که الحکند با استقرار در آن و استیلا بر آن که مشغول شود از آن احلا
و اهتمام بر محبت کوشد و ذکر در این [illegible] رسیده است [illegible] فی اند [illegible] حافظ [illegible]
از حق دا [illegible] ذکر بر نیاید در [illegible] انتِ مَا آلَسْتُنا بِكَرَا [illegible]
و متعرض از [illegible] زبانهای ما را باید [illegible] از هر [illegible] و [illegible] بَطَا عَلَيْهِ عَنْ كُلِّ [illegible]
و نا اعضای بدن را مطابقت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فراغ [illegible] [illegible]
آن فراغ [illegible] لا تُحَصْنا
[illegible] فراغ [illegible] الشباب
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ز [illegible] حضرت [illegible] و استحضر [illegible]
لا [illegible] وحاضر شدن را [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
آن موقت و هر کس را آن [illegible] علی [illegible] بر [illegible]
[illegible] اعمالنا [illegible]
[illegible]
و لا [illegible]
و در بعض نسخهای [illegible]
لکن و روود [illegible] کلام [illegible]
[illegible]
بر ده را [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]

دعای اعتراف بگناه و طلب توبه

و کان من دعائه علیه السلام فی الاعتراف و طلب التوبة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فی کل ما و نفعی کرم باکرام زبده وجود وش کوتاهی مردم در شکران مواهب سرحالت ما تا فوق حقیقت

از شوال الحاجات محنت ورسانیت معصیت با انبیا و از حضرت سلام الطیر مهان بود شکا تعاقب کرده

علی اما تبر رحمان الطیر بر عصا انبیا و انه و اجماع مرده اند با کر حاجز بنت جا فتان مسلّم و جزیه

از عنا و ذنوب خواه صغیره باشد و خواه کبیره نه بیش از تیقن و لحاتت و نه حقیقا زان بر استکمال بر خفا

با این که رحمی که سید زمیجا ادعیه ما تورات ازین کرام که شغل اند با عتراف بتغیر ذنوب بدحا و استغفار

از انها جا تجرد در حضور اینها و اوراد ات و کذلک در حضرت نبوی التماسات که بعضی رضا بود که در هر روز

صفتا دبار استغفار می بود و مراتب انها علاوه اشد بر جهه جمیع اولا که حال کرده ما تا دعیه

و طریق کمال بادعیه با سر و تعلیم ایشان و کیفیت اقرار و اعتراف طلب تو به و استغفار دعا انا

بر فعل و تقوع انات و معوقات که کرد و در سیر جا نند که اهلی ازین سیار قرا جای نیز حکمای کرد

از علم کامل بود اند بر قرایت تام خود و رعیت بر اعتراف ایشان که حال اعتراف انت فی حقیقت کجا تها

است خود و رعیت و استغفار ایشان جای اشات ذمار کر مر ما حی مشغول شود از رعیت مرد و اما فانها

مروی عقوس نفسه جهلا اعضا او سیات بحبر آنکه ذکر که حاجات شیخ علی بن ابی حمید در کشف الغم که ما نبایه

و انه علیهما و حقات زمیرا ایشان مستغرق بوده است که ایزد تعالی و نظر با شان مشغول بوده ایشان و

خاطر عاطرا نها مستغرق بود ملا الاعلی و اشیای عجیبه در مراتب انه بر هر وقت که ازان و تبه عالیه به سبکا کلا

با حاج حلال و اشغال امور مباحه محفظ شرع انها و منازل و درحیا از اتحاد عجز و تقصیر در ساق

مراد رضه و استغفار بیان واجب بود از ذاتی و تجدد و نعل سلسلة تقصیر له علی من آمنه جمیع

الله که و مسجد اندر این سوال از حضرت تو مطالبه اتفضل و انعام تو بر یک کعبه دعوت است و برا مبنی

وقد تجشبن ظنیر علیکا و فا و دو سرقات قبیل طلب بلی که حجاب بر کاره بر قرار از جمیع احیا

تفضل ذیبا کر تا ما حاجتها تو بر شاه که ان از راه تفضل و احسان تو مقابل جنس کرم بر جنا

تو دانسته تیرو اذ کل تمنیک ابتدا و دیا کر مر تعلقه تر ما دا ده و مروحی هر وقت مبتدا انذر

در بر کر حاجت که ده از کلام انبیا بتلطف بر تا اشتر و انا انکه با عزا ذ حضرت و بیکی و کثرة طلب تعلی انطر تقصیر بیدو سر کتکا استغفار و قومید و اعتراف با نها

ما بدا علی از منها آنا ذا یا الهی فا فعت بابیه عز و که بر بیان و توجه حقیقت بود کر ما نکم اول مرتبه

که استاده ام بر درگاه عزت تو وقوف المستسلم الذلیل نه مثل استاده از کسی که سقا داری باشد و خوف

و بیقرار بود و شما تملک علی الحیات و منی سوالا الباطل العلیل و من آنکه و صبر کر ما الکنوات جا به ثرا

بر طلب حاجت از من ما ستند سوال کردن حقیر که بروحا تب تقرب مثل اسفل باشد و صاحب بع الدعا بان

و مراد حاجات بنده الساعه بن حقیقت انا نی ظفر نظر قدس بودن سیاسه بعض حقوم موصوف با بن صفت بود

مقرّ لک بانی لم استسلم وقت احسانک الا بالاقلاع عن معصیتک اقرار کننده ام من برای تو با

من مفاد ستم ام وقت احسان کردن تو بمن مکر و فتی کرد تب بداوم از نافرمانی تو وکلم اخذ فی الکلام

کلها من احسانک و منه ما حاله من در هر حال انه عنها از شتهای بسیار تو وفضل بیعتقی یا الهی قد بلغت

بوا تا اکتسبت برای نفع بر و صلیها ای معبود من از انکه ...من تو در حضرت لا تو فساد از نوبه

طلب که کرده ام از معصیه ما بعد وهل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت و ایا نجات

مرا از عذاب تو اعتراف بر ذر من برای تو به قبیح خطای که مرتکب اما سوف ام آم اوجبت لی فی مقامی

هذا سخطک یا واجب ذره بانی برای من در این جا که ایستاده ام خشم و غضب تو ام لزمنی فی وقت

دعائی مقتک یا ملازم من ساعات در وقت دعای من تو یا انا سبحانک لا ایئس منک وقد

فتحت لی باب التوبة الیک قریبی تمای بر دو حکار تنا نعر نفس قسم ایوس از درگاه تو و حال آنکه کشاده

برای من درصیغه درگاه تو بر رجوع را بسوی تو به تو بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم لنفسه کرده

من گفتن بنده که خوار و بیچاره بود ستمکار بود بر نفس خود المستخف بحرمة ربه اهانت رساننده باشد

بعظمت بر رود کار خود الذی عظمت ذنوبه محکمت ان بنده که بزرگ شد که شعار او بر عظم سلف باشد

و ادبرت ایامه فولت رجت کرده باشد ایام عمر او که منتشر شد حتی اذا رای مدة العمل قد

انقضت تا انتها آن که دیده باشد مدت عمل که تمام شد باشد و غایة العمر قد انتهت و دنیای عمرو که

بنهایت رسیده باشد و ایقن ان لا محیص له منک و یقین دانسته باشد که بباشد خلاص از جناب تو و لا

یا تایب و اظهر الت

متوجب که عفو دنیا باشد کریکا هی ادتو تمقا که التوبة یعنی پشیمانی باشد بحقیقت توجه و

کرده باشد برای تو توبه خود را و دحقیقی امر است که خفی در مقصد مرموز امری و مقصد بر نصوح

استغفار و بعضا بجناب فرمودند که توبه جا بنشین این را اول که بر که نشسته از گناهان نادم و پشیمان

شوی دوم انکه بر فرایض و واجبات بر کردی سوم انکه رد مظالم و حقوق مردم خلق را ادا کنی چهارم

انکه چنانکه بادوستی بوده ججم انکه ختم کنی بر علم عودت بر گناه سابق خود ششم انکه بچشانی نفس

خود را در طاعت چنانچه بچشانیده ای لذت معصیت و گناه و بچشانی او را مرارت طاعت چنانچه

چشانیده او را حلاوت معصیت فعنا را لیک قلبی طاهر نقی بر برخواسته باشد بحقیقت توبه ملایکه

با کبره از دو دو حساب ودود دودها تمنه دعا که بعوب حایل نقی بر خواسته باشد جناب تا طواد

تعیز از حال طبیعی ایشان بهانا از بجالت خود خدا مقا طالک حقیقی که بر بر نهاده باشد جای بد

تو بر خرکنند باشد و نگس ما شه کا نشنفی و بایشکرده باشد سر جدا بر کج کرده باشد از راه ثواب

فغاو عنت خشیته که بعضی دا ودده باشد خوشا او از جناب تو خطیه باهمای اما و عزمت دولت

خدیه وقو و دقته با شما اکثمای او دو کو نیز حمود شاد و حا باو کند باشد بیعفو که یا ارحم الراحمین

دو حال کهر حجرا شد با یکل مبارک کرای رحیم بر رحم کنندگان جمه و مضیا مر امر است که خو خطا بر کل زو مرده

عفو و مجموعی کسانی که وی کویند یا ارحم الراحمین بر کسیکه بکو بیان کلام طیبیا سه یا بار ملائکه بر وی بکویند که

بدر منادی دیگر ارحم الراحمین تجه دعا و رده است بر سوال کن و حضرت جبرئیل بر رد و زنده بر بدی کوی کفت

یا ارحم الراحمین بر ای حضرت فرمودند که سوال کن ایدا بعد ابه حقیقت که عطا خواسته خو خطا لیونی زو و یا ارحم برحم

انسان یا لینثر خیر لی ای پسر بار ترکیبه حضور کند او را انانکه طلب رحمت بکند و یا عفلت من اطاعه

المستغفرین وای پسر با زرکیه بکرده دیدان ارتقی طلب کاران و یا من عفوه اکثر من نقمته وای خدا

کذشت او بیشترات از عقاب او و یا من رحمته و سعت کل شیء یحیط وای خدایی که رحمت او بیشتر اکثر

از خشم او و یا من تحمد الی خلقه بحسن التجاوز وای خدایی که محمود کرده است خود را سوی خلق خود بخود

کرشکا

کدشکی و یا من عفو و عیادته قبول الانابة وای خدایی که عادت خدا و عادت بنده کان عفو و کردن و قبول

رجوع بری بیعنا را اثبات او و کذشته و عکرده در وقت توبه ایشان از گناهان سابق و بیان نواعت بابت

طریق داده است و احکام را بجماعت داده است و یا من استصلح فاسدهم بالتوبة وای خدا و کبر کردی

و روزی جواب طاعات اشیاء را بتوبه ایشان از صاحب سابقه و یا من رضی عن فعلهم بالیسیر وای خدا که

کوراضی شد از ایشان با اندکی از آن و یا من کافی قلیلهم بالکثیر وای خداوندی که جزا داده است

ایشان را از طاعات بر بسیار و داد ثواب و عوض و یا من ضمن لهم اجابة الدعاء وای خدایی که ضامن

شده است برای بندگان دعای کان و اجابت دعای ایشان را و یا من وعدهم بتفضله حسن الجزاء وای

خدایی که وعده فرموده است بندگان خدا از راه تفضل و احسان خوب عوض دهنده را ما انا یا الهی

من عصاک فغفرت له ومنهم من عاصی ترکیبکا و فرمانی تو بوده باشد بر امر زین باشی او را

وما انا یا الوم من اعتذر الیک فقبلت منه ومنهم من ملوم ترکیبکه عذر قوا خواسته باشد

حقیقت لاد السعادة تو بر قبول عذر او او بر زده باشی و ما انا یا الهی اظلم من تاب الیک فعدت

الیه ومنهم من ظالم ترکیبکه توبه کرده باشد باز کردی تو بر عاصی و احسان بهم بوده باشی توبة الیک

فی مقامی هذا بر حمی کرم که توبه تو در هیچ جای انبیا و ام و مطلب و بحقیقت عارفان که توبة نادم

تلا ما و خط نیز توبه کرده تشانه که نادم مسی باشد بجا بجز بر زده باشد از دی مشفق یا احمع

ملکه زبانی با شما از اجمع بادوم سعی باشما از گناهان خالص الحیا یا و تم قیم خالص بوده باشد

حیا و شرط از افتاده باشد و داداز و رطه بسک محض یا کنه حضرات حیا و دایات بسند

چه در حدیث امر است که فرمودند اسد عقل و حیا و دین با عادم به جبرئیل بود بکفت که اختیار کن با دادن ایشان

کادم عقل امرآ لود بر جبرئیل یا دو حقیقت و روح بجا شتا کفتند ما از عقل منعل نبفرزد زیرا که ما

از جدا او بانشیده حیا از حیا است او از حلق و دو مر علیا او حیات و مرتبه دنیا احزا است و کفته

بر حقا از علما که حیا را دو حقیقت است اول حیا جناب ما شد حیا ادم در وقتیکه خطاب بوی بشد که ابا

مکر بنده آدم عرض کرد که از تو مکرم دوم حیا بر معصیات در طاعت ما سند قول ملائکه که کفتند سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک کفته میشود بکار رود و تبعید دیدن ما لاله و وقت و تقصیر عباد ادا آن مکری
که با انعامات و اتکال که متوالی میشود بجا نیاورد اما اخبار با سند سیوم حیا اطلال ما سند حیای
اسرافیل که میشد خود را بال خود از راه حیا ما آنکه نکرد دا ز حیا آ ما سند رسم کرده غرات
کو بجز از هر رو بهیبت کفته اند که حیا تا با منزل اخیا آ است بی اطلاع حرفی بر احوال بنده خود
و فرعیات کفته اند که حیا معلوم است ما بیر حیای جنی اول حق حیای ما از کناهان کرد در بیار جمع
انزای کنند با کرم خطا عفو نماید ناس من یجزی لا تتبرا لا عضوا ابیم و در حیا دووم اشارات ملک
احسان ذی کرم خطا فرموده است واحسن کما احسن الله الیک و بعض از عرفا کفته اند در
فالمستغفرین بالاسحار کرامت حیا انعات از عجز از عیوب با وجود طاعات حاضر در خیام شبهای عمر خود
سیوم حیای خلل و حیای او از غیبا نات جابجز حق تعالی فرموده است و جزا داده است از قول انبیا
قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها جابر حیا
سرات و حیای ما انا لقات مجری مریر بر بعض زمرات جابجز مکاتب که در آمد مجانا دا
که کفته اند بر عقاب ایم دو شبی بر بر بود ما برنی ما رعا مناد دیدیم که مرد می جز ابیض داسب سوار ای
بالای بر تو بر یوجی جدید بیاد و ما حرکت داده حیه بیدار شد کفت مرعبای جان نحو تر بی تو کری
دو قبیل در فرد دار بر بریطات و کفت مرحبا ای که ما از عیره خطا بر سم حق غالی بازه
الذنب انبظر لا انیقا ظلک دا با اینکه کما فبل او نزد تو صعب و دشوار نیست دشوار
غ امد قان لیجا وکرمنا الا نمر الجلیل الا ستخصک وامده رکه سبق از کناه بر تک عنا بد
ترا و آنا خیال الجبانات بوا سبحانک ذلک و ما ما بود با نکر تحمل شدن جا بجای بسیار و بیجر سکیف
میسازد ترا و انا احب جبر ذکرا لکیف ترکنا الا ستکبار علیک و انکه دو سره بی بنده کان
محبت سر ار بعادت تو کسی است ترا و ما ذر کبرها بر بی و حجابات او سرار کو و دوری ایز باشد
الفاخشر

ازهوا

از اصرار بر کناه خود ولا ذیم او استغفار و ملازم شده باشد طلبا پرز بر ما از تو قالا ابن الله
ربنا فاستغفر و من بعد میرم حجت قال کنه دعوی بن کم فاعود بلیغ بنا اغفر لنا
میم حجاب تو انا که منا صار بیم سازم و کناهان خود را واستغفر لنا لضرت فامر شدی طالم
بها جز عفو بردم انا اهال او نزول دولت واستغفر لنا لحجرت عشر و ذریعه جرم حیات
خدای حفا رغیب بی ما جز بکه عاجز شده اثم انا ان الله صلی علی محمد و آله حفاوة ما و و لطف زمرت
و هب لی ما یجب علی لک و بخش برای ما جز آنکه واجبات رحق برای ما از طاعات و ازین و
عاصی نیما استوجبنه و عافیت کوات کن مرا انا بجز مستوجبان بی ما از حجاب تو از عقاب
و معاصی دکر بمال فاجر بنیا جا فرا اصل الامانه و تو بر باده در مرا احضا و ندرا از بجز مستحق انا
حاجبان کناه و کناه که عمری در بنا فرو باشد بجز د بعز خدا از اهل امان که تک بملکی الاعفو بر بلاء
نوبه باری عهد کند شد از کنا هکاران مرجو العفو اسید دا شته باشی تو برای امرزش کناهان
معروف بالتجاوز و ستار است کذشتی الیس بحاجتی مطلب ببرا که حسب برای حاجت بر محل طلبی
جز تو ولا لکید شیا فو غیرک ما شاک و حسبة برای کناه سیار بر زده عیر از ذات اقدس تو نشرعی نر
از بر بودن مثل تو امرزنده ولا اخاف علی نفسی الا ایاک و بی ترسیم بجانب خود مکر ترا ای خداوند
انک اهل التقوی عد رستکار تو کسی هستی که با بیان تو ترسید نه از غیر تو واهل المغفرة و تو کسی
که این امرزش است اهل صحبت تو که کسی امرزنده کناه کاران کناهان تو جلاله و در
حدیث امده است که حضرت نبوی چون با بیر هر اهل التقوی واهل المغفرة رسید فرموده انا اهل ان احبلنا
من اهل التقوی واهل المغفرة و هم بنای دعا با حضرت وانند مخالفت نیاز ندید بای ایات که
تقوی مصدر است بمعنی اسم مفعول کما انکه بود زیرا که این رسید انا و غیب جز جاب دو ذکر
واهل المغفرة از قرآن است که لفظ مغفرت مصدر دبیا از فعل مبنی برای فاعل بمعنی اهل از یغفر و اما با
تقوی و معا بر معنی ان از تقوی تا بر قرانات ما خوذ است و تقوی تا بر دعا از قضیات اطلاق کرد

جا [illegible] معنی دعا است که [illegible] یعنی خداوندا [illegible] کی ترسند از

جناب تو واصل [illegible] یعنی بگردان [illegible] که مقصود باشند [illegible] هکذا فی بعض العلماء

رضوان الله علیهم [illegible] که غرض [illegible] از دعا [illegible] مطابق [illegible] باشند [illegible] میشود تعالی

صل علی محمد وآل محمد درود فرست بر محمد وآل محمد واقض حاجتی و [illegible] حاجت مرا ای خداوند

وانجح طلبتی و بجا آور کار مرا واغفر ذنبی [illegible] آمین [illegible] و این [illegible]

علی کل شیء قدیر [illegible] آمین رب العالمین مستجاب ساز دعای

مرا ای [illegible] تحقیق لفظ آمین [illegible] لفظ آمین اسم فعل

مبنی بر فتح [illegible] چهار لغات [illegible] آمین [illegible] اکثر لغات در

ولیکن گفته اند [illegible]

[illegible] که لفظ آمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفته است [illegible]

[illegible] گفته اند که [illegible]

[illegible] آمین جمع باشد [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible] اختلاف کرده اند

در معنی آن [illegible] گفته اند که معنی [illegible]

از معنی آمین [illegible]

که معنی آن است که [illegible] کذلک [illegible]

کذلک [illegible] آمین [illegible] مستجب [illegible]

ایرا

[illegible] ثالث و [illegible] از اسماء [illegible] قریب [illegible] از [illegible]

ایراد نموده است و [illegible] اشاره حضرت امام جعفر صادق [illegible]

[illegible] ولا تخیب رجائی [illegible]

[illegible] لا یخیب [illegible] احد [illegible]

دعائه فی طلب الحوائج دوازده

وکان من دعائه علیه السلام فی طلب الحوائج الی الله تعالی [illegible] از دعاهای

جناب سید الساجدین امام زین العابدین [illegible] در وقت طلب حاجت [illegible] اللهم

یا منتهی مطلب الحاجات [illegible] که منتهای مطلب حاجتهای خلق یعنی مطالب خلق بتو منتهی میشود

[illegible]

[illegible] جناب تو رسد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عنده نیل الطلبات [illegible]

[illegible] یا من لا یبیع نعمه بالاثمان [illegible]

لا یکدر عطایاه بالامتنان [illegible]

وبا من یستغنی به ولا یستغنی عنه ای اغنیا و غنی که بدیشان نیاز می بود با ایشان از هر وجهی نیاز نبود
بغیر از او بعضی حاجات ایشان مرکه دارد محتاج با حدی دیگر نبود اما اگر کسی حاجات ایشان روا نکند هیچ چیز
اورا نمی نبود و یا من یرغب الیه ولا یرغب عنه ای اغنیا و غنی که رغبت کرده میشود بسوی او
و میل کرده نبود از او و بدیگر یعنی لا یحتاج که بسوی دعا او دعا نه ایشان ازاو و دیگر دعا شوند و ایشان
لا یخیب رجاء السائل ای اغنیا که رجا نیاز خواهان او دعا مسئله خلق هر ودود حدیث
از احادیث قدسیه است که بندگان من اگر ایشان اول تا آخر مطلوبات خود جمع نمایند و دیگر هیچ
سوال کنند [illegible] هر است این اسلام ملک من کم [illegible] روزی هیچ چیز سوال کنند
مثل آن که سوزنی را در دریا فرو برند و بیرون آورند یعنی همچنانکه سوزن از دریا هیچ کم نشود
عطاهای جاها بندگان من هیچ کم نشود و یا من لا یبدل احد السایل وای اغنیا که
بدل نمی کند کسی سوال کرده و دیگر با ای و یا من لا ینقطع عنه حوائج المحتاجین وای اغنیا که
نبود بریده از او حاجات محتاجان و یا من لا یبعد دعاء الداعین وای اغنیا که رد نمی کرد دعا
دعا خوانندگان و دعا یعنی دعا با تقبلات و از بیا فعال ایشان است یعنی خوانده شود بعید و
[illegible] سنخات و دعوات ... یا من الانا عن یعنی یا آنکه شاه تعبد
از عین حاجات بعضی مباح است و هر آنچه الفاظ مناسب اند تمدحت بالغناء عن خلقک اظهار کرد
ملح نفس نفیس خود برید بیان و شد از خلق تو و انت اهل الغنی عنهم و تو بی اهل نه بیاز زمان
ونسبتهم الی الفقر و نسبت دادی ایشان را با احتیاج و هم اهل الفقر الیک و حالا که ایشان اهل احتیاج
و فقرا اند بسوی تو فمن حاول سد خلته من عندک که بر کسی که توجه خود سد کرد فقر خود را از
تو و دام صرف الفقر عن نفسه بک و قصد کند برداشتن فقر را از نفس و جان خود بسبب جناب تو
فقد طلب حاجته من مظانها پس بتحقیق که طلب کرده است طلب حوائج را از محال ظفر او و اتی
طلبته من وجهها و بجا آورده است مطلب حاجات را بود و طریقی که مناسب است بآن بود شاید

ومن نوع بحاجته الی احد من خلقک وکسیکه توجه شود بحاجات خود بسوی احدی از خلق تو اهلیه
فجعلها دون نک باکمه کرد او را سبب مجاح حاجت خود غیر از ذات تو فقد تعرض للحرمان یعنی که عرض
نموده است برای محروم شدن و استحق من عندک فوت الاحسان و مستحق شده است از جانب تو فوت
نیکی را یعنی حقیقة در بیان سد حوم بودن حاجات غیر خدا والمنون که از حضرت الحسن فارسی که کوگوی
اصفهان سی سال بسی کا جدی غیر از خدا طلب عملی کرده ان بود اصفهانی سی سال حضرت یوسف نبوی
عاشقان از غایت کرکان بجان وی دائت و یوسف کفت که من توصیف من ملک گیر بی نیازی صفت
حال دیگر صبر نه دائن نماند که تا با اول حجا او شد از جمل معصیا ورد هر که طول کی کشید که
او در زندان و حضرت موسی سی سال مقیم شد و گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر یعنی جاع
او غیب شده پرسان و مقید با شب موسی خیره یاد رفتند و طعام از غیر طلب او د نداد طعام بخیر
کرد پس ندانی جای خیر بخشی از آن دو و غیر خدا دست بجاها من همراه حجب کرد انا طلبان داری
تا خواهد کلام و هر که بحال کرد از تو دیگران خواهش کند و هر جا اعتماد نماید از تو بجا بخلق
بجا اعتماد بهیچ چیز مکن بجا آن خدا مرا عاجب کرده است و فخر الاسلام و کفا که ابن شاه از حسین بن طواق
که گفت ما مومنیم در طلب که طلب به این که دیم سهاد و مقصر تر دو مرتبه انا اما سعاتر شد بود سبب یافت از ایشان
سفر که گفت مرکب شدا و مادی که از آن دو عنقا را در من گفتم فلان زادان در گفت حاجت تو را دعا خواهم
خود و تو را بآن دوعی خوبی خدا سلام دابند و مطلب تو قوامد کند اید من حیث کشتر از آنگاه که بیاید خدا تو راحت
کند بجا زمین ما نقصیم به از حضرت ما در علم احتجب کرد مرا که چاه جاه بر تبا زمین گشا تا کا رفتیم
سیر باید مجتهد و طلاب من کنند مجید واد نقا ای من پس از من حرم که بر بهم خواهم تا شیت آن دو هر کسی کار از غیر
او نکند بجا اعمال اما بجا آید بر سامان و دوام بجا نماید او العاص حج کوی بی منت نه در به و بدو به جام کرد
امور او بجا او همسایگی خود و در دوبار غار از اعمال از قصر خدا با ایشان برا او دوری کند به دو فم هشتاد باید و جا
اکم مشد باید درج ایشان در دست مقدور فرصت و ایضا از غیر حق باد و در گاه غیر با هیچ باید دعا الحمد درود

کلید حاجت بود دعا و دعا ... بنیاد [illegible] و دعا ... حاجات برای کسی را جواب کنند اگر کار
داشته باشد برای نواب و صاحب ... بر ... [illegible] و کسبا از [illegible] کار حاجت
امید داشته باشد برای حاجت ... [illegible] او را ... [illegible]
... [illegible] ... از ... [illegible] ... کار کرده
اما از [illegible] ... کار نیستند ... اعتقاد اعتقاد ... [illegible]
الا ... [illegible] ... اصحاب ... [illegible]
مرا ... [illegible] ... حاجت ... [illegible]
در سؤال ... [illegible] ... و سؤال کرده ... [illegible] ... وقت سؤال حاجت
الا ... [illegible] ... [illegible]
الا ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
او ... [illegible] ... [illegible]
در ... [illegible] ... حفظ صفات ...
... اللهم ... [illegible] ... حاجت ...
کرده ... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
نفس ... [illegible] ... حاجتهای خود را ... [illegible]
فی طلبها ... [illegible] ... جواب ... [illegible]
و این حاجت ... [illegible] ... [illegible]
از انبیا ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible]

ما ... [illegible] ... در طلب حاجات ... [illegible]
استقامت ... [illegible] ... حاجات ... [illegible]
بود و وظیفه ... [illegible] ... درهم ... [illegible]
شد ... [illegible] ... وظیفه ... [illegible]
... وظیفه ... [illegible] ... در خواب دیدم
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... وظیفه ... [illegible]
... [illegible] ... حاجت خود ... [illegible]
... [illegible] اللهم ... [illegible]
... اللهم ما ضعفت عنه قوتی ... [illegible]
... [illegible] ... یا رب العالمین ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... در خواب
دیدم ... [illegible] ... [illegible]
هر کس ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
از ... [illegible] ... [illegible]
چگونه سؤال ... [illegible] ... محتاج ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

ای معبود من بغیر خواهش بهتری تو و او قَدَرْتَ عَلَيْكَ بِالْقَضَاءِ و غافل در مسألتم بر جناب تو دو دعا
بتو وَعَلِمْتُ أَنَّ كَثِيرَ مَا أَسْأَلُكَ يَسِيرٌ فِي وُجْدِكَ و دانستم که بسیار از آنچه از تو سؤال میکنم جناب ترا اند
در آنچه داری وَأَنَّ خَطِيرَ مَا أَسْتَوْهِبُكَ حَقِيرٌ فِي وُسْعِكَ و دانستم که بزرگ آنچه از تو طلب میکنم
به قدرت در وسعت رای قدرت تو وَأَنَّ كَرَمَكَ لَا يَضِيقُ عَنْ سُؤَالِ أَحَدٍ و آنکه کرم تو تنگ نمیشود
از سؤال احدی وَأَنَّ يَدَكَ بِالْعَطَاءِ أَعْلَى مِنْ كُلِّ يَدٍ و آنکه دست تو بجود و عطا بلندتر
از هر دست دیگر اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خدایا پس درود فرست بر محمد و آل او وَاحْمِلْنِي بِكَرَمِكَ عَلَى
التَّفَضُّلِ و عامل کن مرا بکرم و بخشش بر کرم خود وَلَا تَحْمِلْنِي بِعَدْلِكَ عَلَى الِاسْتِحْقَاقِ و مکن عامل با من
بعدل تو بر آنچه مستحق آن هستم از عذاب فَمَا أَنَا بِأَوَّلِ رَاغِبٍ رَغِبَ إِلَيْكَ فَأَعْطَيْتَهُ وَهُوَ يَسْتَحِقُّ الْمَنْعَ
نیستم اول کسیکه رغبت به درگاه تو کرده باشد و او را عطا کرده باشی و حال آنکه او مستحق منع عطا بوده
وَلَا بِأَوَّلِ سَائِلٍ سَأَلَكَ فَأَفْضَلْتَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَسْتَوْجِبُ الْحِرْمَانَ و نیستم اول سائلی که سؤال کند بر لطف بر او کرده
باشی و حال آنکه او مستوجب حرمان بوده اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكُنْ لِدُعَائِي مُجِيبًا و باش برای دعای من اجابت
کننده وَمِنْ نِدَائِي قَرِيبًا و از برای آواز من نزدیک وَلِتَضَرُّعِي رَاحِمًا و برای تضرع و گریه من رحم کننده وَلِصَوْتِي
سَامِعًا و برای آواز من شنونده وَلَا تَقْطَعْ رَجَائِي عَنْكَ و مبر رجا و امید مرا از جناب تو وَلَا تَبُتَّ سَبَبِي
مِنْكَ و مساز منقطع سبب مرا از تو وَلَا تُوَجِّهْنِي فِي حَاجَتِي هَذِهِ وَغَيْرِهَا إِلَى سِوَاكَ و مگردان روی مرا در کار
حاجت کار من و غیر آن بسوی غیر تو وَتَوَلَّنِي بِنُجْحِ طَلِبَتِي و متولی شو مرا به بر آوردن
وَقَضَاءِ حَاجَتِي و بر آوردن حاجت کار من وَنَيْلِ سُؤْلِي و عطا کردن سؤال من قَبْلَ زَوَالِي عَنْ مَوْقِفِي هَذَا پیش از
زائل شدن از ایستادن من در این جای بِتَيْسِيرِكَ لِيَ الْعَسِيرَ با آسان ساختن تو برای من امر دشوار
وَحُسْنِ تَقْدِيرِكَ لِي فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ و خوبی تقدیر تو برای من در همه کارها وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً دَائِمَةً
نَامِيَةً و درود فرست بر محمد و آل او درودی همیشه زیاد شونده لَا انْقِطَاعَ لِأَبَدِهَا نباشد بریدگی برای
ابدیت آن وَلَا مُنْتَهَى لِأَمَدِهَا و نباشد آخری برای مدت آن وَاجْعَلْ ذَلِكَ عَوْنًا لِي و بگردان آنرا یاری دهنده

مرا یاد دعای من با این درود بر محمد و آل او وَسَبَبًا لِنَجَاحِ طَلِبَتِي و سبب برای بر آمدن حاجت من
إِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ بدرستیکه تو توانگری صاحب کرمی وَمِنْ حَاجَتِي يَا رَبِّ كَذَا وَكَذَا
حاجت را بخواهی و بگوئی ... ثُمَّ تَسْجُدُ وَتَقُولُ فِي سُجُودِكَ
وَتَقُولُ فِي سُجُودِكَ و میگوئی در سجود تو فَضْلُكَ آنَسَنِي فضل تو انس داد مرا وَإِحْسَانُكَ دَلَّنِي
و نیکوئی تو دلالت کرد مرا فَأَسْأَلُكَ بِكَ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا تَرُدَّنِي خَائِبًا
بر سؤال میکنم از جناب تو و بجناب محمد و آل او درود و صلوات بر او و بر آل او ... که برنگردانی مرا ناامید
وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اعْتُدِيَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى
مِنَ الظَّالِمِينَ مَا لَا يُحِبُّ و بود از دعای جناب سید الساجدین زین العابدین علیه السلام وقتی که
دعا کرد هرگاه ستم میشد بر او یا ... از ظالمان آنچه را که دوست نمیداشت يَا مَنْ لَا يَخْفَى
عَلَيْهِ أَنْبَاءُ الْمُتَظَلِّمِينَ ای کسیکه پنهان نمیشود بر او خبرهای شکوه کنندگان وَيَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ
فِي قَصَصِهِمْ إِلَى شَهَادَاتِ الشَّاهِدِينَ و ای کسیکه محتاج در تقریر احوال خود شان نیست
گواهان در آن ... شهادت گواهان وَيَا مَنْ قَرُبَتْ نُصْرَتُهُ مِنَ الْمَظْلُومِينَ
و ای کسیکه نزدیک است نصرت او بر کسانیکه بر ایشان ستم رسیده وَيَا مَنْ بَعُدَ عَوْنُهُ عَنِ الظَّالِمِينَ و ای
کسیکه دور است یاری او از ستمکاران قَدْ عَلِمْتَ يَا إِلَهِي مَا نَالَنِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ
ای معبود من آنچه رسید مرا از فلان پسر فلان و جفائی که از او رسید
مِمَّا حَظَرْتَ عَلَيْهِ آنچه حرام کرده بودی وَانْتَهَكَهُ مِنِّي مِمَّا حَجَزْتَ عَلَيْهِ و پاره کرد از من آنچه
منع کرده بودی او را بَطَرًا فِي نِعْمَتِكَ عِنْدَهُ از راه غرور شدن و تکبر بودن در نعمت تو که نزد اوست وَاغْتِرَارًا
بِنَكِيرِكَ عَلَيْهِ و مغرور شدن به انکار تو بر او اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خداوندا درود فرست بر محمد و آل او
وَخُذْ ظَالِمِي وَعَدُوِّي عَنْ ظُلْمِي بِقُوَّتِكَ و بگیر ظالم را و دشمن مرا از ستم کردن بر من بقوت تو
وَافْلُلْ حَدَّهُ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ و کند گردان تیزی او را از من بقدرت تو وَاجْعَلْ لَهُ شُغُلًا

فِيما يَلِيهِ وَعَجْزاً عَمّا يُناوِيهِ و دیگر ظالمان بجای او و ناتوانی در آنچه دشمنی می‌شود او را و تمامی آنچه
کند با آن اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلا تُسَوِّغْ لَهُ ظُلْمِي و مکن سایغ و گوارا برای او ستم مرا وَأَحْسِنْ
عَلَيْهِ عَوْنِي و خوب کن یاری دادن مرا وَاعْصِمْنِي مِنْ مِثْلِ أَفْعالِهِ و نگاه دار مرا از مانند کردارهای او
وَلا تَجْعَلْنِي فِي مِثْلِ حالِهِ و مگردان مرا در مثل حال او اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْدِنِي
عَلَيْهِ عَدْوى حاضِرَةً و اعانت کن مرا بر او اعانتی حاضر آماده تَكُونُ مِنْ غَيْظِي بِهِ شِفاءً که
بوده باشد اعانت از غیظ من با او شفای خاطر وَمِنْ حَنَقِي عَلَيْهِ وَفاءً و از غیظ من بر او وفا اللّهُمَّ
صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَوِّضْنِي مِنْ ظُلْمِهِ لِي عَفْوَكَ و عوض ده مرا از ستم او مرا گذشتن تو وَأَبْدِلْنِي
بِسُوءِ صَنِيعِهِ بِي رَحْمَتَكَ و بدل کن مرا بدی کردار او با من رحمت تو فَكُلُّ مَكْرُوهٍ جَلَلٌ
دُونَ سَخَطِكَ پس هر مکروه اندک است نزد غضب تو وَكُلُّ مَرْزِئَةٍ سَواءٌ مَعَ مَوْجِدَتِكَ و هر مصیبت
[illegible] با غضب و خشم تو ... مع مغفرتك ...
اللّهُمَّ فَكَما كَرَّهْتَ إِلَيَّ أَنْ أُظْلَمَ خداوندا پس همچنانکه ناخوش ساختی بسوی من که ستم کرده شوم فَقِنِي
مِنْ أَنْ أَظْلِمَ پس نگاهدار مرا از آنکه ستم کنم بکسی اللّهُمَّ لا أَشْكُو إِلى أَحَدٍ سِواكَ خداوندا شکوه نمی‌کنم بسوی
احدی سوای تو وَلا أَسْتَعِينُ بِحاكِمٍ غَيْرِكَ حاشاكَ و یاری نمی‌طلبم بحاکمی جز تو دوری از هر نقص فَصَلِّ
عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصِلْ دُعائِي بِالإِجابَةِ و پیوند ده دعای مرا با اجابت وَاقْرِنْ
شِكايَتِي بِالتَّغْيِيرِ و قرین ساز شکوه مرا بتغییر اللّهُمَّ لا تَفْتِنِّي بِالْقُنُوطِ مِنْ إِنْصافِكَ ... وَلا تَفْتِنْهُ
... وَلا تَفْتِنْهُ بِالأَمْنِ مِنْ إِنْكارِكَ ... فَيُصِرَّ
عَلى ظُلْمِي ... وَيُحاضِرَنِي بِحَقِّي ... وَعَرِّفْهُ عَمّا قَلِيلٍ
ما أَوْعَدْتَ الظّالِمِينَ ... وَعَرِّفْنِي
ما وَعَدْتَ مِنْ إِجابَةِ الْمُضْطَرِّينَ ... اللّهُمَّ صَلِّ عَلى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَوَفِّقْنِي لِقَبُولِ ما قَضَيْتَ لِي وَعَلَيَّ و توفیق ده مرا برای قبول کردن آنچه حکم کرده ...

فرموده و برای نفع من و برای ضرر من وَرَضِّنِي بِما أَخَذْتَ لِي وَمِنِّي و راضی ساز مرا بآنچه گرفته
ای برای من و از من وَاهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ و هدایت کن مرا برای طریقه که آن محکمتر است وَاسْتَعْمِلْنِي
بِما هُوَ أَسْلَمُ و استعمال فرما مرا بآنچه او سالمتر است برای من اللّهُمَّ وَإِنْ كانَتِ الْخِيَرَةُ لِي عِنْدَكَ فِي تَأْخِيرِ
الأَخْذِ لِي خداوندا اگر بوده باشد اختیار برای من نزد تو در تاخیر انتقام برای من وَتَرْكِ الانْتِقامِ
مِمَّنْ ظَلَمَنِي إِلى يَوْمِ الْفَصْلِ وَمَجْمَعِ الْخَصْمِ و ترک انتقام از آنکه ستم کرده باشد مرا تا روز
که روز فیصله حکم است و جمع خصمان فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَيِّدْنِي مِنْكَ بِنِيَّةٍ صادِقَةٍ
وَصَبْرٍ دائِمٍ ... و تقویت کن مرا از جانب تو ...
و شکیبایی دائم وَأَعِذْنِي مِنْ سُوءِ الرَّغْبَةِ وَهَلَعِ أَهْلِ الْحِرْصِ و پناه ده مرا از بدی رغبت و جزع اهل
حرص وَصَوِّرْ فِي قَلْبِي مِثالَ ما ادَّخَرْتَ لِي مِنْ ثَوابِكَ و مصور ساز در دل من
مثال آنچه ذخیره کرده برای من از ثواب و جزای تو وَأَعْدَدْتَ لِخَصْمِي مِنْ جَزائِكَ وَعِقابِكَ
و آماده کرده برای خصم من از جزاء و عقاب تو وَاجْعَلْ ذلِكَ سَبَباً لِقَناعَتِي بِما قَضَيْتَ
و بگردان آنرا سببی برای قناعت من بآنچه حکم کرده وَثِقَتِي بِما تَخَيَّرْتَ و اعتماد من بآنچه اختیار کرده
آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ مستجاب کن ای پروردگار عالمیان إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بدرستیکه تو صاحب فضل
بزرگی وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و تو بر هر چیزی توانا

وَكانَ مِنْ دُعائِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِذا مَرِضَ أَوْ نَزَلَ بِهِ كَرْبٌ أَوْ بَلِيَّةٌ و بود از جمله دعای حضرت ... هرگاه بیمار شدی یا فرود آمدی
اندوهی یا بلیّه اللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلى ما لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلامَةِ بَدَنِي خداوندا تراست
آنچه نازل شد که ... از سلامت بدن من وَلَكَ الْحَمْدُ عَلى ما أَحْدَثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي
و برای تو است سپاس بر آنچه احداث فرموده بمن از علتی در جسد من فَما أَدْرِي يا إِلهِي أَيُّ الْحالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ
... وَأَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلى بِالْحَمْدِ لَكَ و کدام
از دو وقت اولی بود بسپاس از برای تو أَوَقْتُ الصِّحَّةِ الَّتِي هَنَّأْتَنِي فِيها طَيِّباتِ رِزْقِكَ آیا وقت

همچنانکه آزاد فرمودی دل ما را وقتهای طیبه خود را وَ تُنَشِّطُنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ و نشاط

مرا بآن وقتهای لذیذ برای طلب خوشنودی خود از طاعات خود و منت تو وَ تُقَوِّيَنِي مَعَهَا عَلَى مَا

وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ و تقویت فرمودی با آن اطوار لذیذ طیبه را بجز توفیق دادی مرا برای حضور

آن اوقات از خیر تو بجا آورم وَ قَطَعْتُهَا لِغَيْبَةِ الَّتِي حَضَضْتَنِي بِهَا بانکه تو کرم ای [illegible] دروقت

کرمها که کردی مرا بآن محبت آثار را سبب با کمی فرمودی مارا وَ الْفُرَصِ الَّتِي أَخْصَصْتَنِي بِهَا با وقت فرصتی که

تحفه و هدیه کرامت کردی مرا بآن تحفه در بیان آنکه بجز مرتبه برآورد در حضرت بنوعی وقت رغبت

کما [illegible] آنکه مرضی الا اکثر دو انماز در بیان مرضی خطاها بار دادیم [illegible]

واز جناب امیر المؤمنین مرویست که بجاری عمر اغاز دکنه ها ان را اجابت کنیکه بر کمای در خطا [illegible]

حادثه مرویست که بر بکتب گناهان است برای سب [illegible] و در جزء دیگر آنکه است که [illegible]

معتبها و صعبها بر بلیغ مرتبه تا اکثر ادوار کتابی در بیان ماند بارجم فرج حمان شد و در جزء دیگر آنست که

بجاربه و ذوی اعبانان بجاری باکثر شدها از گناهان شدند دیگر از شاد و رشو له ستن است و همی [illegible]

گناهان تو بجا بیرون آنند بر آن از درد مشان در وقت خوف تَخْفِيفًا لِمَا تَفْعَلُ عَلَى ظُهُورِ الْخَطِيئَاتِ [illegible]

علت درد بر نفوس برای تحقیق بیکه کواست [illegible] برای عاجز شکلی شده بود بر تبه بار گناهان وَ تَطْهِيرًا

لِمَا انْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ و یاد کرد فی بود انرم بیان عاجز [illegible] بودیم در اکثار گناهان [illegible]

تَنْبِيهًا لِتَنَاوُلِ الْفُرْصَةِ و ابجا نماد دادن مرا کامی بود برای کوشش تو بجاز [illegible] و تذکیر الْمَحْوِ

تَجْدِيدًا لِلنِّعْمَةِ و یاد دادی بود جای محو گناهان سابقه بر صحبت خوشی کوشش عن ذکر عاقبت باشد [illegible]

بجا آن بر حرف باد من خاصه دو [illegible] سابقه تا اگر صحت باشد وقت صحت [illegible] وقت [illegible] گرچه [illegible]

وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِيَ الْكَاتِبَانِ مِنْ زَكِيِّ الْأَعْمَالِ و در میان آنها [illegible] آنچه است که نوشته اند بر [illegible]

دو نویسنده من از نوشتگان از اعمال [illegible] مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ [illegible] کرده ران کرده باشند

وَ لَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ و نه زبانی [illegible] باشند [illegible] وَ لَا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتْهُ و نه عضوی [illegible]

قُلْ خَطَايَانَا إِلَيْكَ عَلَى [illegible] بجز آنست [illegible] بجا [illegible] بر [illegible] [illegible] الَّتِي [illegible]

احسان تو بود که بر من کرده و در حدیث آمده است در کتاب [illegible] نقض الاسلام از حضرة امام جعفر صادق [illegible]

در حدیث صحیح که حضرة نبوی [illegible] روز مرتبط [illegible] فرموده [illegible] بود که [illegible] از اصحاب [illegible]

رسالت پناه [illegible] یا رسول الله [illegible] که [illegible] فرمود و [illegible] اصحاب فرمود [illegible]

تعجب کردم از [illegible] که فرمود [illegible] ملاحظه [illegible] بودند [illegible] در [illegible]

خود که [illegible] تا اکثر [illegible] برای [illegible] و [illegible] و در

حالها [illegible] جناب حضرة [illegible] که [illegible] بجز [illegible]

و [illegible] در [illegible] حضرة [illegible]

[illegible] بود [illegible] برای [illegible] مرا [illegible] بود

و [illegible] بجا [illegible] برای [illegible] بود [illegible]

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [illegible] وَ حَبِّبْ إِلَيَّ [illegible] و محبوب ساز

برای ما [illegible] برای [illegible] مَا أَسْلَفْتُ [illegible] برای ما

کرده [illegible] آثار وَ طَهِّرْنِي [illegible] مَا أَسْلَفْتُ و با کیزه ساز مرا از جرم [illegible]

از گناهان وَ امْحُ عَنِّي [illegible] و محو کن از من [illegible] وَ أَوْجِبْ [illegible]

و [illegible] وَ آدِ [illegible] و حیا [illegible] بجاری [illegible]

مِنْ عِلْمِي [illegible] و [illegible] [illegible]

گناهان [illegible] از آثار [illegible] گناهان [illegible] و [illegible] الْمُتَجَاوِزِ

و [illegible] بجز [illegible] [illegible]

و [illegible] بجا [illegible] [illegible]

مرا از [illegible] آثار [illegible] و شادی [illegible] إِنَّكَ الْمُتَفَضِّلُ بِالْإِحْسَانِ [illegible]

تو ای خدا و غنی عطا ما بعین احسان و ذات تو داری بر عرب بسیار ساختی و بکی تو بسیار بر ملوکات الملطوف
بلا انشانی و توبه که از روی رغبت می‌شی بر خلق الغنا با کرم بخشنده هستی صاحب کرم
ذو الجلال والاکرام صاحب بزرگی و وجود و بخشش وكان من دعائه عليه السلام 15
إذا استقال من ذنوبه أو تضرع في طلب العفو عن عيوبه و بود از دعای آنجناب که هر گاه طلب
می‌نمود گذشتن را از گناهان خود یا آنکه تضرع و زاری می‌نمود در طلب عفو از عیبهای خود اللهم يا
من برحمته يستغيث المذنبون خداوندا ای کسیکه برحمت او طلب فریاد رسی می‌کنند گناهکاران ويا من
إلى ذكر إحسانه يفزع المضطرون و ای آن خدائیکه بیاد احسان تو پناه می‌برند بیچارگان ويا من
لخيفته ينتحب الخاطئون وای خدائیکه برای خوف او ناله می‌کنند خطاکاران يا أنس كل مستوحش
غريب ای انیس هر وحشت نماینده غریبی ويا فرج كل مكروب كئيب وای خوشحالی هر اندوهناک محزون
ويا غوث كل مخذول فريد وای فریاد رس هر واگذاشته تنها ويا عضد كل محتاج طريد وای قوت
بازوی هر محتاج دور انداخته شده أنت الذي وسعت كل شيء رحمة تو خداوندی هستی که فرا گرفته رحمت هر چیز را
وعلما و علم تو وأنت الذي جعلت لكل مخلوق في نعمك سهما و تو خداوندی هستی که گردانیده برای هر مخلوقی
در نعمتهای خود حصه وأنت الذي عفوه أعلى من عقابه و تو کسی هستی که درگذشتن او بلند تر است از
عقوبت او وأنت الذي تسعى رحمته أمام غضبه و تو کسی هستی که سعی می‌کند رحمت او پیش روی غضب او
وأنت الذي عطاؤه أكثر من منعه و تو کسی هستی که عطای او و بخشش او بیشتر است از منع او
وأنت الذي اتسع الخلائق كلهم في وسعه و تو کسی هستی که وسعت دارند مخلوقات همه ایشان در وسعت او
و عطای او یعنی هر مخلوق در وسعت عطای او داخل باشند وأنت الذي لا يرغب في جزاء من
أعطاه و تو کسی هستی که رغبت نمی‌کنی در جزای کسیکه داده او را یعنی کسیکه جزا داده خواهش ندارد
از او یا داشتن عطای خود وأنت الذي لا يفرط في عقاب من عصاه و تو کسی هستی که تقصیر
نمی‌کنی در عقاب کسیکه معصیت کرده باشد ترا و این وقتی مراد است که لفظ لا یفرط از باب تفعیل باشد

یعنی
اینا دوش و در روایتی دیگر است لا يفرط از باب تفعیل بر اخلال افراط ... الکریم
مثل ... بود ... عقوبت عاصیان ...
نمی‌کند ... وأنا يا إلهي عبدك الذي أمرته بالدعاء و منم ای معبود من بنده تو آنکه امر کرده
او را بدعا کردن ... فقال لبيك وسعديك پس گفت بنده تو ... که اجابت ...
... و سعدیک
و اجابت کردم امر ترا ... ها أنا ذا يا رب مطروح
بين يديك ... وأنا الذي
أوقرت الخطايا ظهره ... وأنا الذي
أفنت الذنوب عمره ...
وأنا الذي بجهله عصاك ... ولم تكن أهلا منه
لذاك ... هل أنت يا إلهي راحم من دعاك ...
... فأبلغ في الدعاء ... در دعا و خواندن صاحب
أم أنت غافر لمن بكاك فأسرع في البكاء ...
... أم أنت متجاوز عمن عفر لك وجهه تذللا ...
... أم أنت
مغن من شكا إليك فقره توكلا ...
... إلهي لا تخيب من لا يجد معطيا غيرك ...
... ولا تخذل من لا يستغني عنك بأحد دونك ...
...
...

اللّهمّ صلّ على محمّد وآله ولا تعرض عنّي وقد اقبلت الیک خدایا درود فرست بر محمّد و آل
و مگردان روی از من و حال آنکه روی آورده‌ام بسوی تو ولا تحرمني وقد رغبت الیک و مکن محروم مرا و حال
آنکه رغبت بجناب تو نموده‌ام ولا تجبهني بالرّد وقد انتصبت بين يديك و میازار دوست رد
بر من و حال آنکه ایستاده‌ام خود را در برابر تو انت الّذي وصفت نفسك بالرّحمة تو خداوندی
که وصف نموده ذات اقدس خود را برحمت فصلّ على محمّد وآله وارحمني پس درود فرست
بر محمّد و آل او و رحم کن مرا وانت الّذي سمّيت نفسك بالعفو فاعف عنّي و تو کسی هستی که
نامیده ذات الهی خود را بعفو پس درگذر از من قد ترى يا الهي فيض دمعي من خيفتك می‌بینی
ای معبود من روان شدن اشک دیده مرا از خوف تو ووجيب قلبي من خشيتك و اضطراب
دل مرا از ترس تو وانتقاض جوارحي من هيبتك و شکستن اعضای مرا از عظمت تو و هیبت تو
لرزیدن جوارح ... از شرم ... و ... ...
كلّ ذلك حياء منك لسوء عملي همه اینها ... از ... شرم ...
که از من ... ولذلك خمد صوتي عن الجأر اليك و ...
و ... آواز ... و كلّ لساني عن مناجاتك و ...
زبان ... فلك الحمد ای معبود من ...
فكم من عائبة سترتها علىّ فلم تفضحني ... بسیار از صفات معیب ...
... وكم من ذنب غطّيته علىّ فلم تشهرني و ... بسیار از گناهان ...
... وكم من شائبة الممت بها فلم تهتك عنّي
سترها ... ثمّ لم ينهني ذلك عن ان
جريت الى سوء ما عهدت منّي ...
... فمن اجهل منّي يا الهي برشده ... ای معبود من ... خود و من اغفل

يا من عن حظّه ... ومن ابعد منّي من استصلاح نفسه ... و ...
... حين انفق ما اجريت علىّ من رزقك فيما نهيتني عنه من
معصيتك در ... انفاق کرده‌ام آنچه جاری ساختی بر من از روزی تو در آنچه نهی نمودی مرا
... ومن ابعد غورا في الباطل ... و کیست دورتر ... در باطل
از من واشدّ اقداما على السّوء منّي و ... در ... حين اقف بين
دعوتك ودعوة الشّيطان ... میان خواندن جناب تو بسوی درگاه
تو و میانه خواندن شیطان بسوی ... فاتّبع دعوته على غير عمى منّي في معرفة به ...
دعوت ... شیطان را ... ولا نسيان من حفظي له ...
... وانا حينئذ موقن بانّ منتهى دعوتك الى الجنّة و ...
ومنتهى دعوته الى النّار ... شیطان ...
سبحانك ما اعجب ما اشهد به على نفسي ... عجایب ...
... واعدّده من مكتوم امري ...
واعجب من ذلك اناتك عنّي وابطاؤك عن معاجلتي ...
... وليس ذلك من كرمي عليك بل تأنّيا لي
... وتفضّلا منك علىّ ... جناب تو ... لان
ارتدع عن معصيتك المسخطة ... واقلع عن
سيّئاتي المخلقة ...
ولانّ عفوك عنّي احبّ اليك من عقوبتي ...
... بل انا يا الهي اكثر ذنوبا ... ای معبود من ... واقبح آثارا ...

فبحرمتِ کمّا نا رو علامات کردارمن وآشتغ اضناة و بهر ترم دیدها ها لا زم وآشند فی الباطل
نیز ورا وسخنم در با حال بد جرات واضعف عبدٍ طاعتک وسترم نزد فرمان تو در صوت
وافل لوعیدک انغیابا وکم بر حلقم جای بهند بد تو در بسیار سند زود ملاحظه تو دنی تزار
احصی لک عیوبه اما کم تجادم جای توعبهای مرا آقا قدر علی ذکر ذنوبه یا قادر با شم
بر باد اوری گناهان من قما نا اوزیج بهذا نفسی ومن قوم وسر زنش کم باین نفس عز اطعا
فی وا قتلنا از داء طی کردارم دو حسرتا تما لقی بها صلاح امر الملک بینین ان سر باجی کرابن
خوبا امر کها کلالات وربما رحمتک وا ز برای امید رحمت تما لقی بها کالکه نایب الخاطیر
ان دحق کرد با نجز دعبهای خود کردن کناهکاران تحفه بلکه توبیخ کردن نفس و معاتبه او دنا یا
عظیرا با برابه بن ابطرق سبیل اسد ز برا کر برای عادات زود سلوک دیره کرکاه ملاحظه القراره نج مقامات کرانا ما
عبدر کاه حضرة الهی رسید اول انشار طلاب دو مرابه موم محاسبه جهاردم معاتبه مجم معاتبه دعاته
دراخصوص تمالی در ره ما اذ بکفنه اند کرنر ادات کر بوده باشد حال ایشان با نفس خود ماننده حال
با نریک کرهرکاه مال بدو داده باشد مابد بجای رفقه نماید بر عمل اتشدا و تاجرت در طلب اجرت
و مطلب روبح او نزکیه نفسات زیرا کر تزکیه ملاح نفس بعمل بر اید جاینجه حق تعالی از ان خبر داده است در
قران در کلمات قد افلح من زکیها جی عمل استعانت جوید بنفس در راه خدا زیرا که عقل مسخر
او ولا دراجه تزکیه کند نفس را جنانجه استعانت جوید تا ایشان بر ملیه خود وجون که ز طلب حبنجات
سازنه کر بالو کشا کنی می کند در باب بیح سود کرد نفس مشارطه کند او را و مراتبه جو کند او را نا بیا و محاسبه
و کند او را نا شا و معاتبه کند و نا دعا و معاقب می کند او را خاشا بر حتیابنه عمل که محتاج است
با این مقامات خیر اوکه شامطه است و الهمات که با نفس مشارکت نماید و با او سر خلفت سازد در طلب
جیقدرا دار کند او را اسلوک طریق حقیقی کر اوحق باشد و ادرشاد کند او را حق و حرام سازد جای رواه عقی
حق را جانجه نا جر بر شرکه خود این شرطها می کند در مرابته است و اما انکه با مطلب عمل از نفس غافل نباشد

وعهد

وعهد ملاحظه احوال او غافل نکرد بدیع حفظ زیرا کر دا ایشان هرگه غافل از نفس خود کرد بجلا دوامگل
واضح می شود دار فا حکیمانات و تضییع راس المال شد عمر خاین هرکاه نا لازم بود عبد شاد داده
سخن بحاسبت داوات که محاسبه نا جاودانا سبان تراع و مطالبه کند اوا بوفا بانجه شرط بار
زیرا کرا ین بجارتهات کربح رسمان فردوس مکانات بری و فوق حساب و سان بایام استان شد
نظر در ارباج و نوبر بیب حیا نعمانات بعم خود بر بیمرداران به مراسان کرتز اسنا تست
نفس را در دو در حرکات و سکنات و خطرات و لحظات او زیرا کر هر نفسی از نفسهای عمر جو هرت
نفیسه کر عوض نیست مر اورا امکانات کر خزینه شود با نکیجی از کنجهای اخرت کر نابت نانشنا شد
ان و بیرون نرود جترم ان جها ر معاتبات و توبیخ ان و تحقیق کرده است کر تا نفس را است ام
بالسوء ما البوی شرو رو ماسو سنی در تربیت مصطفویه متعذران و دام کرد نفس سلسلها امر
و نلطفت تبویه عبادت حضرة احدیت و طاعت جناب ربوبیت بر راه معاتبه و توبیخ انست کر بنیاد ر تنج
نفس عیوب اوا و مخاطرات اودی مجرد ربان مهت از حیل وادر کتاب حق و احوال او از راه حضرت
الهی تا خارکرد و منکر شود سو شاد و مستعد مرد بر ای تحمل و غزالی و را اشاد و درجات
بجز معاتبات و مجاهدات باد و اینانست کر هرگاه شامل بمجرد نفس ذکر توجه جناب سنات باقی
ما اجنا دو بر مرادات کر معا قبر کند نفس با ینان کر و فتن جلد دعا ومعاتبه و بکریه او را معیبا
و هرگاه دعا و دعا کرد شت سنا زجر او از خدا که خود و دعا تا دعاد بر مراد اوامات کر تا دیب کند
او را سنگینی کرد ن او را براد والزام کند او را عجز ند ها انطاعات تا ملازم ماندن شود انم
اللهم صلی رتبتی فلا دا رضا الذنوب حنا او را بجز گردن بر مجیبی که بنده کرده است
گناهان من صغیره کردن تا مع هرگاه سنوات متصلی علی محمد ال و اعفرنا بعفوک بر دو بسبب
بر محمد الا و فا ادا ساز او را مغفرت و من ظهر منا نقل المطایا و قتل علی محمد ال ر تحفظ
عشرتک و اهنب بر من کرد شکر تا را تا کناهان من بر دو رو رنت بر محمد الا و سرکار

از دوزخ تا ابها راست توالیه لو یکتبا لک حتی یتفطا شعفا و بتجای عسرت و شاکر بکریم مرد
تا آنکه بیفشد برهای جسم من و اختبت حتی ینقطع صوت و تا اکم تا آنکه بریده شود آواز من و صمت
لک حتی تنتشر مقلتای و بر جسم برای تو عبادت تا از هم جدا گردد در قدم من و رکعت لک
حتی یتخلع صلبی و رکوع کنم از برای تو آنکه گشوده شود بنت من و سجدت لک حتی تتفقا حدقتای
و سجده کنم از حبت جانب تو تا آنکه جزوی دو حدقه چشم من و اکلت تراب الارض طول عمری و خوردم
خاک زمین را مدت درازی عمر خود و شربت ماء الرماد آخر دهری و بیاشامم آب خاکستر تا آخر روزگار
و ذکرتک خلال ذلک حتی یکل لسانی و یاد کنم ترا در میانه تا آنکه کند گردد زبان من ثم لم ارفع طرفی
الی آفاق السماء استحیاء منک ما از جهت حیا که از تو دارم
ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی هر آینه مستوجب الحق بان محو سازی
یک گناهی از گناهان من و ان کنت تغفر لی حین استوجب مغفرتک و اگر آمرزیده باشی مرا
که سزاوار شوم برای آن گناه ها در وقتیکه من مستوجب شوم آمرزش ترا و تعفو عنی حین استحق عفوک
و بگذری از من در وقتیکه مستحق گردم در گذشتن ترا فان ذلک غیر واجب لی باستحقاق زیرا که
عفو کردن تو از من نیست واجب و لازم برای من باستحقاق و لا انا اهل له باستیجاب و نیستم
من لایق آن بعنوان وجوب اذ کان جزائی منک فی اول ما عصیتک النار زیرا که بوده است
جزای من و مکافات زمانه که نافرمانی کردم ترا آتش بر دوزخ فان تعذبنی فانت غیر ظالم لی پس اگر
عذاب کنی مرا ای پروردگار من تو نیستی ستمکار برای من الهی فاذ قد تغمدتنی بسترک فلم تفضحنی
و تانیتنی بکرمک فلم تعاجلنی و هموار سازی مرا بکرم و بخشش بر کرده های ما جلد و گرفتن
و حلمت عنی بتفضلک فلم تغیر نعمتک علی و حلم کردی از من از فضل ... بر نکردی نعمت خود
... و لا تکدر معروفک عندی ... احسان خود ترا بر من فارحم طول
تضرعی ... سکنتی و سختی احتیاج مرا و سوء موقفی

و بجای مناجات را اللهم صل علی محمد و آله خدا وندا درود فرست بر محمد و آل او و استقلنی بالطاعة و عامل
سازی را طاعات و عبادات تو و اقر بنی حسن ... بنمای زیر و روی ... را خواب و ... با ... حقیقت تو
و طهرنی بالتوبة و پاکیزه ساز مرا بتوبه و رجوع ... بیا ... توبه کرار ... کرده باشم ...
با تمام از دعائها و ایدنی بالعصمة و تقویت کن مرا بحفظ از گناه و استصلحنی بالعافیة ...
کن مرا صالحی ... و اذقنی حلاوة المغفرة و بچشان مرا شیرینی ... و اجعلنی طلیق
عفوک و بگردان مرا ... کرده شده ... و عتیق رحمتک ... و اکتب لی اماناً
من سخطک و بنویس برای من امان از خشم تو و بشرنی بذلک و بشارت ده مرا ... باینها
فقط ... اگر کسی سؤال کند که این بشارت ... خواهد بود ... حاصل آنکه ... دیدن رویای صادقه
او را بشارت دهند ... دیدن آن رویای صالحه ... و روایت ... از جناب حضرت الامام جعفر
در ... از جناب حضرت رسالت پناه ... الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة که مراد از بشارت ... رؤیای صالحات که می بیند مؤمن برای خود ...
میشود برای او و مراد ... بشارت ... که بشارت ... در دنیا ... از ...
... تا آنکه داخل ... شود ... هر لحظه ... و ...
... که سؤال نمود ... حضرت ... لهم البشری فی الحیوة الدنیا ...
... سؤال نکرده ... تا حال ... از تو ... بشارت ... رؤیای صالحات که موجب ...
... زیرا که ... خواب ... و اطلاع ...
... بشارت ... که ... برای استعداد
... و حال آنکه
... و مانند ... و ... و ...
... و ... کرده ... برای ... اجلال

بیقین بشناسی و برده باشد بجای آنچه مقتضی آن بود از سرور و انابت کفته اند که عادت هو جند

[illegible] بینات [illegible] احوال الآخرت [illegible] واحوال [illegible]

از [illegible] کرده باشند [illegible] وشغم باشند [illegible]

معاینه [illegible] باشند [illegible] اِنَّ ذٰلِکَ لا

[illegible] وَلا یُجادَ ذٰک [illegible]

[illegible] وَلا تُحَقِّقَهُ [illegible]

[illegible] وَلا [illegible] بِجَزیلِ عِبادَتِکَ وَسَکِّنّی [illegible]

[illegible] اِنَّکَ تَفْعَلُ ما تَشاءُ [illegible]

وَتَحْکُمُ ما تُریدُ [illegible] اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ

قَدیرٌ [illegible] وَکانَ مِنْ دُعائِهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اِذا ذُکِرَ الشَّیْطانُ فَاسْتَعاذَ

مِنَ الشَّیْطانِ [illegible] دعای [illegible]

اَللّٰهُمَّ اِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ نَزَغاتِ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ [illegible]

[illegible] وَکَیْدِهِ وَمَکائِدِهِ [illegible]

وَمِنَ الثِّقَةِ بِاَمانِیِّهِ [illegible] وَمَواعیدِهِ [illegible]

[illegible] وَغُرُورِهِ [illegible] وَمَصائِدِهِ [illegible]

وَاَنْ یُطْمِعَ نَفْسَهُ فی اِضْلالِنا عَنْ طاعَتِکَ [illegible]

[illegible] وَامْتِهانِنا بِمَعْصِیَتِکَ [illegible]

اَوْ اَنْ یَحْسُنَ عِنْدَنا ما حَسَّنَ لَنا [illegible]

اَوْ اَنْ یَثْقُلَ عَلَیْنا ما کَرَّهَ اِلَیْنا [illegible] اَللّٰهُمَّ اخْسَأْهُ عَنّا

بِعِبادَتِکَ [illegible] وَاکْبِتْهُ بِدُؤُوبِنا فی مَحَبَّتِکَ

[illegible]

وَاجْعَلْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُ سِتْراً لا یَهْتِکُهُ [illegible]

[illegible] وَرَدْماً

مُصْمَتاً لا یَفْتُقُهُ [illegible] اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاشْغَلْهُ

عَنّا بِبَعْضِ اَعْدائِکَ [illegible] وَاعْصِمْنا مِنْهُ بِحُسْنِ

رِعایَتِکَ [illegible] وَاکْفِنا خَتْرَهُ [illegible]

وَوَلِّنا ظَهْرَهُ [illegible]

[illegible] وَاقْطَعْ عَنّا اَثَرَهُ [illegible] اَللّٰهُمَّ

صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَمْتِعْنا مِنَ الْهُدیٰ بِمِثْلِ ضَلالَتِهِ [illegible]

[illegible] وَزَوِّدْنا مِنَ التَّقْویٰ ضِدَّ غَوایَتِهِ [illegible]

[illegible] وَاسْلُکْ بِنا مِنَ التُّقیٰ خِلافَ سَبیلِهِ مِنَ الرَّدیٰ [illegible]

[illegible] اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْ لَهُ فی قُلُوبِنا مَدْخَلاً [illegible]

[illegible] وَلا تُوطِنَنَّ لَهُ فیما لَدَیْنا مَنْزِلاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لَوْلا اَنَّ الشَّیاطینَ یَحُومُونَ عَلیٰ قُلُوبِ بَنی آدَمَ لَنَظَرُوا اِلیٰ مَلَکُوتِ

السَّماواتِ [illegible]

[illegible] اَللّٰهُمَّ وَما سَوَّلَ لَنا مِنْ باطِلٍ فَعَرِّفْناهُ [illegible]

[illegible] وَاِذا عَرَّفْتَناهُ فَقِناهُ [illegible]

[illegible] وَبَصِّرْنا ما نُکایِدُهُ بِهِ [illegible] وَاَلْهِمْنا ما نُعِدُّهُ لَهُ

ولطم سازنده ما را بانچه ما داده سازیم او را برای دفع شر او وَاحْفَظْنَا مِنْ حَبَائِلِ الْغَفْلَةِ و نگاه دار ما را از غفلت
از چیزی که وسیتی تعالی ما از او میل کرده ایم بسوی او و حَسِّنْ بِحُسْنِ تَوْفِيقِكَ مَنَاقِبَهُ و نیکو کن بخوبی توفیق دادن
یاری حضرت ما را بر انعورون محضر کو بند که بعض از صلحا و صلحیه حی بود صحبت ملکرای با دو باشیاری
منظاد دمانست خوبی که تصدی کنها و واستد کلا برای از ترتیب بشاه ی برد ما با لاحی و شیطان و بعد و شکه
شیطان باز مسیازد جای تو دو ... ما از جزء ما تا جایی تمام عدد ... و مغالط ابهام
اگر ما ابچه اندبوی بیای ... بجوی که دنباله بنات و اگر ما ابچه اندبوی شهوات مغنا بیر بر ... بجو
که احساب نجات دا نرات و اگر ما ابچه اندبوی ... بر مغالطه سازد و را بر قتال و فرع ... کرد از کل
حمد از ... سفی واز بیکند ... میکرد که ... ما را ابچه اندبوی ... جود ... بر ...
چگونه تعجب کنم ابجه شیطان از ... فر ... که حق ... دو ... ستار علما ... ده دوات و عصیونات
کرد و ما از مصیبت ... ده ات و ... استاد که عجب کند ... جود و عال ... که کرد ... علی ... با ابجا ...
جمای سازد ... ادعا ... جود را ابجه که کند با شیطان و ... علم مسیارد ... اطلاع ابجه اماده مسیارد
حسب دفع شر او از علم ... اللّٰهُمَّ وَأَشْرِبْ قُلُوبَنَا الْإِنْكَارَ عَلَيْهِ خدا و ندا و بیاشا مان دلهای ما را
ناه ال انکار و ... وَالْطُفْ لَنَا فِي نَقْضِ حِيَلِهِ و لطف کن برای ما در شکستن حیلهای او اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَحَوِّلْ سُلْطَانَهُ عَنَّا و بر گرداند سلطنت ورا از ما وَاقْطَعْ رَجَاءَهُ مِنَّا و ... ساز امید ورا از ما وَادْرَأْهُ عَنِ
الْوُلُوعِ بِنَا و دفع کن ... اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ آبَاءَنَا وَأُمَّهَاتِنَا
وَأَوْلَادَنَا وَأَهَالِيَنَا وَذَوِي أَرْحَامِنَا وَقَرَابَاتِنَا وَجِيرَانَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِنْهُ فِي حِرْزٍ حَارِزٍ و بگردان
پدران ما را و مادران ما را و فرزندان ما را ... و خویشان ما را و همسایگان ما را ... حرز
ما را از مردان مومن و زنان مومنه و در ... حصن حافظ ... وَكَهْفٍ مَانِعٍ
و جای ... که مانع بود ... از شر او وَأَلْبِسْهُمْ مِنْهُ جُنَنًا وَاقِيَةً و بپوشان ایشان را ... از شر او
سپرها ... نگاهدارنده وَأَعْطِهِمْ عَلَيْهِ أَسْلِحَةً مَاضِيَةً و عطا کن ایشان را ... دفع شیطان ... اللّٰهُمَّ

بِذَلِكَ مَنْ يَشْهَدُ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ خدا و ندا و شامل ساز دعوات ما بقبول ... که او ... جای توبه
پرورد کاری وَأَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ و اخلاص داشته باشد بجای تو بیکانکی وَعَادَاهُ لَكَ بِحَقِيقَةِ
الْعُبُودِيَّةِ و دشمنی کند او را با صل بندکی خود وَاسْتَظْهَرَ بِكَ عَلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ و ستظهر
شود و ... و پناه جوید بجناب تو بر دفع شیطان در معرفت و شناخت علومی که از پرورد کار خود می یابد
یعنی علوم دینیه اللّٰهُمَّ احْلُلْ مَا عَقَدَ خدا و ندا بکشای ... هر کاری که شیطان ... باشد از مکر خود وَافْتُقْ مَا رَتَقَ
و بکشا آنچه ... وَفَسِّخْ مَا دَبَّرَ و باطل کن آنچه تدبیر کرده وَثَبِّطْهُ إِذَا عَزَمَ و مانع شو او را هرگاه عزم کند وَانْقُضْ مَا
ابرم و بشکن ... اللّٰهُمَّ وَاهْزِمْ جُنْدَهُ خدا و ندا ... شکست ده لشکر او را
وَأَبْطِلْ كَيْدَهُ و باطل ساز کید و حیله او را وَاهْدِمْ كَهْفَهُ و خراب ساز محل ... او را ... کرده او ... می کند
برای اغوا و اضلال ما وَأَرْغِمْ أَنْفَهُ و بخاک رسانه ... اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا فِي نَظْمِ أَعْدَائِهِ خدا و ندا بگردان
ما را در سلک دشمنان او وَاعْزِلْنَا عَنْ عِدَادِ أَوْلِيَائِهِ و معزول کن ما را از شمار دوستان او
لَا نُطِيعُ لَهُ إِذَا اسْتَهْوَانَا ... و لَا نَسْتَجِيبُ لَهُ إِذَا دَعَانَا
و اجابت نکنیم ما و را هرگاه ... ما را نَأْمُرُ بِمُنَاوَاتِهِ مَنْ أَطَاعَ أَمْرَنَا ... ما ... او ...
کسی را که ... ما را وَنَعِظُ عَنْ مُتَابَعَتِهِ مَنِ اتَّبَعَ زَجْرَنَا ... و منع ... او ...
کسی را که ... اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ خدا و ندا درود ... و ... بر محمد ... که ... ختم
پیغمبران ... و سید الْمُرْسَلِينَ ... و عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ و درود
با هل بیت او ... که ... پاک ... باشند و از ... پاک ... وَأَعِذْنَا
وَأَهَالِيَنَا وَإِخْوَانَنَا وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و ... ما ... ما را
... از مردان مومن و زنان مومنه مِمَّا اسْتَعَذْنَا مِنْهُ از انچه ما استعاذه ... جسته ایم
ازان وَأَجِرْنَا مِمَّا اسْتَجَرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ و پناه ده ما را از انچه پناه ... جسته ایم بجناب تو از ترس
وَاسْمَعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بِهِ و بشنو ای خدا و ندا برای ما انچه ... وَأَعْطِنَا مَا أَغْفَلْنَا

١٧

و بعده ما را اجر و اکر نعما ... ایام اخرا و معرض صدمات لازم السعادة جناب توفیق است و احفظ
لنا ما ... و ... برای ما اجر و اکرام ... ایم ... بذلک فی دار ... الکرامة
و مراتب ... و بگردان ما را ... در منازل صالحان گذشته و ... سابق ... رب
العالمین مستجاب کن دعا ... پروردگار عالمیان   و کان من دعائه اذا دفع
عنه ما یحذر او عجل له مطلبه و بود از جمله دعاهای جناب سید الساجدین امام زین العابدین
هنگام دفع ... اللهم لک الحمد علی حسن
قضائک ... و بما صرفت عنی من بلائک
... و ... منی ... و ... بما ... از رحمت خود
ما ... عنک ... برای ... و ... بما احببت
... و سعادت ...
... اظهار ...
... العقاید ... اشارات ... حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد است که اشد
الناس بلاء الانبیاء ثم الاوصیاء ثم الامثل فالامثل ... صادق ... برای ... است
چند ... خلاص ... گردد ... انسان ...
... که ...
کناهان ... ایشان ...
میکند ... دنیا ... دنیا ...
... بلا ... برای قطع ...
... ایشان ...
... و ان یکن ما ظللت فیه او بت فیه من هذه العافیة ... دنیا ...

١٨

ما بین باب ... عاقبت ... من ... و ... و الا ...
... عجلها ... الاخرة ...
... و ما ...
باشد ... عافیة العبادة ...
... عافیت ...
... عافیت ...
... اخرت ... است ... عقاب ... اخرت ...
... و کان من دعائه علیه السلام عند الاستسقاء بعد الجدب
و بود از دعاهای حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام ... طلب باران ...
... اللهم اسقنا الغیث ... و انشر علینا رحمتک
... بغیثک المغدق ... استجابت ...
ابر المنساق لنبات ارضک ... و امنن علی عبادک بایناع الثمرة ...
... باشد ... علی عبادک بایناع الثمرة و ... کفار ...
... و احی بلادک ببلوغ الزهرة ...
... و اشهد ملائکتک الکرام السفرة
... فانهم ...
... و ابل ...
عاجل ... زنده ...
... و ... و ...
... و ...

غذا و قوتهای ایشان سَحاباً مُتَراکِماً ابری باشد بر سر هم هَنیئاً گوارا بود مَریئاً [ولذیذ بود] ...
امن باشد مریئاً ... طَبَقاً ... هر اطراف ...
اندازه زمین طَبَقاً پاکیزه بود ... مُجَلْجِلاً ...
و بعد از ان ... غَیْرَ مُلِثٍّ وَدْقُهُ ...
... وَلا خُلَّبٍ بَرْقُهُ ...
... اَللّٰهُمَّ اسْقِنا غَیْثاً مُغیثاً ...
بسیار خوب ... [illegible] ...
... [illegible] ...
در ... [illegible] ...
... [illegible] ...
وَتَجْبُرُ بِهِ الْمَهیضَ ...
اَللّٰهُمَّ اسْقِنا سُقْیاً تَسیلُ مِنْهُ الظِّرابُ ...
... وَتَمْلَأُ مِنْهُ الْجِبابُ ...
... وَتُفَجِّرُ بِهِ الْاَنْهارَ ...
... وَتُنْبِتُ بِهِ الْاَشْجارَ ... وَتُرْخِصُ بِهِ الْاَسْعارَ فی جَمیعِ الْاَمْصارِ
... [illegible] ...
... [illegible] ...
اخبار ... [illegible] ...
و ... [illegible] ...
... [illegible] ... ۱۷

زیاد ... [illegible] ...
اخبار ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
اِنَّ الله ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... وَتُنْعِشُ بِهِ الْبَهائِمَ وَالْخَلْقَ ...
... وَتُکْمِلُ لَنا بِهِ طَیِّباتِ الرِّزْقِ ...
... وَتُنْبِتُ لَنا بِهِ الزَّرْعَ ... وَتُدِرُّ بِهِ الضَّرْعَ
... وَتَزیدُنا بِهِ قُوَّةً اِلیٰ قُوَّتِنا ...
... اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْ ظِلَّهُ عَلَیْنا سَمُوماً ...
... [illegible] ...
... وَلا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَیْنا حُسوماً ...
... وَلا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَیْنا رُجوماً ...
... وَلا تَجْعَلْ ماءَهُ عَلَیْنا اُجاجاً ...
... [illegible] ...

اللهم صل على محمد وآله و[illegible] ما الأرض ودر وقتی که ... از بی کمهای تمام
ودر ... از احسان ... و خطا ... که ... انك على كل
شيء قدير ...

وكان من دعائه عليه السلام في مكارم
الأخلاق ومرضي الأفعال وهو از دعاهای ... بسید الساجدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام
دعا کرد ... و تحصیل مکارم و خوبیهای اوصاف ... وزیادتی ... دوام اعمال پسندیده
اما اللهم صل على محمد وآله وبلغ بإيماني أكمل الإيمان ... و ... درود فرست بر محمد و آل او
دعوات ... و مطالب مذکوره اهتمام ... اهمیت ... مقصد ... صلوات ...
و رسانی ایمان ... مرتبه کامل ... ایمان ... و در حضرت ... اسلام و ایمان خلافست ...
گویند که اسلام ... و ... ایمان ... برای ...
و اما ایمان ... اعتقاد قلبی ... اقرار ... و عمل ... جوارح ... و ...
وارد شده که الإيمان إقرار باللسان وعمل بالأركان واعتقاد بالجنان و در حدیث دیگر ...
الإيمان عمل كله ... و ... طاعات ... واجبات ... و ... کردن
... از ... ایمان ... کامل ... صفات ...
کامل است ... از صفات ... داخل ایمان کامل ... یقین ...
... واجعل يقيني أفضل اليقين ... یقین ...
که یقین ... و ... و در حدیث
امده است که حضرت ... لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا ...
... یقین ... و ...
که مراد ... و دوام ...
... وانته بنيتي إلى أحسن النيات ...

حلق وبعملي إلى أحسن الأعمال ... اعمال ... توفیق ده مرا که عمل
بهترین ... اللهم وفر بلطفك نيتي ... وصحح بما عندك يقيني ...
... واستصلح بقدرتك ما فسد مني ... بواب
وعطایا ثواب ... و عقاب ... و گناه ... یقین ... اعتقاد ...
... واستصلح بقدرتك ما فسد مني ... درست گردان ... خرابی ...
... اللهم صل على محمد وآله واكفني ما يشغلني الاهتمام به
... واستعملني بما تسألني غدا عنه ...
... واستفرغ أيامي فيما خلقتني
له ... وأغنني وأوسع علي
في رزقك ... ولا تفتني بالنظر
... وأعزني ولا تبتليني بالكبر
... وعبدني لك ولا تفسد
عبادتي بالعجب ...
وأجر للناس على يدي الخير ... ولا تمحقه بالمن ...
...
... وهب لي معالي الأخلاق ...
واعصمني من الفخر ...
اللهم صل على محمد وآله ولا ترفعني في الناس درجة إلا حططتني عند نفسي مثلها ...
...
... ولا تحدث لي عزا ظاهرا إلا أحدثت لي ذلة باطنة عند نفسي بقدرها

ودر بعضی از نسخه‌ها ...
...

عن فطاه حیاة [illegible]
هو [illegible]

واصلاح معنی بیای نزد انی با طینه تر دهش حرام بعد از عزت کرمش مردم عزیز ساخته یعنی حفاظت

هرقدر که مرا عزیز سازی در پیش مردم بهای نفس مرا تواضع و تذلل کن تا عجب بهم نرسانم و فخر نیابم

عزت مکن محقق بدانکه احادیث در مذمت کبر و مدح تواضع بسیار است و روایت کرده است ثقة الاسلام

شیخ محمد بن یعقوب الکلینی در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق که در آسمان دو ملک موکل اند امر خدا بر ایشان

بر هر کس تواضع کند او را بلندی بسیار دهند و هر که تکبر نماید او را از مرتبه ایش پایین می آورند و از حضرت پیغمبر روایت

که فرمود اَنَّ التَّوَاضُعَ لَا يَزِيدُ صَاحِبَهُ اِلَّا رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْحَمُكُمُ اللّٰهُ و از عمر بن شمر نقل کرده که بودم در

طواف بین الصفا والمروه اشتغال داشتم پس دیدم مردی را سواره استری و در پیش روی او غلامان بسیار

و مردم را منع میکردند از نزدیک آمدن پس از چند وقت داخل بغداد شدم و بر سر جسری بودم ناگاه مردی را دیدم

پای او برهنه و موهای او دراز بود نگاه وی کردم و تامل احوال او نمودم پس او مرا گفت چرا این قدر نگاه

میکنی پس شناختم گفتم که تو را شبیه مردی که دیدم و وصف کردم او را با تو پس آن مرد گفت

بدان که من همان مردم [illegible] تکبر کردم در مکانی که مردم تواضع میکنند پس خدا مرا خوار کرد در مکانی که مردم تکبر

میکنند و خدا ذلیل گردانید ... اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَتِّعْنِي بِهُدًى صَالِحٍ لَا اَسْتَبْدِلُ بِهِ

خدا و خدا بر حق رو داری ده مرا هدایتی درست و مراد از هدی هدایت است یعنی راه آن جناب بخیر

تنهای حقیقت این تخریجات و احتمال بر دو دیگر نیز هاء و سکون دال بود و مراد از آن طریق و روش

و انوقت معنی این است که بر خوردار ده مرا بطریقه درست که از آن میل بطریقه باطل نکنم و صحیح تر

و جمیع نسخ مصحح سید علی خان طاب ثراه که دیدم مشروح حسن بود که من پیش از این دو نسخه از صحیفه کریمه

لفظ و اهدی هاء و سکون دال ضبط کرده بود لَا اَسْتَبْدِلُ بِهِ که بدل ان

انداختی بچیز دیگر وَطَرِيقَةِ حَقٍّ لَا اَزِيغُ عَنْهَا و سبیل درست و راه حق که میل نکنم از آن وَنِيَّةِ رُشْدٍ لَا اَشُكُّ

فِيهَا و قصدی درست که شک نکنم در آن وَعَمِّرْنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذْلَةً فِي طَاعَتِكَ و عمر ساز مرا و زنده

ما دامی که عمر من صرف کرده در طاعت تو و کهنه شود در فرمانت فَاِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي

دکو

الحقیقه برده که او مرتع جوانی شیطان گردد یعنی ایام و ساعات و دقایق عمر جوانی اما پیش شد و مرا صاحب

الفاظ فَاقْبِضْنِي اِلَيْكَ یعنی قبض کن روح مرا بسوی خود یعنی جان مرا بگیر پیش از آنکه شیطان غره

و مغرور سازد و مرا مردود گرداند طمع منشیار کند تا مرد هنوز هم در عمر از کند دوا آینه ضرورت

ضرر بکند سیر فیه بجز و به سکت نازکند قَبْلَ اَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ اِلَيَّ یعنی از آنکه سبقت کند

سوی من اَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ یا محکم گردد غضب تو بر من اَللّٰهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي اِلَّا اَصْلَحْتَهَا

خدا و ندا مگذار خصلتی را که عیب شمرده شود آن از من مگر آنکه اصلاح و درست سازی آن را یعنی هر خصلتی که بد بین

که از من در وجود آید و بد بینی آن را با اصلاح آور وَلَا عَائِبَةً اُؤَنَّبُ بِهَا اِلَّا حَسَّنْتَهَا و مگذار عیبی را که سرزنش

این عیب کرده شوم بآن مگر آنکه نیکو کنی آن را وَلَا اُكْرُومَةً فِيَّ نَاقِصَةً اِلَّا اَتْمَمْتَهَا و مگذار خوبی و خصلتی که ناقص

تمام کنی تمامش کردن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَبْدِلْنِي مِنْ بِغْضَةِ اَهْلِ الشَّنَآنِ الْمَحَبَّةَ و بدل ساز

مرا از دشمنی اهل دشمنی دوستی و محبت را وَمِنْ ظِنَّةِ اَهْلِ الصَّلَاحِ الثِّقَةَ و بدل کن مرا از تهمت اهل صلاح

اعتماد را یعنی بعد از آنکه تهمت زده باشند مرا اهل صلاح و تقوی با این حالت رو بر ایشان کارم اعتماد

بدل کن مرا عداوت کرده با ایشان این عطا نما وَمِنْ عَدَاوَةِ الْاَدْنَيْنَ الْوَلَايَةَ و بدل ساز از دشمنی نزدیکان

دوستی و محبت را وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْاَرْحَامِ الْمَبَرَّةَ و بدل کن مرا از عاق شدن اقوام نیکی با ایشان

با ایشان وَمِنْ خِذْلَانِ الْاَقْرَبِينَ النُّصْرَةَ و بدل کن مرا از وا گذاشتن نزدیکان دوستی یاری از ایشان

وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمِقَةِ و بدل ساز مرا از محبت جماعت مدارا کنندگان صحت و درستی

محبت را وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ و بدل ساز مرا از رد کردن دوستان یعنی آنکه جمعی

بجهت صحبت با مرا رد کرده اند بدل کن آن را بخوبی معاشرت وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ

الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْاَمَنَةِ و بدل کن مرا از تلخی ترس ستمکاران شیرینی ایمن شدن از شر ایشان

بجز کیان ظالم خوف بهم نرسانم و بعد آن بعضا شده ایم محقق بدانکه ما را این فضل از دعای ... بجای

الصفات با نار و دیانت مردم ان تا طلب ... طلب عز طاعت ... زیرا که این ...

و ما ... [illegible]
و ... [illegible]
از ... [illegible]
شرح ... [illegible]

صلاح حال دنیا و آخرت چه اگر انسان مدنی الطبع است و مستغنی نمی‌تواند بود از تمدن و سازش
زیرا که محتاجست در تحصیل مآرب و تمشیت مقاصد و مطالبش بسوی معاونت مردم و مشارکت ایشان با او
چه انسان را ممکن نمی‌شود که تمام مایحتاج خود را بذات خود از زراعت و طعام و لباس و امثال آن
۲ چیزها محتاج است که بقای هستی او موقوف است بر آن و این معاونت و مشارکت تمام نمی‌شود مگر بسبب
اجتماع با مردم و معاشرت با ایشان و مستقیم نمی‌شود مگر بتحقیق رابطه میان ایشان و این تمام نمی‌شود مگر
بنفی عداوت و بغضا که در حقد و حسد و سبب آن لازم می‌شود تفارق هر یکی و صاف شدن بواطن و تیره
اجتماع بالفت و مودت و اتصاف بمودت و محبت و الفت بعضی با بعضی بالفت و دوستی می‌شود امور انتظام
منتظم میگردد و سعادت ایشان در همین جهت ترغیب فرموده است شارع بالفت و اتحاد و طریقه محبت و رعایت
حتی که گفته‌اند علما که سعادت دو جهان حضرت مالک الملک شاید در وجه اوامر و نواهی یکی نمی‌شود مگر بالفت
باطنی و همین جهت منت نهاده است بر حبیب خود بایتلاف امت میان اهل ملت بر خود فرموده است لو
انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم و جهت رعایت این با یکدیگر الفت
هر قبیله یکجا ... ساخته‌اند در ... ... در همین سبب شرع ساخت حق تعالی که ... [illegible]
اجتماع خلق را اول نماز در مساجد در هر روز پنج نوبت و در هر هفته در مسجد جامع بجای نماز جمعه یکبار
و در هر سال دو بار در جمع عیدین و در عمر یکبار در مکه معظمه تا بهمه از اقصی بلاد خود اجتماع نمایند تا موکد گردد
الفت خلق با همدیگر و همین سبب احادیث بسیار وارد شده و خصوصا در فضیلت محبت بسیار
از جمله نعمة الاسلام در کتاب که منقول است ... ... از حضرت صادق علیه السلام انه کان یتلو
انقوا الله و کونوا اخوة بررة متحابین فی الله متواصلین متراحمین تزاوروا و تلاقوا و تذاکروا
امرنا و احیوه ... اللهم صل علی محمد و آله ما اقبل ... ... دیگر آن است از جمله
و ... ... که ... ...
و ... ... دیگر آن بجای ... ... و ... ...

شیخ کاملی و همچنین بجای آن مکر در حق کسیکه مکر و خدعه کند در حق تو و قطع کن عطا حق است
در حق کسیکه عطا از تو باز گیرد و بسم الله در حق آنکسیکه حق تو را منع کند و عطا فرما بآنکس که ... ...
سازد و او را از ... ... و ... ... و مثل ... ... و همچنین ...
آنکسیکه بد کند ... ...
... ...
... ...
با ... از مکارم الاخلاق است ... ...
تا ... ...
و ... ...
که جبرئیل از رب جلیل ... ...
جمیع اینها از جانب ... ... خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین با ...
مکارم اخلاق ... ...
هر که ... ... و انک لعلی
خلق عظیم ... ...
... ...
... ...
و ... ...
... ...
... ...
فرمود ... لا خیر ... ...

اللهم صل علی محمد وآل محمد بمراد صلوات در این مقام برای اتمام مصرعات دو مصرع خود با تمام وسدّدنی

لأن أعارض من غشّنی بالنصح و تسدید بدو [illegible] و محکم کن طبیعت مرا تا اگر معارضه کنم کسی را با آن غش

کند بنصیحت یعنی توفیق کرامت کن مرا که نصیحت کنم آن کس را که در مقام غش با من باشد وأجزی من هجرنی بالبرّ

و جزا دهم آن کس را که از من دوری کرده باشد بنیکویی وأثیب من حرمنی بالبذل و عوض دهم کسی را که

محروم ساخته باشد مرا از عطای خود [illegible] وأکافی من قطعنی بالصلة و مکافات نمایم کسی را که

بریده باشد از من [illegible] وأخالف من اغتابنی

إلی حسن الذکر و مخالفت کنم [illegible] کسی را که غیبت من کرده است [illegible] باشد [illegible]

ده مرا که من توصیف [illegible] وأن أشکر الحسنة و شکر کنم حسنه کسی را که [illegible]

کرده است وأغضی عن السیئة و چشم پوشانم از بدیهای کسی که [illegible] در مقام [illegible] عوض [illegible]

اللهم صل علی محمد وآله وحلّنی بحلیة الصالحین و زینت ده مرا [illegible] وألبسنی

زینة المتقین و بپوشان مرا زینت [illegible] فی بسط العدل در پهن کردن عدالت [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد [illegible] اگر عدالت [illegible]

[illegible] عدالت [illegible] و [illegible] نظام عالم

برحالت [illegible] میزان [illegible] و [illegible] ساخته [illegible] اخلاق

[illegible] که عدل [illegible] ملکات [illegible]

کرده [illegible] توسط [illegible] افراط و تفریط [illegible] افراط و تفریط [illegible] باعتبار

[illegible] عدل [illegible] فضایل [illegible] فضایل [illegible]

اخلاق [illegible] عدل در عقاید [illegible] توحید [illegible] تعطیل و شرک [illegible]

[illegible] جبر و تفویض [illegible] اعمال [illegible] عدل [illegible] و [illegible]

[illegible] فضایل [illegible] اعتقاد از عدل [illegible] گفته اند که

عدل

عدل [illegible] عدالت که [illegible] السیئات [illegible]

[illegible] الذی [illegible] بالحق والعدل [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] والتمام [illegible]

و [illegible] عدل میزان [illegible] از جمله فضایل عدالت که

[illegible] عدالت تمام [illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] از فضایل عدالت که [illegible]

هرگاه [illegible] از صفات [illegible] عدل [illegible] هرگاه

[illegible] لازم است بر مردم عدالت در [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

خود را [illegible]

حکم هرگاه [illegible]

[illegible] از عدل [illegible] در قرآن [illegible] إن الله یأمرکم أن تؤدّوا

الأمانات إلی أهلها وإذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل [illegible]

در [illegible] وأن تعفوا أقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

و [illegible]

[illegible] و کظم الغیظ

[illegible] مکارم اخلاق [illegible]

[illegible] من کظم غیظا وهو یقدر علی انفاذه ملأ الله قلبه أمنا وإیمانا [illegible]

اشتی اکمه دو دوری جناب امام حسن علیه السلام در مجلس نزد معاویه نشسته بود غلامی که دست کاسه ترید گرم از اطعمه

مجلس آن جناب آورده با پای بساط مضیف را افتاد و ترید گرم از کاسه بر سر مبارک آن جناب ریخته شد آن حضرت

از دوری تا دیب نفراز ده نشیب نگاه جست غلام بود فی الفور برید زبان از خشم آیا سید والکاظمین

الغیظ آن جناب فرمودند خشم خود فرو خوردم غلام گفت والعافین عن الناس حضرت فرمودند از تو عفو

کردم غلام گفت والله یحب المحسنین حضرت فرمودند ترا آزاد کردم و [illegible]

سید الشهداء با سید ... نسب هم صد و ده ... ابن ... مکارم الاخلاق بظهور رسانید

باشند والطباع الناریة و باصفات سنیه سابقه ... ساز را باکه هر جا که ... نشسته بود ... کردانم

وتنفرا اهل الفرقة و هم اردم ... اکرام ... حبا سخن ... و سیدها ... کشت از منها هادی الاشقیا هم

واصلاح ذات البین و دو دست تمام ساز و کرده اکرم ساوات بر سیل باشند با خود ها دوست کم سیار بود

والفتنة الفادحة با ... کردن ... بود ... معروف بود و تیسیر الفاتحة ... معیب بود

والینا البرکة و با برخی جاشبعه دم ... عمائم بر زیر دست خود و تخفیف الحاجة و تیسیر ساعت بال خود

وحسن السیرة و با یک و رش ... و سکون النفس و باسا کن شدن ... لعینا آوازه خود را

که بر بود وطیب المخالطة و با خوبه خلق و سلوک ... بارم والکتمی لکل الفضلیة و با ایکه انشا ... بود

خوبا افعال المراد ما قلنا را اعتقادات والبنا الفضل و با اختیار کرده ... کریا کر تنا دلی ...

باشد و خوبه برادری دیگر والتولیة التجیرة با اقرار کردن ... بر ... علی جمیع کار ادوار

وحقیقا الاتصال بکل ما المستحق ... کردن خود ... کسی که لاین ... باشد والقول بالحق والاتی عن

و با تفکری ... و دست ... باب بود واستقلال الکبر ... وکثر ... با ... خود وکوکا

از ... ساید ... از تعدادش ... و استکثار الشر ... قلت ... و تعلیل ... اکثر ... یه

تمام ... باشد از قول ... واتکل ... اید کرا ما لطافه و کمال تمام

ساز اجا حضا بل ... را پای ... بر ... بودن ... و ترکتوم الکابرة و ملازم شدن حاشیه حضکا

سیانه اشان ... با یکه ... العقو ... شود

درنم با انم با انعام

با او وقرابتم

یا ... بهم ... جلکم ... از ... سلی از ...

... ثبت

خوشامد ... اواد ... حضرت ... ملازم ... و ... با ... دیدن ... از اطوار ... شان ... شوم

و در رفض اهل البدع و ... الرکبا الخترع و ترک کردن مصاحبت اهل بدعت و ... ایکه از

پیش خود در حکمی از احکام عمل می کنند یا از استعمال ... از اختراع ... باشند و ... با

تمام ... علات با ... ولا ... والا ... و ... و ... مستعملی با ...

کرا و حیات و کمی ... ازادات و ... بر ... باد ... و ... بر ... ع ... و ...

سا ... شد اللهم صل علی محمد و آله واجعل ... ا ... فی ... و ... کرداند و ... ی دو

... اتب ... هرگاه بر ... و ... جلیل ... و ... اعتراف ... حال ...

جلات ... لان واقوی ... اذا ... و ... بن ... تراد ... هرگاه ... افهم ... ولا

تبتلینی بالکسل عن عبادتک و ... ولا ... اکله ... بر ... عبادت تو ولا النهی

عن سبیلک و ... بکردان ... بکوری ... راه قرب ... تو ولا بالتعرض لخلاف محبتک

و ... بر ... شد ... که مخالف دوستی تو باشد ولا مجامعة من تفرق عنک و ... جمع و ... با

کسی ... جدا از جناب تو ... ولا ... جمع الیک و ... اجتماع ...

لازم ... بود ... اللهم اجعلنی اصول بک عند الضرورة ... و ... کردان ... کرشدی ...

تو ... احتیاج ... واسئلک عند الحاجة ... سوال ... خیاب تا ... احتیاج ... و ... در ...

واتضرع الیک عند المسکنة ... مقام ... جناب تو ... ولا تفتنی بالاستعانة

بغیرک اذا اضطررت ... تو ... هرگاه ... مضطر ... شوم ... مرا

سازی استعانت ... در ... از ... ولا بالخضوع لسؤال

غیرک ... جای سوال از غیر تو هرگاه ... شوم ولا بالتضرع الی من دونک اذا رهبت ...

... هرگاه ... شوم ... عنک ... بر ... شوم ...

خوار ... نما ... و ... کردن ... از ... تو ... و ... کردن ... یا ارحم الراحمین

... ولی ... بر ... ان ... اللهم اجعل ما یلقی الشیطان ... عن ... التمنی ...

اذا ... القرق

وَالْحَمْدُ ذِكْرُ الْعَظَمَةِ خدا و خانکه از اجزاء اکبر نماز دست خلاف و دلایل از جزا امنی و کار کردن جزئی
و حسد را دوش باد در عرش ؟ داعی باری بزرگ و تفکر است و قدر دیگر و فکر واحد بکروی برای
در فقر و توانا باد و نیز اعلی مدارک و جمیع عاقبت انبیاء بر دشمن نماز جز آنچه و ما آخر
عجایب شده اجزای کاره عباس اخلاص بر زبان زبان الفطرة نجس از لفظ کردن مسخ جمیع او را
با سخی بهبود او را بر نفی با شهادت در بزرگی کرد مستحق آن بیاید ا نماد که با طل باکرام تخفیف
اغتیاب نیز غایب با بهتان کرده موقوف که غایب باشد او نیز حاضر با دشنام دادن مومن که
حاضر بود و ما اشبه ذلک و اجزا شده با اجزا امور نیز که منقطعا بالمحامد که بدان معوض نها مطلق
بسیار حق تو و اعزائنا لیا انشاء الله و خود و قسمی را دو سایه بر سنایش بر تو و دما باز بجز
و دشمن جمال او را و سایر اعضا از دو زبان و کلیت دادن بر و شکر العفو و سپاس برای نعمت تو
ذا ... با احسانک و اقرار کردن بنیکیها که جای تو بر کرده و احصاء لمنتک و شماره بر آن
تو نعمتهای که بهر نیز حالات شده و جز شری عبادت سبحانت و بینی سبب در مصیبتی تفکر ساعة
خیر من عبادة سنین شتر و در مصیبتی دیگر زیر دعا تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و شاید تفاوت مانین در
درکیب ثواب برای متفکر بسبب احوال او باشد یا تفاوت در اوقات تفکر باحوال متفکر به تفاوت
حکایت کرده اند ذخیره که کتاب ربیع الابرار که معطره از آن برای جناب سید الساجدین علیه السلام که در وضو ساخته
در وقت نماز های شب بر دست خود داد از طرف نهاد بر سر بر دانت و نگاه با سمان و ماه و ستارگان
و در حلقه اینها تفکر نمود و طول کشید تفکر او تا صبح شد و صدای اذان گفت و صوتی و ستار
در میان نظره بود و حکایت کرده اند ذوالنون مصری که گفت شنیدم شخصی را که ایستاده بود در وسط دریا
و حال آنکه گفت سیدی سیدی ما خلقت البحور و الجزایر و ما انت الملک للزوار و لا حاجب و لا ذالیز بر الا که
ان فيه الستر حرام من الذی نظر الیها اوّل متی و نظر بدعوا فقال ما عندی مصیبا للنیا ذات الغرایب
و ما تمیل الفلک فرق و دون الکلام و ما ایشانت الیا ... الامانت و ارسلنا الیا الرسخ ... ماتذکر ...

انا الجواد ... ل على ... وانا الملک ... على ... وانا الراجح ...
وانا الاعود ... وانا الارجح ... وانا الاحد ...
وانا الاعتکار ... وانا الانس ... بما ... مر کجا ای کار از ...
در رید و حال لا زیلی کرده اللهم صل على محمد و آله ولا اطلنی وانت سطر الکریم خدا و خدا با بد ستم کرده
و حال آنکه قوی بود و شع ساز بده نیز مرا کرب ظلم کمند و لا اطلنی و انت القادر على القبض منی و بنا بیاید
ظلم و ستم نکنم احد بیا و حال آنکه تو به قدر و توانا بر قبض و گرفتن حق وز زبان از یار کرد با ما استم رسانید
و لا اضلنی و قد امکنتک هدایتی و باید کرد نیز و گمراه نساز و حال آنکه ممکن داده و را هدایتش کرد
بر خدم و لا افتقرنی و من عیوبک و ستم با بد فقیر کردم و حال آنکه از جمله صفت لازم ... وسعت ...
من و لا اطغنی و من عندک و سند و باید طغیان و سرکشی یا نام عیال ما ... و حال آنکه از جمله ... مال و ما ...
و علم آنکه او با عار جبا اند بر زبان که گفتیا نخواد از من و کیکه و انشر یا شکر مال و جاه و حیون و اشال انها
کم باشد هر که طلبیا نی کند اللهم الی مغفرتک و فدیت خدا و خدا بسوی امر زش تو ما رو شدم و الی عفوک قصدت
و بسوی عفو تو قصد بودم و الی تجاوزک اشتقت و بسوی عفو و گذشتن تو از من مشتاق شدم و بفضلک وثقت
و بفضل و احسان تو اعتماد دارم و لیس عندی ما یوجب مغفرتک و نیست نزد من آنچه که موجب شود که ان
امر زش تو ما دیگر اشکرد او حاله بود و حال آنکه من نتوانستم کار عبادتی نیایم و لا لی عملی ما استحق
به عفوک و نیست مرا عمل ... که مستحق شوم بان عفو تو و گذشت تو مرا و ما لی بعد ان حکمت على نفسی
الا فضلک و نیست برای من بعد از آنکه حکم فرمودم بر نفس من بد خواه و در فرح بسیار حال آنکه جز فضل و احسان تو
فصل على محمد و آله و تفضل على بر و دو رئیس ... ال و احسان کن بر من و نفس ... از عفو تو ... ما
اللهم و انطقنی بالهدی خدا و خدا گویا ساز مرا بهدایت و بهان ... حب ... من نزد سوال کبری بر ما هر چیز کرده
به جا آن ... وانه ... ما ... حقیقی ... در لغة دعا و الهمنی التقوی و علم فرما مرا تقوی بر هر کار
و وفقنی للتی هی ازکی و توفیق ده مرا برای چیزی طریقه کردن با کنهوات و الوان در ثواب و قرب

و خصب برای ... نماز از اسباب حکایت
دعا از آنکه ... حکم کردم ... بر نفس
اماره خود ... جز فضل ترا
و این ... که ... تا بحکم ... ان
شود الحمد

تحفه در بیان فضیلت تقوی بدانکه بعضی از علما گفته اند که حسنات دنیا و آخرت همه جمع شده اند در تحت کلمهٔ واحد

از آن لفظ تقوی است بدانکه کسی در قرآن کریم از کران تا کران تتبع کند بسیار [illegible] در درجات بر تقوی [illegible]

خیر و صلاح [illegible] است از انواع ثواب و اجر [illegible] کرده است [illegible] از سعادت دنیوی و کرامت اخروی [illegible]

دوازده چیز

دوازده چیز از خصال حمیده و صفات پسندیده است که در کتاب کریم وارد شده اند اول مدحت و ثنا چنانکه

بیان آن حامل فرموده [illegible] وان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور دوم حفظ و حراست از دشمن چنانکه

حق تعالی فرموده وان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا سوم تایید و نصرت [illegible] ان الله مع الذین

اتقوا [illegible] نجات از شدائد و روزی حلال [illegible] ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب

چهارم صلاح عمل چنانکه فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم پنجم مغفرت

گناهان [illegible] و یغفر لکم ذنوبکم [illegible] بلی [illegible] فان الله یحب المتقین [illegible]

اعمال [illegible] انما یتقبل الله من المتقین [illegible]

ان اکرمکم عند الله اتقیکم [illegible] الذین آمنوا وکانوا

یتقون لهم البشری [illegible]

[illegible]

و الحکام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انا [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وانی لتصیبنی من نفسی ما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم صل علی محمد و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واتفاق صواب هر كدام كه باشد تو راست أنا العبد اروم وأنت العالم [illegible] وقوع هر امر كه

نفع [illegible] كرده [illegible] كه هرگاه كه مرض [illegible] تا استعانت [illegible] باعتماد [illegible]

ورضا عجب [illegible] دران بهتر بوده باشد [illegible] اللهم صل على محمد وآله وسددني لأن أعارض من غشني بالنصح

وتاج [illegible] بخلف عنه [illegible] حسن الثناء [illegible]

[illegible] وبأعمال [illegible] حيثما [illegible]

ولا تفتني بالنظر [illegible] ولا تفتني بالسعة [illegible]

و[illegible] وامنحني حسن الدعة [illegible] ولا

تجعل عيشي كدا كدا [illegible] ولا ترد دعائي علي ردا [illegible]

[illegible] فإني لا أجعل لك ضدا [illegible]

[illegible] اللهم صل على محمد وآله وامنعني من السرف وحصن

[illegible] بالأسراف [illegible] وحصن رزقي من

التلف [illegible] ووفر ملكتي بالبركة فيه [illegible]

[illegible] وأصب بي سبيل الهداية للبر فيما أنفق منه [illegible]

[illegible] اللهم صل على محمد

وآله واكفني مؤونة الاكتساب [illegible]

وارزقني من غير احتساب [illegible]

[illegible] فلا أشتغل عن عبادتك بالطلب [illegible]

ولا أحتمل إصر تبعات المكسب [illegible]

[illegible] اللهم فأطلبني بقدرتك ما أطلب [illegible]

[illegible] وأجرني بعزتك مما أرهب [illegible]

[illegible]

اللهم صل على محمد وآله وصن وجهي باليسار [illegible] ولا تبتذل

جاهي بالإقتار [illegible] فأسترزق أهل رزقك [illegible]

[illegible] وأستعطي شرار خلقك [illegible]

فأفتتن بحمد من أعطاني [illegible]

[illegible] وأبتلى بذم من منعني [illegible]

[illegible] وأنت من دونهم ولي الإعطاء والمنع [illegible]

[illegible] اللهم صل على محمد وآله وارزقني صحة في

عبادة [illegible] وفراغا في زهادة [illegible]

[illegible]

[illegible] وعلما في استعمال [illegible] وورعا في إجمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لا يبلغ الرجل درجة المتقين حتى يدع ما لا بأس به مخافة ما به بأس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

كه اعمال صالح حضرت مولوی

طبق مرآتی نهاده و گوید که بیرون آی از میان دنیا بجز که آن ... بخورد و دیگفت که اینجا بعد ناچیزه حضرت سالت اند یا ...

حوالی جمال البیت انما هما اللهم اخیر بهشتوی کنا آخر جنا و عفا خرم سان و ازکن بعیز تو مرا حسنا اخیر عرض

و بعض و دو گفت تو از من با هم باشند که از ترتیب اندو پیاده هم وصقنی فی رجالی ... ... آنکی و منعی

دو ابی خاستن و حسنه ... و اعمال امنی من اینو ... ... دام بیا ... ... اعلا او

و اسپها تا اسپهساز و سهیل الذی بلوغ ... ... بیلی و امان کرد ان برومسید ... ... رضای تو

و حسن ... جمیع احوالی عملی و نیکو گردان دو تای حالات ... ... اللهم صل علی محمد و آله و ... ...

فی ذوقها النقیه دا کاه سا ... ... بارد ... و ... ابی ... ... و ... در ساعات و کسطولی کاو اجا

تو عامل بیوم و استعملنی بطاعتک فی آناء اللیل ما ستعمل الدعا مراعی حقا و ... ... در ایام ...

کو ماه ران ... ... ده و تبتل الیه تبتیلا و داهو ... ... حقا و ... ... تو ...

اشان و ... ربنا آتنا فی الدنیا و الآخره ... ... دنیا و آخرت ...

مدد ... ... و اجعل و ... ... قام ... اشیا ...

موافقه ... محبه ... ... الحسنه ... ... اشاره ... ... کلمه مراد

انان جز ... کرد سید ... ... و بعد ... سعادت ... ...

بر سعید که جز کلام است ... ... ان تعلمه و لکن ... ... و ان

تظلم ... و ان ... الناس ... ربک ... ... و لا اخر

فی الدنیا ... ... التحرف

و ... ... تبت ... با

و ازدت ... ...

سازد ... ... دو

غالبا ... ... اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم

مَن خلوقک قبلہ ... دو ... ... برحمها الا ... ... که ... ... از

جناب مصطفی و انت ... ... احد ... ... جناب مصطفی و اتنا فی

الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و عطا ... ... در دنیا

خوبی و نیکی و در آخرت ... ... و قنا برحمتک عذاب النار و حفظ ... ...

حشر ... دنیا و آخرت ... ...

... ... دنیا و آخرت ... ... حسنه ... ... و ...

... ...

و ... ... و تی ... شاکرا ... ... و اخرهم

... فی الدنیا و الآخرة حسنة و قنا عذاب النار ... ...

صلحات و حسن ... ...

در ... عالت دوزخ ... روایت کرده انس ... اسلام ... ...

دنیوی ... ... دنیا عمل نافع

... ...

... ...

... ...

و ... ...

... ...

صلحات ... ...

در خصوص ... ...

و کان ... دعائه ... ... دعاهای ... الساجدین

رطبي

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] دعا [illegible] اجابت [illegible]

[illegible] دعا [illegible]

[illegible] دعا [illegible] اجابت [illegible]

[illegible]

[illegible] الملائكة [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا چون بنده مسکین تا تو ولا تولم است در حق من کرده تا تو عدل ان توفیق عطا کن در ساعت در حق من [illegible] و تفریح

ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible] سلطانک و نعمت تو را به برکت من بر بنده [illegible] از سلطنت و پادشاهی تو ولا تحملنا

ما لا طاقة لنا به [illegible] و من تمام [illegible] از قدرت تو ولا استقبل مولاک و محکم [illegible] از خواص اکرم

[illegible] و کرم نجات خواهی [illegible] محبت [illegible] پادشاهی ولا تبلغ [illegible] تو را [illegible]

[illegible] گفت که [illegible] گفت کای [illegible]

جواب داد [illegible] ربنا

[illegible] و [illegible]

و اشارات [illegible]

ولا انا [illegible] از رضای تو [illegible]

[illegible] واغفر لنا [illegible] و ارحمنا [illegible]

[illegible] لا [illegible]

[illegible] استقامت و یاری [illegible]

[illegible] و [illegible]

و کرم [illegible] و ساعت [illegible]

[illegible] اجابت [illegible]

و [illegible] ما [illegible]

[illegible] الضعیف [illegible] العزیز [illegible]

الذلیل [illegible] الحقیر [illegible] العظیم [illegible]

اعتماد [illegible] ثواب [illegible] عقاب [illegible]

تو [illegible] و لا [illegible] و [illegible] برای [illegible]

[illegible] و [illegible]

پای ذکر دعا [illegible] ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا [illegible]

[illegible] از [illegible] ولا [illegible] و [illegible]

و [illegible] وهر [illegible] اجابت [illegible] در حال [illegible]

[illegible] در حال [illegible] یا در حال [illegible]

[illegible] یا در حال [illegible] یا در [illegible]

[illegible] یا در حال [illegible] یا در حال [illegible] و [illegible]

[illegible] یا در حال [illegible] یا در حال [illegible]

علی [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] لا [illegible]

از [illegible] و لا [illegible] علی [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

دل [illegible]

و [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] ولا [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

و [illegible] از [illegible]

[illegible] بوده باشد [illegible] کرده باشد

و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از [illegible]

لکه هر یک را از شیخ نحو اصلا گراه فنا شنید شد و ما بر انعام و رضا گوشید ابرو در طلب برای منتهیان

و سالکان از مسالک جان و جهت آنکه هرگاه نفس مشتغل بطاعت شود و طلعت بر اورد آن نکرد و علت

و سبب شود برای در یافت مرتبه رضا و تسلیم آنست که چون نفس مستغرق گردید در طاعت حضرت احدیت

و مولع شد در فنا زجناب حق جل و اعراض نمود از ما سوای او سبحانه بکلیه حاصل شود برای او ذوق

از دنیا به شیر بی حاصل شود برای او یقین در حق رب العالمین و ده کمالات و حسن افعال او جل جلاله

و چون هم دو یقین حاصل لاجرم حاصل شود برای او مرتبه رضا زیرا که رضا تابع محبت است و لازم او

و اهل رضا و تسلیم عادت طبیعت ایشان است که جمیع چیزها را از منت تمامند و جز را عیب نفرمایند و از این جهه

[illegible] او داده هر [illegible] ابد صانع [illegible] عیب مصنوعات او مجاز نکند بلکه در هر جا جا شاهد صانع

و دیگر [illegible] او برای [illegible] که بگو عیار [illegible] معرفت [illegible] مرد [illegible] کرم و بنا بر [illegible]

و [illegible] و [illegible] مثل [illegible] و [illegible] کار [illegible]

و دل [illegible] سازد و اعتقاد [illegible] و [illegible] رضا [illegible]

و استحسان [illegible] و [illegible] اطراف [illegible] [illegible]

و [illegible] رسالت [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] بر [illegible]

[illegible] و جای [illegible] نشسته [illegible] و جای [illegible]

[illegible] و در کتاب مفتاح النجاح [illegible] حضرت [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] و [illegible] و خارج [illegible] حضور [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و ذوق [illegible] الملک و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] الملک [illegible] و ذلک [illegible]

عنزک

عندک و [illegible] رساد [illegible] دو [illegible] ترو [illegible] ثواب و [illegible]

آثار [illegible] و [illegible] در [illegible] فاجعل [illegible]

[illegible] زیرا که جمیع [illegible] مانند [illegible]

امر است [illegible] اهل [illegible] خطاب [illegible] یا اهل [illegible]

اهل القریة [illegible] و [illegible] و [illegible] الازواج [illegible]

[illegible] با حضرت [illegible] با صحابه [illegible] و [illegible]

[illegible] فان [illegible] القری [illegible] و [illegible]

و دیگر [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] جمیع [illegible] و [illegible]

[illegible] رضا [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و از [illegible] کلام [illegible] و لا [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

وبخیار مقلده

وکفایة جوائحه وکفایتنا سوء ما احتیاج بگو که محتاج بغیر از تو کرده ام انا ثواره وصنعه خللها اللهم بل
محتملا ابرا خیلی وبگرداں دعا دعا ند من تحمل تکبیا برای جزاء تعلق تو منتهی کاخیلی لکم صبرا
وبگرداں را برای اعادتا برای چکند وبغیر شده منزل ونعیم الم راجع است بحیاد منلق واخا امیده کرد
امید الا ودا سنده کرده والعطا صلوات الله وکرده نعمه هاکه چون توقع عطا از قیاد وبگذار شد موم ومنوع
بر دعطا المرحات بینه بیب خاب سید الساجدین العابدین حضرة رب العالمین شی الموکد که شکر دان بر ترازدیها
بیامد زنن تا ساده الحمد باشان حسب علی پیوانده ورو مشایخ است از حضرة سیدی که فرمود فرکو
اشهد علیه گرام من المومن لقبلت وکان ذلک من الخبث ولو ان کا برا او رسانیقا اهدیوا الیه وسعا عنه
الذهب ما قبلته وکان ذلک من الذنب الذی اهدی الخائرین والمنافقین ولطعامهم وراداز زهد
عطاهای آنها شد جوابقول منعرتا من بعد بعوا اهان اندیا از عمل اینکه تا تربیت دره اما وحال اکثر سلیقه تکار اما
مرز انتظار ولهذا از حضرة صلی الله علیه وآله در ترتیب که حضرت خود عطا ونما تکرار تا جای جون مرتکلا گاسی عجیب
معنی زینکه یا فتاد در اخبر دعی من اشت بن الراز اقتنا فنا برای کرد فرموده است لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم
در هر یکی مقدم بعد بیا
الاخر یوادون من حاد الله ورسوله الایة واخبار بسیار است در فضل این حضرة قال حضرة صادق علیه السلام رب
کرد فرموده تقوا الله وصونوا دینکم بالورع وقووه بالتقیة والاستغناء بالله عن طلب الحوائج من السلطان
سلطانه ولی بجلال العز به منطلکا تیاه همه برود ستاه اجلاله وتعنه بقبله ودوکله الیه فان رفعت عنه
علی نمی برد ستاه مقصانا الیه نعم منه منع انما البرکة منه وکلم یا خیر مسئول تقنعه به تحج وللاعتق ویه
بیوداد اعتر منه بنیه سلو رمیدکه جاز فالهیلاد ای تعمیل غود ومحافظه باید باجرا باشد فانک بحاجة
نیتری الیک وقت نرای عطا وقرار بر بز با بنیان ای بیاندن المقا ولو وهفوف لازم ابر کشتاد ورما العلم
لک ومحال کردن برای خضر من رضای تو نه مقصود باید وعم عا بحبیه ورضی با تعقرد که دو چیز اشنه بیا
درامیکردی وحکمات کرباد ودا پنجا مقابر باشد ومعنی نظر بهر دو یا ثبات انک علی کل شئ قدیر

ودرا باز انطو لیعن ازاره حز تحرر سیاره ورنج ودر اوجه زنه عقار از انطو

به رسنیکه قرای عطا وقوتی بر بهر چیزی بی تو امید وارشته اما های بر دخلها در تحت مقدوه دات تو هستند
وکان من دعائه علیه السلام عند الشدة والجهد وتعسر الامور ویود از دعا انجناب وغنا
که بیجاره شدند زدستشان نرسنف کارها وشنیدن احوال تحفه برای صوتهای عطافی باد که
اینها دنیا اتحاف فرموده احوال مسند کات خود را حد داده نیای ال اینکار امیدو چیز ورد وتع وضم
دعا از نفر وقوت وضعف بکیر ووسائل روعر امر آرمشد ند دعا نا عیاذ بنا بین خدا داد اخر کتاب تعیار بید
وعلم چیزی هر باشد که او بیند انیت مقتدر وناقص وضعیف بر هر چه شود از حول وقوه خود ومتم شد
کرد وبعزت وحول سوی خود بیره کار از چیز بحاری رسید شکر عطا در طلب است برای تا بید وزبان عجلا کو
وهرگاه باو در بعد حد ثری را از بعد اضطرار وبیجارگی بار اذای خود را دکند دعا تا یه ود دور که
حلیه الاردعی بینا تا رده بین حتا اجابت عرضا دکند ود در اجابه ولبیک گوید وایناظهار مسکنت خود
که جلیه بعی عزت دا او بعا دورو واز شهد وصول هر چیز چنانچه گفته جوز دو در بعضی جواب ساز اینکه
در سایلی وائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بجای امور عیبود در اطاعت اطفال عالم عنتش سیلان آن
دد در حدیث مرتضوی عیان است که اذا اشتد الفزع فالی الله المفزع ودعی حضرت سید الساجدین
سلام الله علیه مسنا ابا کا الطاهرین الطاهرین بهمها نما شیار ادود وقت حصول مشقت وظهور بلا وجهد
رحمت اللهم انک کلفتنی من نفسی ما انت املک به منی جبر جبر جناب تو تکلیف فرموده مرا از نفس من یعنی
وباصلاح نفس خود کرده
اراده نفس حفظ از من خواسته که اینها را اصلاح ورم ما انت املک به منی نفس که جناب تو مالک است بر
با نفس من وقدرتک علیه وعلی اغلب من قدرتی وتوانایی تو بعباز جز بر من غالب است ازتوانایی
زیرا که توانایی من عالی است وقدرتی واز جناب تو بر من هستند ودوانستنا ابتلا نمی کرده ووقد نفع توانا الا
واعطنی من نفسی ما یرضیک عنی بعطا کن مرا از نفس من با عقد دو داد از من حما کرداند ماز دعا از حابت
با بیعتی که عامل سازی نفس مرا در طاعت که باعث رضای تو شود از من ودر اولا نان توفیق حضرة بیحکم
مرتبتی بر نفس مرا بر طاعات ونفعر او سازم نهیات وخذ لنفسک رضاها من نفسی فی عافیة

بوده باشد بر کسی از مخلوقات [illegible] از حقوق [illegible] باشد [illegible]

تو و نه از حقوق خلق [illegible] وَإِنْ ضَعُفَتْ عَنْ ذَلِكَ [illegible]

[illegible] و عاجز کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از حقوق [illegible]

[illegible] حقیقة علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از کثرت عطاهای تو [illegible]

[illegible]

[illegible] از حقوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسنات و مضاعف [illegible]

و در حدیث [illegible]

[illegible]

[illegible] از حسنات [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از جمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در مقام مناسب وَأَمْتِعْنِي بِهُدًى صَالِحٍ و راه با هم اين نوع دنيا رکیکهای جمله اداء و حين ... کرده

وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي و در دست چيزي اين نوع از تاريکي ... و ستيزه خود و بي خود که بهم ساز اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَدْرِكْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ و در وقتي که مرا ترس و خوف از ما عدو و وعيد تو و شوق

ثَوَابِ الْمَوْعُودِ و در وقتي که عملها اشيا خود در ثواب ... و در ... اذا اطاعتي که ادای حق اجد

لَذَّةَ مَا أَدْعُوكَ بِهِ تا اگر ما با هم لذت ... اگر ... جناب ترا اين از ... وَكَآبَةَ

مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ و ما خوف ... که پناه جستن از جناب ... که عقاب و عذاب ... اللَّهُمَّ

قَدْ تَعْلَمُ مَا يُصْلِحُنِي ... تحقيق که ... که اصلاح من ... وَمَا تُحِبُّ

اذكار ... اين ... بِحَيْثُ ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ ... و در وقتي که مرا امر حق را ... اَللّٰهُمَّ ... با جزء

داده ... الكبر ... و در حال ... و در حال ... بر

حَتَّى ... رِضًا ... از نفس خود ... و خوشي ... داد و امر ... ه

در حق ... الْمُطْمَئِنَّةِ ... بِمَا يَجِبُ لَكَ ... اين نفس خود را از خود با جزء واجب

بر اي ... اطاعت ... فِيمَا ... الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ ... حادث و واقع

مي‌شود در حال ترس و بيم و امنيت وَالرِّضَا وَالسُّخْطِ و در حال خشنودي و خشم وَالضُّرِّ وَالنَّفْعِ

و در حالت ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ

و در دل ... سلامتي ... از ... حسد حَتَّى لَا أَحْسُدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ تا آنکه

حسدي ... از خلق تو عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ ... خواه آن محسود

بوده ... محسود ... که از ... حَتَّى

... از روي غضب و استدراج ... که ... بوده است ...

از روي محبت و دوستي ... محبوب ... که ...

نعمت

نعمت را اين ... استدراج ... بر جميع ... معارضه

... آنکه ... عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ ... از خلق

خود ... خواه ... در دنيا ... باشد ... اصلاح ... دين

در دنياي او بود ... باشد ... آن ... باشد ... با

... وَلَا ... الا ... که ... از

جاي ... افضل ذلک ... که ... دانا ... که ... خود ... از ...

... که ... حسد ... خواه براي خود طلب

بوده ... زوال ... از صاحب ... بر ... و ... از جانب تو

... با ... ما ... که ... خود ... بر

... اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا و در وقتي که ... حفظ ... خود ... از

... وَالِاحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ ... از لغزش ... و امر ... فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

... فِي حَالِ الرِّضَا وَالْغَضَبِ در حالت رضا ...

و در وقت خشم ... حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا ... خود ... خواه ... بر

از حال رضا و غضب بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ ... عَامِلًا بِطَاعَتِكَ ... عَلَى ...

... رضا ... اختيار ... با ... با جزء ...

با ... رضا و طاعت تو ... که ... اختيار ... بر

... فِي الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ ... دوستان تو ... و دشمنان تو ... حَتَّى

... تا ... ما ... و ... خواه ...

... دارد ...

و در این حضرت بسیار کرده‌اند و درود داده که یا صاحب ما سئل افضل کجا داعی است بر خدا از داعی به رضا و سخط

بر دو داند و لیکن بعضی ... سید الطاهرین ... و وجوه زیر و بالا برسند و هم است که عزیز

داعی به رضا و طاعت کرده است و ظاهرا ... می‌باشند قال [illegible] حتی یقول ... خلصاء و لکن

از جمله کسانی که خواسته‌اند ... اخلاص و ... فی الرخاء در حالت سرور و خوشی دعا

المخلصین ... اخلاص ... المضطرین ... فی الشدة ... مضطر ... باشند

در دعای خود ... اللهم ... محمد ... و ... مضطر ...

... محمد ... صفات ... حال ... و حاجت

وکان من دعائه علیه السلام اذا سال الله العافیة وشکرها و ... دعای ...

دعا کرد ... عافیت ... عافیت ...

... عافیت کرامت ... و عافیت کرامت

توفیق شکر عافیت ... عافیت ... عافیت

... و ... دو دنیا و آخرت ...

... از سوال عافیت ... و ...

... اللهم صل علی محمد و آله ... و البسنی عافیتک و ...

... عافیتک و ... و حصنی بعافیتک و ...

جمیع ... عافیت ... عافیتک ... عافیت و ...

و ... عافیتک ... عافیت ...

عافیت ... سوال العافیة ... عافیتک و ...

... عافیتک ... عافیت ... عافیتک و ...

... عافیت ... عافیتک فانک

والآخرة و بیشتر از ادای ... عافیت ... عافیت ... و عافیت

بر ... و ... اللهم صل علی محمد و آله و عافنی عافیة و عافیت کرامت

عافیت و ... کافیة ... شافیة ... عالیة ...

... عافیت ... و ... عافیت ...

عافیة ... الدنیا ... عافیت و ... عافیت ...

الدنیا والآخرة ... دنیا و آخرت ...

کرامت ... دنیا ... آخرت ...

و ... فی ...

... احوال آخرت ...

و ... اللهم صل علی محمد و آله و امنن علی بالعفو ...

و ...

... فی ...

و ...

از ...

و این دعا ...

و ...

...

و ...

...

...

دعا ...

کو کمان نحو صعید ... و دوا ... بود قضیه ... که ... حنیف را ... طاعات داد
و حوف ... مهیات و ایمان در لفظ لبیک و سعدیک مستفاد ... و اسرار ... اللهم ... و امنه
علی بالحج والعمرة ... [illegible] ... در یافت ... [illegible] ... سالک
و اصل الحج والعمرة ... و تقبلها منّی ... [illegible]
... و رحمتک ... و برکاتک علیه و علی آل رسولک ...
در حضرت نبوی ... [illegible] ... حاجات ...
حضور ... و اما العمرة ... و در لغت ... العادة
... [illegible] ... عمره عبادت ... [illegible]
مخصوص ... [illegible] ... و ابن عمر ... [illegible]
و ابن ... [illegible] ... روایت کرده است ... الاسلام ... [illegible]
از جانب ... [illegible] ... آدم ... الملائکة فقالوا یا آدم بر حجّک
امّا انتم قد حججتم هذا البیت قبل ان تحجّه ... [illegible] ... و اتحاد
در حضور ... [illegible] ... الحجة ...
الحجة والعمرة ... [illegible] ... حاج و عمره گذار
... [illegible] ... داخل ...
کرده اند و مستحبات برای حاج ... [illegible]
... [illegible] ... الی المدینة ...
... [illegible] ... حجّة ... [illegible]
در این حضور ... [illegible]
و ذکره ... [illegible]

... [illegible] ... و بعد از ... [illegible]
... [illegible] ... صعد ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... و اعوذ بک من همزات الشیاطین ... [illegible]
... [illegible] ... شیطان ... [illegible]
استعاذه از ... شیطان ... [illegible]
... [illegible] ...
از ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... شیطان ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
صاحب ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

خاصه بر اعمال حسنات پیشانی و حق حجاب نجات و از حق دوری کند و ابواب بی مثلی جلال فیض ربانی مسلط

نکن بر بی سود نیاورد با آنکه به جناب بزرگ توسل معتصم شود حاجتی عرض نماید با صنایع او و اقتباس آزی اللّهم صلّ

علی محمد و آله و در آن مرادی برآید و هر که عشق و محبت ایشان داده کند و مقصد با ایمان بیدی به حجابی بر کرسی او اد آن

کاد و عشق مکن و دفع رنج او رفاه دنیا از جلوه مکر او در او آخر عشق نشوند و دفع کن و در عقبا از تن

جلوه و صبر او را در دل کمال به بخشد و برکات مکر او در دل کرد قرار و آهل بیت حجاب رسولا و بکر داند

پیش دعوی او ما این محکم که کل بوده او را عطاء و بر قانون تاب رسد حتی بلی عشق نصرت تا اکمل و کشا رفتن

بر حاجت او را کرامت بخشید و نعمت عین در تن بر سعی و کرسا زیاد از در توبه او را با صحبت و کاه من شکر نوم مراد

کوتاه او اکرم که سخن من محبوب بود و تعقیل در تا حفظ آن قلب و فضل ساز دم بدی برد حضور

من در حاطر او با رسید به حاطر شد او را و نجم بن عزیز آیاته و کمک قدر تا از جمله من زبان او را وقع

رأسه و تا اکبر مرکب ساید و اکند عادت او را التفاتی مرکب جمیع حیلة و او را باشد با سلام حربی توفیق

کوتاه سوره و نیک کرده و تا اوست را ز ثنا او را و کم معرفت نه تا بیکسی بر حمد او را و شدید و جسته

و خوار ساز کرده او را به حجر که مرکب ای نیکی و نام و کفا روز او را در عطا و حوات شمارد و تقسیم کسبی

و تا از من با سایه در تا نجم و نجر او را از فوق مستحق جمیع حق جو نیز و تا این سازد را از عطای صدرها

و شد و داد و نعمت و از حمد طعنها او رحمت و از آن جمیع حجت او برای این دولتی و از آزاد

نیز او محتاج بلوداد او در حسب و از حمد در شکار او حرم امنیت از ایشان زیارت و حیات و دین و دنیا

و امر عیب و کفایت و از حمد و منت و ابن و حجابه و از حمد و از بهای تقدیر یاد و تفاصیل و از

نقصان او را و انجیر با خاصیت و علما و بی کثیف و ذخیره و از حمد شکر حال سکر یاد و کاتب و جمیله و از سر

عاصی سر او را از آن تخفیف که سخت حمد و سبک قوا تجارت و تعالی با اراده هر حجت توانا به بر وضع مصالح

و کان نیز دعا آمد علیه الاثر ... در بعضی دعای الحضرت که بر آن یاد و بعد خیر او سیر

مخفی من تا ذکر و رعایت والدین حیات را من بنا و کافه امر است مطلوب و کاریست محبوب و مرغوب کردد جمع

بابیت سلام

خزایه ملکوت و در و صفحه عقل مرکوز و ما فوق دات و حیی عبارت کرد. قضا صیادان اظهار شرح مود و تضرع با

حضرت قاتل ایشان بوده و تا طیبه خلق را امر احسان بجا الوالدین نموده است و از نظم تقبل احسانات

که اتیان آن از حسن طلب محبت داشته باشد و مراقبت حلوش ناپایان و شفقت ایشان که انجر طاقت

ایشان در وصایای حق به تمامی و نجات والده ایشان در دفع نفوس و وصایای ایشان را احیا و اعادت

در عالم برکات و معادات به صلوات و دعوات تا ذکر محمد و عباد که گفته شد ما طاعات و صواب را طیب کامه در نفاق

احیاء خا جای والدین تا لی عبادت خود و شکر ایشان را عدیل شکر خود ساخته و بر جوان دو قران فرض

الا تعبدوا الا ایاه تا اخر آیه بر این معنی جمع است اما آنکه قرآن دیدم اذکر الله نصیب و حجة و ز فرق دور

والدین بر این با تمام احمد نظام حجت با از حجة کرده فی و فوق الا والدین مرتبه تضرع شانی که ساخته

اکر محبت بالذات والدین و ولد را حاجات تا درجه حیوانات مثل باشد که نسبت که اکثر هنوز عقل انسانی

برای فرزند و کوکان حضور و از انا داشته باشد و اجب برای تکمیل رحمت آن رحمه اللّهم صل علی محمد و آله

خفا و بقا در دو ذات بر جمله کلی فنا بخواند و رسول الله و جمله برکات ها و آل رسول اللّه

و دو ذات با اهل بیت با کان بر آنچه خصوص با اهل مکه تا نیک و مقصد حضرت اهل الیقین و ایشان بیتی

دعوت حاضر و خیلی و بر بسیاری رحمت خود و برکات و به خویشی برکات خود و سلام علیه و رحمة

سلام خود مخفی تا بخواهد از خود جناب سید انبیاء علیهم الاعلی با ابا الطاهرین علیهم و صلوات بر حضرت

رسالت بناه و علی اولاد الرجالی حضرت صبر او کامل کرد گذشته که از جناب اولاد اعظم رسالت با جایی دعوات

در مراتب حجاب مرحبا کرام او امام و الهاشمیات از حضرت نسب ختمی سر انجام اصحاب جمیع

بر جمع اعتقاد ذات دعا و دعا و صلوات با دو جا بر ما انجا اهل الخیر ذی خبیر رسید گفت اجابت

و بعد او دو او است جا بجا حضرت او بید احیاء اوست و که گفته اند بر حق آن وجها را حاجات او دعا اما از طریق که در خا

تا او را مخفی قبا از تکمیل روح و از عرض و از طرف روح مطهره حضرت نبوت است بی روح مقدس او بید و موجود حیات

جا بجا ادم بود و صحابه وشات و بقلیه حضرت داود است در دنیا کتب الاحضرت نبوی بعد و دو هاد طیبه

در عالم ارواح بر روح خلیفه است و جمیع الطاف و سعادات که مذکور شد از علم و حق و حقیقت و یقین و اراده و مشیت
و حضور کلام و صفات و حسب خلیفه روح است و آن جمیع صفات منتقلات به روح است و چنانکه حق تعالی روح حضرت نبوی را
مخلوق فرموده بود با خلق تعالی چیزی تا حوی منسوب بود با صفات ربوبی کرده و آن روح چون تعالی سبحانه و تعالی که
انجذاب او را چیزی بود که خلق کرده و ایجاد آن حقیقت و انسان را بنا نهاده و همین سپاه و انس و جن بود و
بود و چون فرموده جنانچه اهل ایمان و اگر کعبه منظور باشد بیت معمور و آن هیچ او لایق بود که در دو
بنا شد بعد و حقا و فرموده حقیقت محمدی نسبت الهی آن حقیقت عبادت و قرار گرفت و از اراده وی کرده
دست از روح حق یعنی از روحی که او را حق دانسته داده بود و اسماء نموده بود و آن روح بر قوم حضرت نبوی
بود جنانچه در قرآن مجید از آن داده است که نفخت فیه من روحی و مقرر بود نفخت فیه روحی یعنی روح اعظم
تا هر آنچه دلیل بود بر آنکه روح منفرج در آدم همان روح مقدس حضرت رسالت پناه است یعنی آنکه روح آدم
سوی او فا و سبق است بر حضرت نبوی چند وجه است برای ابوالبشر کرده آدم است و سایر انبیاء و ابوالبشر
است برای حضرت نبوی سایر بشر ... و مناسب این مقام حقایقات که اهل علم گفته اند در تفسیر این آیه
جاعل فی الارض خلیفة که خلافت روی زمین سر کسی بود به آدم و داود و جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابوالحسن
که جسم او آدم بود و کثیر چند معنوی آدم است یعنی و اختص الکبریا لنفسه و محضر مجاد تجلیات در دو وجود
حقا و خدا چند روحا و جسما با کرامت که بر عبادت و الطاف و معرفت و العقول و پیش و چند وجود خاتم
از بیان نقل و آدم الاجسام اعلی و مرتبت بر حضرت ان اللهم صل علی محمد و آله و الطیبین علیهم ما یجب لهما علی
الخاتم و الطاهر فرما ای مطلع بر اینجا که واجب است برای ما و دعا دو جهت بر بنا علم کرده و آنچه بر علم ذلک الکلم
قاما وجه فرما برای من دانسته اینجا واجب است برای اهل بیت محمد آنچه رجات که اعلام سازد مراد وی
و العین من از اینجا لازم است المای نام تمام استعمال و التمیز فیه بر حاصل فرما مرا با بجز علم سیادت مرا از آن
واجبات و روح و فیض و توفیق و مرا للمعرفه برای عطا او در و منعم ساختن با تحقیق و فیلم دائم
جنا سیادت مراد وی دانسته یعنی بعیدا که مرا بنا ساختن بر حاجات حقیقات و الدین توفیق فرموده برادر آنها

تا آنچه چیزی از آنها از من وقت قوی دو مقام از آن دولت محروم شوم و این حق به منزل باشد ماند و در حلقه ایشان مدام
که جناب سید السادات الجلیل تا درس چیزی نشان دل محکم فرموده و چنانکه در تحقیقات ایشان مرا سعادت فرمود
که بیشتر هم لقمه را بر دادم که تا در مقام نظر بر داشتند تا ساخته باشد و مثال آن چیز یا تم و همین سبیل کار
کرده و این نوع سلوک بنا بر احیاء اعطاء آن حضرت در حضرت و الدین حق لا یعنی با استعمال النبی علیه السلام
وقت مکرر در مرا استعمال کرده چیزی که عقل فرموده با بیت طاهره آن حضرت و حضرت و لا شغل له کان
الخلق و شکر کرده جوارح من از حضرت ایشان فیما الصحبته در بحر علم و اعلام فرموده مرا اما
حضرت مالک نیز ... واجب لازم است از حضرت ما الدین چنانچه ... از آن کرده فلم تحریر کنند تا
روایت کرده ای انعم الاسلام و حقا نسبت جمیع انبیاء و ... که گفت مرا آنکه در حضرت صادق علیه السلام
از قول او که فرموده است و ما لو الله تعالی احسان کرام ... اجتناب فرموده که احسان فیه باقی
است که صحبت ایشان را ... و جمیع ... با ... و ... که مستغنی
باشند و سید ... سید علی خان ... تا احد ... کتاب ...
الاصول ... شکر ... واجب ... واجب بود برای
و لیکن منفرد ... ولد ... و قول دیگر
حاجات ... تجارت
و علم ... اکبر ... تا
با ایشان ... اعتقاد ... باشد ... حاجت ...
و ... مرکاه و الباقی او ...
حاجات ... مرکاه ... وقت ...
حاجت ... حاجات ...
است که ... حاجات ... بعث

ان ما مشاهده در کتاب نبوی [illegible] و صحیح [illegible] و لهذا جهاد [illegible]

اول برای ایمان [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] اجابت [illegible] و جهاد [illegible] از کتب [illegible]

آنحضرت [illegible] ابی طالب [illegible] و حکم [illegible] بر [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] جهاد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اوّل [illegible] کرده [illegible]

[illegible] واجب [illegible] واجب بود [illegible]

کواجب [illegible] از [illegible] واجب [illegible]

واجب [illegible] احتیاطات [illegible]

[illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

دو حال واجب بود [illegible] باب [illegible] است [illegible]

داخل [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]

[illegible] و صل علی محمد و آل محمد [illegible]

[illegible] مصطفی محمد [illegible]

[illegible]

بر

بر بعضی [illegible] باشد و مراد [illegible]

[illegible] العزیز [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] باشند [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت باشند [illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible] اسلام [illegible] اللهم اجعلنا [illegible] السلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] فاقبل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و استغفر [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

و تا [illegible] نیکی [illegible] با ایشان [illegible] اللهم اخفض لهما [illegible]

برای ایشان [illegible] کلامی و [illegible] کلام [illegible] و قل لهما [illegible]

[illegible] و اعطف علیهما قلبی و مهربان [illegible] دل [illegible]

و [illegible] با ایشان مهربان و علیهما شفیقا [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] و صفت [illegible] و جزاء [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible] او کلاهما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و آت ذا القربی [illegible]

[illegible] و جبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۰

ای مهربانترین و بخشنده ترین بخشندگان اَللّٰهُمَّ لَا تُنْسِنِی ذِکْرَهُمَا فِی اَدْبَارِ صَلَوَاتِی [illegible]
و هر وقت از خاطرت یاد کردن پدر و مادر را [illegible] وَفِی اٰنَاءِ لَیْلِی [illegible]
از نمازهای شب من وَفِی کُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِی [illegible] اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ [illegible] وَاغْفِرْ لِی بِدُعَائِی لَهُمَا [illegible]
[illegible] وَاغْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا بِی [illegible] مَغْفِرَةً حَتْمًا [illegible]
وَارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِی لَهُمَا رِضًى عَزْمًا [illegible]
[illegible] وَبَلِّغْهُمَا بِالْکَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ [illegible]
اَللّٰهُمَّ وَاِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُکَ لَهُمَا [illegible] فَشَفِّعْهُمَا
[illegible] وَاِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُکَ لِی [illegible] فَشَفِّعْنِی
فِیهِمَا [illegible] حَتّٰی نَجْتَمِعَ بِرَاْفَتِکَ فِی دَارِ کَرَامَتِکَ [illegible]
[illegible] وَمَحَلِّ مَغْفِرَتِکَ [illegible]
[illegible] اِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ [illegible]
وَالْمَنِّ الْقَدِیمِ [illegible] وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ [illegible]

وَکَانَ مِنْ دُعَائِهِ لِوُلْدِهِ و هو از دعاهای جناب سید ساجدین

برای صلاح اولاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
اَللّٰهُمَّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسید باز شیطان ... [illegible]

مکر کرد ... [illegible] ... بر ایشان ... [illegible]

کشتگی آدم ... [illegible]

[illegible] ... آدم ... [illegible]

[illegible] ... شیطان ... آدم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اللهم اعطنی کل سؤلی ... [illegible] ... عطا فرما ... [illegible]

سؤالها و اقض لی حوائجی ... [illegible] ... و لا تمنعنی الاجابة ... [illegible]

و قد ضمنتها لی ... [illegible]

و لا تحجب دعائی عنک ... [illegible]

و انت ملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمیع ذلک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علیک ... [illegible]

المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اکفنی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو ابدا امروز مرجحا نزد گفت که من برآ اعدا جنگ نکردم من برآ تعصب قوم جنگ کردم بر ملوا اصحاب سید که کسی

اجتناب نموده اذا خاف عدوه که و عدو من هر کدام که ایستاده و صف مجاهد بدشمن نزدیکتر از سلطان

فقتلهم بجهنم برابا که ساز دشمن را در جنگ او و صنف شان نهم فی ظلمه و جنگ کردن اول اسلام را و وقع ابتدا

در دل او کنجا او و نیز داخل کرده در تعریف حضرابد کما قیل که نیست و بکن حواشد از بیان اعلا کفار

و لا نعلم بشیر درجه درست راکه از سلطان نگه مانکه در فصل اول کلام آورده و در فصل مقدم مشقی نفس آورده جنب

است که فصل اول مجاهد و اتمام امرات بر جهاد بالامات و اما فصل گفته مراطالا اتمام نسب بر جاسبان مکلف

مقرات و اما قول برمی که گفته اند مجمل لام جهاد اول برای تقویت عالم است لا وجه له زیرا که ان دو قسمت که در حال ضعیف

وان مجمد در شام اساسات عاقل باشد از کثر الوا باقرو در باز فرع در تحمل بود مثل صفوا لا معصوم و اما ما کرد

پا و در ان نادرات و حلقه المعصوم بالا لا وجه که ان حسنت که بالشهاده برا کرم فرموده باشد

خاذ کسی از سلطانان جهاد نماید بعبادت قبل دو راه نبود و حسبت که بالشهاده و حکم فرموده باشد

بآراد باید شهید شود معنی آن مجتاج علیه ولا القتیل بر باید شهادت سلطان برادران بود که نابود

و تحاصل کرده باشد و من نوا قتل و گفتن و حقیقان مجتهد بجهد الاثر و بدلوا که سخت کرده

باشد بابها مجیب شدن و حقیقات تا امن اظلم اضنا لسلیت و بدلا که ایمان شود واطراف ملک سلطان

از آنها و حقیقان بود اعدوه که مقد بیت و بدلا که ثبت کرده شود دشمن تو کر بانه شود کان الکفر آبنا

سلیم عقبه غازی با غزا و غزا و هر سال که جا که آورد و خلیفه ساز و حیله کنده را در راه تا او را اعطا یاب

خلیفه و جانشین سازد دیده بار دو بر صفات در جانه خود او و عهد عالمیه غنیمه یا که متوجه شود به جانب دشمنان

طاعدا در حال غایب شدن او اعانة بطا تقیه من نا لم با که اعاد و اعاده که اولوا معبد ولی زنا اید

او آنکه بعبادت با امداد کند باسیاب ما یحتاج ان غازی غزا از اسلحه و نفقه و مرکوب و امثال ان ایضا و آو

على جهاد با جری سازد او را مرد از جهاد تن او با تعهد و جمیع دعوه با جمله کفار و ما در انکه در شرع داده

خواهر تن را با شکیبا و ابا عرا او در علم من و نیز اینهم ترشی با و عاقبت کند تا او از ثبت سر و شیفتا و جم

وفضل از مشقی استاد
ستار یعنی عقاید نسبه
از صغیره و کبیره لا
عظم است دو جهت

و در تفسیر ابو داود امرات بدیهیم
از اداخ و بیح مجال العهد و ابا شاه
حکایت و خاک سخت معنی ذات و حکایت
امرات معنی برای اکثران سلطان
غازی خاو و دلیل سازد و اطهار و اعفر
و طلب و از نابت تفصیل و جزا ای آ
نمیز معنی

اداب من نوعها که سنتهای صحیفه هر شخص اند بلکه وقتیه بباشد و مناسب مقام حربی کوید که مخیا

و کفتنی بود و مشایخ مرحوم سید علی خان طاب ثراه آورده است که بیشتر از شرح جنین گفته اند که جنگ از شیخ

و بیم ام که نوشته اند و مفتی و بنا بر این نسخه سخن ظاهرا آنحضرت است مروی سید است که مناسب نحو است

و قضات و حیثیت غایب که نسبت توفیق مجیب آنها و الیه آید و بعد در جا که غیبت ان دعا هر دو حق او لیالی است

ابن حضرت نیز در مقالات در خبر انها و این معنی بجا بر ما تو رسیده و بعبارات لا حظر مسیح معظم الیه غایة الخ

سبب بود و محمد فضل النوافل والتوافق فی ادراک و تصحیح در معرض و عماد علو زانها در حق

خود و تسدید خلیفه و حکم کرده فاحتاج انما لیعق من انها بیند با آنان خود و عبادت و تعجیر و رفق برای

کوشش از جهاد انها و عبادت و مشتر تسدید و راه نمودن ایشان انها که طالب رشد مجد نماینها را و تبنیع

و مشایخ بشه و جز خاص حاجی اعلام و ای برای انها که طالب هو و صل کنند نا ایشان و تقیید نادیده

و احوال کرد و ملاحظه نمودن تا انکه اکثر ایشان از سه ابن باشد و نیز تا بیضا انها و این بالا که مجاهد انسان

ایند رعایت حال او کنند و احوال او را برسد و کیفیا و اسرار دیگر و پنهان داشتن سرها که او ایشان معطل

و سیر بجو نا انهم و پوشیدن عورات انها و قبایح انها ای و غض و مطلق جرم تا بدی کردن ظلم دستان انها و حسن

تولا سازید و جنبه کرده در برادری با انها یا قاطعون بگفته مطرحون و انا بیت خودا انها دو خیمه

باشد محققه جمله اعلان بوده و نقدر لفظ ساعون و در اشتغالا از اینجا برسد که ساعون است برای مرید

و بعد اکثر ساعون اهل شایع با اعلام مجمع در و فرقه عادت شود را زاحت و نیز سوال کنند و اعلی احوال

و سائل علم و مرز فرض نمود بگیر ما نعم ما سبق از اسلاف است و ضعفا تعدیم و کاسه کون و دلیل در نو

و حرکات و نشست و داخل بود در ما تاب و فلک و آنچه درو عنا رد است که سر چیا از که علا لیست معنا آنها

آب وافر در فعل و از تجلیات التکاسه و حساب جزو دار برای خانه او تعداد در شرح با کمال شغل نمی همت

بکروز با بعضی از گفتار برخی از علما کرده از جمله فضایل و خوشه و منزلت که انجم اختیاج مزنت و در جانه

نیاوان انها جماعت اند و بالتیان عادت دهد و اکثرا حاجت معتبر و حرز در برای تدرکه و ضبع انها از

دو شریعت مصطفویه حرام بود هرگاه حالاتِ مستعیر با مضطرّ ارکشد دقوا که ماعون جز عاریت کرباس منع

ومطلق منفعت واماعون گویند وحق یا بثنا بخرید بکبر وعار با آنرا از بجبر از حصه ماعون الجلال لا تجعلوا الاعون

والمعروف مقصود ... البیت ... از گرده واو ... برای ما هما نیا جنده هستند که هرگاه با ایشان

چیزی ... ایشان ... دو چیز ... ایشان

هرگاه جیف باشد واما اشتقاق لفظ ماعون برخی گویند که مشتق است از معن بمعنی عطا و برخی گویند از معنی

وادی ... که بمعنی قلیل بود ... ماعون جزئی است که ... قلیل است

وقول ... بمعنی سهل ... که ماعون ... سهل ... و ... صاحب ...

مرد ... ماعون ... و ماعون ... قلیل است و ماعون

حاضر ... ماعون ... بمعنی عطا و منفعت ... در

طاعت و زکوة و ... ماعون ...

والعائد علی الشی ... واحد ... جز ... مستغنی

ودر امراد ... از فضل ... برای ... اولیا ...

برای ... با ... ایشان ...

در ... حدیث ... از امام ...

... الغنی ... الفقر ...

الحسن ... الشیعة ...

... حضرة صادق ... الشیعة ...

و ... اعیاده ...

ایشان ... ایشان ...

... ایشان ... که ...

... و ... وارع ... اولیا ... که حرمت ... اهل ... و ماعون ... ایشان

گرم کرد و اداد ... اصحاب ... که ... علما ...

... اصل ... و ... حدیث ...

... ایشان ... الحاد ...

... ایشان ...

حق ... اللهم ... الاحسان مسیئهم ...

... بالاحسان ... که ...

با ایشان ... تمام وَاُعْرِضَ بِالتَّجَاوُزِ عَنْ ظَالِمِهِمْ ... ایشان

... ایشان ... وَاَسْتَعْمِلَ حُسْنَ الظَّنِّ ... کافّتهم ... ایشان

... وَاَتَوَلّٰی بِالْبِرِّ عَامَّتَهُمْ ... وَاَغُضَّ بَصَرِی

عَنْهُمْ عِفَّةً ... ایشان ...

وَاُلِیْنَ جَانِبِی لَهُمْ تَوَاضُعًا ...

... وَاَرِقَّ عَلٰی اَهْلِ الْبَلَاۤءِ مِنْهُمْ رَحْمَةً ...

وَاُسِرَّ لَهُمْ بِالْغَیْبِ مَوَدَّةً ... محبت ...

وَاُحِبَّ بَقَاۤءَ النِّعْمَةِ عِنْدَهُمْ نُصْحًا ...

وَاُوْجِبَ لَهُمْ مَا اُوْجِبُ لِحَامَّتِی ...

... وَاَرْعٰی لَهُمْ مَا اَرْعٰی لِخَاصَّتِی ...

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ وَارْزُقْنِیْ مِثْلَ ذٰلِکَ مِنْهُمْ ...

... وَاجْعَلْ لِیْ اَوْفَی الْحُظُوْظِ فِیْمَا عِنْدَهُمْ ...

... وَزِدْهُمْ بَصِیْرَةً ...

... ماعون ...

حق تعالی [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت حاصل [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیست و هفتم

و کان من دعائه علیه السلام لاهل الثغور

آمین رب العالمین مستجاب کن دعای مرا ای پروردگار عالمیان

لاهل الثغور [illegible] از جمله دعاهای جناب سید الساجدین [illegible] دعا کرد برای اهل سرحدات [illegible] اهل اسلام

[illegible] ثغور جمع ثغر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم صل علی محمد وآل محمد وحصن ثغور المسلمین بعزتک [illegible]

[illegible]

[illegible] **واسبغ عطایاهم من جدتک** [illegible] **اللهم صل علی محمد**

وآل محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] **واشحذ اسلحتهم** [illegible] **واحرس حوزتهم**

[illegible] اهل اسلام **وامنع حومتهم** [illegible]

[illegible] **والّف جمعهم**

[illegible] **ودبّر امرهم** [illegible] **وواتر بین میرهم** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وتوحّد بکفایة مؤنهم** [illegible]

[illegible] **واعضدهم بالنصر** [illegible]

والطف لهم فی المکر [illegible]

[illegible] **اللهم صل علی محمد وآله وعرّفهم ما یجهلون** [illegible]

[illegible] **وعلّمهم ما لا یعلمون** [illegible]

وبصّرهم ما لا یبصرون [illegible]

[illegible] **اللهم صل علی محمد وآل محمد وانسهم عند لقائهم العدو**

[illegible]

ذکر دنیاهم الخداعة الغرور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیاه ساده ابر شوند و اخرج عن ظلوبهم خطرا نشان لا القرین و هوساز از وداع سلطان خطر کرده

مالی داکه ازین صد ادب از بعض عدد و حضور و وصل بلاد کرده کا حبیل الجنة متصل عنهم بکذا

بعث عزیز بر دست و این ساده دیدما حق ساده و لا نرجح منها الاضبار بر وظاهر ساز از سنة

برای دیگر اینها نقا ما اعتقدت فیها انجر اکرام ساده فرموده در بحث بر مسائل الخلفا زمانها که

دایم خواصه و دعوی کرده خواب دنیا اینجا اصلی عمود و تسازیل الای ائمه و شرایعای که اشد و نطق کرده

بیا مجاهدان فی سبیل الله و المجاهدین و شناخته ذات سعید دری جسم شیلا قرین سیاه کالاتحاد

الظریفة بانواع الاشربة و دیدن بخره های جاد بر عیب کرده اینها ساده بانواع ابنا جامه حرکات

در سوره محمد با داینها فرموده او لا تجار التدابیر و ده خذ جندا کو بر ایشان سوها اینها بعینی منه فی الجنة

از اقسام و انواع میوها خوش ترشام صحه لا یجزا عنه منهم بلا دار الاخر صحه بکند اصحی از مسلمانان

بیرون کرده بجو و نش و لا تجزون نفسا عن نفس شیئا بقرار حاصیب بکند با نفس خود باشد در دل خود

کند از اینها ادب مقاومت خود از کفار که بعد بیا بر مثل اینها نه تبیع فرادی بعضی نماز و نها انجمن ان نبشت ده

وجهاد

دلخواه از بعضا بعضی خوش شان ساز که جز کفار و دو بیا اینها استیدبای وصول نفسا اجمالی بکار زار

وجهاد بر دست

اینها نا بعد مانند مهدی اکر یا الا کفار فلک بذلک علا و عمر خدا و غنا کند ساز بعض حب دشمنان ایشان

و افعل بهم اغلظ و عمر و بر به ساز از من خلق ناخشنودی ایشان را و فرق بینهم و بینها استیجار و صیانة انفاذ

جانه کفار و سایر مسلمانان اینها با جز سلاحی به باشند نا بجنگ مسلمانان باشند و اخلع و تا رتق افتد بهم و دیگر

سنها دلتا اینها را بعضها انا علیا که در حق بجا ماندن ایشان منه انزا او دلتا اینها برکت ناحیه خاصیت

باشند از حیله و بر اینها نزدیک با عقد بینهم و بینها اقود بینهم و دوری انداز جانه اهلها جانه قریه های ایشان

تا اینها نر بینهم باشند و هر اکر جنگ بهم نرسانند و حرز بینهم سبیلهم و ممیز کرد کردان ساز اینها را دو تا

اینها بعض کنند راه را تا بر جس مسلمانان بسازند یا دو دوست ارادة اینها ایشان را جبران و تنکو ساز

در میان کرده وی را و بی بعضها کردند و ساکلاهم حق و جبهه و کم ساز اینها را افاق اراده کرد و رها یا خلق

دورچم

سوف

اورده اند و اقطع منهم العدد و بر بعد ساما تا ایشان امداد را دور و بکذ عزوب بعث مسلمانان

و انقص بهم العدد و کم کن تا ایشان نهم بهم دور بر وقت شمار ایشان را کما قلیلا فشد خوالرعب

و بر فتنا دلتا اینها را خوفناک و مسلمانان و انشرا بینهم بحبنا البسط و بکند و نکا سلار در مساعی انها

از بین بردن جنس مساعی ایشان را بکیا دست فرا اقتی و تسلط بهم نرسانند برای مسلمانان زندانها

و سواد ایشان کاهانی ایشان را

و عیال ایشان و ارزقهم السیئة من الطلق و به بند دیار بها ایشان را از سخن کفتن و رحمة مسلمانان

و متکلان ایشان را زخمها بسید بازان بهتر بود با امر و دو بجا باشند و بعض هلال بیش مکافات سا نشد الحمد

ام اعطی من هواد الحزم و هر دو خیانت ذو خرد بهم تر خلق و دیگر بنا ز سیاست ایشان المند و اکر در دست

دارند بعض ایشان که بجنگ مسلمانان را هم امر ایشان را مطلوب ساز نا اینها بجز کرد و دست برکنا شته با سواد ام

اینها جز کره بیان شوند و باسعاد بیاشند یا جواب کنند اینها تا بجا و مسلمانان روند و جنگ بهم و اجرات

کفار بکر حیلها اند و مکافات که جنگ را بر مسلمانان بر بعض کره بیان ساز بیاشید مسلمانان تا همراه ایشان کو

و عقربت تر نا

در دست بر کنا شته اند بجای امداد و تحل بینهم ترددا عمرو و بتحمل ساز با اینها کشت را کرد بهت انتسابها از بجا

و مراد از تجمل یا تصحیحات همین مسلمانان ساز اینها را بعضا با بکر بر بنی خود مشغول شوند تا با مداد نباشند

با مراد از تحمل و ما که کرده بر جنگ بود و اقطع بجزیهم انطاع قرن بعضهم و قطع ساز جو سواها حلق

ایشان نطع انتساد و نا نند را کر بیا تا ایشان بهم سند و ارادة نا خدمت مسلمانان نمایند بعضا حق بر ایشان

و حق رسید که اصلی در از دست الحد جوانب متعارف یا مسلمانان و حضرت طلا اینها جا و رود و دوها طرف ایشان

اختر و دو خارب ساین بر کرد از خود اقصد عقل از خاطر انشا ایشان مدار غلیظیهم و ما ناده ساز دهای ایشان تا ما دا ماد

نیاورند و بینهم اضلاب و جا لهم و ضد و ارکان جستهای مردان ایشان را و اقطع نسل دوابهم و قطع ساز نسل

و اقطع نسل

حیوانات ایشان را تا محو و ضد و عمو او اینها و تعالی تاوتن لهم نجة و فطر سا ز حرص و او زمین بیای اسان ایشان در

نا جز برا ایشان و ما لا داده و تباب و ترای زمین ایشان دو دو سینه حق برای ما القوة و قوی بذلک محال

ایشان را

ای کرهای

اهل الاسلام ملاه و خاو بعضه ده بانی جاها اهل اسلام را از اطلاعها و حصص به دیا بر هر و حکم ساز زمان از

اهل اسلام را در بر ایشان کند

محال نفع بیرون قسو بدلا از

و مراد از زمینهای اهل اسلام

[illegible] و [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible]

[illegible] تا آخر [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] [illegible]

[illegible]

از [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در کتاب ربیع الابرار آورده است [illegible]

[illegible] در آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] جبرئیل گفت [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در بلاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در کتاب عجائب المخلوقات آورده [illegible]

[illegible] قال النبي [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible] و [illegible] که هستند در ارض [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... وضاقت عليهم انفسهم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] عن نفسه

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... في ساعة العسرة ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... حضرت مصطفی ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... حضرت مصطفی

[illegible] ... [illegible] در قرآن ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

از لشکر ملائکه ... [illegible]

و امداد ... [illegible]

[illegible] ... فاستجاب لكم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] هزار ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] سه هزار کس ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] پنج هزار کس ... [illegible]

[illegible] ... سه هزار کس ... [illegible]

[illegible] ... پنج هزار کس ... [illegible]

[illegible] ... هزار کس ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ابری سیاه ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] بکرده [illegible] با [illegible] که ناگاه [illegible] سحابی که از آسمان آمده قریب باشد [illegible]

[illegible] صفقه [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] و اصحاب [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible] الحروف [illegible]

[illegible] بالذنوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بالجمیع [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در [illegible] از [illegible]

[illegible] المجاز [illegible] مجازی [illegible] قدس سره

[illegible] المجاز [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الذنوب [illegible]

[illegible] الخطا [illegible]

[illegible] الصواب [illegible]

[illegible] الذنوب [illegible]

[illegible] الشاکرین [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] جمیع ذلک [illegible]

[illegible]

من عذاب السعیر [illegible] واغفر لجمیع المسلمین [illegible]

[illegible] والمسلمات [illegible] والمؤمنین [illegible] والمؤمنات [illegible]

[illegible]

[illegible] الدنیا [illegible] الآخرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ربنا آتنا فی الدنیا حسنة [illegible]

حسنة وفی الآخرة حسنة [illegible]

در بعضی دعائی ... نوشت [illegible]

وقنا عذاب النار و نگاهدار ما را از عذاب آتش وکان من دعائه علیه السلام لجیرانه و اولیائه

و بود از دعائی جناب سید الساجدین علیه السلام برای همسایگان خود و دوستان خود [illegible] و لعنت [illegible]

دو مسکن [illegible] و حکایت کرده اند [illegible] و عاید است که خانه های [illegible] بود و بعضی گفته اند که چهار

است که سلام [illegible] ... جمیع [illegible] داخل عبادات و آنچه [illegible] اشان از احکام

دار علیه ثابت [illegible] در کتاب لمعه و [illegible] الحجة [illegible] و آنچه [illegible] از اصحاب

و گفته است [illegible] در شرح لمعه و [illegible] در [illegible] و گویا [illegible] اند

مستحبات و [illegible] مستندات [illegible] از حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

الجار [illegible] ... روایت کرده است [illegible] از علیه السلام [illegible]

بلکه جمیع از حضرت امام [illegible] ... کل جانب [illegible]

و [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] ... این دو حدیث [illegible]

[illegible] ... اطلاق [illegible] و اما [illegible]

[illegible] ... اللهم صل علی محمد و آله [illegible]

در و [illegible] ... برای اجابت دعوات [illegible]

و [illegible] ... و [illegible] و مصالح ایشان

[illegible] ... ایشان [illegible]

[illegible] ... باشند و [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

برای [illegible] ... [illegible]

فاجر [illegible] ... [illegible]

افعالات و [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] باشد

[illegible] ... [illegible] نفع [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

الطاهرین [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

موجب ثواب دنیا و آخرت [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... از حضرت امام جعفر صادق [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

از [illegible] ... [illegible]

با [illegible] ... [illegible]

در حقت بر زخات بر شتم میشود ملذات جنگ که مستوجب اسلیب [illegible] و انبار [illegible] والاقدر [illegible] اللهم

و از جانب دعا [illegible] و اما اشیا اقرار الاسلام [illegible] و عناد و مرسلات کرام [illegible] اعاده داد و در امر اسلام و آخرته [illegible] اهل [illegible]

و اخد جهاد ساخته باشد او را حجب اهل [illegible] بر ایشان [illegible] غزوا بر قصد کرده باشد [illegible]

جهاد با [illegible] اهتمام میشود جهاد [illegible] فتعقل [illegible] بر ایشان باد [illegible] و امام او شد [illegible]

باشد بحق مود او را احتیاج [illegible] حادث با [illegible] اعاده [illegible] او عرض کرده [illegible]

[illegible] با [illegible] باشد [illegible] او [illegible] از جهاد [illegible] کتب [illegible] العابدین [illegible] اوراد [illegible]

عبادت کنندگان و اوجب [illegible] ثواب المجاهدین [illegible] داد برای او ثواب جهاد کنندگان و [illegible] نظام

الشهداء و الصالحین [illegible] و در سلک شهیدان [illegible] جناب [illegible] حضرة سید

[illegible] در حیث جهاد و غزوه [illegible] قوم [illegible] باشد [illegible] ثواب [illegible]

و اما [illegible] غیر [illegible] علم [illegible] دانست بر [illegible]

[illegible] که گفته [illegible] الاسلام [illegible] از حضرة صادق [illegible] فان العبد [illegible]

[illegible] اعلم [illegible] الخبر [illegible] عزوجل [illegible] کتب

[illegible] علی [illegible] کرده است [illegible] حضرة [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] میرساند [illegible] او را [illegible] ثواب [illegible]

او را [illegible] حضرة [illegible] جنات [illegible]

[illegible] از [illegible] بر [illegible]

[illegible] حالت [illegible] اشاره [illegible]

[illegible] بدان [illegible] الله [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] القرآن [illegible] فرشته [illegible] النیات [illegible]

هر حقیقی صلوة لا ینتهی امدها و دوری که آخر نکرده و ثنان ولا ینقطع عددها و بر بن [illegible]

[illegible] ان کاتبها [illegible] باشند [illegible] علما [illegible]

بر یکی از دوستان خود فرستاده انک انت [illegible] بسیار [illegible] از [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible] و بسیار استعمال میشود [illegible]

[illegible] احسان [illegible] سؤال [illegible] طلب [illegible] سعید [illegible]

او [illegible] که [illegible] صنع مبالغه [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] مبالغه [illegible] مبالغه در [illegible] زیاده و نقصان [illegible]

[illegible] و ایضا [illegible] در [illegible] کتاب [illegible]

است که صنع مبالغه دو قسم [illegible] حاصل میشود مبالغه در آن [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] واحد [illegible]

واقع میشود بر [illegible] صفات [illegible] میشود [illegible]

الحمید [illegible] المبتدی [illegible] المعید [illegible]

[illegible] از عالم [illegible] برای [illegible]

[illegible] که [illegible] او [illegible] میشود

و کان [illegible] الی [illegible] جناب سید [illegible] علیه [illegible]

سلام الله و [illegible] از [illegible] و [illegible] سید [illegible]

اشتد [illegible] مرکاه [illegible] بود [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] میشود [illegible]

مسئلتی عمّن لم یستغن عن فضلک و برگردانیدم سؤال کردن خود را از کسی که بی‌نیاز نیست از فضل تو [illegible]

بلکه [illegible] احتیاج دارد وَرَأَیتُ أَنَّ طَلَبَ المُحتاجِ إِلَى المُحتاجِ و دیدم من و اعتقاد دارم

که طلب کردن [illegible] صاحب احتیاج بسوی محتاجی مانند خود سَفَهٌ مِن رَأیِهِ سفاهت است [illegible]

وَضَلَّةٌ مِن عَقلِهِ و گمراهیست [illegible] از عقل او [illegible] صاحب رای و تدبیر و عاقل طلب [illegible] محتاج نکند

چه [illegible] محتاج [illegible] پناه برد [illegible] بدرگاه بی‌نیازی [illegible] طلب [illegible]

چه اگر [illegible] فَكَم قَد رَأَيتُ يا إِلٰهي مِن أُناسٍ طَلَبُوا العِزَّ بِغَيرِكَ

[illegible] فَذَلُّوا [illegible] وَرامُوا

الثَّروَةَ مِن سِواكَ [illegible] فَافتَقَرُوا [illegible] وَحاوَلُوا

الِارتِفاعَ فَاتَّضَعُوا [illegible]

فَصَحَّ بِمُعايَنَةِ أَمثالِهِم حازِمٌ [illegible] وَفَّقَهُ اعتِبارُهُ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَأَرشَدَهُ إِلَى طَريقِ صَوابِهِ اختِيارُهُ [illegible]

فَأَنتَ يا مَولايَ دُونَ كُلِّ مَسؤُولٍ مَوضِعُ مَسأَلَتي [illegible] وَدُونَ كُلِّ مَطلُوبٍ إِلَيهِ

وَلِيُّ حاجَتي [illegible] أَنتَ المَخصُوصُ قَبلَ كُلِّ مَدعُوٍّ بِدَعوَتي [illegible]

[illegible] لا يَشرَكُكَ أَحَدٌ في رَجائي [illegible]

وَلا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ في دُعائي [illegible] وَلا يَنظِمُهُ وَإِيّاكَ نِدائي [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولا ینظمه [illegible] و [illegible] که ذات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لَكَ يا إِلٰهي وَحدانِيَّةُ العَدَدِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَمَلَكَةُ القُدرَةِ الصَّمَدِ [illegible]

[illegible] وَفَضيلَةُ الحَولِ وَالقُوَّةِ [illegible]

[illegible] وَدَرَجَةُ العُلُوِّ وَالرِّفعَةِ [illegible]

وَمَن سِواكَ مَرحُومٌ في عُمُرِهِ [illegible]

[illegible] مَغلُوبٌ عَلَى أَمرِهِ [illegible]

[illegible] مَقهُورٌ عَلَى شَأنِهِ [illegible]

[illegible] مُختَلِفُ الحالاتِ [illegible]

مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفاتِ [illegible] فَتَعالَيتَ عَنِ الأَشباهِ [illegible]

[illegible] وَالأَضدادِ [illegible] وَتَكَبَّرتَ عَنِ الأَمثالِ وَالأَندادِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب هشتم

فتجلی لکم الایات بر تو شرح جناب حضرت... از هرا سینا که حضرت مسعود بحق خبر دانش منبع الصفات
محققه جا که سید شاه... که شرح آن در مقام انس و قدس بود که قرالا تحجبکم فرعونی
محکم که حلاوت ما جاحات بیحد... و قول محقق که ما شاء ما جاحات بحق و ملکوا الصدق
و قد لا وطی منقول کل ابرز ما جاحات بحق و ختمه الاتا الفرد و قرالا حضرت مرتضی... ما جاحات بسر
و حدو ختم العلوم وانز فقر انف   و کان من دعا علیکم فاقرنا بکم الرزق و وعده حضر
دعای اجتناب هر کاه که شنل شد بیاد و رزق محققه جا که خواید و حقا اخبار و امتحان معرفت انبیا و اولیا و عباد
ملکین با خبلد که قدر رزق بر شان بی جوهر جناب زمک و صد و به جناب از سلوک منقضبات عنا شنا البرجانم
دالت بیان جمیع از صرع سر اول الحق الکرام کردن ایشان و حقا انها از اشتعال یا معبد و نیز بر و نکام استز
اسباب جود و نیاد و اخون حکم و حصره دار که باشند در تریا که به کلام دو دار دوار دیگری بیکر دد
و دو نهای و امتحان سلاطین را بایشان در عمل توکردن انها از دنیا تا با لوا شان الوده نباشند جا ایشان
بشر ایان نمایند حمد برای آن که ایشان در شیر بیاد و دنیوی حضرت شد سالش حقیقی و سوال العدعوا ایشان
و دو صفیا امرات که حضرت جوی در دند که حجاب بر در کار رحمن بود او اصح یکرا تمام طلا و نقره داد
من چون شکر دم با درب که رسن هیزم رو نقد سیر بیکردم رو رزق بر هر کاه که رسن هیزم روی نیاز بد و کاه کار ساز
محاورم و منضرع میکنم و سوال از جمیع الحلال تحقیق نمایم و هر کاه سیر شدم ترا شکر کنم و حمد و سپاس تو و ثنا
می دعای جناب سید الساجدین علیه الصلوة والسلام اللهم انی اعوذ بک... فی اوراد امنا بنوا الظلم
حفاظ و نماید و شکر وا امتحان بی بر تنا و در مرده ماد از دو ایام حافظ بیا و اعند در روز ما بسیار
جمع کاهی که در صد تعبیر رزق او... سا موسان بر اعاحفذات کر عالی شایر تا مطلوب
ماجان و رجوع ما جدر که تو بی اجابت ما انیا مطلوب الامل از مرده ما و اهو و یا طلبا ما در دار
ادر دو حقا النقضا از و ادرک من غشا لر ذهن الحمد طلبت ام و دو دو نیا را در حال شکر
از جز اهل که در روز و تا ده سنن اند معنی دعا ادوم یا نها و سوال دو وقت نیاز می کنم و طمعنا

ابا

إنا لنا جا علوا العزیز و طلع افتاد عاجم تا ب با دو فرهای دو دو در از دا دو عرهای عمران
بند کان حکمت... حافظ عمران جز بی با ما بیر که کو بیر که ایشان با ابن قدر از عمر رسیدنا در جمیع ما حکم
با اتفاق از عمر و سیر و بعضی سیا دو فرهای دو دو در از در حال که در دو در ششه طولانی
نفس موبد محققه که جا خلاف کرده اند که عمر طبیعی جه قدر است ابن و دیگر گفته اند که عمر طبیعی عمر انسان در اکثر
بر سیده صد و بیست سال بر شرکت گفته اند طبیعی که عمر طبیعی برای انسان صد و بیست سال است ز یاد که حجت برد الات
برا گفته اند بر سن نو ما سیر سال است و غایت سن در وقت ده سال ابن چهل سال بر و حیث که غایت سن نقصان دو شک
ان عمو بر نهایت عمر صد و بیست و شاعید و بحقا ز حجت گفته اند که سبب بودن نهایت عمر صد و بیست سال
کوزام عالم با فتاب با شمو و ما سا عید و در او صد و بیست سال است و بعضی بجنب با نیم هر بوده در ده ایکرانید
قول و دلیلی منقول باشد ذیرا که کتب الهیه و احادیث متواتره دلالت بر ان مدام سالقرضیان از صد و بیست تجاوز
میکرده اند از جمله نوح را در حضرت نوح جبرئیل داده است و عرض بوده است که جبت نیرانی که الف سنة الا خمسین عاما
و بر حق گویند که عمر آن حضرت هزار و چهار صد سال بوده است در جمیل ایالی سیر ف شد و با قوم ماند بعضی چهار سال و بعضی
طوفان سنت سال او دیگر زن ماند و وصف گویند که آن حضرت هزار و چهار صد سال از بوده و بعضی است که ابن است
راجح باز شد انها بود و دو صد بیست که خبر انکه الفک بر طول عمر انکه بعض از خوارق عادات و اعجاز متقارن
دو ما جست و سده است و حرف بحق دو دو حق من کرده اما انکه یا بحق التبیین و هر چه ابن فی
اما ما بدا انکه بر بحق... از ما که به ما ز سبب تجاوز شد جا با انها را در حافظ ذات ما
بکیم و اما عمران قدر بسیار است جمله از انقلاب ما و با شان احادیث کثیر انقلاب زیاد و تجلی بیخ زیاد و تجمعو ز
ادم حاد دم بر خیاه ما بر صرع طوفان از عهد دراز تر بوده است گویند که ورق عاش سیر هزار و سال و بعضی سال
و گویند از جمله عمران عمرو بن عامر بود و شصت بر بقیه با دشاد ادر ضمایر دو اخوت نقرات که از حیث ملک آ
چهار صد سال جمیع ازبا شناس و چهار صد سال با دشاه او بیند و از جمله عمران طبیعت چهار دو صد و بیاد دو نشاط
ازان با صد سال بر هنگام کشته بود و گویند که لقمان بر نمی و چهار صد سال زنده بود و گویند عبد المسیح سعد ثابت

طعام می‌شد و این شعر از اوست کأن لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس ولم یسمر بمکة سامر بلی نحن کنا

اهلها فابادنا صروف اللیالی والجدود العواثر و از جمله عرب ربیع بن ضبع بود و حکایت کرده‌اند که عمرش سیصد و چهل سال

طول کشیده و در زمان حضرت [illegible] ایام عبدالملک بن مروان بود [illegible]

گردید و بیست سال در زمان [illegible] بودم و صد و بیست سال در ایام جاهلیت بودم و شصت سال در اسلام

و از جمله معمران [illegible] [illegible] جاهلیت [illegible]

از شام [illegible] برای عبادت [illegible] عمرش سیصد و چهل

و چهل بود [illegible] کرده‌اند که عمرش سیصد و سی سال [illegible] زمانی حضرت

[illegible] و از جمله [illegible] سیصد سال [illegible]

و اینها [illegible] و از جمله [illegible] عمرش [illegible] سال کشید و از [illegible]

که هزار سال [illegible] که [illegible] هزار و [illegible] سال [illegible]

فارس سعید [illegible] سال [illegible] صد سال [illegible] و در سال

[illegible] ثقیل علی [illegible] وحسب لنا [illegible]

ما یغنی [illegible] طلب [illegible] رزق [illegible]

کاتبنا [illegible] عادت [illegible]

[illegible] کما [illegible]

[illegible] ادم [illegible]

[illegible] وما تشعر نفس [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

لازم [illegible] وحسبنا الله [illegible]

[illegible]

در ما کم [illegible] با معدن [illegible]

[illegible] اهتمام [illegible] بجانب [illegible] و در عهد [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] بود [illegible] فقلت [illegible]

[illegible] و ارزقنا [illegible] و در قرآن [illegible]

[illegible] وفی السماء رزقکم [illegible] اسباب [illegible]

ای اولاد آدم [illegible] و ما توعدون [illegible]

[illegible] فورب السماء والارض انه لحق [illegible]

[illegible] اولاد آدم [illegible]

ما [illegible] ای اولاد آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضعیف ولا قوة بی [illegible] و دیگر روز دیگر بر سلام بر من بود و طلب کرد از من [illegible] سوره را [illegible]

بر [illegible] و سیم [illegible] درگاه حضرت [illegible] بود و گفت [illegible] پروردگار را

[illegible] داده است [illegible] بر من [illegible] الله [illegible]

بود و گفت [illegible] که [illegible] پروردگار [illegible]

مهم / سبب بهشت

[illegible] تا [illegible] بر قرض با [illegible]

[illegible] و کان [illegible] المعونة علی قضاء الدین

و [illegible] از دعاهای جناب [illegible] قرض [illegible] اللهم انی اعوذ بک من [illegible]

[illegible] و [illegible] جناب [illegible] قرض [illegible]

بیان [illegible] قرض [illegible] و [illegible]

کرده و [illegible] شد [illegible]

در ادای آن و اعوذ بک [illegible] دیناه [illegible] جناب [illegible] پروردگار من [illegible] الدین از [illegible] قرض

و [illegible] آن [illegible] طلب [illegible]

[illegible] و [illegible] الدین [illegible] جناب [illegible]

در [illegible] آن در [illegible] و از [illegible]

جناب [illegible] و صل علی محمد و آله [illegible] الله [illegible]

و [illegible] دیناه [illegible] پروردگار [illegible] از [illegible] قرض [illegible]

من [illegible] و از [illegible] مردم [illegible]

[illegible] قرض [illegible] و [illegible]

بسیار دشوار [illegible] و صل علی محمد و آله [illegible] الله [illegible]

فاضل [illegible] قرض [illegible] با فاده

برای قضا و کفایت و [illegible] قرض [illegible] و [illegible] قرض [illegible]

قرض داران [illegible] و [illegible] از [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] اسلام [illegible] قرض

[illegible] از حضرت صادق [illegible]

از [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] قرضدار [illegible]

و [illegible] جز [illegible] از [illegible]

تا [illegible] قرض [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] قرض [illegible] و [illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible] و [illegible]

از [illegible] و [illegible] قرض [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] قضاء [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

خواهد بود [illegible] افتاد و صحيفهٔ او عرض كرده باشد كه لا تنال الذكر و همچنين صدور زبان قال الله [illegible]

[illegible] كه مستحبات براو صاحب [illegible] از آن هركه [illegible] بوده باشد و [illegible]

[illegible] اذا [illegible] اهلكنا [illegible]

[illegible] كه قول الحضرة دو صورت [illegible] دو صورت [illegible]

مقابل [illegible] تقاضاى [illegible] دوام

[illegible]

[illegible]

اللهم صل على محمد وآله و [illegible]

[illegible] بالبذل و الاقتصاد و [illegible]

و [illegible] و تعلم حسن التقدير و [illegible]

[illegible] و اقبضنى بلطفك عن التبذير [illegible] المطلب [illegible] و انفاق [illegible]

استحقاق [illegible]

[illegible]

[illegible] و انا البذير [illegible]

[illegible] و قنعنى [illegible] و اجرنى [illegible] الحلال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الفقراء [illegible]

در طرق [illegible]
[illegible]
[illegible]

صحبة

صحبة [illegible] الملئ [illegible]

والتو [illegible]

از صحبت [illegible]

كه در صحبت [illegible] بحطيل

و حفظ [illegible]

و [illegible]

[illegible]

و صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا تتكلموا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرمت را احتیاج فقرا [illegible] بسوی ایشان جانب [illegible] فقرا [illegible]

این [illegible] تعلیل [illegible] و صبر بر تنگی [illegible] کرده اند و شکر [illegible]

و [illegible] تنگی [illegible] و [illegible] بر [illegible]

[illegible] اتّفاق [illegible] از [illegible]

و در [illegible] است که [illegible] طیّبوا [illegible] و اعطوا [illegible] قلوبکم [illegible]

[illegible] فلا [illegible] و [illegible] از علما [illegible]

[illegible] فقرا و [illegible] بسیاری از عقلا و [illegible]

[illegible] انما الفقراء [illegible]

[illegible] احوال الفقراء و احسان [illegible]

[illegible] اموال [illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] فقرا [illegible]

[illegible] زیادتی [illegible] شکر [illegible]

[illegible] فقرا [illegible]

[illegible] از احوال [illegible] زیادتی [illegible]

دیگران [illegible] است [illegible]

و [illegible] فقرا [illegible] احوال [illegible]

[illegible] اعتقادات [illegible]

[illegible] اعتقادات [illegible]

[illegible] اند [illegible] طایفه [illegible] حضرت [illegible]

بابی [illegible] که ابنا [illegible] از امور [illegible]

که [illegible] الاعتقادات [illegible] و [illegible]

[illegible] ذخایر [illegible] الدنیا [illegible]

[illegible] در [illegible] گفتار [illegible]

از [illegible] ام [illegible]

[illegible] از [illegible] بود [illegible]

[illegible] بر [illegible] باد [illegible]

و جانب [illegible] دنیا

[illegible] از انسان [illegible]

[illegible] از اسباب [illegible]

[illegible] دنیا و [illegible]

[illegible]

[illegible] و ذو الفضل العظیم

و [illegible] ذو الفضل العظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و کان [illegible]

دعای آنحضرت در مرتبهٔ توبه [illegible]

[illegible] از حضرت سبحانی [illegible]

در [illegible] توبه [illegible]

[illegible] درگاه خداوند [illegible] توبه [illegible]

واما در حق خدا و حقوق او ثواب کویند زیرا که رجوع او سبحانه بحسب لطف و احسان است و اکثر

مفسرین [illegible] توبه بر عبد [illegible] بر فضل [illegible] و علما گفته اند که توبه [illegible]

از اسود [illegible] اول [illegible] حال [illegible] که [illegible] ذنوب و کناهان [illegible]

جناب [illegible] حاصل [illegible] حالتی [illegible]

از [illegible] بر فعل خود و [illegible] حالتی [illegible] عبارت است از [illegible]

[illegible] حال [illegible] در زمان [illegible] استقبال [illegible] در زمان [illegible]

و اعمال [illegible] مانند صلوة و صیام [illegible] و [illegible]

[illegible] در عفت [illegible]

[illegible] کفارات [illegible] طریق [illegible] عبادت [illegible]

از آن برای [illegible] از استیفای حقوق [illegible] توبه [illegible]

[illegible] بجا آورد [illegible]

و [illegible] ساز [illegible] بر علم [illegible] خود [illegible]

[illegible] ادا [illegible] حلاوت [illegible] و علما

[illegible] توبه [illegible] است زیرا [illegible] دارند [illegible]

[illegible] و [illegible] توبه [illegible]

[illegible] توبوا الی الله توبة نصوحا [illegible]

[illegible] وجوب توبه [illegible]

[illegible] توبه [illegible]

[illegible] توبه [illegible]

و [illegible] ذکر نکرده اند و کفته

و بعضی [illegible] اعترافات [illegible] اعترافات [illegible]

[illegible] عقاب [illegible]

[illegible] اعترافات [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] زیرا که

[illegible] عقاب [illegible]

[illegible] واول [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] و تعالی [illegible]

[illegible] و لفظ

[illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] اثبات [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

[illegible] اصلاح

[illegible] از [illegible]

[illegible] توبه [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] جای [illegible]

[illegible] مقام [illegible] این جا [illegible]

او داد سهای کنا جان بعنی کنا عنا ز سابر روح ماند و نشر نشر انه براستی انگه مرا ازدست

خلاص سازی و ما ذکر تراق نمیز الخطا یا وکسیلم اشاه و را مجاهدنا و استحوذ علیه الشیطان و ما لبت

برا حا سیس بر تجسس هفته تا امرهم به تفریطا بر کنی که کردانا نجا امر فرموده بوجی ابن تفسیر

تعبیری و تعاطی با تبسته هفره و ستوه به شد و گرفته انجه که بخر فرموده بوجی از ماه فزود و او

کا بجامیل بعید و تنجیلا باشد کیکه جاهل باشد معقدی تو تا یعتوبا و وا ودعد نو او را او کا لنکر

فقل احیا نیک الیه وا با شد کیکه انکار کشته باشد تعلق بر زفا شد احسان تا ابری او و حاصل مراد معنی

اتانی فصاحات که احتجا با غرامت معیز با بدیسه اعتاد بر کتا بالعلم یعتقد که نقد بادو واقرار شنی فقبل

نبهات که آنکه ترا با جاهلات با شکایت و حاصل اشکالات که این کلام بر جا ثابت نه شد و معنیا کرسند و بیا لیات

عفو عنشان حتی اذا انقضت که حسب الهدی که آنکه جد باز شد و بل که گرد بیده او وجه علا

عنه تحایتا با العمی و بیغات اناوا بیغاگو ری احسن ما تلم به دست شر دا انچه که شر زده بود مان بدستور کار

و تکوینها فالقیه بر تبرو ا منشین نزد دا انچه مخالفت زده بود بان بر مرد کار خود دا قاعلی کبیر بسا به

کبیرا بر عید نزد دا خوند دا بند و عظیم و جلیل کما لفرجلیلا و عظیم مردن مخالفت او دا عظیم

دو حالت جلد دا ده تخفیف که سعیا دو چه بوده است و اقای خود مانشا خبر بوده که سعی او

کرده است تا آنکه سر زمین عصا کرد او سند و خضر راه تحقیق نه یاد که در به بر منزل صعات و سیلا

در باقت کوجه عصا نزده است و چه مرا نما از فرما نه کرده است فقبل بخود میلا الکه بن بدارد

بجانب فران بن سیلا سید و ما که را امید دار نه بود از جانب تو سبحانک حیا کنند بود از ذات

امر او ا نجا ازا او دا اغاز بر ده بود دو حجه د عتبه الکف و بر که حاید خواهش خود را سو به د کل

نقد نکه دو ما نکه اعتقاد بر و بعقل و کرم ثبوت است فانک تطلعه بتجسا بر فصل او خود فرانسیسی او از

تعیین و عزیمی درست و مقصد که تجز فیه انا ما اضافه و ملکوت که یتخد فنا از درون خلوص عقیدت کل خلا

ملحمر من کل مظلوم فیه عنه که تحقیق در ما بوده طوا از مر حمل طوع خبر حیا بد و آتیج رحم من کل جهالتی

دیگر کمر علی فرموده اند که تا بیان سر شما از گمی کرده که تو بعین تو بیر که و سلف ابد از ما حیا کفن مرزود

مطهر با اسل بلا اثر است و خوانی تو ده است جمع اطبا جا بجا فرما که او رها سوخته در رسما و دانا او دو نقد

دو حال الاحرار دینی بر ده حالک خواهد بود و دو مرده که تا باشد بجدقا از شی سی بر بخیلا را دید بر کسیانکا

کرده دا بند گاه ختا فرا ملعید حقو بر دیگر تا سبب حنیف خود بود را آنکه تو اما ن صحیفا و دا

بیا برده منها جات تا صاحب سخن بر کنی ذکر نیده او و سر شیخ نیا الله در کجا بار صنی بود نا بکی

تو بعین تو به کند سیا نه دو خط عظیم کرده شده سنن اسلام را از کی سا انکسر نبود طرد دیگر بی اشتا املا گیا دو

اصل دو سعد و اما شیب نزد دست آنکه مرده او دا را بید ما تو قتا انفاس تجا نفس ارواح ما که کند که تا چند ساده

سنا بر اجا بت قولا که کند جا جرمی سجابه و نعشا از انا صابر فرموده اوقیل بحره جز با انهن که کند

نکوا ابر قیما لا املا تو به دو عم آنکه امر ره دست مد صدا اما بیه و دو صنعا صفر صحیفه دانی سیاه بود دو خط

کیره بجز کجیه بلی بصفت نیز ده جا جرمی سجابه و نعشا از ان جز دا دمات کلا بل ران علی قلوبهم ما کلو

از مرة اول ات که اغتنموا التوبة قبل ان تصیر القرب نائیا فالمستقبل ناسیا و قبل ان یکون الحصول

غد اول الموجود عدما و قبل ان تجیبا ذرات الرهین مراد فی حیا و فلا انابة عیان و لا توبة

انابة و اتباع و از منا سبات مقام انیم علاقه داد و دست که از بی کنند دیگر الا الله اقدام کعت و لی تکا

الشباب دو بیند دیگر را کند در وقت موت که لا اله الا الله دیگرا زد کفت لمنت بنی علا الزمان دیو رحمن

دو وقت مرد که دیگر لا اله الا الله کفت تبدا الليل وطايا الملک و آتی التراب و بعض جزیان ما تحضر کفت

بعض از ناصحین که طریق تو به است که او لا خود را از تبعات عباد بری سازی و خود را دو حرفها از صاحب

آغاز مرد و مرد بیا زید و کاه خلاق کار ما را زدی و ثبت بجر دا کسا و یکان حالت کاری با فروماند

و رنجا و انکی و دو منظر قرار ده خود را تا که ترسبی بوده که از آن ما بدو وقت وجم و وقت عجز و مرد حادو

رجوع تو جسور دکان می طلب تو او از دی حور بیا نشینی تا از عذاب وا دما حاند وقتا امید و او که را ند

و که یا ان آفا تو اجمع بد تو ان و رجوع تو ا مید گاه خود نزد و و تو بسیار آزا او برکشته و عدت دین

از درگاه او [illegible] دعا [illegible] نظر [illegible] که [illegible] اگر [illegible]

و [illegible] با [illegible] سابق [illegible]

[illegible]

از [illegible] نمازها [illegible] حضرت [illegible] استغفار [illegible] بسیار

[illegible] نمازها [illegible]

[illegible] از دعوات [illegible] حضرت سید الساجدین [illegible]

یا من [illegible]

[illegible] یا [illegible] عظم الذنب [illegible]

العفو [illegible]

[illegible]

الهی [illegible] عبدک [illegible] العفو [illegible]

اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین [illegible] یا من لا یصفه نعت الواصفین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible] لا یصفه نعت الناعتین [illegible]

[illegible] و یا من لا یجاوزه رجاء الراجین [illegible]

[illegible] و یا من لا یضیع عنده اجر المحسنین [illegible]

[illegible] و یا من هو منتهی خوف العابدین [illegible]

[illegible] خشیة المتقین [illegible]

[illegible]

سوال [illegible] از [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واستغفرک [illegible] عظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لا [illegible] یا الهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا [illegible] رب [illegible] کریم [illegible]

[illegible] الذنب العظیم [illegible]

[illegible]

قد جعل لکل شیء قدرا و سیق که اهل آن جمله ها تو مطلبنا الامراض در حالیکه اطلات کند اهل سرا مرتد افیا ارقیتیه

من الدنیا که در اجزا ار فرموده باشد از هرا نفس تو در مطالبه و ادب سنتجا و عدله در حالیکه عجله و بریع

می حاجت اجابت دعلها و دوا سبید وصل نه قیاد و عدم تیم من الاجابة در اجزه وصل داده تو باید از اجابت دعا

داعیان در قرآن که فرموده ادعونی استجب لکم بعض جوان بعد اما استجاب باشد برای بعضا ان امر طلبه را حفظ ملکه

شارح صحیفه کامله مرحوم سید علی خان نوشته است که بعضی از اکابر سادات در مطبقه ان صحیفه سجادیه در ائمه رزنت شان

که سزاوار است مراعات کرده تمامی مواضع در سنن و آداب با تجرید وقف کند بر لفظ تقول که مذکور است در دعا

برا ابتا کند بلفظ ادعونی و یا اکو وصل نماید با اظهار همزه مضمومه ادعونی بعنوان حکایت نه اسقاط آن

در درج کو که همزه ان همزه قطع باشد تا متصل گردد کلام مخلوق از کلام خالق و منفصل نگردد تنزیل کلام الهی

نیز و اما الفاظ ادعیه ای که بر حقیقت نموده است که تابع اسمعیل است که جمیع کتب دعا باید و هر که کلام کواید

ذکر کرده اند از وقف بر لفظ تقول ابتدا با وصل آن ابتدا تا جنبه آنست که کلام خالق هم بوده و از کلام مخلوق

ممیز نکرده با اکثر نسبت است در ادا بعضی جا جز لا اختیارات وقف بر لفظ قولکم در اجاد کرده است کلام بحق

تو کلما انما نفعل با بنیه من تو بالجلود جایز وقف در لفظ قولکم شود و حکایت که کسی موهوم شود که ما بعد آن

متصل قول کفار بود اما هرگاه قول کلام الهی که حکایت از قول بود بر بعضی ادعا عین بود وقف اصلا نه برای که

در وصل حسنه موصوف حضور رساندن اصلا نشود و بلکه لزوم وقف نسبت بمعرض در استثنای تکرار جایز است

که سیر معنی حضور دیگر در اتیان جنس که وقف لازم است بر لفظ و ما هم بمومنین از قولکم و یخادعون الله

زیرا که اگر اجاد و کلام با یکدیگر وصل کرده شود موهم این میشود که یخادعون الله صفت برای مومنین گردد پیرا از وقت

حضرت ان که از سلیقه شود در اکثر کسی بعلاوه وصلا با یکدیگر تخالف لازم آید به تخصص ان که انجه مستحق

از وقف بر لفظ تقول لا و جبر لهم بکلمات کلام داخل است در حتی که وقف جنس است برای اکثر تمام نبود کلام سابق

تکرار لا احتمال آن که اسانید حرکت که وقف معتمر شود نیز اختیاری اضطراری زیرا که کلام با تمام میشود با ان

جایز وقف برای تمام است از اختیاری که بند و کلا از جمع خواند و جایز نیست چنانکه وقف در ان بکر بسبب عروض

تا تنفس قطع نفس واشال ان لعلم الفلانی ابیستاده مخالف بر سبیل معظم ابو بر نوشته است که اگر تو بکسر که این توجه

در کلام مجید جابجا است نه جابجا دیگر و کسی تصریح باین نموده است جواب بکر که این جا ادب در هر کلام صحیح حضورها

حدیث و خطبه ها و غیرها ساوات زیرا که مراد ما ابن فی هاهنا موجود فلانت کلام و نظم آن در سلاسل سورمعنی وقف و صمیم آن

مخالفت نه اینکه جایز در معنی حمل خطاب کمثل او چه مرتبه بار نظر فصل و وصل مطلقات با استنباط اجاد و اظهار

با حفظ مند که اراده بعد تلفظ مراعات میشود و لا اظهار نیست و اکثر وقف نسبت نکرده ای قرائت و این خواند

گفته است که جا بیست وقف در حاشیه دمحتاج ایوه موصل از جمله ملاک و در حالی از میان مقبول و مراد از

جوانا ادا کرده است و این عبارت شان از حسن قرائت اراده فارغ باشد از حرامات و نه مکروه مگر اکثر قصد کند با نحو

محرمیت قرانا وصلات مستوری اکثر نیست که از میشود فصلا فنا حرام و اما انجه ذکر کرده شارح ذکر از وصل کردن متصل

باد عوند با اظهار همزه بر سبیل حکایت از جهت اسقاط همزه در درج بر اثبات عجایبه حضرت ها از معنی مرادی

زیرا که قطع همزه در درج خصوصی جایز است و جرح بر آن بحسب در اضبع کلام نه مراد صحیح از غیر همزه وند و اینجا

که ادعیه حکایت نموده است جمیع زیرا که حکایت اجر که موضع سزا است که ایراد لفظ متکلم شود بر حسب اجزا

کرده است اما و کلامش و لفظ ادعونی در کلام اینجا قطع همزه جنب بلکه موصل است جایز حمل ایه در بین ایه بر حرف

ایرادان مقطع همزه با حکایت و اما قرانی از متصل شود کلام خالق از مخلوق برای کلان است با اصل قصر معتزل که کلام

الا ما سلو العصر او حال اکر متقال و کلام مجید غالبا از آن کلفاد و قرانا حکایت جز ذکر نموده است که مستبدای انها همزه

وصلات و قطع نموده است و اسعی جمیع منقطع ان که موده است ابتدا لوالد انادانی است ونه لو الجلیا مثال لو الاحتاج

و کذا سبحانه و هو لما ابتدا ارضنا و هو لو اکتفا لنعما اذ حیا الحزن و نا لوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و جنب فرق کلام

کلام الله عالی بر جای حکی و طلب ادنی کلام در اینجام با وجود آن با تمام برای این است در تمیز از محمول اینجا مستحسن

و کان برده است که این کتاب را حال اصلا بر این مثبت و منفصل است که اشاره کلام الامام قدس سره الله فضل است

محکمه ارجعنا و ما ورد و در نیست بر معنی لا و و اکتفی بحضر ایشان و ملاحظه سازد از ابدی ترتیب و مراجعه تو

در حالیکه مراجعه تو بار بعد تر کشا عالم ان بوده که لعنتک یا قرانا جا بجز مراجعه مثلا از جانب ما در حالیکه مستقیم

با اقرار در حق خود [illegible] گناهان [illegible] عَنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ [illegible] كَمَا وَصَفْتُ

لَكَ نَفْسِي چنانچه وصف کرده ام [illegible] خود را وَاسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ و بپوشان مرا [illegible]

كما [illegible] الاستغفار [illegible] چنانچه [illegible]

وَثَبِّتْ فِي طَاعَتِكَ نِيَّتِي [illegible]

[illegible] ذَلِكَ بَصِيرَتِي [illegible] وَوَفِّقْنِي [illegible] الأعمال [illegible]

از اعمال [illegible]

وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِكَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الْقِيَامَةِ [illegible]

[illegible] أَتُوبُ إِلَيْكَ [illegible]

[illegible]

[illegible] لَا تُحْصِيهَا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع

[illegible] توبه [illegible]

[illegible] توبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] انه [illegible] التوبة

[illegible] يَقْبَلُ التَّوْبَةَ [illegible] وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ [illegible]

السيئات [illegible] وَيُحِبُّ التَّوَّابِينَ [illegible] توبه [illegible]

[illegible] إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible] ربنا [illegible]

[illegible] لا أعود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] توبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا أعود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] توبه [illegible]

[illegible]

اگر غیبت بان مغتاب رسیده باشد و نحو ذلک و قضا فات اعمال حسنه و اعادهٔ شرعیه [illegible] از مظالم

بانسه تنها و داعی حقیقی در توبه واقعی گفته‌اند که هرگاه کسی ظلم بجا اورد مانند قتل و ضرب پس لازم واجب

دو امر یکی توبه از ان قتل و دوم خروج از مظالم و ان تسلیم نفس است باولیاء مقتول تا اگر ممکن شود تا او

قصاص نمود پس کسیکه توبه از ان بجا اورده است یکی از ان دو واجب [illegible] و کسیکه بجا اورد یکی از دو واجب را

موقوف بحسب احسان بر قتل واجب دیگر بجا نحو هرگاه کسی برادر و نماز واجب بر دو بر یکی از ان دو قضا نمود

موقوف بحسب احسان باطلاق اند و کیمیای سعادت شیخ بهاء الدین در کتاب اربعین بعضی ... بجا نیاورد

که بجا اورده است نحو تابع ذنوب است از قضا ... و اداء حقوق و یکی از قصاص و حدود و نحو ذلک

شرط و صحت توبه نیکاشنای ان واجب است چند ... و توبه حسنات بدون انها خطاب بالاتفاق ... از

دیگر تکون قضا فات حاجات و حقوق ... که اگر باعتبار ... دیگر باشد که ان ... تو ... از

ابر ... حقوق ... کلفات ... ان ... بر علم ... مرد ان و واجب ... ان

و اگر باعتبار ... دیگر ... از حقوق الله است ... حقوق ... واجبات ... ان و مباحث

مکلف تو ... انسان ... از کسانی که مستطیع ... حقوق ... تو

متوجه کفارات مثلا و جهات ... حقوق ... اگر عبادات ... مانند

الفوایت و صوم کفارات ... و اگر ... مکلف ... اگر ... از

ان کفاره کند ... حاکم ... واجب ... و اگر ... کفایه ... باید

حدا ... اگر ... حاکم ... حقوق ... حالی ساخته ...

انا ... حقوق ... ان ... از ... مواریث

... یا کسی ... ان

انصاف ... نماید ... که ... ساحت

و بعضی گویند که ... اولیاء ... واجب است

بخشیدم و باز با او زنا نمودی و پس توبه شکستی و از عصیان دوری نمودی و باز توبه شکستی اگر باز هم به اینجا

مرا یکی نیا و لیکن دائما اللہ ... تبلیغ رسالت ... برای نماز ... از

کرده ... گفت یا رب ... از ... تو ...

که عصیان کرده ... و باز ... تو ... بخشیدم ... گناهی کرده ... اگر

تا ... گناه ... بجا ... تو ... که ... دعا ... جای

انقلاب ... لا ... ثم لا ... ثم لا ... ثم ... و ... الغفار

کرده ... ابتداء ... اللهم انا عبید ... ابکر

... و ما لا تحصی ... علم غیب ... در

فایق ... که ... و ... تو ... ذنب ... در ... و ... او ... در

و حظیظه ... و حرام ... در ... کنت ... توبه ... مرا ... جبا

تا ... لا ... بر ... تو ... لا احصی

... تو ... بر ... تو ... بر ... تو

ما ... توبه ... و ... از ... با

... از ... دیوان کتاب ... و ... برای ... در ... از

اللهم ... اعتقدنا ... از ... در گناه ... اگر

... یا ... تو ... تو ... و

... از ... او ... کنند

... از روی ... تفضلا ... عن ...

... اللهم ... بحق ... بر

... از ... ما ... از ... از

وحب تو من خطرات قلبی را که در دل خطور میکند از خواهشهای نفس و هواجس شیطانی

و لحظات عینی را ملاحظه کرده های دیدن که بان نظر انداخته باشی و حرکات لسانه و حرکتهای زبان

منا انچه تو نطق فرموده تو بتر فرموده ها تو برو وجهی که سالم باشد بیان تو به کل جارحة علی حیالها

هر عضوی از اعضای من با نطق حکم فرموده من نعمالک کما ذکرت تو وان ... المعتدون

وابنها استعمال اعضا و جوارح من از ان معصیتی که بعد ... الذین ... الیکم

از سوی من مقطوع ... اللهم فاغفر و صحب خطا و قبایح ... ما بین یدیک که در عقد

ابتدا ... که بعد و شد و اقربا ... از یک نفس کارات دوری ... هنوز ما کیک ...

تو بوده باشد و توجیه قلبی من خشیت ... و از خوف تو واضطراب ... کانه من ...

و وجوم فرما اضطراب ... از جرعه و خوف تو فضلا ... تو به بر ... باط ... را

من مقام الخزی ... بجای ... در درگاه تو ... بر ... طلب ... لم

عن احد ... از ... شفعت ... که مع ... کردم ... و ... شده ...

خلاف تو فلست باهل الشفاعة ... لایق شفاعت ... اللهم صل

علی محمد و اله و شفع ... خطا های ... و دستا ... وسیله ... کاهان من کرم ...

وعد علی سیئاتی بعفوک ... من ... ولا تجزنی جزائی من عقوبتک ... وجزائی ...

علی ... جزای ... ان ... علی ... و بین ... ما ... و حلقی ... لدو

من که از ... عقوبت ... بکنی ... کار ... باشد ... کار ... و تضرع

الی عبد ذلیل ... و ... قوت ... کرده ... که سلطان ... ولاد

بر ... ما ... دادم ... حاجت ... واقعا ... واسبغ علی ... لی

عبد فقیر ... که ... مراد ... از ... فضلا ... حاجت

بر ... ما ... حاجت ... اللهم اجعل ...

واداء حقوق ... اطلاعات واجبات ... ارشاد ... واحب

ان ... از استغفار ... بر ... اصلا بر ... از ... که ... دو

از ... بر ... واجبات ... که ... ا

بر ... از اعلام ... که ... اعلام ...

از ... که ... سلطانیه که

از ... تحقیقات ... که ...

... در صورت ... بود

... که در صورت ... و ... عنوان

... وبسیار

... ارباب

... از ... در صفحه

... الخلیل ... ما

... که ... بر ... ما

واجب ... کتاب ... که ... از ... ملا ...

بود از کتاب ... صادق ... ما ذی ...

... جواز ... بدعت

از ... صادق ... جمع

... واز ... شده

... ما ... شد

... حاجات ... انچه ... الدنیا ...

وگفتم اصحاب جز بود نوکر بود رد از جمیع انجر کب کرده بود و معنا نا صاحب جر کرد اگر فضائی از صاحب تا ل

رد کن بر جان ما لا و کیک علی قبا از خرجار صفعق کرد من صنان عین بر لعنت خنب را بجان بجاز [illegible]

جلد و خو ابی بر بردات و گفت سکنم حلب خلاء ابا بد جز کو بد بیا بجز از با با بگیر زاهد و سکل افتی بر جا کرده

زمین جانسانلا انجا از خود ما بیرون کرد حق و شمار دید نه بر سایه با حوا فا فا نیم و حق جاییله کرده [illegible]

جاری کرفتم و فقر و بی نفقه جا اخلاد و فرستادیم را دی کر بدیکر گا مازان بکذشت کر بار کرد بید و بودیم کر میباد

ادر فتم با بکمد از من اعطا اعام را و در حال احضار دید بیا حر تاز کرد و گفت با علا ب حمزه و کند لی

و آتیه صاحبک بر برجت خو قطا شما و شوم بکقیش و ند فرا و شدیم بی سر بر دو رفتم و تحیات کیا اکر کنند

حضرة امام جعفر صادق علیه السلام شرف شد و جرح قتل اصحاب بنا فساد ذریه و عذر کما و کار دیا با بجز رنط با از [illegible]

بود ایم تو بر حد ضکردیم کر احوال را از بان بر کرد حامه و بر زدیم خوذ و فر جه شد و بر کن بلا جنینو مقر برود اذا فقرا و

لا و عا بتبدیا النوبۃ الا صفینبک عفا و عفا عدد بر ستکو شد و علید برا عن بهمنی تو به سر و عفو سکر بیاری صحبت

ولا استیثا النبی بعد حفظا یا الا عن ترکتیه و ضبت استیثاله و گفتی بنا از خطا عاجز فر شدگرا ما نی کرد و از تو

تو خطیۃ بعنی کالیۃ بر تو و سا و ما بعر شد و نه با یکه احتیاج معتر لصعد علا شتہ و گفته و جان ما

و گوئی معتبر تا لغة و شعدا شوما و شوم خود را بحفظ و حاجی که انع خود مرا از دخل کرد مقام و حطا ها

تخته جا کو صدا در قراءت خود و شد باتقه زنهار بر ای لب بیجا از نا بیعفا و حت فتی و هوانی و قفا نمود عا عات و قرا بیخ

و وضع و سادس ان و آن فا و ایجی و اتی شهوات برای عطلیقد و تخصیص و ترغیبات برای منو بینهد بر تو سل جستن بر لی

الطان لطیف البیر و قلب عجا بی تقیقات ما بینه زیرا که اجلا خوبی جنید این برای عامیت خاصته را بر و عنایا

تا سه شنا به رای با مر اخر بطا هره و عا قبه و صاحب مقام حقیقات که نفقا الا سلام در کتاب کافی سند نزدیک حضرة امام [illegible]

کرد نقل ما حو فرستا دستی جا و که بر و جی بیش من ما جمال و دوجای کو گفت عثمان کرد علی بن جعفر ان نو کردم و [illegible]

عثمان من بود در تقاضا امر حیا و سر بوده نا فرحنا خو کرد حق دار تو در که ستم برای کر یه صیادم نا فرحنا کنی ما امر [illegible]

برباب خانه بر جز حفرة ما جا لا اخر در ابته را خاطرات قدری بر و گفت خو فتا میفرا بد کر سعی کرده ای ابر [illegible]

کرده

وَمَن عادل لا ينبغي على من تضرّع اليها و بناه بجوم عجایب تو از آنی که انجاح فی عابد و کریک تضرع وادی که خود ان

ولا ترحم من استطعتها و رحم فی کند کسی که طلب و حی رثاء داد و کند ولا تعتید علی التحقیق عن خضع لها و قادر

منت بر تحقیقا اگر کسی انعام کند جای او در جایگاه علی و صبات بر جلا از دو نوع که انه در وقت حیات [illegible]

قرائت با شد می توانند ذریه اکر خوشنا او دوار حضر فقر بود است بر هر کار او تر شو کند صحیفتی جا بیدو مبتدل [illegible]

دیگر شود ما ند انس نزد یک خود تفاوت جز بود ند کوئی بدکردا و سلا ما و اغرقه بلی من عضادیها الغائج

اذا هما و بنا و پسر عجایب بنا از کرد بیا عاز کر بلا وکشاده است دهنها عاها ما و حیات تیا الفضا الغوبا یا تنا جا

بجز سلا و تیر جاه

وارد ما دهای دو ذخ کر صاد و فرا اقه با بنا ها بنا و خود یا فضادیر و نیز شتعا اند بطالتهای خود و ذبرا که جو جزیه با بیا تلی

خود صدای کشا اند و نه اند اند بیک تا ترجیح و ترانیها التی بنقطع اسعار و آفتیه سکانیند از الجر بار تی ساقی

دوده رد لتا ساکنان آن را و تجرع عل تی پتی بقوکت تعبا جابر خود لباس نما را و استنبط لبیا با علدها

وعما بت بجزام از جانب بر از اطا از او ان عقیق

و دار حر طایر جانب برا از ای اجهد عید دو رد افتاذان و اخرجها و موخو و جمل زا قادر دادن در آن عنا تا بر

نو نو

ان کرد و بر بقین خود و تا الا ولی با شد حو و عار تن بود و تجه و عتیدا و بود از ان نیا و حکم تا ان حال حسبنا سیبه و صفان

از آن اللهم صل علی محمد و آله و لا تجو بنی منها بفضل و حلمک و بنا ده مرا از انش بعضل و احسان و رحمت تو و آ[illegible]

عثرتیه تحسین از فالتکم و دو کرد از لغزش من بیب خو بید و کرد ستر تو و لا تخذلنی یا خیر المجیرین و حقا

و امکنا و مرا در حال خود ای بهتر پناه و حفظ کان لتک حیی الکرهیه حد و یگر تو حفظ میفر ما بد او میکرد [illegible]

حفظ تو باشد حفظ ان از بعد ما کتاه بار از امر دیگر با غش کرامت جز نداز و از خوا دیتم و تفضل الحسنة و فی کتیبی

خوند را جا در یک باعث سرور بر ند تو بیفشا ز بیوی با تو توفیق بر ای بر ظاعات و عبادات و تقبل ما فی [illegible]

و تو کنی انکار اد ه نیز نا قادات علی کل شئ قدیر در ذای خدا و ند ما بر هر چیز قادره و در وایة اللهم صلّ علی

محمد و آله لذا ذکر الا بار خدا و ند نا در ود فرست بر محمد و آل او هرگاه یاد کرده شوند خوبان زیرا که آنها جو تا بند

و صل علی محمد و آله ما اختلفت اقبلت اللیل و النهار دو در و د فرست بر محمد و آل او ما دا میکه بیرون شوند در بی یکدیگر شب و روز صلوة

لا ینقطع مددها و دو دیکه بریده نشود مدد ان ولا یحصی عددها و زده ان بکرده شماره ان صلوة تشحن الهوا [illegible]

و جای دیگر [illegible] آن که ابرار و تخصیص شود
بر بدعا ها اصلا علیهم بی شفقتی که در
میان شکا ها ما شتاق رده و بعدی بود
کرد از آنجا بر ای بیشتر آن ها اورد که وجود
بر معنا دا و دو معناه دو بشر شود و
مراد کنند کرده در بر جا از آن باشاید
اسا و رحمها و هام زیرا سوده آن از
ابتدا او جر و قابل تعمر و باد

دو دوهی که برسازد هوا را وَمَثَلاً الآرضَ وَ السَّمَاءَ و مانو کند زمین را آسمان را وَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْضَى و درود
خوش گرا برسوخته را وصله سود من با نا افتاب و اشی کرده وصلّ علی محمّد الحبیب الرضا و درود فرست خوش نظر برو این الله
بجا از آنکه دل سالی سوز با شد بان صلوات سابقه صلوة لا حد لها ولا منتهی درودی که باشد برای ارحمه در گیب
و گیبت و نه نماید که برای ان سرمن بود و بر صد   وکان یقرءُ دعاء طلب الاستخارة و هو

دعای استخاره

از دعاهای جناب سید الساجدین علیه السلام دعائی که در وقت استخاره می خواند تحفه ملا کمال استخاره مثل اشارت
بعقد طلب کردن چیزی از حق تعالی و او را بکی داده می گفتند سنجیده و دعا و نشها بعد استخاره اینست که در وقت
امری و موقع خند و در مصلای نماز بنشیند و دل خود را بحضرت حق تعالی متوجه سازد و دل و حق تعالی
بخواهد از فعل و ترک عالی تر بود و احادیث در استخاره بر انواع و قران و تبع انواع استخاره اما طلب غفلت
و طالب ثواب اند علیهم وارد است و ملا کمال سعید علی خان شارح صحیفه آورده است در صحیح آنکه نکی
دعا بجای استخاره بوده عالم دعاها و اجابت را بی قیده بخوانند آنها بحضرت جابر که رضی الله عنه کان یعلمنا
الاستخارة فی الامور کلها کما السورة من القرآن یقول اذا هم احدکم بالامر فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة ثم
لیقل اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک الی اخر الدعا و استخاره و اداب بجنبه ها باشد اوله
آنکه انرا کبیره دعا استخاره می کند باید مباح بود چه در امر واجب و حرام استخاره حرام است و اما مکروه است پس
اگر دو ست باشد که سنجیده بود و در فصل بکی اما جانب استخاره مثل اکثر دو هی دارد و چیز احد
بعضی دعا و هو و بعض دیگر حاضر از قبلها استخاره کند و هر کدام در علم حق تعالی الراجع با وجد
با ثانی در بعض سنه مثل بی اد و مثلا ما انتقال لا دعوی اما استخاره و کند با نیمه خود دا عطر بعد از
صدف و حسب و باطن خود را یا اکن حاجا را تنهم و صیب و اکثر در دو کعبه نماز کند بخوانند دعا اما صورتی که
و هر شده در رکعت تا نیز کند و با داب تمام ان دعا را بخواند و در وعده خود ذکر ما بحضرت حق تعالی و هر کس
و جی که دوران مکه آنها از آید و احادیث در اخصیص بان دعا است سترکا انواع استخاره واردست و اکثر استخاره
بعد عادت و مراجات را کنه که دو واقع است نه تنبع و نه معروف از بعضی ان مذکور شد دعا استخاره صحیفه

دارد

الخائفة الیک و در احتیاج بجناب تو انک علی کل شیء قدیر بد وسیکه تر از عبادت ما برحق جلالت
و هو علیک یسیر دران برجناب تو ای رب از رب با شد الات طلب حباب
وکان من دعائه علیه السلام اذا فرغ من صلوة اللیل و هو از دعاهای جناب سید الساجدین دعای که هر گاه فارغ
می شد از نماز شب تحفه ملا کمال صلوة اللیل اطلاق میشود در احادیث بچهار هشت رکعت و لانه نماز شب و بر شفع
دیگر اطلاق میکرده بر یازده رکعت با اضافه سه رکعت شفع و وتر بر ایشان و تمام اطلاق میشود بر سیزده رکعت
با جفات و در رکعت نماز صبح برایشان و علی هذا باید احتمال بر وجه که جوابها آنها اصل از هشت رکعت باشد یا
بعد از یازده رکعت یا بعد از سیزده رکعت بهار کسی بندد کتعا حنیفها را یا قرائة عرا ایشان را بعد از
جملة اللیل ظاهرا خواند ان بعد از هر یکها فتا نماز هر اشتال بر وجوهی است مذکور که شفع
حد بعد هر ده باشد و شیخ بها الدین اورا انتهاء بعد از دو رکعت صبح تر دهات در کتاب مفتاح
الفلاح سنة الشیخ الطائفة مصباح و شیخ کفعمی دکان ما از ده است بعد از وتر را ذکر و ملا احمد دعا کرده
علیه و بر که اول وقت نماز شب صحف لیلات است و هر جملة جمیع گاه صحیح ترمیز باشد تبرئات و اکثر از نمازها شب
چهار رکعت کرده و صبح مثلا بعد را جز از نماز صبح جا اورد مخففا با کبری تنها اما و با جمعه اشتبا ایات
تقدیم انها جا انتها و مثل جای دعوی بجا مقار را شد چنان که خوا باشد زیاد بود با یکی مساز بود یا بی دعا ذکر کند
شد ابد مرمز مسعود ثانی اما ولکن چنان ان ابها انتقالات جو اسحر اللهم یا ملیکا الشانی بحقا و نه خالی
صاحب بادشاهی حاکم بالحق و الخطر و سلطان کرشان السلطان ابدی بحلیل مود زاده و سلطنتو التبیع
بحق حبود و کالا امر ای صاحب بادشاهی که شیخ استاد حضرت جاوید را ما صعف جبروت السکری و نه عارف
و لفظ التبیع عطفات بر لسان بود در و ای حضرت المتابعات اما و اخر صفت و التبیت ملکه صفت ذا
خواهد بود و اول سهو است و العزا تا بید و ملک صفت عزت اسان ملک و بادشاهی لو که باشد اینست حد عالی
اللهم برکن شتی بعد و کار دها و خزائیه الموقع ما ل سیدن و حق و سلوها و مواضع الارض والارکه بر شمن و نباها
و بعدها عز سلطانک عزا فالب مملکت و بادشاهی ملکه قوت کو لا حد لها لا آخرها و وجه مطلب حدی بر آلی

تو باول بودن او ولا مستقرّ لها جزئیة و نسبت اخری منتهای برایان بالوهیت و الوهیت دو را دانی در مفهوم
انست که عزت را تا قدم تو را اولیت باشد تا باقی اذ طرف اول سخن شود و که اما ازل احدیت تا سخن او درگه
نیز همچنانکه ذات تا قدم تو را اول و آخریت که هست برای ذات تو بود که لا وجه تا خبیث حد نه انکار و آن لا
و تا اخر او ابدا واستقلّ بحمل علوّ و لمبه تو نبات پادشاهی تو لمبه سطوتها الاشیاء دون بلوغ
ایان کا قنادهات مجردها وسیع نیل نشان ولا یبلغ ادنی ما استأثرت و بیند با دل الا عجز که
اختیار آن بوده از عزت تو اقصی نعت الناعتین نهاده توصیف وصف کننده کان هیچ وصف و صاحبان عرفا
باشد با دنیای عزت تو لا نیست که عزت را دو اقتدار نباشد و ندیده که بر تو رسد صلّت و بلا
الصفات تا مرام بود و تا میز بکرده در حق ذات تا قدس تو توصیف وصف فاینکان و تفسخت دونک النعو
و بانیل سپکرده تو د تو دهنا و نعرضها و حارت فی کبریاک وحیران می شود در باب بزرگی شان تو
لطایف الاوهام و حیرانی حقیقت را از ادراک او علم عقل تو نیست معقول تا مکان اکثر کمالات راه تفکر

جو حلول ذاتی الهم کرده و قیاس شرعی

شجاعت تحت بحر تو ذات تو راه نمی خرد بکجه کمالات عزت راه از آن بیان ساخت بود جا تکه مرجع
کنند سیاست کرد آن ذر جاه کذالک انت الله الاول فی اولیتک جنبات ذات تو او معبود کر اول عمارت
در اول بودن تو و علی ذلک و بر جای او لیت تو انت الدائم لا تزول تو بر صفت که عادی ذات زیرا
که این تا و صحیح است که آنکه نیست خیرا استنع عدم هر جا که ادار ازل اول بوده که اول اخری نماند که
تا بی منتهی بود و انا العبد الضعیف عملا و منهم بد و بیعقو بعد ادله در عمل و کردار از ثواب عطا اجسیم
کرد برد لات عرا فرقعی ورد واخذ دیخرم با در عطایا احد بود در عمل نوع نیشتی کند حب تا دم
بهشتیان جای بوجه قد بیاکر دنه جهاد بجود بلکه کسی چون کرده قدر ثمام جز جبین جز دجود
حرام تو می حزامی که با جدیر گناه داخل جنت شود ای در سیاه تحقیق در این حضرات ربنک و تمویق
زمردات الکا اقرار بعبیره و عملات و انا از او عقاب بود بیان است حسب المبدا را لزم اما از
مبدا بیانا استغفار عظا از صفات بر کینک عظما الی الیها در حیات اول العلما در خوام ملاذات کرشیا اللمک

سخت را شد بد شود در طلب و رضا تا مراحظ حرص و خواص او و نهایت رسد تعبا و خواهیا وا و لباب
الکلا تا زنه نفس الله عاجز استدانا از محامد و شکر نعمائه او جل شانه و معتر فشد بعجز و تقصیر در اطاعت
و تا زاد کار جنسی چنانچه جناب رسالت کائنات بطلب حطا بطلب یکی ان او لا دانجاد تن بیغمبر که ۤ بی علیه
یا محمد لا تحزن فقلت من علیا الفصیح عبادة الله عز و جل کان اهلا یعبد عبادة و انا
ان بر بعض مجیبات از خود دمان عبادت یکا ذری حسی برود زیرا که جز سعادت حضرات حیا بجود حق
بجد علی حطیبا از امعات کر نکت بکلیات شیخ مطالع و منع مسبوع و تحمل از تحصیر دو کمال تا
حضرات معلوم شود کرحید باید تشبیه بعمل و طاعت بود و اکوکر ظاهر اکثر و عظیم بود چنانچه در صعب
امرات کاید تسبیحا و فعلا بعز باید کرد ابا انجال و اعاده تمانیه عاطوق و دو طاعت بی عطات بود و
ثواب و جزا من نیز ارامی جنید سعی و حصول عابد عبادت خواصد بود معتراف تا رسید کار دو مرتبه که
عبادت من دعا بجز طالبان مستان که کمالات من و رسید بر درهاب عابدان جنات نعیم بر درجات من و کیفی
و رحمت من بر عابا عاد عابد و فضل را یدا عبدا و باشد و نجیب حسن ظن و وسیله من با شاد با عظم
کردند زیرا که رحمت ما ترجمت با شادی خواص رسد و رضوان من شامل حال اما خواص کرد یده و معفرت
با فتیان خواص و شامل خواص شد و تحقیق با منا خواص و ضیعد علیه انا الرحیم الرحیم و مهربانی معاصی
سوا کرد این حضرات را استوی کند که با معنی عمل موجب شامل فضو و کرم و اسم و عبد با گرا دو
عمل شد بد ساز شامل بود ا عبد که الهی و شکر بی کرد و از عبارات حضرات و اطلبا ذ قل یحبون ما اعبد
من طاعتک الغان و قلیل ستخلص نا بجرا اشاده کرده ام بان اتی و جان را و لکن یحبه تا ابود و یمن سبحک
و بسیار سنت بر نا بخر بهای ز دام و بکسته بان رحمتا و غرا تو ولکن یضیق عفک عفو
عن عبد الا و نجب شد و مشاق بر جا بعد دوکه شق و عضو کرعفا زشت تو کرم و دانی انتا تا عفو
عنی و الحمد و کرد با شد اقی سعی بر عفو و تا از من زیرا که بر بعاف سعی عاصیان کرحا بعفو تا عرض کرد
اللهم و قفا تو بت علی حسا الا و خال علیک صلوات و بیحسن کلا الله شده اند بر سعی متنا مالا من عمل و اطلاع

وچون اشراف بر هر چیز لازم دارد شغوف را لمتاعلم واتب باشراف داد زیرا که هر صرف بر سی لازم دارد که
عبارا او تا تحت خود بشر از شرف معین و مبین باشد خبر کیا ندی جزی مخفی و پنهان نکرده وانکشف
دو من خبر که هر عیا بکرده هر یو سبن و پنهان ده دا کاهی جز تو ولا تنظر عنك و فارق الاحوال
و جیدن غیب از حساب تو امور دقیقه بسیار مخفی و لا تغرب عنك غیبات السرائر و پنهان دو غا
عنها و حدیث لا دیم ادرکت تو اسرار دو شیلا دا امور مخفیه و قد استحوذ علي عدوك و تحقیق که مسلط
شد ات و مستولی گردید شیطان بر من چنان که بدست و یا د من تو کرا ابلیس انسا الذی استنظرك لغوایتی
از شیطان که دو غواث بود از حساب تو مهلت دا بر اغوای من فانظرته بر مهلت داد عادوا
واستمهلك الی یوم الدین و مهلت طلبید جناب ترا تا روز جزا و قیامت لاضلالی برای گمراه ساختن
من فامهلته بر مهلت دادی الملعون را و موافق هر اضوا و هر دو دکا دکردی فاوقعنی برا انداخت
مرا در المهر و قد هربت الیك و تحقیق که گریزان شدم از دست الملعون و پناه آوردم بدرگاه تو
من صغائر ذنوب موبقة از کوچک گناهان که مهلک بودند و کبائر اعمال مردیة و کرداها که
کشند و [illegible] مخفیه ... الحکمة فی امهال ابلیس ... واجب [illegible]
مصالح عباد [illegible] در وقتیکه مهلتا زجناب [illegible]
معجزات با علم [illegible] مبعوث بود انبیا را برای هدای انسان [illegible]
واین شبها [illegible] ابلیس [illegible] انجیل و [illegible] ملوک بود
[illegible] ابلیس از نفس خود [illegible] گردند و مشوبه [illegible]
اعضای مانند [illegible] کرا ابلیس [illegible] حال [illegible] باین تقدیر وسوسها [illegible]
[illegible] برای طاعت [illegible] برای مکلف [illegible] افضل الاعمال
احمزها [illegible] الآلام و بلایا [illegible] الثواب [illegible]
برای [illegible] و مع ذلك [illegible]

بر [illegible]

مولی [illegible] خطیئة [illegible] النظرة [illegible] واستعانا [illegible] واغترا للعین [illegible]
[illegible] النظر [illegible] الحکم [illegible] از وقت [illegible] حتی [illegible]
[illegible] معصیتك [illegible] و [illegible] حتی [illegible]
[illegible] عقاب [illegible] غضب [illegible] عذابك [illegible]
[illegible] کلام [illegible] بجلالة [illegible] و [illegible]
[illegible] سابق [illegible]
[illegible] ترکت [illegible]
[illegible] عقب [illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
عقاب [illegible] الیك [illegible]
[illegible] علیك [illegible]
[illegible] منك [illegible] و [illegible]
[illegible] امانی [illegible]
[illegible] الدهر [illegible]
[illegible] عنی [illegible]
[illegible] احسان [illegible]
[illegible]
[illegible] الاولین [illegible]
[illegible] احسان [illegible] الغافرین [illegible]
اللهم [illegible]

[illegible]

قریب دو صد نودی مراد از نامه و سامعین چند پیر که با ایشان شدم و سوال آیا لحظا خاطر الصور دو چند دم

برای من حظا و صیانت از احتمالات بعد فقر علت بین مفصل کردم در ادای ملاقات تو ما تحریر بر خلاف آن بود

از صل و تزل کردم و لا استشهد علی صیامی نهارا در حق ظلم شهادت و گواهی بر روزه من دو وجه اولا

استجیر بالله بحمدی لیلا و پناه می جویم بشب جز به وجه شیء تحقق بدانکه در آن مفعولات خلاف کرده اند

اول آنکه سید علی جار طالب ثراه در شرح و در روزه اکثر مفعول از حسنین گفته اند که لفظ نهارا یا مفعولات برای

استشهد و یا آنکه متعلق لفظ صیامی است و مفعول استشهد ایوحت مقدر بود و تقدیر چنین بود و لا اشهد

نهارا صیامنا مسرورا فاستشهد النهار آیا انها بالملائکة علی ذلک و مجیب قولا بجناب علی لیلا

متعلق است بتجد منی لا تحجب لیلا بتجد اعتبارا فاستجیر به اتفق و دیگران گفته اند که مراد لفظ

نهارا و لیلا معقول به می باشد و تقدیر چنین است لا استشهد نهارا علی صیامی و لا استجیر لیلا بتجدی

نفیا لا اطلب من نهار ان یشهد علی صیامی خیر و لا اطلب من لیل ان یجیر بتجدی

که من بکر کرم که عبادت شی بکر جادو دوان اغیب و مطالب که مراد از لا استشهد و لا استجیر حاجت که لا بکر

نفی است نهاد و لا استجیار نمر لیلی النفعه بیان اللازم از نفی متعلق مستشهد و مستجار و عدم اینها مراد

حدود له ایضا بکر گفته اند من بتسمیع تحمل و لفظ نهارا و لیلا ظرف و منصوب باشند برای صیام و تتجد مطلق از

معمول منتهی نهی از بی سبق اصیام یافی نهاره فاستشهد علیه و لا اتعبد باللیل فاستجیر به بر

و لا نوی الغیب بجا بتجر صیامی لاشب و لا اتجار الانعم کالا مرا الله معاصره و هفتم محرم که قبل از

نزع سید ستار ابو هو و سالها مطلع ابر کرام البتة بر ای تراب مکان حاج ابوالقاسم خان فوده بودم منی

مرحوم مجاوره تو سلیمی بود و اجازه نوشته بودم ابیات و احادیث الوارد و صفات مبرکات ادرطن و لا ینبغی

نیز با احیا نباشند و در تو شد سنا و صعع برین احبا و رفتن کردن شد شتی از سنن و طرفیه از طرف

و سید شارع شرح سوالن حضره نشده است و شد نقیر کلمات که منها این حضره نیز مثل سنی ثالث بود که

این باشد که احبای سنی از من رسیده است تا منتی بنامی از شوم و نوعی این نیز است ترتیب دعا که ما ایدها
خال

[margin note:] و متعلق است کرد ادا از سید استشهاد و ... که تقدیر ... لفظ نهارا و لیلا ... بجناب ... انجا ... و ... اینکه ... و ...

مرد د که معلوم شد است برای معلم نفس بود یا بنا بر علم کامل بود یا شود بر بود نبی ابیات سبب مستحق شد

شوم هاشا فرد و حیله التی من ضیفها هلکت عیاذ و احیانات و قوابض تو که هر که ضایع ساخت اسجا
حلالت

علیه و سید شارح در اصول و در روزه اکثر علما این حضرات برآنند که تعریف سن است انجناب علی ابیات صید اعلاد

در جا شن مطالبات سوای فرائض سبب عدم اعتماد با ایشان و سبیل بر ایشان کرده است صاحب تفسیر برده

شر و شارع در دو ثبت قبل الموت تا کلیه و لم احیل سری خیر قلم امیم و صد بار و ذان الجناب شعر را بند

اتوسل و نحیتم من تا متوسل شوم بسوی خودش تو متقبل تا بطریق ببا و هم شیئی تا ظاهر کنیم تا اعطف

با صیانة انامه قرآن کردم بنیه و وظایف فرد خیله از وظیفه او و قواعد احیانات تو صحیح صحیح بود

کردم شاور بر خود نوافل را اوردم و حال اکثر نشینان از قواعد احبا و احیانات تو را کرده ام و تعقیب

عن سمعا است حقد و حیله و دو کند شد تا بتم از خطایا و عیا بها ساعدیا تو و احکام و تاریخ الحی فی ناشر

اتهم کنیتها تا کنم ضدی من مستی سند بسوی حضرت چند کر بان و دو دیم کردم اشارا و در کتب اسما کردم

و کجا در شا بخیر تجنها در رکات تمامها چند کتب خودم ایشان اکاکت نا تسیلنی برای خود عافیت
در حالت

دادن فرد برای بنا انها تا بشیرا از در سامعیتا ایشان بر ده بر من ببی باد بود ان جا چها بر من بوشیدی
من عشقها

رسا نفر بردی و غنا مقام رضا مستحق الخیر تلک و این جا یکی است که صحا که برای فرد از جانب تو در حال

کلها دخم کرد بر نفس خود پیا تا احوال دیده و او ان مستحبان و ذلوم نماید و کی صحیح سنک در لطف شود
از

جانب تو زیرا که عشق من و ابلیسه تنگ اخلاقه و حال آنکه تو او را از اصحاب اهل کرده لیکن در آن صبا که و حق

مقام این بود که مراد تضییع قوتنا و مراد صلحنا برین سبب خود سوی در این مایه عقل خود وصایا تو و حق قلعتنا ک

بر عبرت احد تعالی که حکم بود و باشد ظلم بتقریر حاشیه حقی تو دو حق کشته در قلبه خاصه و کردن

امنا که تا بسته و نظره متعلق من الخطایا و بین سبقیا از کنا هان و افعالها از ننبه اللیل در حاجت

ایشانه است میانه خواص حضرت تو و لطف و احسان تو و کالرحبة منک و میانه تو دوم خرجنا ارعیب تو و ثقة
سید دانا

اولیت تو جاه و حق او و حاجت کسی که امید داشته ایشان را و حق من خشیة و لا تعذبنی

واتقناه و برهمه که از مغربنا و ما نطق بنا و حوت [illegible] را انجرا کرا امید دارم [illegible] ما عندی
واین سازرا [illegible] پرسم از مقربت تو و عندی علی عبادک و [illegible] و جایزه ده و علیه [illegible] عطا
ده حسنات انک اکرم [illegible] بدر [illegible] عطاو [illegible] کریم و بخشنده [illegible]
الکثر و ان فی سترتی [illegible] عطاو عنا و چون [illegible] بهره عفو [illegible] و تقدم بین فضلک
و فاکر حق را با بشا و لطف [illegible] ذات الفنا و در خانه [illegible] کرد بنیاد و پیرا باید محصور الاقطار
[illegible] دم حیوان [illegible] و لا دادم با او قوم [illegible] تقیحات فایا البقار [illegible]
و نگاه دارا از تقیحات و وسطا [illegible] خانه باقیه [illegible] عند [illegible] الاشهاد [illegible]
گواهان از خلق اولا [illegible] الملائکة المقربین از فرشتگان مقربان بدرگاه تو و الرسل الکرم [illegible]
و پیغمبران و [illegible] و الشهداء و انا [illegible] دعاء و رضای تو شهید [illegible] اند و الصالحین
و [illegible] از اولاد آدم و حیوان [illegible] جماد از [illegible] چند [illegible] متعلقات بتقیحات جامع [illegible]
و تو بوده [illegible] که متعلق با چند بود [illegible] کرده بوده [illegible] مردم [illegible]
[illegible] فی ربع دار [illegible] با تو [illegible] کرده بوده [illegible] یا خوف
داشتم [illegible] وامید [illegible] لم اتق بهم [illegible] مرا [illegible] دوا [illegible]
و [illegible] دانم کرا [illegible] اعمال [illegible] بهره و کاری [illegible] الشرع [illegible]
و [illegible] ما عادکردم بحجاب تو [illegible] فی الفقرة [illegible] بهره و کاری [illegible] برای من [illegible]
کردم ان [illegible] امید وار [illegible] و کانت [illegible] کسی
هر کرا اعتقاد کرده [illegible] و [illegible] بسیار کرده [illegible]
فاذوقت [illegible] و [illegible] طلب [illegible] و [illegible] منه
[illegible] کرا الکثر [illegible] و انت [illegible] دو [illegible] مردم [illegible]
ابدا [illegible] از [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و نجاسات با سیب و وجه [illegible] از [illegible] کرب [illegible] متکافی
العظام کمان [illegible] شد بود استخوانها [illegible] جنح السالک [illegible] بود [illegible]
[illegible] اعضا و جوارح [illegible] امید [illegible] بود و [illegible]
[illegible] اعضاء [illegible] واجب بود [illegible] و [illegible] حال [illegible] شد [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible] عضو و [illegible] است و [illegible]
[illegible] بود [illegible] چند [illegible] در حالیکه [illegible]
[illegible] وصورت [illegible] حتی اذا انتسبت [illegible] تمام العضو
[illegible] فی الجوارح [illegible] جوارح [illegible]
وجود [illegible] و مفاصل [illegible] اعضا [illegible] عضو اند و [illegible]
گفته اند که [illegible] و [illegible] کمال [illegible] و [illegible] گفته [illegible]
و [illegible] تمام [illegible] سال [illegible] کمال [illegible] گردد [illegible]
[illegible] سعید [illegible] عضو [illegible] کانت [illegible]
[illegible] ثم علقة [illegible] از [illegible]
و [illegible] ثم مضغة [illegible]
[illegible] ثم [illegible] عظاما [illegible]
و [illegible] فکسونا العظام لحما [illegible]
[illegible] خلقا آخر [illegible] اعضاء و جوارح [illegible]
[illegible] تمام [illegible] روح [illegible] تمام [illegible]
[illegible] حتی اذا [illegible]
محتاج کرده [illegible] روح [illegible] تا [illegible]

[illegible] روح [illegible]
و [illegible] شده [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]

وَلَمْ أَسْتَغْنِ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِكَ و نشدم مستغنی از رسیدن فضل و احسان تو یعنی محتاج شدم به رسیدن

قوت جَعَلْتَ لِي قُوتاً گردانیدی برای من قوتی و روزی مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَشَرَابٍ از زیادتی طعام و

أَجْرَيْتَهُ لِأَمَتِكَ که جاری ساختی و روان گردانیدی آن را برای کنیز تو که مادر منست الَّتِي أَسْكَنْتَنِي جَوْفَهَا آن کنیزی

که ساکن گردانیدی مرا در شکم او وَأَوْدَعْتَنِي قَرَارَ رَحِمِهَا و ودیعت دادی مرا محل و آرامگاه

مشیمهٔ او [illegible] نطفه [illegible] خون حیض را

میان پستان [illegible] جای [illegible] طفل [illegible]

طفل [illegible] غذای او [illegible] تا حین خروج طفل از شکم مادر

تا [illegible] طعام [illegible]

و بقراط حکیم گفته است که اِنَّ الجَنِینَ [illegible] فِی الرَّحِمِ [illegible]

[illegible] وَکُلَّمَا [illegible] طفل [illegible] از غذای

[illegible] میشود [illegible]

[illegible] طفل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَلَوْ تَكِلُنِي يَا رَبِّ فِي تِلْكَ الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي [illegible]

[illegible] أَوْ تَضْطَرُّنِي إِلَى قُوَّتِي [illegible]

لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَزِلًا [illegible] وَلَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي بَعِيدَةً [illegible]

[illegible] فَغَذَوْتَنِي بِفَضْلِكَ [illegible]

غِذَاءَ الْبَرِّ اللَّطِيفِ غذا دادن نیکوکار مهربان لطف [illegible] تَفْعَلُ ذَلِكَ بِي [illegible]

از روی احسان بر من إِلَى غَايَتِي هَذِهِ تا انتهای [illegible] لَا أَعْدَمُ بِرَّكَ [illegible]

وَلَا يُبْطِئُ بِي حُسْنُ صَنِيعِكَ [illegible]

باشد [illegible] وَلَا تَتَأَكَّدُ مَعَ ذَلِكَ ثِقَتِي

و محکم نگردید با اینهمه الطاف و [illegible] اعتماد من بجناب تو [illegible]

جمع شوم فَأَتَفَرَّغَ [illegible] لِمَا هُوَ أَحْظَى لِي

عِنْدَكَ [illegible] قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ

[illegible] فِي سُوءِ الظَّنِّ

[illegible] وَضَعْفِ الْيَقِينِ [illegible]

فَأَنَا أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي [illegible] وَطَاعَةَ نَفْسِي لَهُ [illegible]

[illegible] وَأَسْتَعْصِمُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ [illegible]

وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ [illegible] فِي صَرْفِ كَيْدِهِ عَنِّي [illegible]

فَلَكَ الْحَمْدُ [illegible] عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ [illegible]

[illegible] وَإِلْهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَالْإِنْعَامِ [illegible]

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ [illegible] وَسَهِّلْ عَلَيَّ رِزْقِي [illegible]

[illegible] وَأَنْ تُقَنِّعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي [illegible]

[illegible] وَأَنْ تُرْضِيَنِي بِحِصَّتِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي [illegible]

[illegible] وَأَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ [illegible] مِنْ جِسْمِي وَعُمُرِي [illegible]

فِي سَبِيلِ طَاعَتِكَ [illegible] إِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ [illegible]

[illegible] اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ [illegible]

مِنْ نَارٍ تَغَلَّظْتَ بِهَا [illegible] عَلَى مَنْ عَصَاكَ [illegible]

[illegible]

کرده است نزا و وقت علت بیانی صدقت من بیشاکه وسید یکرده این عنایت کسی کرد کرده باشد از خوف
ومن تاریخ ودها عظمة وانا فیه کرد وسیح نه آنکه است زیرا که درباره او بغیر تاریکی است که دروغ اعلان انان مرتضی
نشود وهیبنها الکبری وانا که از وجع اورد بیرون است وتجید ها قریب و دو در وان نزدیک تحفه در حضور
این نص سرا خالت اول که مراد از تعبیرات بخریب که عقلا اما استبعد میر بناد امر دروغ و عظم دانسته شود شاید
ومراد بغیر سبب خلافات کفرانست که انبا اتجود کتاب ها به که گفته میشود که هنا امر تجید مین واقع نشود مثلا
سبب غلطان بر حاصل من عنه دعا است که انچه مستبعد نموده میشود در عقل از امر باد قریب الوقوع است عقبی
وقریبات نسبت بالمکان و با بعض تغییر کرده است و تحقیق غلط بر غلط الا در سوره معارج که فرموده است انهم یرونه
بعیدا ونریه قریبا الخ و کلمات که مراد به بعید بعید از امکانات و مراد بغیر سبب قریب باز امکانات و دور است که مراد
از بعید بعید امکانات یعنی منع و کطارد انبعید نزد او در مسالة آن ما کس بجز بیت آن کم سبب آن نخص جا بجز دواب
سلاست که اکثر دوره روشنی بوده داشت و در عهد ماده بی بر دار فاسد و وقع ظاهر این مقر بر اکثر از غلط که بعض
رند ودر وطنی دیگر این است لو کان ما عندهم بالمشرق و کان بالنار والمغرب لم یکفیها لحج دعا الاعلم من
نخرجه من سنته تجرها سحر الحمد من این غزه تجلی بوده بود عن ماکو فرموده است در سوره عنکبوت بسبب تجلی و تجکم یا المثال
وان حقیق المعطر بالخیر قریب یعنی مهبطات بکار و ذیجم حاله بالکل اصحاب واقع میرود سبیل این ما اثبات واقع شد
زیرا که اثر الدهر شکل میرود در روی نیات بانزو وجیم و میشید وصلیه و مثنا وریختند با فعال بانب بر حسن در
دیم ولادم اینها بیاسند بر کره اصحاب ثابت بر بیا شماشتی و من نار با کل بعضها ببعض و بنا بر هم بجانب نحا
انتی که میجرود بر خانه خانه بحیث بکرس و تصول بحضها لغایت بعض و سطوت و ملبد ترجیح به سبیل آن بر صبق
و من نار بند المیطار ربحا و بنا بر هم بود و انتی که متکبار اول است اصحاب انان او بر صبق و خاک شون و شیئی اهلها
حمیا دو شاه ماخذ اهل بوده ارکب کره و دو مثنا من است که انتی شکو کردیم شاید بود خاک کرد بر خانه من بر حق دا
حیو ودیر بر خطا حضور و زبوده بر ای او دو نقش مطالعه و حالی رسانا دیکر بر و دوقت آنجا بیان دور جای تحقیق
دوره ما از شدت بطش است در روستان ان کم کر شا هد من میکنید هر دو شیعیان از شدت بطش و شدت

ملتفاد و بعد از بعد نخبت هاه و حاتق برای سرار حجاب نو قلبحقیق نوراکی بر بار هیه های بر شود و امراست را کند
عرت تو و طلب بوجود محموم ولا یجتمع بالالیله و نیت و سلاو دو شاه و تیریها برای بحر سبب سعادت تو که فیضی
لی فضلک بر با بر تیم شود بهای عنه وعقل بو وقیما وجیقیق حقایقی وبحقیق و ساند است برای کمال
طلبور تحقیق میرود با خد که این سائده برادر که نشنید و معرفت فانا کل ما خطفنوبه هرچه ماوی اخذ و منکرها
مانند و کم با منه ام مانند حقیقت توعن حبل یحق بیوداند بحر تا بطلان از دوا تا آن بید بدانر وشاه
وانجا از سر زده است ولا قیبنا بیلیا سبق و تا ذوا ما خرص برای انچه که سلاست من ذیم فیصل از حکمت
لکن نقیم سما ولو من فیها حنایت ما شود امان تو در هر چه دلالت واد هنک و من علیها
ولبثوذ و بعضی تر و انجبر برادر ثبت ازوعیده ثبر تا اظلمن بهلک بنا لیزم انجبر اکرا اختیار کرم
بجناب تحار بنیة دست ولکنا فانا لیک فیبر بنا التوبه ودیه او ده ام بجناب مخار قوه بخود از
کما امان فاحسن بعضیم برحمتک برحیق بر شاید بدعا ان امل اسمان و زمین رحت تو بر من کرم کنند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کواستن که ان سحرات وانکیماد بینبراتنه ندجلب تو من بیشانی از دو دو ایات والتمادی تحکومت
بیانجاتیه نرعمضبک که بوده باشد در ان حرت و شفاعت محمد من از خستم تو و تقنیتی برجا که
ومیفهمد بخشوق صحن واین نظر انتروی دلالت کند کما است اما و زجیرا عقلیه جا بخود
دعای والانیه کفتم انم کما اجرام ساوی ذوق شمیم افتد و دو بیت کم انسانیات بود کرات کند و ابر مزاق بین
تنها الابنیح مجیره وعلاوه بشعرای ایلان که است که بلدو تو نیت جاناکه کردند و توجه در معنان سیلی تو
نایه ودعا انتدر دعاد و لا استبعاد فیبر تیا کم فی ها ایشان بود معای بجانت را نا اسب مجانت تو
شود الگفران تجایا انتقد لیک منادی اما بعد راسند بناینه نخبه تو ما اولا الحادیث

بریشم اهل البیت [illegible] فان یکن [illegible] لیعتبقا [illegible] باشد [illegible] گردن [illegible]

اذان [illegible] لا البیّن بریشم اهل [illegible] کنکان از صلحبا [illegible] الاستغفار حطة للذنوب [illegible]

استغفار [illegible] [illegible] المستغفرین [illegible] جای [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] الی التوبة [illegible] بتوبه کردن [illegible]

وحتنا [illegible] ومان [illegible] از [illegible] ترغیب [illegible] وجه [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] کرده [illegible] دعای [illegible]

محمد وآل [illegible] واقبل [illegible] توبه [illegible]

از دو [illegible] وکان [illegible] ناصح [illegible] وحکایت [illegible]

از دو حضرت [illegible] التواب [illegible] فاستغفر [illegible] البیّن

و [illegible] کانوا [illegible] مراد از توبه اسقاط عقابات

که مترتب بود بر گناهی که از آن توبه کرده است وسقوط عقاب بتوبه [illegible] خلاف دراینکه

اما واجبات [illegible] تفضلا او [illegible] از توبه [illegible] ظلم خواهد بود [illegible] تفضلا

[illegible] لطف وکرم [illegible] اشعری [illegible]

[illegible] توقف نموده است [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] بعد [illegible]

[illegible] توبه کند [illegible] حساب [illegible]

وصل علی محمد وآله [illegible] واجابت [illegible]

[illegible] وصل علی محمد وآله [illegible] منتقل [illegible]

[illegible] وصل علی محمد وآله الصلوة [illegible]

[illegible] محمد وآل [illegible] وسیله [illegible]

الاقر

وان جزا انواع است اول [illegible] مذهب [illegible]

حضرت [illegible] آیات [illegible]

[illegible]

[illegible] دو [illegible]

[illegible] صادق [illegible] اراده [illegible] استغفار [illegible]

[illegible] لا تقنطوا [illegible]

[illegible] ذلک [illegible]

دعای [illegible] که [illegible] اراده [illegible]

[illegible]

[illegible] اللّه [illegible]

[illegible] بسم اللّه الرحمن الرحیم [illegible] العزیز الحکیم [illegible]

[illegible] بسم اللّه الرحمن الرحیم [illegible] العزیز الحکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پایه [illegible]

[illegible] منتقل [illegible]

[illegible]

[illegible] منتقل [illegible]

[illegible] اصل [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] منتقل [illegible]

جدا از
[illegible] دو وجهه دیگر [illegible] واضحا بیان کل یا جزوها [illegible] در بر [illegible]
و عاطفه [illegible] بحروف [illegible] بان [illegible] انواع [illegible]
الحمد سوره [illegible] و صلوات [illegible] بجز از دست بر [illegible]
[illegible] سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله [illegible]
[illegible] سبحان [illegible] لا اله الا الله
[illegible] دست [illegible] دست [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] ذلك [illegible]
[illegible] و العلیم [illegible]
[illegible] الرحمن [illegible]
[illegible] باعتقاد درست اخلاص [illegible]
[illegible] المعرفة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وسخن [illegible] (marginal note, right page)

ازعلوم (catchword)

ازعلوم [illegible]
[illegible] والامام [illegible] اطلاق [illegible]
[illegible] اتا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی کل شیء قدیر [illegible]
چیزی [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا الهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درحالیکه [illegible] (marginal note, left page)

از خطا کرم مرتکب و متوجه کرد جمیع انواع ما کسبنا تطلع علیها بود [illegible] آگاه [illegible] و من الناظر به
[illegible] کند کان والقادر علی اعلانها [illegible] وجوه [illegible] افشای آنها فی القادر [illegible]
[illegible] کانت [illegible] لنا [illegible] داد [illegible] برای [illegible]
[illegible] نزد [illegible] و [illegible] نزد [illegible]
لطف [illegible] از فضل [illegible] و [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] العیوب [illegible] از عود [illegible] من ما [illegible]
و [illegible] وما عظائم [illegible] کند برای [illegible]
ای [illegible] کند [illegible] ملا [illegible]
[illegible] از جمله اطوار و اخلاق [illegible]
و [illegible] التوبة و [illegible] ان قبایح [illegible]
[illegible] بود والظاهر المحمودة [illegible] صالح بود و [illegible]
الوقت [illegible] و [illegible] عنک و [illegible]
از [illegible] یا ایها الذین آمنوا توبوا [illegible]
و [illegible] الذنوب [illegible] توبه کنند [illegible]
[illegible] و [illegible]
الصغیرة [illegible] الظاهرین [illegible]
و [illegible] ارنا [illegible]
اطاعت کنندگان [illegible] در قرآن [illegible] اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم [illegible]
[illegible] ما [illegible]

و آیا [illegible]
[illegible]
[illegible]

وکان

وکان من دعائه علیه السلام اذا استقال من ذنوبه [illegible] از جمله دعاهای [illegible]
امام زین العابدین علیه السلام [illegible] اصل [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible]
و [illegible] علی جمیع خلقه بالفضل [illegible]
[illegible] فضل و احسان [illegible]
فضل و احسان [illegible]
[illegible] الفضل [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد و آله
[illegible] دادة
[illegible]
و لا تفضحهم [illegible]
و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] اللهم صل علی محمد و آله [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] النقمة [illegible]
[illegible]
[illegible]

با جد کوشش تر از من و بار خطا شنا تر از من او فق تر سبکی با انکه زیاده تر از سکون جناب ترا تعظیم شکوه [illegible]

با چه عفت داده ای را چه غافل تا رحم کاما زنا لکار و عمل او در حضرت تو کار انکه او بود [illegible]

خرقنا چیزی را که عیب خطا داشت بیای محض حال او موجبات نا شد طبیبی مریض و دو صحیفا عوارت کاجتنا

معرفنا بعد از حجی نمی نخلا و بسط غدا القدر ولا اعتبرنا الا شده ذلک به ما علمه بانکه عطا صلح [illegible]

در این دعا آنچه کیکه حق تعالی او کند حرا وارات کو سنگرا وجه یاد و صحیت زیاده بودن شکر اعال

از حالت خدمت و اشال ان اینته کو در حالت عطا تغیرات کو از راه استعداد بود خدا از روی محبت و [illegible]

از راه استعداد خود اما پسیانه انکه علما کند با صحت و اجیا ترا اما تا بد میر و در علم معطا این

مقاصد اصلا ابد بر ایر پسیا شده و در شکر باید بود ما عصیتین انظر ینی خیانه و تما صلا

ای عطا و خدا انا که کان بر ما صاحب عفوه ما تو بسیق و بیر را عیفا کمیکه خبر بر ده کان ما بجی عیب [illegible]

علانه و بجد و غیبا و الا ترد آقا اعلی بیا جب ترخ فضلا بکاز بر ما صاحب زیاده بان غیره و کم [illegible]

بیب مقل وجود که مقول صفات کان النبی علیه من تر نه خالقنک دعا کر تر عنف و اعلی که کمحمد نرقد [illegible]

موجود اشارة و ان خبر داعیه ما القربه متراخر تا عبادت و خز و به نیل و اعلم انکمال است که قرب گرد [illegible]

او دا انیاد و ریدنگی و تصل علی محمد و آله و صقینا نجوتی لا تعقد و برخود داری به ما متوحید او عیاب

کاخر و خدا تند و ایدنا بعزه عققد و بفوت کرها مابیزه که نا باب نکر دو واتر خدا فیلا [illegible]

و سرد ما لا در ملک و یا دست او تا لما الکیا الخ لا احد بید سبکی نمای عفا و نه بیکا زمین که خود [illegible]

نماری و تر جزو خارجی الضعفک انعبود محقق که مقصود کما بیان حق در دعا جات الجنم تملنا افتقار

که ترا احکمی یا و لم تولد و داده نکر دیده از کسی و لم یکن له کفوا احد و به توجهات برای انا منشعه که [illegible]

و کان من دعائه علیه السلام اذا نظر الی السحاب و البرق و سمع صوت الرعد

و بر دانده عاهای جناب سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام هرگاه نگاه میفرمود ابر و برق و برق

و می شنود آواز رعد را اللهم ان هذین آیتان من آیاتک خلا و ملابد شکیانی و جز که [illegible]

و در بعضی از نسخ بیا شتعول تر بیا از آن حضرت فقلت تا تیبی و المغفرة تحت التقوی الی القیمة علا قدر بجلا تیر

و در بعضی نسخ است ترعاق قلبنا متا من کر القیا و ذهب عطانا

و دعائی خوب دیگر دیگر از دعای برق و برق و شنیدن رعد

باشد دو تقصیر ما از اصل ان نه انداعی و تقصیر ما در وسیله انست که ما را شایان است و موجب حجاب ما از جانب تو گردید

ان در ما وجه تو محجوبه و قصد من عوناتی من اعترانک وان دو جزء او دو محی ایشان از سبب

حسب ان ز طاعتک موسوسا سبد ور خدا سد تحیرنا و خیر در دعا نکر دو طاعت تو با شکلهای حجت

تو دنیع رسانیدن تو محلی او تقیه جنانک با مقابد جزء رسانیدن و ما که او این دعا بنیع جای

نار اندان مختلف است و با کمرو قطع عن الزادی بسیار ند فلا منظر تا بجا مظلم الشک و حجبا عالان و حجا با ما

حجت عاکر با عبارت و شتر شده و لا تکبینا بجا ایلک تا تبالد و جو نشان مرا بسیار اخبار لما بجی

نعیق آید به پسیانه ما مقند سابق بیر تا بدی ما بالحجب اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنا الیک تقدیم خلاص

الشجانه و مدد و تعرف ببرا او عطا و خدا تقیم ایتا تحیا و ما قوتنا ادیکنا تا حجعنا و اعزنا تا اذا

و دعیحا و ان ازینا شاد و حقر بینا و حقر در ما اسا تیا و لا نعیضا فیها با حیر و بر همان ماداد اما

باین کا و عتیه تا دو عا فرما لا بر نیل علی بحا فیتا عامد و معرفت ما در سالکر بر معصیتها ایشا اقادی و ملاحکه

ابا به حرب و خنا و ابا شود ما مشد بکرار و بریای شد و بر نقل ایشا الا لیما اللهم ان کنت غضبتها تقیمة عطاء

جانب تو خسته دعا خاطر او عقاب ما و لا سلبنا محفظ و او بی سال و تمید عا زبار عقب شوی تا مستحق کرد

غضب عبید کنه تام برشا تا نجاه نجیریم جناب ترا از غضب تو و نجمل البلد و غیرع کم کم صیر بند فی التوق

عقوبت در سو ال کردن مغفرة از نسا فنیل با الغضب علی الکریب عیب باید ما غضب ایشار بر تا اور بر کا نه و جوی

از عقوبات نو واجدة وعاضفتک نا الجمیع و دو وید اسباب عقاب خود با برای ایکار کشکا قهر و دعی

الفتنا فذهب محلی او در او عظا و عطا بحبیب خشک هر خدا او عفو شان با پسیا اد کا باب جادی با تو

و اخرج در رحمت و پیکر و خلیل و هیوان بر شکل سیکا بی دادن عطا و ملا بر روی عیونا قهر اوقا شما

از جانب تو و لا تشغلنا عنک بغیرک و مشغول سا زما را از جناب تو بغیر تو کر از نیر تو هر خات توبت کا

و لا تقطع عنا کا فتنا و مبر و قطع مکردان از ما عطا و خیرات را از هر همان ما دادن برای سا ده و بیب

بیخ نزد او فان الغنی من اغنیته به دیگر غنی دنیا کمات کرها و دانی سا حقرا باشی و ان ذا الخلا من

وقت وعده دیگر سالم از بلاها کرامت کرد و او را نگاه داشت [illegible] ما عندنا [illegible] دون ذلک دفاع [illegible]

کسی غیر از جناب تو دفع کند ولا با حیلة من سطوة [illegible] امتناع ونه کسی غیر تو از حتم تو [illegible]

تحکّم با نیت حکم [illegible] باعجز خواسته علی [illegible] بر هر کس که تو خواسته باشی و [illegible]

و زبان [illegible] باعجز اراده کرده علیه فلک الحمد علی ما وقیتنا من البلاء [illegible] حمد [illegible]

جانب [illegible] نگاه داشتی ما را از بلا ولک الشکر علی ما [illegible] من النعماء [illegible] سپاس [illegible] عطا

[illegible] حمداً یخلف حمد الحامدین سپاسی [illegible]

حمداً یملأ ارضه و سمائه سپاسی که پر سازد [illegible]

ارض [illegible] انک المنان بجسیم المنن [illegible] منتهای [illegible]

[illegible] الفاضل [illegible] سپاس [illegible]

[illegible] شکر [illegible] المحسنین [illegible]

الطول [illegible] الکلام [illegible]

وکان [illegible] فاعترفت

قت [illegible]

بالتقصیر عن تادیة شکر [illegible]

[illegible] لا یبلغ من شکرک [illegible]

[illegible] الاحصاء [illegible]

[illegible] ولا یبلغ مبلغا من طاعتک [illegible]

[illegible] کان مقصرا [illegible] استحقاقک [illegible]

[illegible] فاشکر عبادک [illegible] عاجز عن شکرک [illegible]

واعبدهم مقصر عن طاعتک [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] شکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا یجب لاحد ان [illegible] باستحقاقه [illegible] لازم و واجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

باستیجاب [illegible]

[illegible]

[illegible] شکر [illegible] سپاس [illegible]

[illegible] العقول [illegible]

[illegible] کان شکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قبل ان [illegible]

[illegible] قبل ان [illegible]

[illegible] الافضال [illegible]

[illegible] الافضال [illegible]

[illegible]

[illegible]

از علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اورا و کل نفس بما کسبت بالقبض و مراد زنا اقرار کشتن از برای و جان بجهد و کوتاهی کردن
عما استوجبا از انجه جایت تولا ثمرا ساز بدین که فلولا ان الشیطان برای کرد ثمار مردی که ابلیس
بحبل الله بازی سلیمان ثنا از عن طاعتک از زنا ببر و داری و نبوی که بنی ما عصاک عاجز
می کرد و از ماند جایت ما عصیان کنند و جب هر که شر و کنا احد صد و عظ بنفته اما چه جای
سازیم ابلیس را که کرد در دین عشق از آن اند برتسم کنیم در راه شکر وطن جون حارث
نکشند از سبکی و کرده عوا اقرار فنون بجز هر جد که ندیم که اشکشند نا شنفته از دعای
بسیار وحی بوده در هر روزی بودند بسیار گفته کفتند بعضی در عالم در ولایت و جن با شده که هم
در هر طرفی سفته کرده گفتی بالاتفاق راه شراب دین از خمار خمار رفته و لولا انه صور
لهم الشیطان و اکو نبران موجب که معقود کرد برای است با طلانی جبلة الحق چه عقل او با کفر باطلا مشکل
بصورت حق می بوده بر مردم القا کرد ما ضل من ظل بغیر فضلک گراه بنشسته راه تو هیچ کرای
فنجانک بر من هم بهای جنان د ما ابین که بملک بر ما وصول است کرم دعطای پر فی معاملة
قرآنا ملک در معالیکه فرق نا پر جاری بوده او عصاک با نا زمانه تو کرد فشکر للمطیع شکر
نا مطیع و حسن کند قول من ربنا انت تولیتنا که انجه داد که خود عطا فرموده اسما برای اعداد و نعمت مطیع
مهیجا اطاعت تو کرد از جهت تو طاعت بر دولت تخبل لغیر سلسلی دین بر اعاصی فیما تکلف معاملة
چیره دارد بجز یکی تا اللهی قوت گرفت اورا و مانی نیز صلت در هر شخص راه دران مستحب و مثال آنکه

نواله کرفی العزراد را مان عصیان مصیبت کنی و بتن اعطیت کلا منها انا کم بجیب کرد داده موطینا از مطیع
و تلک را انجه را که واجب است از برای او فی نیا شد نیابی که مطیع را ثواب جاودن دینی امالی او
هر آن عقاب و نا اعصیت هم بنا انجه داده با شرح خود از کاه هر جهت مریا شد بر مبدا ایتر سد که هر که هذه
عمل و اما اصطبر را صلت دادن بر مقربین نیست مستحق نه هلتی و واجب نیست بر خلایق نا اورا مهلت
و مع هذا اورا مهلت بر دهد و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا واحسان کرد ما که بر هر یک از مطیع و

بالجمله

بما نقض عهده با بجز نار رسالت عمل او از ان معنی الحمد لله و دو مقابل احسان تو چیزی نیست ولو
کما فات للمطیع علوا ما انت تولیته و اکر انکه مجازات دهی و مقابل کن مطیع را با انجه داده اورا از نعمت
بیقاب خود نا بخدان نعمتها را ده مقابل اطاعت او ده او دی او و لکان ان یعقد فوا لبث ها نیز تو که
که نا بد ثواب برا و کان لم تعل عنه نعمتک و انکه قابل شود اورا نعمت تو و لکنک بکرمک جاد بنیر
و لیکن بکرم و بخشش خود مجازات وی برسد علی ادبارهم العقبی ۲ الا بشر بر سانند کوتاه نه
ربه مقابل کاملا برود بما ایام و دنیا نعمتها اجرا و انعام و اطاعت مطیعات بالمنزلة الطيبة الحالية بر ماند
در دار ذاتی که بعد در حال بهشت زیرا که هر کرد داخل بهشت شود دیگر بیرون نیاید و علی العاقبة
القرینة الخالیة و جزا دادی اورا مقصود و مدت تو دیکر قابل بود که معقد تغییر بود بالغایة الدنیة
الا فیه معقود و صدق کرد ادات و بیاند است که ایام اخرت بود و معرفت ما اهل ان ذیل که
فا ن دیونا نیت و هنها ها خود برا بر مقابل او اعطای منها بسند جا بجز فرجات لا مقطوعة و لا
ممنوعة بده در صد با عبادات که حضرت امام جعفر صادق فرموده ذکر مخلا بود تا اهل ان در انش برای انکه
بیات اهات کرا کرده در نا نعمت باشند هر اینه نعمت دنیا داخرت می شوند ابیب بیشتر و خواطر
اورا ابدا لا باد در دوزخ تخلیص داد و ما نیت و جزا نیست که اهل بهشت در بهشت مبارزه برای
انکه اینان نیست می کنند که اکر ما انشا انشا اعیا را انجه در جهان بار و حال اینه نا ماین ساله سلطانت
می کند اینه بی جا فعا بجهاتها نه داد در دوزخ دانی و انشا است و مقامات عماتها که در بهشت جاوید کند افشا
ثم لم تشعر القیاص بر حصه نیز رسیده می یعنی مقصود جزای اعمال او در اینجا اکلام رید بک هذا جزو عملک
التی تعمیه بر طاعتک از دق کردی بنده ان بطاعت تو و لم تجعله على انقاصه و باز نیز رسیده اورا
بر شیار نبهاده جنه فی انه زیادتی بیت یا سبقها اینا در انشا کرو سلسله بلوات جا با شرط الانها انی نعمتی
بود معرفت تو ولم تعلقت بر ذلک و اکر کرده باد از الغضب بجمیع ما کدح له اینه مواهبه
جا می بجز حسب ثبات از برای تو و محله ها نستو نیز و تمام انجه سعی کرده است ان بنده در انجا از طاعات

دو دو روز شب مطالب ورده اجزاء الصغر عز ها که دلیل حزاد باعاش عشق صعود انسان است

دیبا باز نرسد ولیقی رعنا باش بیکد نبه و هر انیه با یه خاصه مانده کرده

زده و بعض دعوی و بشارت تکمیل برهمه و بعضی عشقهای بی نهایت بسی تجربه مطیع کند از اول عمر

تا اخر از دلا عاشقه عبادت هرگاه مقابل شود با عشق کویلی نرسد از عشقهای جهان مقابل

خواند سند بر مراتب تو که نسند بشکر و عرض فتوحات بسعی شبابان تا ابد بر یکه بوده

تا مستحق شود جز بلا از نواب و عطای جزیه لا تحقی مثبت دقیق بیند هرگز مثلا الیها ایها طالب

این دوش طلب و عجز بود بی اوصم بر خالت و طالبی کیمیات که اطاعت در راه حاجت تو عالیه

و سهل هر یعتبر لله و راه و طریقه انکیات که رشک کند مر ترا هر یعجز فانا القابعه ادرک

بجا ما ابقی کرانه اند کنم مر ترا و الواقع سبک و بجا اورده و تو را ما فرغنا علیه بحجتها بر نکرده تو

شتاب و سادت با نقار و عقوبیاد لکی ینتبعل بجا لی فی بعضیک تا اکنون جلسازد حالتی که

استغنا در دادند و ماهیت ترا الی الا ماتر لیلها عند بجا لسه جمع صحبت بر زمان تو و لقد کان بسعی

و چنین کرده مشق ولاابتغه از کل با ما تم ببعضیک در ادای علاوه حمله کرده بود تا زمانه فاتحه لعنه

اعلا داده بجمیع علیک تا ما بجه صبا و اماده نزد بوده موجب برای کافه طلب و تو بنعو بیک از کرمانه

بجمیع ما اوحش بخشی و رب العذاب بر ملا ابجد برا اختار نادر و تا جزو بر وه از عذاب ان علیه و اعطائ

پیر کلیدو و اصل کندی کرده بار عذاب مجاز علیه بی سکرات انقیاد از سرود و سند عقوبت

و عذاب تو ترک زحمت تکه و کما نستی به اعصد و ربطه بی افاجه دوحا و خوشنودی او

کرد اخره شده ببر توسل از حق واجب تو سبب بعقد ابجد تو طالب شق و ایت عمار جزا بیکرده و نجیبا

کر جزو مانده از ارحمرده فتنا که بیک یا الهی بر سبب کر جزو از جناب شمار صورت و قرنا شقی

من هلال عقد و کتب نفس و بد بحث تر از کبکه هلال گرد و بر تو سیع جوهر اصلاح سازد نعمت

و مان بالند تو لا تحق خبث امری نفسیر از جهت کی فسا دکتما که از صفت بر تو صاحب برکه هستی

ازانکه

ازانکه مر صرف کرده معصیة الا یا لو احتمان مکن باعتماد بخیمه بر حرمة بحبس و ما زجمه حسن جفتی

در حق مسیح کسی باطل ازها دق ها ابجد تو و یا بعد بکرهم بجمه هستی از وضعات احتیات تو کرم
از عصیان

که برانده و کرمنت آن بخشا مثله و بر بکرانه او تو سیله شود از خود حقا از احوال الذا العلا

مکر حالات عدالت وواسطه الا بحسبی مو کرد عطا من عصا که تر سیله شود و مجلس تو بر کیکه ملوما

تو میزد مدد سان تا ملک مرحوم ترکها دعا نمائید از و لا اتحان اعتقالک تواب و تر سیله

نشود عقل و مرد تر خانه جزا به من تسا کنا که کرد اخر ساخته باشد جناب ترا طاعت

و سبک تعمیل تجاهد و الم بیا این عادت سنه و طریقه بجیه و هیبة ابل و جنس بر ما دو فکا

و تیه دیم من هذاک و ز دوری بامی و لا نصارته ترها اختل بر افتد کرم بیب و استغاثت ان

الا اکثر ترمین نجه فعلی تو بی حرمت شده و اندیا دعا من انقلاعات انک عنها جد بشکر فوا ضعا و نه

معطل شتی و دو هشا و خیمه کریم بخشنده بعد زفوقی ازعا سید کان   و کان
بسیار بخلد

من دنا ما علیهم فی الاعتبار مر بینا ینا العباد و من التقصیر ته حسن تو قینه فکان مر قتنه مر النار

و محو بان دعا های جناب سید ما صاحبه بجد در وقت مقدم خرامی قید حکایا لو از حقی

علی از کر ما حی در حقوق این دو دو خصوص در دعا و زمین و خلاص سازند کرده تو در از آخر

اللهم انا اعتذرنا الیک علاوه خاطر بیک من حلقه حضور تو مطلوب از ستم رسید که

ظلم بحضیه ستم رسید شد باشد بخشند من قال فضره بر باری بکرده باشم اعدا و ظلم

مراد از ظلم سلطان بود یا نفس زیرا که هر چه خیث برای عزامت و احتمال ببرد که مساعد بخشد

هرگاه ظالم بود و مع ظلم ما او لازم بود بکر و فیکه تو و در کند قدرت معروف استعانت

و افنا حسنه کرده رسیده شده باشد بدین قول که ترا بر ملا و مثل و شما او نموده باشم و ما داد شکر

ظاهرا مجازات بود چه باشکه احسان شده است برا ولازم است که بعقد شد و ملا اذا احسان کند

اکر چه دعا بود با اظهار اتح برای دیگر جا بجز در سیاحات من او رکی بود تا ظلم جهد جوا

اذا لم تعد نگه در گفته شد کفره و تو حسبی اعتقاداتی و مسعود بجهولم جد
از باب حق کنند بر که صیاد از آن بدی عقد حوادی سوی بر فاب نظرا عدل بر من بتول عقد او
ما بنم و تو ذی الحق سالتی و از صاحب حضرة که سوال از من فرموده باشد قلم اذن جا خبار
نکرده با بنم و ما بجود دعا بحقیر که از من خواسته بود و تو حق ذی حق و از طلب صاحب حقی که
تو حق لازم من ست بجد لوتر بجای من حق قلم ادخله بیمعن باطل و از ابتغای او نموده بآ
و ذکر حق جای اهتمام است بشان حضرت او زیرا که کلام حق لازم است از آن شکر و اب که
در حق بنیادن است حدیث لا الناس اشیاه وجده و دیگر آنکه مراد از حق من حساد حق با
حق که در حق حاد بناء آن لازم است آنها باشد و تو حق عیب تر و مسعود بجهولم از عیب دیگر
من حق که ظهر لطف هر صفت باشد برای شکر اسلس بر جو شا تعلیم اسما و تو حق کل اثر مادر
کنا هی که عوض لطف او رسیده باشد بر اهلیت فکر انجه بر دو دعا از نزد ما بنم در دو بعض از شیخ صحیفه
هست و تو شیخ تو جا انزنه فکر او تو حق بعضی مسعود حق بر طلبم از باب بر دوی بر حق که با او معاشرت
و مصاحب داشته با بنم بر تنظیم او دعا کرده باشم اعتقدنا لیک یا الهی بحق مسعود بجهولم بحضرت خوادی
معبود حقیقی ما اهتمام کرد سعود حق بحضرت برادر تو شده تو نظام حق و از هر چه شبیه باشد ما باشد اغفلنا
مکانه معنی حق با ملت و بیشان شده و دو فضل تو لطفا تکرمنا و اعطنا لما یحق که بر دعا باشد
از مسعود حق نصیحت کنند برای انجه در مجلس ام از اعمال و سلوک با نبناکان تو هر تو اشیاء هر انجه
شبیه ابها باشد فصل علی محمد و آله بر دو دو فرست به کلام و اد و ما حسبنا یتی و دیگر از آن تو که مرا اعلی با
و حقیقت هر از آن با انجه اقتدار دعا در دل ما از لغزش ها و عزیمت بر آن با تو حق و زبان تو ما
بر ترک کرده انجه بر سید برای هر تو اشیاء از تمام ان تو بکر تو به تو حیطه بحضرتک در حق که موجب لازم
داود برای من دوستی تو را با محبتا التوابین و دوست دار تو بر گناه کان
و کان من دعائه علیه السلام فی طلب العفو و الرحمة و در جواز دعا های حضرت سید الساجدین علیه السلام در طلب عفو و رحمت

اللهم صل علی محمد و آله خداوند و دو درود فرست بر محمد و آل او و اکسر شهوتی عن کل محرم و بشکن تو حرص مرا
هر حرامی و ازو حرصی عن کل اثم و بگردان حرص مرا از هر گناهی و امنعنی عن اذی کل مؤمن و مؤمنة
مرا از آزار و رسانیدن هر مرد مؤمن و مؤمنه و زن مؤمنه و مسلم و مسلمة و مرد مسلم و زن مسلم اللهم و ایما
عبد نال منی ما حظرت علیه خداوندا هر بنده که رسیده باشد از من انچه حرام کرده باشی بر او
و انتهک منی ما حجزت علیه و هر بنده باشد از من انچه او را نهی نموده و خاص بر او قرار داده قضی بظلامته
بشأن بر کرده باشد با حق بر هر حالی که او کرده باشد او و حملت لابیات حیا با مامملات باشد بر مرا
او در حالی که من زنده باشد او غفر له ما الم به منی بر بیامرز برای او انچه که من از آن
و اعف له عما ادبر به و عفو کن برای او انچه که بر تو ملامت کرده از من و لا تقفه علی ما ارتکب فی
مدارا او انجه بر کسب شدنات او درحق من و لا تکشفه عما اکتسب بی و مکن او را و عقوبت او انجه کسب کرده است
بی و اجعل ما سمحت به من العفو عنهم و بگردان انجه که از ساحت کرده ام از عفو کنندگان از ایشان و انفاقی که دیدار
حقوق و تبرعت به من الصدقة علیهم و بنیع دعای شفقت بر من که احسان از صدقه بر ایشان نکرده
صدقاتنا المتصدقین با کرمه من صدقات حقوق کنندگان و اعلی صلاتنا المتقربین و عطایا ما از نزدیکیها
المتقربین و عطای کاه زحمت فیه عنایت و عوضنی من عفوی و از برای خود عوض ده مرا از عفو من عنهم ازاو
عفوک و من دعائی لهم رحمتک و از دعای من برای ایشان قرار ده رحمت خود را حتی
لیسعد کل واحد منا بفضلک حتی که سعادتمند گردد هر یکی از ما از فضل و احسان تو ما تا صاحب کرم عکس از
انچه در سبب عفو کرده بر من ما تا از کدام کل و ینجو کل منا بمنک و نجات یابد هر یکی از ما بمنت تو و نجات
اللهم و ایما عبد خداوندا و هر بنده من عبیدک از بندگان تو ادرکه منی درک و رسیده باشد او را از من نقص
او مسه من ناحیتی اذی یا رسیده باشد او را از جانب من آزاری او ظلمته به او فحقه یا ظلم کرده باشم او را یا برادر
او فتبه بظلم با بخاطر حق ممتنع تعسفته بر حق او که او را تعرض او تسبقته بظلامة باتقیه کرده ام او
محق خود را خداوندا پس ثبت او از بخشیدن اشیء فصل علی محمد و آله و درود فرست بر محمد و آل او

حق مراقات کار رحمت قرار دادن شد
بالکسر من صحات حق را ببخشید

[illegible] يَا أَبَتِ [illegible]

شَيْئًا يَا أَبَتِ [illegible]

[illegible] صِرَاطًا سَوِيًّا [illegible]

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ [illegible]

[illegible]

[illegible] لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ [illegible]

[illegible] وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا [illegible] قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ [illegible]

[illegible] سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي [illegible]

[illegible] إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا [illegible]

[illegible]

[illegible] وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عقلا و واجبست که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا [illegible]

[illegible]

[illegible] وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا [illegible]

[illegible] لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا [illegible]

[illegible]

وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا [illegible]

[illegible]

[illegible] أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا [illegible]

[illegible] إِسْمَاعِيلَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر نه وجه آنکه کسی مایوس بود از نجات با وجود آنکه نشان آن نداده سید و علاجی لا ان یکون یأسه قنوطا
نه آنکه مایوس او بعید [illegible] امید بد سیئات او ان یکون طمعه اغترارا بالکرم بوده باشد طمع
از راه غرور نه از فضل بل لغفلة حسابه بحق سبحانه که برای کمی [illegible] دست سازد کناهان او صعبه
محجه فی جمیع تبعاته وسعی جهاد و دلیل اوست در تلافی ما فات او فاتنا انت یا الهی بما صاحبه
ای مصون من کاهل ان لا تغفرلنا الصغیرة بغفران [illegible] با بحکم فرود و شوند عتاب تو داشت کوتاه
و جمله دو حسن صدق خلاف که صدق بر کلمات که قول و در فعل و اعتقاد آید و ما عیب گفته اند که
صدق کلمات که بسیار است بگوید و سیوم اکثر صدق کلمات که هرگز دروغ نگوید و بعد از آنکه صدق
کلمات که از او دروغ روی ندهد سبب عادت در دو راستی و بعد از آنکه صدق کلمات که صادق باشد در
فعل و اعتقاد و شامل بود بر صدق قول و فعل و دو صدق بنا بر آنکه [illegible] بود و اند در
از بیشتر [illegible] آنکه دو صدق سابق از آن مرتبت الاعتقادات که در قبیل باشد قدم ثبوت
الهی که جمیع عبادات [illegible] که ان جناب باعلی الوصف علی ما [illegible] وا و افضل شان آن در حق او
و لا ابا [illegible] الخیر [illegible] لانک الرب الکفیل
زیرا که جناب تو بر درود کار اصل علیم [illegible] الفضا اجمع اهل فضل [illegible]
[illegible] و لا تستقص [illegible] حقه [illegible] از مجلس [illegible]
او [illegible] ذکر [illegible] بصفات ذکر [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] و [illegible] الا [illegible]
[illegible] فی جمیع [illegible]
در [illegible] علی [illegible] حالت [illegible]
و کان [illegible] علیه [illegible] اذکر [illegible]
عالیات
دعا [illegible]

اخص [illegible] لفظ [illegible] مخصوص [illegible] و [illegible] لفظ [illegible]
بی [illegible] کرمت [illegible] باطلاق [illegible] که [illegible] مستوفی
و اما [illegible] اطلاق [illegible] کرده است و جمیع [illegible] کرده است
[illegible] اطلاق [illegible] باشد و [illegible] خلق [illegible]
[illegible] موجود [illegible]
لغو [illegible] و لفظ [illegible] اطلاق [illegible] دیگر [illegible] اطلاق [illegible]
صفتی که [illegible] حاجت باشد [illegible] گفته است
که انواع [illegible] است که [illegible] است در انسان و
حیوان و نبات [illegible] فی الله [illegible]
[illegible] عاقلات [illegible]
[illegible] واند و که
[illegible] خرابات و بعضی
گفته اند که [illegible] و بعضی [illegible]
الانفس [illegible] محمد و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرنجنا وبکردان یاد کرده زنا بهای عمره روز نعد درسیا بکیه توفیق شاکر هر شب یا دامعی ایام
وَأَجَلٌ لَنَا تُرْ مصالح الاعمال وبکیدان بهای ما از علمای صلح کیستد عملاً لَا نَسْتَطِيعُ بِهِمُ الصَّبِرُ الذی
عملی اگر کند ی بمایم با ان عمل رجوع واجبست تو جهل ما هر چند نیز عمل ایکه ابهرات وتحرمن که
ودرمیا بهایم برای چان عَلَىٰ وَشَلِ الفَجَارِقِ بکه برسه ب لحن منشد بجناب تو حتی یکون لنا الوقت
نا فتنا ما اکن مورده باشد برعض محال الزنا اللهم انا نذر بران محال التی کانت بهم ساهم بان وَمَا القنا
واصل
اللهم ثبتنا ولا الذ ومر الفتن ودنیای رقتنا بهم سرمان وعافنا التی یجنبا اللذ ترسها وقوم
ودنی کرده وست فاشنا یابم قرب ونزد یکی ما اکنا فیان کذا اوقعنا برعلینا برهر کاهواد دست نج
مرکز ایرها وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا وقند دار دعا از جا ما ما سعدنا بهم قائما برسعادتمند سازنا را باد
دوحالیکه زیارت مامی کند وَأَفْسِنَا بِرَّهُ دنیا وما فرغ سازنا را وانتن ساز نارا باد دو وقتیکه یا کار دو
بامرنا وَلَا تَنْقُضْنَا بغنا فرد وساز ستوع بدحب ما را معصیا نت برت بعین مرا دو وقتیکه امدین
مکرسها طاده بر کاهی سیزاید ما حضرها دد مواقق حال استجابا وکاهی بغادد وعجا استی کند بدد انجا
حضرت ستد باهی قا محیا زحجاب اصفیه که هرکاه مراد بجانم ورین ودراند ما را مد بحث مکن بکلمه یاد
اذا امشو خوشحال ساز و ما حضیکه بیاها دکار وابدا انا ما اصالحهم وقوبر بضوع توفیق ده که بحال او ودیمانا
حجا لنا فراد کرنیم وَلَا تَحْرِمْنَا بازبابد ونساز رسوا وخوار سازنا را بنرباد وشاد وقا جلنا یا انا با بواب بعفو نگ
وبکبعدان نزکاه دکتار دوماا ارزش نرو و بقیها ما ترمتا بحر دعنک وبکبدان مرکا اطیعما ذکلکه
وعتدا منشاهتین ببران ما را صلابت مسکان ونبا عنزا مهکان مخزنا آلین ودحالیکه بابتیم
کراهان طابقین زعت کنند ماندیا بحبر بسنگ دو صبی از عنبا کراهت شده کاه با تا بینی عمن
عاصین تو بکنند ما از بعبه دنیا وَلَا تَحْرِمْنَا از معفر فیکان ددعل با صاحب الحسنین ای
جزاو
ما شوتی جزا بیاد اند عمل بکیر کارانند ومستفلح عمل الصدیدین وددرستی کنند عمل کار کرد تیا موکارا
توفیق
مبنول توبه از اعمال ذنت وترک معاگمه واعمال بد کنت مختصه مذکور کلام منسب نظام امام علیه دعا نبوه ما
دان

اعود به وعسا
ولالت تمام دارد بر انکه طول امل خوب نیست دهو کذلک زیرا که مرتب میشود از وسعا سد دینیه وود
اخبار و اثار وارد شد است از تحذیر و تنفیر از ان اعتقد بکه مشبهات ما بر واحد وقد مرشار قطع سنخ
ان علم استقصا وبیان هنعی در قران کریم وده است وَيَجِدُوا الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم
یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون برخی قطا الاه فرموده ما را که اکنها بیار ولهذ فنغ واجم
موده است ببری طول امل از اخلاق ردیه و صاحبش کا فرانت تو منوسان واما اثار ودراحبا بعها اذا بحدود کما
اجماع در صدیث حصای ان است با موبیرانی منظو لبند العجبا املک مقعشوا لیا الا عقلک وهی العقب بحی
تعیش ودود وصیای حضرت مصطفی با اجماع نشرای البد ودرکر با ذا در حذر کما ازشرب با امل حود فریاد
تو اهند وجامزا دادی و مانده که خواهم تنید بیا مرحه ما بیت تو اما بحج خواهی بکرد واگر بیا بند ادم تحیا
ما سانا
الوقت شده وا بحب فقر سیا کرده وا ذا نزین مالک فعلت که حضرت نوح حظ کشید و فرمود مذ کما ابها
وبجایاند حفاظ وبکرکشید و فرمود مذ کا ان امل اوست دخط بکرکشید وود ترا زان دو فرمود منکه
ابحا امل ادت برده اینجا به کر هسو زبا امل نرسیده است که اجل با ور میرسد وهیز امل بمات برای اعتبا
فرشد
باتا دفعه سیاهی کا مرده دو روز حاضر بود بعد تمام بکرد ما ما صبح جدتم روزی فقط شدند روز یا جا تمام
کردید بجید
وبجه سیار کرهم انتظار هیدا کشید ونداین نرسیدند با بادواد که بحاملکردی بسوی امل وداه ادهوانبه دمحن
شبکا امل عمر ودار اوا با بادرکن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور اما باد در حین صبح
بنانا تر حدیث شام داکفکو کند وجون شام کردی با نفس حدیث صباح را ودر دنیا بیار ودر حدیث امان است
کسو خته اتش شوق لقا حضرت یحیی بن زکریا یکمروز دو کرده نان از دولتخانه خود بر داشته و داده فرموده
بوی
ددر عرض راه ابلیس بر خورد دنی گفت که جناب بیحی حضاب یحیی زمرده که باولاز قرب بحرم ابلیس گفت
که جرا همراه داری فرمود نذکرده دو کرده نان ابلیس گفت برای جه دو کرده نان را ورده گفت یکی برای حاشت
ودیکری برای شام پنا ابلیس گفت فرطوال اهل داری تو دلند کهاه ولله مه بده و وجاشت کرشام بجا خند
اصل
مجکفت وانت کشی ودو صدیث امان است که حضرت نبی فرمودند که حوال مرا از سنان خوف تر بیع طاد
انفق اجل امل بیکتیفت کما جان یب
ونت ذات واعل دور انا و بیاد کا
مکر حجب بیان نموده که انتقاذا امل الذ
ابحاح بعد وان کلان البدات بحج
امل م

تعالم کردن مال تو اگر دادم دعای کفتم اند که سبب طول امل حب دنیای فانی است و از مکارات زیاد شود کرشوف

طاعات از و دعوت آید بیاو مرا و منظر ما ساختن دوست و اودو دوام شرابه یا نیست تفضل کی شود

یاد مردن بی مرگ که بعکس سوق می برداز و بعضی از ملذات فانیه دنیویه مشغول باشد و جمیع مرکبی که

جز برای دوست داشته باشد کار را ساخت و مکر کردن چیزی را که اورا قابل کند بر تمیز حب دابا و بعض خرط

با شبیه مواد و در می کناد و با هل مال و عیال و اطفال در دوی آورد و داشتی — جهل

وکان من دعائه علیه السلام فی طلب الستر والوقایة و بود از جمله دعاهای آن حضرت در طلب ستر چرکناهان خود و حفظ

اللهم صل علی محمد وآله وافرشنی مهاد کرامتک و معنوی بساط ای حفاوت

بجای من مهد عطا کرامت خود را وأوردنی مشارع رحمتک و وارد ساز مرا بشریعه رحمت خود وأحللنی

بحبوحة جنتک و فرود آور مرا بوسط و میانه بهشت خود ولا تسمنی بالرد عنک و مصداق کن مرا به

ردکردن مرا از حضرت خود ولا تحرمنی بالخیبة منک و محروم مکن مرا به نا امیدی و خاسر و مایوس شدن از تو

ولا تقاصنی بما اجترحت و قصاص مکن مرا با آنچه کسب کرده ام از گناه ولا تناقشنی بما

اکتسبت و مناقشه و مشاجره مکن مرا با آنچه کسب کرده ام ولا تبرز مکتومی و اظهار مکن آنچه بنهان است

از من ولا تکشف مستوری و کشف مکن از اعمال پوشیده مرا که بغیر از اطلاع کسی اظهار آن کرده ام

و علانیه مکن از اعمال پوشیده ام از دیگران بالاجمال مخفی ولا تحمل علی میزان الانصاف عملی

میزان انصاف اعمال حاضر و حساب مکن ولا تعلن علی عیون الملأ خبری و اظهار مکن بر دیدها از و

احسان عمل مرا از دیگر آنکه در عمل آن گناه را نجیبه باشد و ام انداخت کنند ولا تعلن

علی عیون الملأ خبری مکن ملاء بر دیدهای خلق حاضر خبر مرا که بخبر آن خلایق ملاء اطلاع نیابند و عمل

با پنها مطلع شوند أخف عنهم ما یکون نشره علی عارا پنهان کن از ایشان آنچه بوده باشد نشر آن بر من عار

یعنی کردند از برمن عار و عیب واطو عنهم ما یلحقنی عندک شنارا و نهان اجزای آن بود

تا در فضیحت و قباحت نرسد تشرف درجتی برضوانک ... و اکمل کرامتی بیقرارکی

وکان من دعائه علیه السلام عند ختم القرآن

وکان امام زین العابدین علیه السلام بعد از ختم قرآن این دعا را می خواند ... و اعتقاد و عمل صالح و عبادت و تقوی و صلاح و خیر مداومت بر ... عمل صالح کند و عمل صالح از وی ... تا ...

واظلنی فی اصحاب الیمین و داخل ساز در طلب حقوق زنان مراد ... و اصحاب دست راست که علامت نجات است ووجهنی فی مسالک الآمنین و بگردان روی مرا

در راههای طرق ایشان از عذاب واجعلنی فی فوج الفائزین و بگردان مرا در طایفه رستگاران

واعمر بی مجالس الصالحین و معمور گردان بمن مجلسهای صالحان را آمین رب العالمین

وکان من دعائه علیه السلام عند ختم القرآن و بود از دعاهای آن جناب در وقت ختم قرآن

دعاهای جناب سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام در وقت تمام کردن قرآن

مراد از قراءات و ... حیثیت اول آنکه باید دانست که مشهور میان علما ما و جمهور آنست

که قرآن همین قراءات است که ... و ... شاید ...

... سوره مکه ... مقالات ... دعا ... را ...

ام ... و ... که کلام ما ... و ... دعوی

و شیخ طبرسی در ... و ... علیه السلام ... و اما ... آن که ... اصحاب

و جماعت ... و کتاب احتجاج شیخ احمد طبرسی ... اکثر ...

... این ... کتاب ... و ... در کتاب ... ایشان ...

احادیث ... دلیل ... باشد و شیخ محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی آورده است ... در بعضی از

سوره ها ... دلالت ... یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی ... و در سوره ... آمده

... و حکایات ... حاصل ... باشد ... و در قرآن ... که ... محذوف ...

... لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین ... که ... ایشان ... و ...

تاب الله بالنبی علی المهاجرین ... که ... و ... طریق ...

... و ... کرده اند ... اسلام ... در کتاب ... که ... اعتقاد و ...

... فاتحه ... و ... دعا ... و ...

قرآن با تفکر خواندن از غیر نماز حق تعالی بنویسد از برای او بهر حرفی حسنه و محو سیئات از او سیئه و بلندی کند
از برای او درجه و کسیکه بنماز ایستاده قرآن خواند حق تعالی بنویسد از برای او ده حسنه محو کند از او ده سیئه
و بلند سازد برای او ده درجه و فرموده پیغمبر که هر کسیکه حرفی از قرآن بخواند با تأمل یا بی تأمل
بخواند از قرآن حرفی نشسته در نماز حق تعالی بنویسد برای او پنجاه حسنه و محو سیئات کند از او پنجاه سیئه
و محو کند از او پنجاه
و بلندی کند برای او پنجاه درجه و کسیکه بخواند از قرآن حرفی در نماز ایستاده حق تعالی بنویسد برای او صد حسنه
و بلندی کند از برای او صد درجه و کسیکه ختم کند قرآن را تواند بود برای او دعوتی مستجاب خواه تعجیل شود او را
یا تاخیر کرده در حدیثی است که تمام ختم سازند در ... که گفته اند که مستحب نزد بزرگان آنکه از اول قرآن
بگیرد تا آخر و باز از اول بگیرد چند آیه ... که عبارت از ... کما قال علیه السلام افضل الاعمال
قال الحال المرتحل ... که حال و مرتحل ... که ختم قرآن و ختم آن با آنکه ...
رعایت کند تا قرآن ... که قرائت قرآن از روی مصحف ... نماز بهتر است تا از حفظ خود ...
نظر در قرآن ... عبادت ... مطلوبه ... اکرام ... و حقیقت ... صادق
و گفته ... از حفظ ... مصحف ...
قرآن ... در قرآن ... و در صحیح ... قرأ فی
... و ما ... در نماز ... اختلاف ... اند
که در نماز واجب از روی قرآن ... در نماز ... قرائت ... و بعضی گویند ...
از روی قرآن در نماز واجب ... جائز است ... در نماز ...
و بهتر است ... قرائت ... و الاخفات ...
... دانسته
در صلوات ... اسماع نفس ... الجهر ...
... و ... قرآن ... للاذان

یکی ... و ... دادات ... مستحبات
ترتیل قرائت ... ورتل القرآن ترتیلا ... ترتیل ...
حروف ... و وقوف ... واجب ... ترتیل ...
... قرائت ...
... مستحب ...
... حسن القرآن
صوتک ... و ... حروف ... از ...
... صاحبان ... موسیقی ...
... کلمات ... قرائت ...
... و صحیح ... محفوظ ...
... و ... از ...
... و ... بر ...
... حروف ...
... قرآن ...
... قرائت ... و ...
... صاحب ... استاد ... ابنا
... الا ...
... و ...
... و ...
... بالذهب و ... بالذهب ... الکتابة ...

اللهم اتمم علینا نعمتک بختم کتابک خداوندا چنانکه توفیق دادی ما را تا تمام کردن قراءت قرآن

اللهم اتمم لنا نورنا ان کتاب کریم را خواندیم در حالیکه مزده و صلاح بود برای کامل تمام و جعلته

شفیعا لنا کل کتاب را قرار داده و گردانیدی او را گواهان و شاهد بر هر کتاب که فرو فرستاده بر پیغمبر

سابق از تورات و انجیل و زبور و صحف و فضلته علی کل حدیث قصصته و زیادت دادی قرآن را

بر هر حدیث و معجزه که خواند و حکم فرمودی از و قرآنا فرقته تا فرق کنیم به جدا کردن حلال و حرام و کرده

انا فارقا لدینا اتفاق و ساختی حلال و حرام بود و قرآنا اعربته بتعرفتین شرایع احکامک و گردانیدی

حق قولا کرا اظهار بود و بیان احکام شرعیه بود و کتابا مفصلا للعباد تفصیلا و گردانیدی

ان کتاب برهمه را کتابه کرده تفصیل دادی آن را برای بندگان تو تفصیل دادی و وحیا انزلته و گردانیدی

اورا وحی که فرو فرستادی آنرا علی نبیک محمد پیغمبر تو که صلوات الله علیه و آله در حدود آنها بر

محمد و بر آل او تنزیلا و نوری جعلته نورا و گردانیدی قرآن را نور هدایت خلق و انا نور و دوری ازحرام

از نور هدایات که راه نمی‌نمود برای کراهات از دین بر حضرت رسالت پناهی و در قرآن نیز نمودهات هدی

تهدی به من ظلم الضلالة و کردانیدی آنرا راهنمای ان گمراهان و جهاله که باشد و از ناریکی جهل و غافل بر

و شفاء لمن انصت و گردانیدی آنرا شفا بر آنکس که ساکت شد بفهم التصدیق الی استماعه سبب فهم

تصدیق کردن و سوی شنیدن قرآن و میزان قسط لا یحیف عن الحق لسانه و گردانیدی قرآن را ترازوی عدل

که هیچ میل نکند ازحق و راستی زبانه آن و نور هدی لا یطفی عن الشاهدین برهانه و گردانیدی

قرآن را نور هدایت ازجاهلان و نادانان و علم نجاة لا یضل من ام قصد سنته و گردانیدی قرآن را نشان نجات

که گم نکرد کسیکه قصد کرد راه او و لا تنال ایدی الهلکات من تعلق بعروة عصمته و کسی

دست نرسد هلاکات کسی را که چنگ زده باشد بدست عصمت ان سبحانه و بجلال الله تعالی

اللهم فاذا افدتنا المعونة خداوندا پس چون فایده رسانیدی و عطا فرمودی ما را یاری کردن بر خواندن قرآن و سهلت

جوامح السنتنا و آسان کردی درشت زبانهای ما را بحسن عبارته بخوبی عبارت تا خواندیم قرآن را

برکردن

پی بردن از شایستگی او و دانستن معانی قرآن در حالت قرائت وسعت بدانی ملک دو دراز که

که جای تو باشد یا التسلیم بمعتقد بوجه تسلیم لمحکم آیاته چنان که محکمان و تقریع لایک الاقراد

و پناه برده سوی اقرار کردن بمتشابه با بتمام متشابهات و موضحات بیناته و شواهد موضحان اللهم

اللهم انک انزلته علی نبیک محمد خداوندا تو فرو فرستادی قرآن را بر پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله

در حدود فرستادی مجملا بر او و بر آل او مجملا در حالیکه بود قرآن مجمل الا مانند آنها اجمع اما الصلوة و ایتاء الزکوة

الزکوة و امثال انها و الهمته علم عجائبه مکملا دانستن معارف علم عجائب قرآن بوجه خصوص

و ورثتنا علمه مفسرا و میراث دادی ما را علم قرآن را تعیین بیان احکام و فضلتنا علی من جهل علمه

دادی ما را فضیلت بر کسی که ندانست علم قرآن را و بما که بطاقت حمل آن نیست

مرادا از اجمال قرآن آنست که بیان نشود تفصیل آن و بر حق گفتار آنکه معنی ان قرآن با جمالیست که بیان کرده

باشد را در احکام اینها و در وقت نزول آن بحکمت حق است که باشد از اجمالات بسیار

با تمام چنانچه حضرت رسول احوالات بیان فرموده که آنرا بیان بعبارات بسیار تا آنکه سی آنام بود و در حقیقت

حقیقت بیان اصلاح شده از بی حکمتها که در لفظ مراد منان و دانسته که تعبیر ام الساعات از دلیل دیگر

که تعبیر بیان لفظات که احتمال وجه دیگر نداشته باشد و تاویل توجیه لفظات که معنی ان ملتفظ سوی یکی از معانی

ظاهر شود اداده و در ساعات بیان که فرمودند که تعبیر لفظات یا اجمال ان لفظات و که اصلا ادراک معنی آن حقیقت دارد

در کلام شود حال مفصل هر جمع نحو عادت و حالا من تفسیر برای خواهد بود و مان حق مفسرات و اما تاویل بیان جمیع

المحکمات ...

و اعلم که ... اما اصحاب از حضرت آنچه که جا بعد از حضرت اسلام ... از طاهر ... و دانسته جمیع ... جمیع

مسلمین و مکلف با ... و الهام ... و دیگر شریعت ... عقل ... جمیع علوم قرآن ... جانشین

لا ... و ... باطل ... و نقل ... دانسته ... جانشینی

استحکام ... مسئله ... که ... بیان ... کند ... تفسیر قرآن ... و احادیث ... بسیار

بیع از تعبیر قرآن برای عوض و بکلام و ظاهر آن و استنباط احکام نقل بیان آن برای عیب مجملاً ماهر عقائد

با اهل الغیب و انما ... طعن بمیزان القسط و در عقب ... سوره ایشان و طلب [illegible]

و بیّن سبب ... معنی آن اصحاب ... بین ... بجا ... از بعض ... حرز ... [illegible]

جابر ... و عتیق ... [illegible] ... نقل کرده اند و معنا ...

انزال بعض ... از کلام ... واجب ... [illegible]

از بعض ترجیح ... و بیان الفاظ ... ظاهر و باطن و محکم

و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص ... حصول ... [illegible]

... بار کار ... فاجعلنا ...

... علی ... [illegible] ... و قالوا ...

ان ... الفاظ ... [illegible]

... بر ... [illegible]

شود ... [illegible] ... شود ...

... [illegible]

... [illegible] ...

تفصیل ... [illegible] ... اللهم انک انزلته

... [illegible] ...

و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

الی ... [illegible] ...

و ... [illegible] ...

انک ... [illegible] ... ولا یختلجنا الزیغ

عن قصد طریقه ... [illegible] ... اللهم صل علی محمد وآله واجعلنا

... [illegible] ... ممن یعتصم بحبله ...

... [illegible] ... من المتشابهات ...

... [illegible] ... ویسکن فی ظل جناحه ویهتدی بضوء صباحه ...

... ویقتدی بتبلج اسفاره ... ویستصبح

بمصباحه ... [illegible] ... ولا یلتمس الهدی فی غیره ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اللهم وکما نصبت به محمداً ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... واجعل القرآن وسیلة لنا ...

الی اشرف منازل الکرامة ... وسلماً نعرج فیه ...

... الی محل السلامة ... وسبباً نجزی به النجاة

... [illegible] ...

... [illegible] ... علی نعیم دار المقامة

... [illegible] ... اللهم صل علی محمد وآله ... واحطط بالقرآن

عنا ثقل الاوزار ... وهب لنا حسن شمائل الابرار ...

... واقف بنا آثار الذین ... قاموا لک به ...

... آناء اللیل واطراف النهار ... حتی تطهرنا ...

بما
باو سازی ما را نیز کمال دقت از هر گناهی بتطهیره به سبب پاک ساختن قرآن و تقفو بنا و تابع سازی ما
ایشان را
آثار الذین استضاؤا بنوره علامات آنانکه روشنی خواستند بنور قرآن و لم یلههم الامل و مشغول نکرده
ایشان را
ایشانرا آرزوهای دور و دراز عن العمل از عمل کردن فیقطعهم بخدع غروره پس ببرد ایشان را
بازیچهای فریب او اللهم صل علی محمد و آله و اجعل القرآن لنا و بگردان قرآن را برای ما مونس ما در
فی ظلم اللیالی مونسا در تاریکیهای شبها همدمی و من نزغات الشیطان و از فریبهای شیطان و خطرات
الوساوس و از وسوسها که در دلها خطور میکند حارسا نگاهبان و لاقدامنا و برای پایهای ما
عن نقلها الی المعاصی از حرکت کردن بجانب گناهان حابسا حبس نماینده و لالسنتنا عن الخوض
فی الباطل و برای زبانهای ما از فرو رفتن در امر باطل من غیر ما آفة از غیر آفتی در زبان مخرسا
بود زبانها
گنگ نماینده یعنی زبان ما را از حق و باطل گنگ کن بی آنکه آفتی که باعث گنگی است باشد و
لجوارحنا عن اقتراف الآثام و بگردان قرآن را برای اعضای ما از کسب کردن گناهان زاجرا منع نماینده
و لما طوت الغفلة عنا و برای آنچه پیچیده است غفلت و غافل از ما من تصفح الاعتبار از
تفحص کردن عبرت گرفتن از اخبار ماضیه ناشرا پهن نماینده حتی توصل الی قلوبنا تا برسانی
برسانی بدلهای ما فهم عجائبه فهم در دریافت عجایبات قرآن و زواجر امثاله و منع دارندها
که زجر نماینده ما هستند از عمل کردن مثلهای آن التی ضعفت الجبال الرواسی آن مثلها و داستانها
که سست گشتند کوهها بلند در وضع ثابت علی صلابتها با صلابت و سختی بودن آنها عن احتماله از تحمل آن
تحمل
یعنی در بیان مثل که مثل متحیر و باطل میشود مثلات و مثل الطاق مثل است بر قول بعضی سائر
و دایر شوند مثل بنطق و حقیقت ابن لفظ برای قول مشبه کرده و اندرنا جی برد لابن مثل استاد مثل
در مثل و مثل موافق کرده است بعض از هر جا گرد نابدیها از عقب دو داستان کردها است برای هر جو
با حالت و قصه که برای او بود شد عجیب و قدری غریب از غیر خطار دیگر و در عایت مثل استاد حر
امام حمید مادر تحریر کتاب لغات الهادی و حید غریب مثلات بر وجه بنظر در آن آغاز بید و مسد کرده اند

جاره

حلول کرده باشد و بعضی از مردمان گفته اند که در علما که از عرب با مثال قرآن مستفاد شود
امور کثیره که اول مذکور احوال اینهایان دهر و عظ و نصیحت ایشان حرکت و حر صیده و عمل بر آن
همه را قرآن اعمال با کمان بخوبی کرده از عقوبت حاجت هر مثال که شرح بقرب برادر برای
عمل و تفویان نصیحت خود از علمای اسلام اللهم صل علی محمد و آله و ادم بالقرآن و دایم دار بقرآن
صلاح ظاهرنا نیکی ظاهر ما را واحجب به و مانع شو بقرآن خطرات الوساوس
و سوسها که در دلها خطور کند عن صحة ضمائرنا از درستی خیالات و دلهای ما واغسل به درن
قلوبنا و بشوی چرکهای دلهای ما را و علائق اوزارنا و تعلقات گناهان ما و
اجمع به منتشر امورنا و جمع کن بقرآن آنچه پراکنده است از کارهای ما وارو به فی موقف
علوف
العرض علیک و سیراب ساز بقرآن در محل ایستادن در روز عرض ظما هواجرنا تشنگی روزهای گرم ما را
حلل الامان
واکسنا به و بپوشان ما را بقرآن حلل الامان جامه ایمنی یوم الفزع الاکبر در روز ترس بزرگ فی نشورنا در وقت از قبر برخاستن ما
یعنی روز اللهم صل علی محمد و آله واجبر بالقرآن خلتنا و تدارک کن بقرآن درویشی و احتیاج ما
من عدم الاملاق از ناداری و فقر و سق الینا به رغد العیش و روان ساز بسوی ما بواسطه قرآن روزی
فراوان و خصب سعة الارزاق و فراخی روزیها و جنبنا به الضرائب المذمومة
و دور دار ما را از افعال ذمیمه و مدانی الاخلاق و از اخلاق و اوصاف دنیه پست و اعصمنا به من
هوة الکفر و نگاه دار ما را بواسطه قرآن از گودال کفر و انکار و دواعی النفاق و جاذب
مقتضیه
واسباب منافقی حتی یکون لنا فی القیامة تا آنکه بوده باشد قرآن برای ما در قیامت الی رضوانک بسوی خوشنودی
و جنانک و بهشت تو قائدا کشنده ولنا فی الدنیا و برای ما در دنیا بوده باشد قرآن عن سخطک
از خشم تو و تعدی حدودک و از گذشتن از حدهای احکام تو ذائدا دور کننده از واجبات و سنتها و حدود
ذائدا مانع و لما عندک و برای آنچه نزد توست بتحلیل حلاله بحلال کردن حلالهای آن و تحریم حرامه

در روز قیامت که وقتی از
بالفعل روزی که برای او روز
بودها بر وجه تو روزه گوتاه
برای کتاب که از هر روز یعنی
تا سیاسی که روان صراط کرد
میزان و آنها در کتب ایشان
او قرآن که لغات شد چه
طوفانها از روز

خواهان شاهداً گواه و بینا اللهم صل على محمد وآله وهوّن بالقرآن واسان کن بقرآن عند الموت نزد مردن
على أنفسنا بر نفسهای ما کرب السیاق قبض روح ما وجهد الأنین ورنجهای ناله را وترادف
الحشارج وانبیا جامدن غرغرها إذا بلغت النفوس التراقی هرگاه برسند جانها بچنبرهای گردن وچنبر جای
وقیل من راق وگفته شود در آن وقت که کیست که مداوا کند وتجلّى ملك الموت وظاهر گردد فرشته مرگ
لقبضها برای قبض کردن جانها من حجب الغیوب از پردهای غیبها ورماها عن قوس المنایا
وبینداخت آن را از کمان مرگها بأسهم وحشة الفراق بتیرهای ترس مفارقت از اوطان وعیال
وعیال واخوان وداف لنا وساخته باشد برای ما من ذعاف الموت از زهر مرگ کأساً مسمومة
المذاق کاسه زهرآلوده ومخلوط بزهر بود ودنا منا إلى الآخرة ونزدیک شده باشد از ما بسوی آخرت
رحیل وانطلاق رفتن ورحلت وروانه شدن وصارت الأعمال قلائد وگردیده باشد عملها قلاده
الأعناق گردن بندهای گردنها وکانت القبور هی المأوى وگردیده باشد قبرها آرامگاه باز ایستادن إلى
میقات یوم التلاق تا وقت روز ملاقات روز ملاقات ارواح با ابدان وملاقات اهل آسمان واهل زمین وکافر
با اعمال خود از ثواب وگناه وروز ملاقات که ملاقات کنند اهل آسمان وزمین یکدیگر را وروز ملاقات اولیا
مشتاقان با یکدیگر وخصم وظالم ومظلوم بهم رسند وروز ملاقات خلق عشر شدگان ومخلوق ...
ملاقات ارواح با اجساد دیگر ده ... اللهم صل على محمد وآله وبارك لنا فی حلول دار البلى وبرکت
ده برای ما ای خداوند ما در وقت فرود آمدن بخانهای که پوسیده می‌کند گردانید وطول المقامة
بين أطباق الثرى ودرازی ماندن در میان طبقهای خاک نمناک واجعل القبور وگردان
قبرهای ما بعد فراق الدنیا بعد از مفارقت دنیا خیر منازلنا بهترین منزلهای ما
چه در حدیث وارد است القبر روضة من ریاض الجنة أو حفرة من حفر النیران ودانا بکلام صحت سلام
سلم شود دنیا را ارواح درگاه قبر کنند و در وقت بعث وملاقات ارواح برای ارواح با اجساد حود ما
صور وافسح لنا وفراخ گردان برای ما برحمتك برحمت خود که فی ضیق ملاحدنا در تنگی لحدهای ما

ولا تفضحنا

ولا تفضحنا ورسوا مکن ای خداوند ما را فی حاضری القیامة در حاضران قیامت بموبقات
آثامنا بگناهان هلاک کننده ما وارحم بالقرآن ورحم کن بقرآن فی موقف العرض علیك در وقت
باز داشتن بجهت عرض بر تو ذلّ مقامنا خواری ایستادن ما را وثبّت به ومحکم دار ببرکت قرآن
عند اضطراب جسر جهنم نزد لرزیدن پل دوزخ یوم المجاز علیها در روز گذشتن بر آن
زلل أقدامنا لغزش قدمهای ما را ونوّر به وروشن ساز بقرآن قبل البعث پیش از برانگیخته
شدن سدف قبورنا تاریکی قبرهای ما را ونجّنا به ونجات ده ما را بقرآن من کل
کرب از همه اندوه یوم القیامة در روز قیامت وشدائد أهوال وسختیهای هولهای یوم الطامّة
روز مصیبت وبیّض وجوهنا وسفید گردان روهای ما را یوم تسودّ وجوه الظلمة در روزی که
سیاه میشود روهای ستمکاران فی یوم الحسرة در روز حسرت والندامة وپشیمانی
ای ... بند و ... واجعل لنا فی صدور المؤمنین ودّاً وبگردان برای ما در سینهای مؤمنان
دوستی ولا تجعل الحیاة علینا نکداً وبگردان زندگانی را بر ما منغص ونکد را اللهم صل على محمد
خداوندا درود فرست بر محمد عبدك که بنده برگزیده تست ورسولك ورسول فرستاده تست کما
بلّغ رسالتك چنانکه رسانیده رسالت ترا وصدع بأمرك وآشکار کرد آن را
لعبادك ونصح بندگان ترا ... اللهم اجعل نبینا خداوندا بگردان پیغمبر ما را صلواتك
علیه وآله ... یوم القیامة در روز قیامت أقرب النبیین منك مجلساً
نزدیکترین پیغمبران از جهت نزدیکی تو در مجلس ... وأمكنهم منك شفاعة وممکنتر
ایشان از ... شفاعت وأجلهم عندك قدراً وبزرگترین ایشان نزد تو در قدر ومرتبه وأوجههم عندك
جاهاً ... اللهم صل على محمد وآل محمد خداوندا درود فرست بر محمد
وشرّف بنیانه ... وعظّم برهانه ... وثقّل
میزانه ... وتقبّل شفاعته ...

وقرّب وسیلته و نزدیک ساز وسیلهٔ او را و گویند وسیله نزد خدا مرتبه ایست که اعلا مراتب درجات

وبیّض وجهه و سفید گردان روی او را واتمم نوره و تمام کن نور او را و [illegible] او را وارفع

درجته و بلند ساز درجهٔ او را واحینا علی سنّته و زنده ساز ما را بر طریقهٔ او وتوفّنا

علی ملّته و بمیران ما را بر کیش او وخذ بنا منهاجه و بگیر با ما راه او را و سیر ده ما را بطریقهٔ او واسلک

بنا سبیله و ببر ما را براه او واجعلنا من اهل طاعته و بگردان ما را از اهل فرمانبرداری او

واحشرنا فی زمرته و حشر کن ما را در گروه او واوردنا حوضه و وارد ساز ما را بحوض کوثر او

واسقنا بکأسه و سیراب ده ما را بجام او و در اینجا سزاوار مختصر باشد که ما را از حوض مجتنب نسازی و حوض انجناب او

وارد نبود بر آن خبر او است که در درود و ثنایات گفته اند بعض اصحاب چنانچه رضوان الله علیهم که برای بعض اینها

حرمتی که فاخرتر از طرق خاص و عام معمول گرده است از سلام از بعض کرده اند و مبالغه گفته است که ایمان

بجز آن واجب و تصدیق آنها از جملهٔ آن دلائل کفر است که انکار ضروری که از واجبات بر هر مکلف

که انکار دانسته باشد و تصدیق آن کرد است که حق تعالی حضرت رسالت پناه بجز حق واجب کرده و تکلیف فرموده

کرده اند که هر که منکر آن در آخرت شفاعت با صلوات باشد و بعضی گفته اند که اول صلوات و سلام آن حضرت

بعضی از این اخبار سند صحیح است که اینها در حضرت بیکی در سر حق عیسی است قبل از صلوات و دیگری در اول

مناجات و مراحل آنها اگر کسی بر ان از طرق خاصه احادیث وارد شده است از آنجمله فقره السلام

کافر اوقات است در وصف عرض که حضرت مصطفی و تسبیحات که در درود است که هر کس سلام و سلام دادن او را

ذکر کرده باشد نفوذ دارد و تبرید میل را دفن و کاهل گردد بهشتی اگر و محل که بر درود است ملائکه گرد کار

و حمد کرده و عطا کرده اند اسباب اکرام بر درود که ارض حیات قدر در نظر باید که ملائکه است دارند و ادعیه

اعطا از جانب او در جای اینها که لفظ محل حفاظت در باب صلوات و هر بعض که کنند عبادت ها از باب صلوات

بود ما لذت و صلوات تو بر سر ما که آن ابیات را که از برای او تعظیم اند که حق تعالی نظر میفرماید

میان آن اشعار و مرتبهٔ کتاب که آن تمام بود در دو فرموده بر سر روضه مطهره و بیجا برده روزگار گذرد از مجلس

صفات است که آنجه در آن باشد فتح چنان باشد در جمیع از طرف و غیره و روایت کرده است فقره السلام

در روضه کافی در وصف استغفار برای حضرت رسول در وصف حضرت نبوی که فرمود انا اکبر من کل شیء الحمد لله

انّی من ذریة محمد فمن الحق فهذا الشیء الحمد لله و انّ هذا مثل بحر و عصر انقطع کلّ سبب و طرق کل

نسبٍ إلّا سببی و نسبی بعد اذ لم یرث الاول الثالث من بعض اصحاب که روایت کرده است از شخص که در آن دو

تا صلوات بر حضرت گرد و در صلوات خالصه باشد که اخلاق و دعا بود اللهم الا ان ما ادعو

اذا ابتدا به صلوات بود هر روز و دستور بعضی و حقیقی آن که بر واجبات حضرت بود و ما قال ابن زکریا

حضرت نبوی و ما قال ابن عباس او باینجا بیان که از ساعت ابن ابی عبد الله که باد بر تحت اعلا

نمی بود که جناب ایشان بود وصلّ الله علی محمد و آله عدد و درود و درود خدا و بر محمد و آل او

درودی که تبلیغ نماید بر شما و ادا نماید در روز و اعظم مثل آنها با بعد آنچه که از آن داد من خیر لا و

فضلک از خزینه تو و احسان تو و کرامتک و از رحمت تو انّک ذو رحمة واسعة بعد دیگر که ای

صاحب رحمت وسیع و فضل کریم و معنی شد من اللهم اجز ما به جناب محمد

بالمرسلین یا نایب کسانیکه بر تبلیغ کرده است و رسالت تو مردم از جانب تو و ادّی در آیات تو و امر تو

از دلائل توحید تو و نصح لعبادک و ما نصیحت کرد برای بندگان تو و جاهد فی سبیلک و جهاد نمود

در راه دین تو افضل ما جزیت احداً بهتر جزای که جزا داده که را من ملائکتک المقربین از فرشتگان

مقرب تو و انبیائک المرسلین و پیغمبران تو که فرستادگان بود و ز تو و السلام علیه و سلام باد

بر او و علی آله الطیبین و بر آل او و اهل بیت که پاکانند و نیکوانند و مرحوم و کبیر الطاهرین که پاکانند

از دنائس طباع و کان من دعائه علیه السلام اذا نظر الی الهلال بود

از دعای جناب سید الساجدین امام زین العابدین که در وقت نگاه به سوی سبزی هلال نمی کرد که جناب حضرت فرمود

هلال عزّه ماه را گویند یعنی شب اول یا دو شب یا سه شب تا هفت شب و در دو شب آخر ماه از

هلال گویند و هرگاه در کتاب دیوان ادب گفته است و تابع او است صاحب صحاح که هلال

نقطهٔ کرده و اشتراک داد شده خلق برای تبلیغ اوامر و نواهی

دعای دیدن ماه

سر شب اول است بجا آورد و اقرار کنند و از جمله کلمات که در دو شب اول ماه هلالات و دو شب بعد و شش
و شب و صفت ابتدا اورا هلال کویند و بنا بر آنچه در قاموس است و بعضی گویند که مختص است که مخصوص بهلال
با اول او بجا از ماه برآمده مختص بود و شب در دو شب از ماه و در بنا علامات ماه نمایان میشود قمر برآید یا حزینه بکار باشد
از دو شب اول بود و ما قمر کویند و هلال از آن باشد و علامه طبرسی در کتاب مجمع البیان گفته است که برخی گفته‌اند
که در دو شب اول از ماه هلالات بر دیگر او را هلال گویند تا سه کردد و حال او را هلال مشتق است از اهلال
وا و رفع صوت زیرا که مردم ظهور هلال را تکبیر با آواز بلند میکنند و از اینجا است اهلال در حج
واهلال محرم با حرام و اهلال مولود و در این باب چند فرق دیگر است اولاً آنکه دعا نزد رؤیت هلال مستحبات موکده
باستحباب با جماع المسلمین الا آن ابو عقیل کرده که رؤیت دعا مستحب است که مجلسی اعلی الله مقامه فرموده شیخ بهائی العلی
در قول او نوع دعات اما احتمال میرود دیگر مرا داده که استحباب بعد در دعای همه برای دعا در وقت رؤیت هلال ادعا
جنابات که در اول اعمال اینها است دو حال دعا اول آنکه دعا در حال نگاه نزد آن که فوت شده باشد نزد دعا
با بیغمبری شیخ الطایفه در تهذیب مصباح ایراد فرموده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر گاه هلال را دیدی برای
خود هرگز نمی‌کر دعا کنی تا آن هلال را بیابی و تا حالت بر شود و نه مجید از دعا جستن و صدقی بالنفس از حیات
حضرت صادق وارد شده است و بعضی گویند که این حکم مخصوص ماه رمضان است و بعضی از علما کراهت را مطلق دانسته‌اند
و تعلیل او در دعا آنکه از قبیل امر تابعات و اما استقبال قبله و رفع یدین بر حضرت بهای دعای هلال رفت
عموم دارد در مورد دعا ست آنکه خطاب است زیرا هلال را ذکر نبرات دعا باشد زیرا که در کتب او ذکر دعا است
از استقبال قبله در دعا طلب هلال چه در بعضی از ادعیه وارد شده که خطاب با ماه کرده است
ما مکتب و اخبار یزاد باشد استقبال قبله بود تبادر آنکه شیخ بهائی قدس سره فرموده است که در وقت دعا هلال
تا او را هلال گویند و اول آن که از شب اول تا آخر آن که هلال باشد المفتی علیه و الله بر آنکه هلال نشد برآید
دوم کویند در قول اکثر اهل اللغة که هلال را در شب سوم باشد و بعد بر آن که از شب سوم
و اما اطلاق هلال بالاطلاق بر ماه از حامد بود تا شبها اطلاق آن بر شب بعد و شب ماه برای که کسی یاد کرد دعا

دعای هلال را عرفا از دو شب آن وقت با آنچه بیان شد از فوق ثلاث واجب شب باد از آن دعا
برؤیت هلال دو شب فوق ثلاث حملاً للطلب علی الحقیقه لما مشروع میشود و در این مکان الظاهر بعضهم
اکثر برآنند که او را در دو شب سیع ثلاث لیال دعا باید بجا آورد اما در فوق سبع ثلاث لیال که از شب تنزیع است و اکثر میشود
از آن در شب الثالث بر شب بجا حامد بود علی الظاهر برای عالم شبها از جستن هلال و اینجمود حسن حمادی
عثمان از حضرت صادق علیه السلام وارد است که اطلاق نام هلال است بعد هلال اول الغروب شاید بجا نباشد
اذا الاصل عدم النقل اخرجنا یا ایها الخلق المطیع ای مخلوق مصنوع که اطاعت کننده خالق خود را در ما روشن
او مطیع است الدائب السریع در منازله فی فلک التدبیر که موضع مرکز حرکت فی منازل التقدیر در وصف
در مدت تمام که مقصود شد از بنای فی فلک التدبیر تصرف کنند در فلک و اجسام تدبیر حکمت حکمت تو
بجا با البنت فرموده است که خطاب بجناب علیه السلام برای بیان و خطاب در برای ان و روح مخفی است از اطاعت و تقلید
و شب و روز در دو شب از او در وقت طرف دو شب است که خطاب این دلالت میکند بر آنکه ماه صاحب جهت و روح
و نبات سعادت در دعا است حفظ محوی نقد و رضا شما الا انکار فتوحات جاهل بحال طرح شاد دعای هلال او را نفسل
ساطع که با بیان تمام بیان از دلیل او اشاره الا از طرف امر شاید عبارت اشراق سنوی شاید اینها است المهرار الفرح که دلالت برود دلالت
بر معنا کنند چه او دو نوع بر تحقیق لسفر الا خود حقیقتاً استعمال برای قرابت و اصل غرض و طبیعی است
که دعا هلال با حد اصحاب الله را باشد مطیع است برای خالق خود و خالق خود را اما اسنی للابیع بحد الله که دلالت بر
دارد آنکه است بین فی زینة الظلم اجاب بر اصحاب خلق آن شبی سالک بر سالک بر خلقت و تا روشن هلال و آیت
البهره در هر جا و طالع فرموده است از ماه و منبرها دو هیلکا آیه من آیات ملکه و کوه اینها آیه از آیات نشانه و علامت
از علامات پادشاهی خود و عظمة من سلطانه دو قول از ذوات سلطنت اوست و امتحنک بالزیادة و
النقصان و امتحان از بردن مقام نمود نتیجه بلاد تغیر زمانها است بدای هلال تا مبادا و کمی نیازی بود تا آخر ماه
و آنکه مجردی که با انها است استعمال الان وقت و منطق با بنده در مضمان حضرت حلول جبرئیل ماه در قوه
چون که زیاد بر آن است که مقصود جست و اشتباه از حال و مدرکه در باری کرده و تقریب کند خواه زمان بود

وَالتَّطَلُّع واستعمال مجرا باید بود در طلوع و خروج از مطلع خود وَالْأُفُولِ و در غروب و مخفی شدن نزد [illegible]
وَالْإِنَارَةِ و در عدد فادن تو مر [illegible] که تمام ابعد بارز رواه [illegible] و کرمنشان از دیده الکوکب
واستعمال از عود نادر ... [illegible] تو و مثمر وانسته لفظ حنف برای ناه اشعر لفظ کسف برای
آفتاب [illegible] کلام امام علیه السلام [illegible] فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ در همه احوال
[illegible] براو [illegible] اطاعت کننده وَإِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ و بسوی [illegible]
شناه سُبْحَانَهُ [illegible] فَسُبْحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِي أَمْرِكَ [illegible]
[illegible] وَأَلْطَفَ مَا صَنَعَ فِي شَأْنِكَ [illegible]
[illegible] جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرٍ حَادِثٍ لِأَمْرٍ حَادِثٍ [illegible]
فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكَ [illegible] وَخَالِقِي وَخَالِقَكَ
[illegible] وَمُقَدِّرِي وَمُقَدِّرَكَ [illegible] وَمُصَوِّرِي وَمُصَوِّرَكَ
[illegible] أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ [illegible]
وَأَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالَ بَرَكَةٍ [illegible] لَا تَمْحَقُهَا الْأَيَّامُ [illegible]
[illegible] وَطَهَارَةٍ لَا تُدَنِّسُهَا الْآثَامُ [illegible] هِلَالَ أَمْنٍ مِنَ الْآفَاتِ
[illegible] وَسَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ [illegible] هِلَالَ
سَعْدٍ لَا نَحْسَ فِيهِ [illegible] وَيُمْنٍ لَا نَكَدَ مَعَهُ [illegible]
وَيُسْرٍ لَا يُمَازِجُهُ عُسْرٌ [illegible] وَخَيْرٍ لَا يَشُوبُهُ شَرٌّ [illegible]
[illegible] هِلَالَ أَمْنٍ وَإِيمَانٍ وَنِعْمَةٍ وَإِحْسَانٍ [illegible] باب ...
[illegible] وَسَلَامَةٍ وَإِسْلَامٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وَانْقِضَائِهِ [illegible] وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْضَى مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَأَزْكَى مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَوَفِّقْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ [illegible]
وَاعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ [illegible] وَاحْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ [illegible]
[illegible] وَأَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ [illegible]
[illegible] وَأَلْبِسْنَا فِيهِ جُنَنَ الْعَافِيَةِ [illegible]
[illegible] وَأَتْمِمْ عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِنَّةَ [illegible]
إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ [illegible]
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ [illegible] الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ [illegible]

دعای دخول شهر رمضان

اذا دخل شهر رمضان ... و بدانکه علمای حاجیه سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام

الطاهرین ... [illegible] ... رمضان ... [illegible] ... است که در معنی

رمضان ... [illegible] ... رمضان ... [illegible] ... گفته‌اند که رمضان ماخوذ است از رمض

... [illegible] ... رمضان ... [illegible] ... موافق شد با نام

... [illegible] ... گفته‌اند که این لفظ ماخوذ است از رمض ... [illegible]

... [illegible] ... رمضان ... [illegible]

و ابن ... [illegible] ... است ... لا تقولوا رمضان ... رمضان لان رمضان ... [illegible]

... [illegible] ... رمضان ... [illegible]

از طریق خاصه و عامه ... [illegible] ... لفظ شهر ... [illegible] ... روایت کرده است ... [illegible]

... [illegible] ... از سعد ... گفت ... حضرت امام محمد باقر علیه السلام ... رمضان ... [illegible]

... [illegible] ... رمضان ... رمضان ... رمضان ... [illegible]

... [illegible] ... شهر رمضان ... [illegible]

... [illegible] ... لفظ ... [illegible] ... رمضان

... [illegible] ... شهر رمضان ... احادیث ... [illegible]

... [illegible] ... لا تقولوا رمضان ... [illegible] ... رمضان

... [illegible] ... شهر رمضان ... [illegible]

... [illegible] ... لا تقولوا رمضان ... [illegible]

ایام ... [illegible] ... شهر رمضان ... [illegible] ... رمضان ... [illegible]

... [illegible] ... رضوان الله علیهم ... [illegible]

احادیث ... [illegible] ... از قبیل لفظ ...

حرمی

اضافه شهر ... [illegible] ... دلالت بر آنکه

... [illegible] ... رمضان ... [illegible]

که رمضان نامی است از نامهای خدا ... [illegible] ... احادیث ... دلالت بر جواز ... [illegible]

لفظ شهر ... [illegible] ... رمضان ... [illegible] ... گفته‌اند ... [illegible]

... [illegible] ... شهر ... [illegible]

... [illegible] ... شهر ... [illegible]

که ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible]

از ... [illegible] ... و احادیث ... [illegible]

... [illegible] ... و الحمد لله ... [illegible]

خود ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

... [illegible] ... و ماه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و الحمد لله ... [illegible]

... [illegible] ... شهر ... ماه ... [illegible]

رمضان ... رمضانات و شهر الصیام و ماه ... [illegible]

... رمضان و شهر الاسلام و ماه اسلام ... [illegible]

... [illegible] ... اسلام ... [illegible] ... شهر الطهور

و ماه ... [illegible] ... و شهر التمحیص

و عدد ... [illegible] ... گفته‌اند ... [illegible]
و اختلاف کرده‌اند ... [illegible]
... [illegible]

و ... [illegible]

و ماه رمضان را اختیار داد تا بجهت تخصیص یعنی تخلیص نفس شود از معاصی چه روزه داشتن کفارات گناهان میکند دو شب

باکرکه نفوس شود از جنایات و شهر القیام و ماه رمضان را قرار داد ماه قیام یعنی ماه عبادت حضرت ما

نماز را اظهار قیام از ارکان نماز برای اظهار شرف قیام است و از اینجا فضل قیام بر قعود [illegible] تعلیم شود و لهذا

در فضیلت عبادت [illegible] و در حدیث آمده است که در کتب نماز [illegible] در ماه رمضان [illegible]

از جمله کتب [illegible] در ماه رمضان [illegible] از جمله [illegible] در قرآن الذی انزل

فیه القرآن اما ماه رمضان [illegible] قرآن [illegible] نزول قرآن در ماه رمضان گفته اند که

اول است جمیع قرآن در شب قدر [illegible] بآسمان دنیا [illegible]

با وقایع شده [illegible] مسائل و حقایق [illegible] و در حدیث آمده است که صحف ابراهیم در سوم ماه رمضان

و در روایت [illegible] و تورات در ششم [illegible] و انجیل [illegible] در سیزدهم [illegible] و زبور [illegible]

در صحیح [illegible] ماه رمضان [illegible] و در روایتی در شب

بیست [illegible] انا انزلناه فی لیلة القدر [illegible] علی [illegible]

شهر [illegible] و ما ادریک ما لیلة القدر [illegible] شب قدر [illegible]

[illegible]

[illegible] بامر [illegible] تنزل الملائکة [illegible]

والروح فیها [illegible]

[illegible]

[illegible] باذن ربهم من کل امر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دائم البرکة [illegible]

داخل آمده که مراد از قیام
برخاستن است برای نماز شب
یا نماز [illegible] در شبهای آن

مرکب ان لیلة طلوع الفجر تا مطلع شد [illegible] صادق [illegible]

[illegible] امر حکیم [illegible]

و مراد از ان امام زمان [illegible] صاحب [illegible] الاسرار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لیلة القدر [illegible] الملائکة [illegible]

[illegible]

[illegible] لیلة القدر [illegible]

[illegible] لیلة القدر [illegible]

[illegible] لیلة القدر [illegible]

اختلاف کرده اند در تعیین لیلة القدر [illegible]

[illegible] ماه رمضان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شب قدر [illegible]

[illegible] شب قدر [illegible]

حرباً فاصحیح ان لطالع بود داد و اشناعی بیابند جایدرا کر کفتنا خطا طالع بوده اند که کفت [illegible]

تل حکمات [illegible] ملوث و سطح [illegible] صلوات [illegible] ساعت [illegible]

دو ساعات [illegible] تا آخر [illegible] ساز [illegible] با شب [illegible]

[illegible] بسیار شود [illegible] تا آخر [illegible] بعبادت [illegible]

تا بند [illegible] حضور [illegible] از مردم [illegible] شب [illegible]

از [illegible] و [illegible] اللهم [illegible]

اللهم [illegible] وقالیا [illegible]

[illegible] فاحفظنا [illegible] را محافظت کردن

از [illegible] فاعتنا [illegible]

كفى بالجلوح عن تعاهيك [illegible] واستعمالها [illegible] حراج دوایاه

[illegible] ساز [illegible] حتى لا [illegible] الى [illegible]

[illegible] ولا تشرع [illegible] الى [illegible]

وحتى لا [illegible] ولا [illegible]

بأمثالنا الى [illegible] وحتى لا [illegible]

[illegible] ولا تتعلق السنتنا الا [illegible]

[illegible] ولا تشكلت الا [illegible]

وتا آخر [illegible] ولا تتعاطى الا [illegible]

[illegible] والاذن [illegible]

از [illegible] وتسمعنا السمعين [illegible]

[illegible] وعلى [illegible]

فوزد

لا تشرك بغيرك احداً دونك تا آخر [illegible] وعلى [illegible] ولا تبتغي غيرك [illegible]

و نظلم [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] تا آخر [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] تا آخر [illegible]

[illegible] رسول [illegible] از خاصه

[illegible] الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فترك بغيرك احداً دونك [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا تبتغي [illegible]

[illegible]

بران مشتمل بر دعا بود خواه اراده شود باقی عمل با ان معنی انشا یا نه اما اگر بوده باشد جای ان عمل غایت دعو...

بر عبره یا اخرویه بدان اراده که منافی انشا انجاز است بلکه غرض طلب کردن غازی جهاد را برای عقلا

با غنیمت اوردن و کذلک قرائت امام برای صلوة و تعلیم ماموم و تلاوت ابتدا از قرآن بقصد قرائت شده

تفهیم احدی و تعیین نماز مقتدا به تا اقتدا کنند و مردم را با ان جماعت نماز گردد و ... اخفا داری

واجبه و مجتهدین مرید جهر و نجات و صائم تا قطع کرده و از و مهرت نکاح با ان قصیح سازند و جهر داده

و صوت ساختن برای قصد برده با قرینه با تلطیف با قرینه و مخاطبات که عرض تفهیم کرد که کذلک بعد تصفیق

عبادت و تسبیح وانها... و نماز ... جماعت ... که وجوب ... عبادت ... باشد ... لغوات

و جز ان تفصیل شده اند و کذلک اگر خایم واجه باشد و ملاحظه بوده باشد قصد ... باد ...

باشد جهر در و ... حفظ ... اعلام ... در نماز ... بر خوبه ... اوات ...

بکه ... باشد ... الکلام ... الحافظ ... که بکشم کند ... ان ... بود از ...

باو لحب بود ... باشد ... اللهم صل علی محمد و آله و تمنا بیعلی ... القرات ... و ... ساز ...

در ... بر ... نماز ... ان ... جهر ... در ... و نوضعا البی ...

و ... ان ... که لازم ... در ان صلات ... اللیل ... و ... صلات ... بوده ... خود

موظف ... از کیفیات و جز ان ... و قرأها ... البی ... و ... نماز ... که خود موقت ...

... و ... المصیبین ... که ... با ... برای ...

... لا ان کا ... کند ... نماز ... المودد ... و ...

... نماز ... عبد ... کشت ... و ...

... تکبیر ... در رکوع نماز ها و ... جمیع ...

و نماز ... الطهور ... بالبرکة ... و ... الخشوع و ...

و البقرة ... و ... نماز ... اصام در نماز ... باشد ...

حقیقی ... در ... اعلان ... شده ...

ماید قضا نماز ... که ... ما ... جماع ... جیل ...

با معو ... ملاحظ ... نماز ... صبا ... ابر ...

با بر وقت ملاحظ اقتاب ... نماز ... که ... در نماز ... ملاحظ ... فان ...

اسلام ... در ... نماز ... و ...

و تا که ... حضرت ... الا ... ان ... که ...

... عبادات ... ثواب ... استعمال ... نماز ...

خود و ... نماز ... لان ... و ...

و نماز ... در ... رمضان ... اقوام ... بالبر و الصلة ... حسان ...

مرا ... باشد که ... مراتب ... کرشکی ...

باذان کرد ... ازحامکم ولکم ... باید ...

و ان ... بالاحضال ... عطا ...

و ان ... التقباب ...

و حصره الناس و ان ... اراکوات ...

... و ان ...

... کرده ... و ان ... و الحمد ...

و ... نماز ... و ان ...

و اسلم ... عبرا ...

و لک ... و برای ...

... ماه رمضان ...

... الخبا ... نیز ... که ...

عمل جمیع احکام اعمال علیهن بوده برحمتک رحمت و لطف تو و شاد و برجمیع اعمال اعمال الجنات و ورود [illegible]
و در حدیث آمده است که در بهشت صد درجات تا بهترین درجه [illegible] جنات [illegible] بود
و اسطه [illegible] است و عرش و طاقت [illegible] بهشت [illegible] دهان میشود [illegible]
هرگاه [illegible] الکتبه [illegible] است [illegible] الموقن [illegible]
[illegible] که در حدیث آمده است و الحق [illegible] در [illegible] که
[illegible] اعمال علیهن [illegible] حدیث [illegible] و در روایت [illegible]
زمخشری در کتاب [illegible] که روایت کرده [illegible] حضرت [illegible] که
نگاه میکردم بجناب [illegible] کرد [illegible] شاخ [illegible] کف [illegible]
الجنة یعنی [illegible] الانبیاء و این معنی [illegible] بود [illegible] جواب [illegible]
از اخبار [illegible] باد [illegible] باشد [illegible]
در صحیح بخاری [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] الاولی [illegible]
من [illegible] الدنیا [illegible] علیهم [illegible] الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا [illegible]
الا [illegible] الرفیق الاعلی [illegible] اللهم صل علی محمد و آل [illegible] محمد [illegible]
الایام [illegible] توحید [illegible] در توحید [illegible]
تمجید [illegible] ذکر [illegible] تمجید [illegible] و سبحان [illegible]
و قال [illegible] و قال [illegible] و الاعلی

بعض [illegible] از فواید [illegible]

لعله [illegible] الرجیم [illegible] شیطان [illegible]
مطرود [illegible] منازل [illegible] عطیات [illegible]
[illegible] درجات [illegible] سعادت [illegible]
ارکان [illegible] شیطان [illegible] اللهم صل علی محمد و آله [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] باشد [illegible] ماه رمضان [illegible]
رمضان [illegible] [illegible]
[illegible] ماه [illegible] الملک [illegible] بالخیر [illegible]
[illegible] الله [illegible] عشره [illegible]
در ماه رمضان [illegible] العلی [illegible] و [illegible] حق الا [illegible]
[illegible] از [illegible] الا [illegible]
[illegible] باطل [illegible] از [illegible]
[illegible] و ماه رمضان [illegible] شیطان [illegible]
و انواع [illegible] الکبیر [illegible] اللهم [illegible]
هذا [illegible] ماه رمضان [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] ابتدای [illegible] اذا اول [illegible]
تا [illegible] رمضان [illegible] حق [illegible]
از ابتدای وجوب ماه رمضان تا وقت [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] ابتدای [illegible] آخر [illegible]
برای [illegible] ملک [illegible] فرشته [illegible] مقرب [illegible] رسلته [illegible]
[illegible] خصصته [illegible] بنده [illegible] محمد [illegible]
الحمد [illegible] و اهلنا [illegible] ماه [illegible]
کرده [illegible] دوستان [illegible] و اوجب [illegible]
[illegible] ماه [illegible] اوجبت [illegible] لاهل [illegible]
[illegible] و اهلنا [illegible] [illegible]

[illegible] اهل [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ترجیح [illegible]

ار

و هر گاه که ترا بندگان گرد آمده باشند و إذا كان لك في كل ليلة من ليالي شهرنا از شبهای ماه ما

رقاب بندگان که چند يعتقها عفوك که آزاد نموده باشد آن را عفو تو یا ببخشد آن را أو يهبها

صفحك یا ببخشد با آنها درگذشتن تو فاجعل رقابنا پس بگردان گردنهای ما را از گردنها

من تلك الرقاب از آن گردنها و بگردان ما را واجعلنا لشهرنا و بگردان ما را برای ماه ما

من خير أهل وأصحاب از بهترین اهل و یاران که متابعت نمایند ایشان او را در تهذیب نفس

[illegible] که از برای این ماه است ... از ماه رمضان آنکه شکر نعمت او را بجای آورند

گردد ... با دشمنان با صاحب ... چنانچه گفته اند [illegible]

اللهم صل على محمد وآله وامحق ذنوبنا و نابود ساز گناهان ما را مع امحاق هلاله با محو شدن

ماه رمضان واسلخ عنا و بکن از ما تبعاتنا گناهان ما را مع انسلاخ أيامه با بیرون رفتن روزهای

حتى ينقضي عنا تا آنکه منقضی شود ... ماه و قد صفيتنا فيه و حال آنکه پاک و صاف گردانیده

ما را در آن ماه من الخطيئات از خطاها و گناهان وأخلصتنا فيه و خالص گردانیده باشی ما را در آن ماه

من السيئات از گناهان بعد از آن اللهم صل على محمد وآله وإن ملنا فيه و اگر میل کنیم از حق

باطل در آن ماه فعدلنا پس برگردان ما را ... وإن زغنا فيه

و اگر برگشتیم ... فقومنا ... پس راست گردان ما را

وإن اشتمل علينا عدوك الشيطان و اگر احاطه کند ما را دشمن تو فاستنقذنا منه پس خلاص کن ما را

از او ... اللهم اشحنه بعبادتنا إياك ... پر ساز آن ماه را بعبادت ما

وزين أوقاته و زینت ده اوقات آن ماه را بطاعتنا لك ... وأعنا

في نهاره على صيامه ... و در شب آن ماه بر روزه گرفتن آن

وفي ليله على الصلاة والتضرع إليك والخشوع لك

والذلة بين يديك

تو حتى لا يشهد نهاره علينا بغفلة تا آنکه گواهی ندهد روز آن ماه بر ما بغفلت ولا ليله

بتفريط و نه شب آن بتقصیر اللهم واجعلنا في سائر الشهور والأيام و بگردان ما را در

ماههای دیگر کذلک ما عمرتنا ... و شبهای دیگر

عمر ما ... واجعلنا من عبادك الصالحين و بگردان ما را از بندگان صالح

الذين يرثون الفردوس ... میراث میبرند هم فيها خالدون

... ان ... پیش ... که در آن ...

... قرآن ... حکم ...

که حکم قرآن دارد ... میراث ... میراث

... اولاد ... میراث ...

...

...

... طبقات ...

... روایت ...

...

...

... إن الله عز وجل خلق ... الفردوس ...

... وجعل ... واحادیث ... والذين يؤتون

ما آتوا ... وقلوبهم وجلة ...

... أنهم إلى ربهم راجعون ...

ومن الذين ... يسارعون في الخيرات ... وهم لها سابقون

ما يؤتون ... از ...
...
...
...
...
...
مشدد

وَمِنْ آیاتِ المتقین و علامات ایشان برای جزات ساعت بعض ایشان اند بر خلل انما یا عشق المختلفا

دو باب دوا نبدر و دیگر و بعض حیثی بیگیرند بر حلال بکیر بعض ایشان و در حل جزات بر یکی بگیر بعض

بگیرند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ و آلِه حفظا و دوام و ورث بر خلاف الا ربیع کل وقت و در هر وقتی اوقات

و فی کل آنٍ و در هر ساعتی و در شأن ایشان و ضو ساعات عدد ما صلیت بیان ایشان دعوه در شأن

تو علی تو صلیت با کمتر که دو عدد بیان است شاید از زمان سابق الطان از بعد از وصلحان

و بهذا وصلحان هزار ازان عالم موجود با احوال ساعت و اضعاف ذلک و جمیع با جا انما هم

بِالْاَضْعَافِ الَّتِی تریاد نهایی جمله که لا یُحْصِیهَا غیرُک بر قواعد بنا اورد انها ابر ترا انک فعالٌ لِمَا

تُرِیدُ بعد ربّ یکی تو کشند اجر و اکرا ان الله هو کیفما انا سود — وکان تحرمٌ دعاهُ

فی وداع شهر رمضان جهت و بود از دعاهای جناب سید الساجدین علیه السلام و دو وقتی که وداع میکرد

ماه و رمضان تحفه بدانکه وداع مجیع وادام است مشهور از تو ودیع نقل بلام از قبیلام کفیل اند و در جمعه

تو ودیعا ادا شیعه عند سفر و وداع کردن است که تو ودیع حلال را از و دعا ثابت یعنی و احد کفیل علیه السلام مراد

ازان دعاهایست بر مسافر باکو نحل تو دارد مقام ازان و جناب جعفر او و بر سانیده لا حد و وا حق و ابن شهادت

سنت است و تسبیح شاید و قول او وسید جلیل جعفر بن طاوس رحمه الله در کتاب اقبال اوروده که اکثر سالکی سو الکند که

مقصود از وداع ماه رمضان غیبت او و حاجت از کمال عبود با اتصال که نهاحد و اکر طلبان گفته شود جواب آنست

که عادت قوم العقول جنین است که و رسول اعیان رسول بعبادت را از سو اعلی است مجالسه دایما و طاقت زیست

و اوقات منها و انان ولاحت ان جیبان قال الواجب بما ضرابت برای انها طلبان حال بعد شده از آب

امد و حق شده ان فعل ساعت بیکانکا اجل هذوی العقول اجماعا احال بساخند فراق محبت بدان اعطش شد

و نزوده اما یوجد بفراق المحبّه من الاسلات فتقول امثال هر در یاد مرحبا داد از دعا با که حضرت جواب بقال

میکند این اشارات طلبان نحال بعد که ماه و رمضان رخصت شد او و وا اهل اسلام و ایمان مصاحبت انحالی

دواعی
طلبان نباد و محبت دیار و منازل و حراهل بود انتقی برای انها با نا اهل و انفع از اعتاب و امانل اتفاق نزد

لسان الحال الحمد وداع نرد و تر دعا وقت و انفصال تحفه دو ماه که گفته اند بعضا اصحابنا رمضان ماه عظیم

که وقت دعا برای وداع ماه رمضان شب آخر ماه است یا در اواخر بعضی ازان و در بعضی جهات وارد

از جناب حضرت صادق علیه السلام طلبان اعلم رضا اکبر در جواب سائلی که سؤال کرده بود از حضرت گفت باب

وداع ماه رمضان کتب حدیث که اختلاف شود و اند دعا انا اصحابنا بعضی گفته اند که در شب آخر ماه

و بعضی گفته اند که در دو اخرات بر توقیع رفیع ببین تا خارج باب سابق بانضمام که اول روز ماه رمضان

در عید آن و در وداع در آخر بعضی است آنان بیار برید آخر که ماه بود که در اخرا در شب عید نقل و تعجیل

عالم جعفر طاوس ثم ورده اکرم صدوق و در صفت وداع با اطلاح سید جعفر نرد از اصحاب ان برتقنی بعد بعضی

و انما رفتا باب وقت وداع اصح اینه تحفه و در احوال بعضی ازان کانوا با بیار حزن شود تا در آخر

اخرین دو اخر بعضا هر وداع که بر بسیاق اتفق حقیقت ظواهر دانتست با دو انه روز هر طلب ماه در ماه

ماه رمضان بعد وداع کند او و طلب ازان او ان وداع اهل صفا در تا او و قضا کند انا اصل اما سعد بر ساعات

و قبلها ما اجر و اکرم و قوت سنت است تا از شرف حضرت بیان و فواید ربه ان ماه ذو حجه عبد وداع انتقام

جا بعضی عوالی اخر هر ماه نفع و شرف تسبیحا نا اجماع اتفق حضرت که سید جلیل ابن طاوس رحمه الله

در حجه جیرنکی وداع اوروده است با جد نکه وداع بر ای ماه رمضان احتیاج است بعزی زیاده شد وما رحمه الله

بطلبانه جنانه طلبان اهل که برجی از حق بوجه اخراز ماه رمضان بر میان اتحاد اختیار و احباب دعان

در سجانه برای جماعت وداع میکند ماه رمضان را و وداع کنیکه صاحب کرمات او و اصحاب و دو او

محافظت در رمضان تمام در مساجد بخیر که وداع معصوم علیه السلام نقل است و طبیعه دیگر مصاحبت کرده اند

ماه رمضان را کامل موافق ماه رمضان شد بر اجماع حقا و رمضان اول بعد اول کامل بیعار و تا اند برای ماه

بر خلاف معتقد ازان بیان جماعت که منقول شود حفظ ماه و حالا که معارفین باشند بایجاب اصطحاب

بر تنبیه ترا وداع اتمام ماه رمضان و صحبت او اصلا الطاب زیرا که وداع اثبت و جهان بعضی که باشد

بوده باشد ترا کیکه موافق باشد و موافق ان نیز ترا انکه بوده باشند مخالف و معارف و دیگر اتفاق است

خروج شاه و مال اگر مفلس باشند بحسب احتیاج [illegible] انبات [illegible] [illegible] معاملات
باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و از [illegible] [illegible] شرط صحبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] و [illegible] دیگر که صاحب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] جناب علام الغیوب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اللهم [illegible] [illegible] [illegible] فی الجزاء [illegible] [illegible] رغبت
و خواهش [illegible] جزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که با ایشان داده [illegible] [illegible] احسان
فرموده است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نه برای انتفاع او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که با ایشان رساند [illegible] [illegible] [illegible]
بلکه [illegible] [illegible] [illegible] و حکمت که علم رغبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شکر [illegible] [illegible] شکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لازم است
از دست و زبان که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
داد و شکر [illegible] [illegible] [illegible] شکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شکر [illegible] لازم است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لئن شکرتم [illegible]
العطاء [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از خواص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جزا [illegible] [illegible] [illegible] مراد این معنی باشد که جزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و اغماض [illegible] عقوبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها
من دابة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] جزای عمل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عطائک [illegible] عطا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شکر [illegible] [illegible] شکر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شکر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وأجرت قد ذلك على الكافر وجاري تر مرده تو اين خود را بر كنار شكل يعني بيكار دو دوات مقدرت
خود را با شتم و شتن جرب ميازد و اما جانب قرب با وجود مقدور كاملات مقدور خواص كه شكلي
ازان عاصی بکنی وافا و دوری که دوری وَتُبْ تَعْصَانَكَ بِالْحِيَلِ و عن ای ایده و طلاقت تعنی عابد کبرا که
ناقص تو مزه ات جانب تو ابجلم و هواری یعنی با وجود نا زمانه ان تعالی مع هنا تو در مقام هوا الله
با او مسلوک عادی وَأَهْلَكْتَ مَنْ فَضَلَ لِنَفْسِهِ بِالظُّلْمِ و مهلت داده كه با كه مقصد كرده ا بر اي ذات
مبتكاري را و هر جان ظلمي كه جانب دراز اي ان عقوبت معجلا شود مع هنا او را مهلت داده فسبحان
يا تا تك مهلت مطلقي ابت نا جلم و توقه خود إِلَى التَّوْبَةِ يعني رجوع از گناهان وَتَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ
وتنزل سفر طبيعت تعجيل رود كه ش انما نا إِلَى التَّوْبَةِ تا نهاني شود يعني تو بجها ار كنت عفو تعب ار ارشاد
لِكَيْلَا يَهْلِكَ تا اگر هلاك از سعد مكرده ملكك بر جانب تو ها لِكُمْ اما كه بايد هلاك شود ولا
تَبْغِي نِعْمَتُكَ شَيْئًا و بد تحت نكرده ليب معذبيه شد تجانه انب تا إِلَّا عِنْدَ طُولِ الْاعْتِذَارِ
مكرا از هوا في عذر او در ذ يعني الا عقوبت تمي تزايد انبت تا ناطول كند عذر انبت و تعبد
تادعيا الحجة عليه و بس از جانب الله حجت بر تقاها د كه ماكرى عفوك اي مهلت و تا جبر عقوبت
تو از واه که کشتکان كه ماني سفر اشاز عفو تو لكن بر ای صاحب كرم و جود و كتبتس وَعَائِدَةٌ
مِنْ عَطْفِكَ و فاتن و صبر سيئة ايب بر سيلان از مهرت تو بر تا جلل اي مهلت اسان كه نتي بو ملكانه
أَمْنًا الَّتِي فَتَحْتَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ تو بد فتاد عفوى كشاده وبا زذ مرده دو كار و سيق اسبوي اسباب
و كه شكي تو و تسميه التوبة نام كرده ان باب و دو را تو بر و رجوع جانب تو بس از و وسيامي ودر كه
اذ وركاه تو وَجَعَلْتَ لِذَا الْبَابِ وكروا انه برا عان ودر و كيلا و اهتايي بر ترو جليك از وجه الهام
لِئَلَّا يُعَجِّلُوا اعتبر تا اكر متى توكرا تجرد نا ازان دو دوان در دوام سا زلها زنظر بسجدان ما بند
فكنه تبارك انا نعمله بر جود فرمودة كه مبارك و هم نت نام تالي تزد و قران عجيب تو بلا ايك انه
بركوهه موري دركاه وفاذ تجسيم جمع صفات كمالات تُوبَةً نَصُوحًا با ذكتي فالعنداد نبوت عصيان

ومراد از طول الاعتذار طول زمان تنزلات عقوبات و معلق كردن او داوري

باطل

تا مخالفی از اد حال جزو داخل عشق و نكته قرب بات كه بر وردگار تا آن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ اكثر بوشند
ما جال كه ترا فاز تا ای عاصیان زنا بيان گناهان و ساعه جنا را وَيُدْخِلَكُمْ و داخل سازد شما را
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ باغستان كه جاري ميشود بكرد از زير كار ازنيا نهرهاي جنت
لا ينقطع يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزي كه رسوا نسازد خدا وند وقليل كرد كار خليل حضرت بيري و لا ملام
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا نسازد كرا ايمان آورده اند با حضرت نبوت و مطيع نه سبب ايشان ثابت قدم بودند
تا با ملال از دنيا رفته اند نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در حالي كه افعال حسنات وايمان كامل
شتابد در پيش روي ايشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و جانب راست ايشان يَقُولُونَ در حاليكه ميگويند بار خدايا
رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا اي پروردگار ما تمام ساز براي ما نور ما را يعني دايم ساز اين نور را تا از ظلمات
عرصات جوهر ردبيم با نفصلا تمام كه تا ايمان اينها زهر كار مقتضي باب طلاطفه تو نا سبيل وَاغْفِرْ لَنَا و بيامرز
ما را إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستيكه تو بر هر چيز توانائيد صحيحه و ساني مني تو ميم معني جنانيد
جانب بعضي ان گفتند كه مراد از نور كه پيش شتابد و رجش روي ايشان و ما ايمان اها سعادت نور بدر طغيانش
در وده در جنات وان نور و دليل ايشان است سوي بهشت و بعضي گفتند كه مراد نور موضعي است كه ابهامي باشند
و بر رو دواني كند و معيط نور ايشان همراه ايشان باشد وان نور در مقامات كه نور ايشان ازو مات ودر ودر
وان نور تعلق نور بود تا شد طول حصلة و مكن و كثر از ذات ايشان حتي لكز معاز نور ايشان نور ايشان با كمن نور
مكر سيدد با نجاح او و عبدالله بن مسعود گفته است داده ميشود نور به ايشان بقدر و اعمال ايشان بر بعضي نور
ايشان را مانند كوه مود بود وداده تا نيها تو ز ان تا شد ايشان موده كه كاهي روشن شود و كاهي خاموش كردد و بعضي
گفته اند كه مراد از ايمان صحابه ها كه ايشان پرسيدن مات و موقن ها بجاي يبدي اشنيد بود و نبشانيد
گفته اند كه كالانند حيرت ان هرا مقدار شد در روز قيامت و اكمل اعمال سوره اتمم لنا ورات و اطهار و در بر و در كه
ذات بود كه جانا ساده شدن جب كه باعث هلاك ايشان و ببين حيرت فاره ستاده اند كه سعادة ابادي شود
صحابه تا كال نهاد ايشان در جنت جاها كه ايشانها گرا از جهة شمال هلاك اعادهن ميشود واز پيش سر در و از
سنه ايشان زهره نهاده نا تا ابر جعفل الله ما ليبي زدم ما از كه جزاي مومنان در روز قيامت سعي مي كنند

روز قیامت در بعض روی مومنان ... نظر ... تا ... نازل [illegible]

واز ابد ... اند ... که هر کس ... او ... است ... می باید

... وَأَنْتَ ... فِي الْكُتُبِ ... زیاده ... در ...

با ... مومنان ... از ... عَلَى ... که ... برای

خود ... مِثْلُ ... برای ... [illegible]

و ... یا ... در ... زیاده ... [illegible]

داده ... فَلَكَ ... که ... نام ... وَ ... [illegible]

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا هر کس ... باشد ... برای ... ده ثواب ... جاء

بِالسَّيِّئَةِ ... فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا ... جزا داده ... مگر ... زیاده

... که ... اند ... که هر کس ... فضل ... [illegible]

... ده ... ثواب ... جزا داده ... مگر [illegible]

... هر کس ... قیامت ... مومنان ... [illegible]

او ... ده ثواب ... جزا داده ... مگر [illegible]

... عظیم ... احسان ... ثواب ... [illegible]

... ده ... فضل ... [illegible]

و ... ثواب ... حسنه ... [illegible]

و ... حسنات ... [illegible]

ثواب ... فضل ... ثواب ... [illegible]

یک بود ... دیگر ... فضل ... ثواب ... برای ... [illegible]

... ثواب ... فضل ... [illegible]

... باشد ... [illegible]

[illegible]

... کلام ... [illegible]

... صفات ... [illegible]

... مراد ... [illegible]

... که ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ ... مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ... فِي سَبِيلِ اللَّهِ

... كَمَثَلِ حَبَّةٍ ... أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ ...

... فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ ... وَاللَّهُ يُضَاعِفُ ...

لِمَنْ يَشَاءُ ... مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

... قرض ... [illegible]

... فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ... [illegible]

... وَمَا آتَيْتُمْ ... [illegible]

... الْقُرْآنِ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

با جنس خود بهائم میشود اما آنها اعتبار نمیکنند و ذکر اعتبار شما در این وقت است و سعادت آن

بعد از آن حقیقت حق را بشناسد و ذکر حضرت او را بکند و طلب مطلوب از جانب او کند

و نیز دوم مقام عالم حیات و جسم و عقل است به آنکه احاطه کند جمیع آن را جز به عقل

احاطه نتوان کرد و عمل و حکم و امر و عامل را اعانت کند اگر جانب عقل با تمام مطلق نبوده

اما این عالم را نیز اعتبار است و عقل هر جسم را بر عالم جسد و عقل جزء این جمیع احاطه کند

فکر کند و ذکر کند تا به حقیقت رسد و آن زمان که حق را بشناسد از مراتب ذکر بیابد

ذکر تعالی جواب و نجات حضرت در صورت اوست و بنابر آن کشف اسرار کند و طلب حاجات کند و ذکر تعالی جواب دهد

اکنون ذکر کنید را اجابت کنم و ذکر رحمت من بر شما ذکر کنید مرا طاعات من تا ذکر کنم شما را بعبودیت من جواب اکنون

ذکر کنید مرا به شکر نعمت من تا زیاده کنم شما را به زیادت نعمت اکنون ذکر کنید مرا در خفا و در تنها تا ذکر کنم شما را در جمع

الارض شما اکنون ذکر کنید مرا در دنیا تا ذکر کنم شما را در عقبی اکنون ذکر کنید مرا در معرفت و در رضا تا ذکر کنم شما را

در وقت شدت و بلا همچنین اکنون ذکر کنید مرا بعبادت تا ذکر کنم شما را باجابت همچنین اکنون ذکر کنید مرا در وقت شادی

شما را در ظلمات و بلایا همچنین ذکر کنید مرا به صفت اخلاص تا ذکر کنم شما را به نجات و خلاص و نیز حضرت

باقی همچنین ذکر کنید مرا به عبودیت تا ذکر کنم شما را به ربوبیت همچنین ذکر کنید مرا در دنیا تا ذکر کنم شما را در آخرت

فاذکرونی اذکرکم و سپاس من گوئید و کفر نکنید و شکر کنید که از شکر نعمت من نعمت بیفزاید و شکر کنید مرا

ادم شکر نعمت گوید و عمل اولاد ... لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید و ای

علیه السلام گفت بار خدایا شکر تو چگونه گویم و توفیق شکر هم از تست و شکر آن نیز نعمتی است

تا معلوم باشد که شکر او را که نعمت او بر بندگان بسیار است و شکر آن در آن جز از او نتوان گفت

از بندگان سپاس گزار کم است و ... از شکر نعمتهای خود که خواهند و عبادت او کنند

به اسباب و حال او را عبادت کنند و تا شکر آن نعمت بگزارند و تو بشناسی و نعمتهای او را بدانی و عبادت

کرده تا شکر نعمت او گزارده شود و اهل شکر و حمد خواهد از او و نعمت او را بشناسد و با شکر نعمتهای او

بده عاجزم و شکر تو بجا آوردن نتوانم و در شکر عاجز شدم و از جمیع نعمتهای جلال و جمال تو

عاجز و درمانده‌ام و عبادت تو به جای آوردن نتوانم و شکر نعمت تو گزاردن نتوانم و لطف و احسان تو

دانستن نتوانم و ذکر تو چنانکه سزاوار تست نتوانم کرد و شکر تو بی عنایت تو نتوان کرد

تا مصاحبت فضل و نعمت تو و درگاه تو بیابم و از جناب تو امید و حاجات بسیار دارم

و تفضل و الطاف و صدق داده‌ای و حمد تو کنم و طلب بکنم از حضرت تو و طلب حاجات

که وعده داده‌ای و نیز ... عطا دادن تو بوده است ... حضرت عز و جل

از خشم و غضب تو و ترس تو ... و نیز ... است

مخلوقات و ... دلالت بر وحدانیت و قدرت تو ... الله ... که ...

دلالت کرده بر آنکه ... حمد ... و سپاس ...

که ... حمد ... در سپاس ... و حمد ...

... سپاس ... و سپاس ...

... و احسان ...

... سپاس ... و ... احسان ...

... و ... از ... نعمت و اعطا ... سپاس

... نعمت ... و سپاس ...

... را ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

وجه ... و ... و نیز ... اهل ... از جمیع

... عدد ... ایشان ... و ...

... و ...

و سپاس ... و ...

... و ...

از ... و ...

وزینتها عبادات وظیفتها و خصائص تلک الفروض واز مخصوصهای آن واجبات مرضیه شهر رمضان ماه رمضان

الذی اختصصته ماه رمضان که مخصوص داشتی آنرا بحسب حیثیات و کرامات من سائر الشهور

از سائر ماهها و ماهیات سال وتخیرته من جمیع الازمنة وبرگزیدی آنرا از جمیع روزگارها و از زمانها

و روزگارها وآثرته علی کل اوقات السنة و برگزیدی آنرا بر تمامی اوقات سال بما انزلت

فیه من القرآن بسبب آنچه فرو فرستادی در آن از آیات و سورهای قرآن والنور و آنچه [illegible]

امورات از احکام و لطائف و احکام عام وضاعفت فیه من الایمان و مضاعف گردانیدی در آن ماه از

ایمان و اجر ایمان [illegible] وفرضت فیه من الصیام

و واجب گردانیدی در آن از روزه روزه گرفتن ورغبت فیه من القیام و ترغیب نمودی در آن از

عبادات [illegible] و صلوات [illegible] واجللت فیه من لیلة القدر و جلیل و عظیم گردانیدی در آن ماه

شب قدر [illegible] التی هی خیر من الف شهر آنچنان شبی که بهتر است از هزار ماه

ثم آثرتنا به پس اختیار کردی ما را بان ماه رمضان علی سائر الامم بر تمامی امتهای سابقه یعنی

روزه ماه رمضان [illegible] عبادت

امتها [illegible] واصطفیتنا بفضله

بسبب فضل ماه رمضان دون اهل الملل [illegible] فصمنا بامرک

نهاره [illegible] وقمنا بعونک لیله

[illegible]

[illegible]

متعرضین بصیامه وقیامه در حالتی که [illegible] روزه ماه رمضان و قیام

لیالیه لما عرضتنا له [illegible] من رحمتک

[illegible] وتسببنا الیه من مثوبتک [illegible]

دهد

[illegible] ماه رمضان [illegible] روزه [illegible]

وانت الملی [illegible] بما رغب فیه الیک [illegible]

الجواد بما سئلت من فضلک [illegible] القریب الی من حاول قربک [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقد اقام فینا هذا الشهر و بتحقیق اقامت نمود در میان ما این ماه مبارک رمضان مقام

حمد [illegible] وصحبنا صحبة مبرور و مصاحبت کرد ما را [illegible] مصاحبت نیکو

واربحنا افضل ارباح العالمین [illegible] ثم قد فارقنا پس

بتحقیق که جدا شد از ما [illegible] عند تمام وقته [illegible] وانقطاع

مدته [illegible] ووفاء عدده و با خر رسیدن عدد آن فنحن مودعوه پس ما

هم وداع کننده [illegible] وداع من عز فراقه علینا وداع کردن کسی که [illegible]

[illegible] وغمنا [illegible] واوحشنا انصرافه عنا [illegible]

شدن آن از ما ولزمنا له الذمام المحفوظ و لازم شد ما را برای او عهدی که محافظت شده است

[illegible] والحرمة المرعیة [illegible] والحق المقضی [illegible] فنحن قائلون

[illegible] السلام علیک سلام باد بر تو ای ماه رمضان یا شهر الله الاکبر ای ماه خداوند

که بزرگترین ماههاست ویا عید اولیائه ای عید دوستان او

[illegible] السلام علیک یا اکرم مصحوب من الاوقات سلام باد بر تو ای ماه رمضان

ای کریمتر مصاحب [illegible] از اوقات [illegible] و بهترین [illegible] ماه رمضان

ویا خیر شهر فی الایام والساعات ای بهترین ماهی که در روزها و ساعتها [illegible] السلام علیک من شهر

سلام باد بر تو ای ماه رمضان ای ماهی که قربت فیه الآمال [illegible]

[illegible] ونشرت فیه الاعمال [illegible]

آن حضرت علیه السلام ادبر تو [illegible] ... [illegible] عنه [illegible]

[illegible] ماه رمضان حاضر شود بسیار [illegible] و [illegible] ...

[illegible] و [illegible] بابند [illegible] واسطه [illegible] کرده‌اند [illegible]

آن حضرت علیه السلام ادبر برای ماه رمضان [illegible] ...

[illegible] و صاحب [illegible] ...

[illegible] صاحب [illegible] در حال [illegible] ...

[illegible] و تمام [illegible] ...

آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible] ...

[illegible] رفع کرده [illegible] ...

[illegible] ماه رمضان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] آن حضرت علیه السلام

علیه السلام ادبر برای ماه رمضان [illegible] شیطان [illegible] کرده صاحب

[illegible] شیطان و صاحب [illegible] سبیل [illegible] احسان [illegible]

آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible] سیادات [illegible]

از [illegible] بسیار [illegible] ...

[illegible] کرده‌اند [illegible] آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible]

رمضان [illegible] روزه داران [illegible]

روزه داشتن [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] و اقسام [illegible]

آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible] ...

از [illegible] دیگر آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible] ...

[illegible] آن حضرت علیه السلام [illegible] سلام ادبر [illegible] ماه [illegible] ماه رمضان در حال [illegible]

طبع [illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] ماه رمضان [illegible] آن حضرت علیه السلام ادبر

[illegible] برکات [illegible] ...

[illegible] ماه رمضان [illegible]

[illegible] نظر [illegible] ...

[illegible] ثواب [illegible] ...

[illegible] و [illegible] ...

علیه السلام ادبر برای ماه رمضان [illegible] ...

[illegible] آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible]

[illegible] رمضان [illegible] ...

[illegible] در ماه [illegible] ...

[illegible] رمضان [illegible] ...

[illegible] آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible] ...

[illegible] بسیار [illegible] ...

[illegible] آن حضرت علیه السلام [illegible] لیلة القدر [illegible] علیه السلام ادبر [illegible]

[illegible] لیلة القدر [illegible] ماه رمضان [illegible] ...

[illegible] آن حضرت علیه السلام ادبر [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] علیه السلام ادبر [illegible] ماه [illegible] ...

[illegible] صاحب [illegible] ...

بر کامل کی گنیاه و سلام باد بر کند ... از جهت قضای تو ای ماه رمضان که صاحب نعمتها ... بیکم ... تو منفعها با نجات ... از اشتغال ... عضو کرامت مان شد ... ... فوت ...

ان اللهم صلّ ... اللهم صل علی ... اصل این ماه مبارک ... ... اعمال ...

محضر ... که دلان الذین ... تشابهها ... که ... معتوق ... ندی ...

ان و وفقنا ... و توفیق ... عطای ترک ... از ... جا ...

حین جهل الاشقیاء ... جاهل ... بد بختان و محرومان از فیضان وقت

و حرموا لفضله ... محروم شدند بسبب بدبختی ایشان ... انت ولی ... تو ... ما

او ... اختیار کردی و برگزیدی ما را ... من ... از ... ان ... رضد ... که

و هدایت ... از جهت سنتهای ... سنتهای ... و ...

و تحقیق که ... تسلیم ... که ... ثم ... اجماد ... صیام ... وقت ... اخاو ...

و عبادات ... و ... علی ... بعضی ... عبادات ... بجا آوا ... بود

و ادّینا فیه ... بجا آوردیم ... از اعمال ... قلیلاً ... انکار

... اللهم صل ... فلک الحمد ... از برای ... بیاس ... دادن ...

و عمل صالح که ... اعمال ... بالاساءة ... معترف ... میسازیدن ...

خود ... علی که ... بود ... ماه رمضان و اعترافا بالاضاعة ...

حسب ... ساختن ... از ... و ساعات ... با بود ... خود

... من ... و برای ... اذ ... لتنزل ... بعنی ... کرد

از ... که گذشته باشد ایام ماه رمضان ... لتستغفر و برای ... قوت ... خود ...

... و ... ماه ... در ... حاو ... حاجت ... ابر ...

اوله ... ماه ... اصابتنا ... اصابت ... در ماه ... رمضان

والتوبة

من التفریط از تقصیری که از ما سرزده است در آن ... از ... که ... کرده باشیم

الفضل المرغوب فیه ... زیاده ... کرده ... است در آن و ... و ... بسیار ...

من انواع الذخر از اقسام ذخیره و جمع ... بر ... جوان و ... لنا

و واجب ... ماه ... عذر ... حقوق ... معتقود ... بما ... فیه ... جا ... تقصیر کردیم

من حقک از حق واجب تو که ... در ... ماه ... ماه رمضان ... کلخ بالحادی ...

و ... عادی ... ما ... اجر ... کرده ... شهر ... المقبل از ماه ... رمضان

فاذا بلغتنا ... رمضان ... بعد ... که ... رمضان ... فیه ...

... بر ... علی ما ... انت اهله ... ما ... العبادة

از عبادات و اعمال الصالحات ... و ... الی القیام ... بجا ... علیهم

با نجم ... الطاعة از ... جوان ... لنا و ... هذا ... من طالع

العلیا ... ما یکون ... با ... در ... برای خود

ای ... در ... فی الشهر ... عشر ... ماه ... سال ... ماه

ماه رمضان ... رمضان ... منظور ... گردد ماه رمضان ... عمل

صالح ... ماه رمضان ... شده و ماه ... امرار ... ... شود

النهر ... ماه است ... ماه ... از ماه ... ماه رمضان ... بود ... رمضان ...

کل ... اللهم ... فیما ... آن ... را ... ما ... که

از ... ماه ... و ... که ... بکناه ... نود ... بعد ... اعمال ...

و ... آن ... و ... بجا آورده ... کناه ...

... کناهی ... که ... بالا ... و اقتنا فیه ... که ... ماه ...

از کناهی ... بجا آورده ... او ما کتبنا فیه ... ما ... خطیئة ... از کناه ...

کرده ام ... تقصیرها که [illegible] از ... ادب ... که در ... بوده باشد

... [illegible] ... باشد ... ماه ... پس [illegible] ... بوده باشد

[illegible] از ... ماه ... [illegible] ... محمد و آله ...

[illegible] ... لطف ... [illegible]

[illegible] ... و [illegible] ... ماه

[illegible] ... [illegible]

پا از [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

استغفار ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

و ... [illegible] ... ماه ... [illegible]

[illegible] ... چنان [illegible] ... داری

باعونت ... [illegible] ... و [illegible] ... کرده ... و ... که با ...

[illegible] ... و ... صاحب ... [illegible]

[illegible] ... صاحب ... [illegible]

از ... [illegible] ... اللهم صل علی محمد و آله ... [illegible]

[illegible] ... ماه رمضان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ابر ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... باشد

از ... [illegible] ... اللهم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... ماه ... [illegible]

[illegible] ... ماه رمضان ... [illegible]

کرده ... باشد ... [illegible] ... ماه ... [illegible]

[illegible] ... ماه ... [illegible]

جای ... [illegible]

رمضان ... [illegible] ... ماه ... [illegible]

[illegible] ... رمضان ... [illegible]

این ... [illegible] ... عبادات ... [illegible]

و ... [illegible] ... عبادات ... [illegible]

[illegible] ... رمضان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

جناب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

از ... [illegible]

و ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

چند شخص و محبت دران حرج است اکر ظلمات دوم منشأن سوء اختلاط ان جماعه محسوسات از محن
محسوس وعظات و در صدد امن اکر جانب ذوالقرنین یکی از عباد او رفت و رسید هر از اکثر ظلمات ...
میفرموده بود با ن جماعه فرمود کرباش و رفاقت کن ان جماعه گفت بچنید شرط اول انکه نفع ببرند کاهزی
خانه باشد دوم انکه جوید و رفیق ... بن عطا که کر مونداش بود سوم انکه صحبت کلات ... کار ... شوم
ذوالقرنین وعده گفت که خواسته باشد تا این شرط اعمال اورد عاجه گفت تو عوی ... باد
... کرد و بعد انها امت بر ذوالقرنین بر خواسته در حضرت اللهم صل علی محمد و آله فاکتب لنا ...
از برای ... ای مقام خدا ... جز من ... ساندها جز انکه روزه کرفته باشد تا ... رمضانا آذ
تعبدلک خیر با عبادت کرده باشد برای رضای تو ... ... امت ... اللهم متقام خدا
... الیک ... ... بر کشند ... محبت ... سعادت ... فطرنا دو روز افطار
اللهم جعلنا ... روز فطر ... از المؤمنین برای بردن ... برای احکام
در رضا ایشان و شفع ... ... افطار حال ... از روز عید
... ... از عید شفیع ... از عید ... ساقطات ... کر بر ... شد عید
... عیدی ... وعید ... ... باشوقات از عود بر عیدها عیدی ... از ... بامکر
در هر سال ... ... از ... و مرادات ان ... است که عابد ... و الاصیل
... ... و کر ... روزها ... اهل ... که ... ... از عید ... از ... ...
مصالح و ... عید ... اهل ... وعدنا ... ... عیدها ... اهل ... ...
جمیع کرده ... ... کرده ... ... کل ذنب از هر گناه ... از کناه
کرده ... و انی ... ذنب ... الیه ... ... استغفاره ... از ...
... ... باشد ... از ... ...
و این ... توبة رجوع کردن از کناهان خود بوده باشد ... نظر ... در دل ... کنند

تعالی و رجوع الیه ذنب ... ابوی کناه از کناهان ... فلا تعود ... حاصل ... و ... کرده
ازان توبه و رجوع از آن جو ... کناه لطف ... خطا ... توبة نصوحا ... کشتی ... از
... ... ان خلصت ... والادیتاب ... باشد و صاف ... از ...
و ... فتقبلها ... ساختن ان ... از ... و ... عذاب ...
... ... ازان ... ... و ... ... باعث سخط الهی است ... توبه
طلب رضای ... ... ساز ... کر ... توبه ... دایم ... ...
... ... و ... ... اللهم ... ...
عقاب الوعید ترس ... عقاب ... ... و ... ... هر کاه ... خوف عقاب و وعد ...
... ... و شوق ... الوعود و ... ... و اشتیاق ...
... برای ... ... و وعد ... داده ... در ... و ... لفظ خوف ...
... که مؤمن باید خایف باشد و ... ... خوف ... ... طاعت ... ...
... ... از اکر ... جانب ...
و ... ... اکر طلب ... ... داده ... از جانب ... ... کناه
... ... کمال الصفات ... ... باشد ... علی
... ... کفار ... ... کفار ... حضرت مصطفی
... ... از ...
... ... اعمال ... یا رسول الله ...
... ...
... ... یا رسول ... ... اهل ... ... اهل ... ...
... ...

که بیجران [illegible] فاجعلنا عنده [illegible] از علاء [illegible]

[illegible] مغربا انما الذین [illegible] انما ذکر واجب [illegible]

[illegible] و تقبلت [illegible] طالبت [illegible] و قبول [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] دوام [illegible] و آخر [illegible]

[illegible] که [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اجابت [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible] اجابت [illegible]

[illegible] جمیعا [illegible] گذشتات [illegible]

[illegible] الی [illegible] اللهم

[illegible] علی محمد [illegible] درود [illegible] بر محمد [illegible] از جانب جناب [illegible]

[illegible] درود [illegible] فرشتگان

[illegible] و صلّ [illegible] درود فرستاده علی انبیاء

[illegible] فرشتگان [illegible] وصلّ [illegible] درود فرست [illegible]

[illegible] درود فرستادی [illegible]

[illegible] باعث [illegible] عباد

صالح [illegible] بر جناب مصطفی و آل [illegible] صلوات [illegible] فرستاد [illegible]

وافضل [illegible] درود فرست بر محمد [illegible] آل محمد [illegible]

[illegible] درود [illegible]

صلوة

صلوة درود [illegible] از [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] صلوات بر محمد و آل [illegible] جناب [illegible]

[illegible] صلوات [illegible]

[illegible] و تستجاب [illegible] و قبول کرده [illegible]

صلوات دعای [illegible]

[illegible] و کان [illegible]

[illegible] وانت علی کل شیء قدیر [illegible]

وکان [illegible] دعای [illegible]

[illegible]

در روز [illegible] از [illegible] قایم [illegible]

ثم استقبل القبلة [illegible]

[illegible] روز [illegible] جمعه [illegible]

و در [illegible] حضرت مصطفی [illegible] روز جمعه [illegible]

در روز [illegible] جمعه [illegible]

در روز جمعه [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] کرده

[illegible] اطلاق [illegible]

[illegible]

[illegible] روز جمعه [illegible]

[illegible] لفظ جمعه [illegible]

[illegible] لغت [illegible]

و اسلام ابراهیم سوم حلیه پس از جمعه گجوز نیز اطلاق کنند لا [illegible] بعضکم [illegible] العباد
اعتقاد نکنیم که کسی اگر رحم نکند او را بنگان جدا است و رحمت او عام است و لعله او تاب
و در حدیث آمده است که در وقتیکه حضرت آدم را از بهشت بیرون کردند و ما مور کردند که از بهشت
بیرون رود چون دید بهشت و سید بر بان کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله جبرئیل گفت ای آدم
حق تعالی صفت رحمت یاد کردی تا [illegible] نظر لطف و احسان و نگاه رحمت و امتنان
حال تو شود و در میان بهشت در آید خطاب مستطاب بحضرت رب الارباب در رسید که بجود
دوای آدم اگر امروز بتو رحم کردم و رحم [illegible] فاسد در روز قیامت [illegible] باشند تا بجهه
ترحم کنانند روز [illegible] بعضی عارفان گفته اند که از کمال ستر او ست عیوب
و حال آنکه او میداند که این عیوب [illegible] اگر [illegible] آگاه شوند [illegible]
و اگر [illegible] آگاه کرده [illegible] و اگر کسی [illegible] مطلع شود از تو فرار کند و اگر همسایه تو
[illegible] و [illegible] کنند [illegible] از کلام [illegible] از [illegible] باشد [illegible]
نقلست که بود [illegible] حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] و [illegible] شد [illegible] و [illegible]
چون شب در آمد [illegible] که [illegible]
بود [illegible] بود [illegible] بر گفت
و [illegible] در این [illegible] بر [illegible]
سعادت [illegible] آدم [illegible] از [illegible] و رحم [illegible]
[illegible] و [illegible] رحم کرد [illegible]
[illegible] وَلَا تَقْبَلُوا [illegible] و اما اعتقاد [illegible]
[illegible] اهل [illegible] مقبل [illegible]

[illegible] که دعا [illegible] بود [illegible] را
هشتاد سال [illegible] و با ایشان خطاب [illegible]
در میان [illegible] بسیار است [illegible] از [illegible]
[illegible] و گفت ای [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] و گفت [illegible]
[illegible] و با ایشان [illegible]
[illegible] و گفت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] وَلَا تَجَسَّسُوا [illegible]
اهل الحاجة [illegible] و اما اعتقاد [illegible] که محتاج [illegible] احتیاج
[illegible] و [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ [illegible] و اما اعتقاد [illegible]
[illegible] وَلَا تَجْهَرْ [illegible] اعتقاد [illegible]
اهل الذکر [illegible]
[illegible] و اما اعتقاد [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible]

سبب آنکه تو نیکو بپرداختی اعمال که در عرض ... اندکی از اخلاص که عمل کرده بود برای او ... خانه
خراب کرده اند که ... و اعمال او ... که حق تعالی با توجه ... ساطع ... شد
از وی گفت که صاحب عمل ... نزد ... گفت ... ناگاه کعبه در میان آن کفه ... از ... عمل ...
افتاده ... گفت حسنات من سنگینی ... حفظ ... فلا اعلم که این ...
و چگونه ... حسنات ... که ... بی ... بسبب ... راجح شد که حسنات تو ... ای عاقل
که چگونه شکر کرده است حق تعالی ... این عمل قلیل را از طاعات و ذخیره کرده بود از
... خود ... بر ... مطلع ... از تو ... که از حسنه بود که ...
بود یا از آن اجزا ... از ... و ذخیره کرد از برای ...
خود در ... از ... حاجت ... بر ... بسبب ...
نزد طاعات حقیره ... کرد ... که ... از اعمال ...
توجه ... گفت روزی از مسجد ... اسلام ... طفل یتیم ...
بسیار ... و ... حاجات ...
از حسنات و ... بالتجلیل ... و ...
... که ...
وجه ... بشتاب ... و ای
... دل ... کرد ... جون ... کند ...
... و ... از ... ذات ...
ادب ... کرده است ... که ... کرد ... حق تعالی با علاء
... جز ... و ... از ... آید ...
... کرده باشد و ... قرآن ...

ان الله ... حتی ... ما با ... ادم ... نعمت ...
در ... که ... تا ... بان ... جمیع ...
محمد را ... تا ... که ...
... و ... الاشیاء ... التجمع ... تمام ...
و ... الحسنه ...
از ... که حق تعالی ... از حسنات ... از ...
قبات ... از حسنات ...
... بعضها ...
... که ... کرم ...
اعلان ... که ... کرد ...
و اسلاف ... و کرم ...
و ... دون ...
الصفات ...
ادم ... الاعلی ...
عالی ... الاجلال الاعظم ...
عظمت ... کل ...
... و کل ...
و ...
...
...

... ما ...

و ... که ... مرادی ...
... بکردد

الرایک

انّ الّذین و ضایع میشود تا آنکه صاحب جد و عقل جناب بود و احسب المتحیرین و ما با باشد تا آنکه

تا ل جز اینکه الاجر انجح فضلک بکرامتک طلب کند فضل و نعمت فردا با یک مفتوح للراغبین در گاه

تو با زمین است تا رغبت کنندگان و عودته منایح للسائلین و بخشش تو مباحات تا سوال کنندگان را

اثبات که جود تو ای جناب و نعمت ما نتنهای است مباح که هر کس با دانا نه طرف نا امید الفاشلک و خزینه در

رسید از جناب تو ای جناب و زیادت و ولایات من المتحیرین از آنکه طلب کند کاسته نزاد در بحر الاحب

منک الا بلوده غایب نا امید شوند هر گز از در گاه تو او زودار ستمکاران ولا یئیس من عطائک

المقرون دما یومن بکرده از عطا و بخشش تا آنکه مقرر میشوند عطای تو ولا یخفی بنحیا

و علا محبت تو میشوند بعبودیت المستغفرون آلامم که استغفار کننده اند یعنی کسانیکه استغفار می نمایند از

و عقوبت تو کتاب بین اند و فیک محبوط لطف مصادر ووقعه تو بین سلن است برای آنکه نا امید

کرده باشد جناب تو او عزیز از اظهار این فقره است که جناب سید الساجدین علیه السلام اظهار می نماید که من

اینجا بود که عاصی درگاه تو شدند دست شود سبب ناز ملال و ولیکن از روی شفقت برای او

یکی نا محبت برای تمام شود و حلمک معترض حلم و تامل تو متوجه شود و باد و فاسط روح ایله

لکن تا ولا برای آنکه معاش شود باشد با تو یعنی با وجود آنکه معاش تو باعث انتقام میشود

جناب تو با ما در مقام حلم و تامل شده این غایب فضل و احسان نعماه و تعالی الاحسان

و دائم بود دستور تو احسان تا الی المسیئین بسوی گناهکاران و سنتک الابقاء و طریقه

تو باشد و انتقام است و تامل تو علی المعتدین برای آنکه از حد در گذشته اند حتی لقد

غرتهم اناتک تا آنکه تحقیق مغرور کرده ایشان را حلم تو و اخیرا عن الرجوع از باز

اطاعت صدقهم و مانع شد ایشان را که بازگشت نمایند جناب تو لتنوع از دست گناه

کردن از افعال شنیعه یعنی از آنکه جناب تو ایشان مساهله فرمایند دیگر عقوبت از خاطر ایشان محو شود

و دائم بسبب استغفار از گناهان و سایر بود در نظر ایشان و از جناب تو و انما تانیک

بم

بیعت و اثبات ... کرد تا شد و مشغول بر آن جناب که امتحان لیبتلوا الله آثار تا بر کرده است

و زیاد لازم الا فعالی و آمر و سلطه و صلت مادی ایشان را نعمت از دو اعتقاد دیگر ملکات تا

بود باد شاه و من کان من اهل السعادة بر کسیکه بوده باشد از اهل سعادت و خیر و نفع خمت

که بیا ختم میشود برای ایشان سعادت یعنی اعدا عاقبت بخیر میشود و من کان من اهل الشقاوة که

بوده باشد از جماعت بدبختان فختم له بما بخیر و سیاه تو او را بشقاوت فختم له

مراد از اهل سعادت و شقاوت ... قبل از خلق ما سابقا چنانچه ثقة الاسلام در کتاب کافی

روایت کند از حضرت صادق علیه السلام که ابو دنیا از برای است سعادت و شقاوت ... از ملتزم

بیکس است ... کرده است سعید دشمن دارد او را هرگز کار عمل کند علی ابد ... دارد

صاحب آن و هرگاه او زود بوده باشد ... دارد و اگر عمل صالحی از او ... شود و نجات از عمل

دوست دارد عامل را و هرگاه مجبور ... باشد ... دشمن دارد او را و اگر ... باشد دشمن دارد او را

و هرگاه دشمن داشته باشد ... دشمن دارد و هرگاه سعید بود ... بیکی

که در اول ... بود ختمت له بها اعلام است تا آنکه کسیکه از اهل سعادت باشد ... اهل شقاوت

بود مختص ... کرد اعتبار ... خبث ... و ... که ختم سازد عمل او

عمل اهل سعادت چنانچه ثقة الاسلام در کافی روایت کرده است ... حضرت صادق ... که الخاتمه

فیکلا بالسعید ... حتی یقال ما اشبه ... کل ... بشقاوت ... السعادة و مکر

فیکلا بالشقی طریق السعادة حتی یقال ... ما اشبههم بهم بل هو منهم ثم ... تدارکه

سعید کان ... فیما ... حرکة السعادة ... کل ... علی ... ما ل

... حکم ... ذلک ... طول ... سلطه

... است ... سلطنت ... لیس ... حاضر ...

... است ... و تعالی ... بادشاهی ... و ... که

کما جعلنا نبیرد و سلطانک تا بیت لا یزول سلطنت نزای مغلا و حکایت نا بشد و حکم است که فرمان نبود وارده

حالی بر بنکرد در مقام معنی تغزلات با برکات آنست که ترک معاملہ خنابہ تو و افشا نامرو بیطلبی عجب تو بنبود

و عنوانها اعلا بکو بیکه اکر تو قطا مجمع رہا من ذات نعد و یا وارد بیابه عقرب مبعرشود فاکو کلا الاّ

بی مقام بود دنا ا ذا نمی ا دلوتخ جمع عنک یا آنجه بکه آیا زدو و سیل کردا ازدرکاه و جنب تو و جای کار

لو بغا ابن کو یب که و بل مقاما بالبراکو بند و خطیئی کو ببد که لفظ و بل برا عما مراست و بعض دیکرا کفر و بل بخا

و هلاکرا کو بند و قوله اکر لفظ و بل بمعنی هوان و خزوات و اصح کو ببد که لفظ و بل بمعنی قبیح است و از آنست

انه و لکم الویل مما تصفون و قوله گفتان کرد و بل را اشترات واصل این کار و کی بر بوده است و از کلم تعجبی

و کلم تنبیهات بر خطا اورده منزد عصیانان علام المجمعین تو حرمت تشرعی لک نعمت باذان متصل بود ملامها

بهد بر و کشند و بلانا الخرکات حرفا از کلم سند و حاکر رد تر عصیانان تلامیح بر حوانکه هلام اول مهر و کر

منی بود نیز کشند و بل از حر فکر دا ازا زصب لبوی تنم و کشند و لام الف و داخل شد بر او لام تعزیر

نر بهتر شد الویل الله و شاید مرادا مخفر تعریف و بل مقصور سویر حرد و جملانا ها دیا هاست کرده بل د

درجیم کرهرکاه تفسیر کنند حیرا زکر را از کرم مپنود و درد منی بل راست که و بل دادیاست و در دو زخ اکر

تا کوهها را در قاتی کمار ند هر ائینه اب شو ندا زکرمی اتش و بحیّة تحابه کلرنه و حرار خوار سازند باید

با خر انده که خوار غا سنه است تا بیان لمر نحابت بشکل جای این نکه غایب و نا امید کرد دا زنو و مرگ

انا زیان کرد بدکش از در کاه تو نا امید نکر دد چه از کرنا امید شد با الا زخراتی ورثا بی لا یجاد

و انتقاد الاشقی و شقاوت و بدبختی قاصیرا ز هر شقاوتی لا زم است لیکن اغتر بک برای انکه مغرور

جو شد با بحقیقی که جیبی دید که در حجاز مکا معامله مینرما و در مشقت و رحمت جاهای در کنا رید

تر با نه بیب مغرور شود و از عذاب و کرشش تو اورد ما سو کرد و جنب بیب نجف مشغول کرد و آید

نا فرا در تلیا الکرید و ملیات با اکرم اوطلب مانر و جیب عز و ر حبه میشود فرتی جید بکر نظر انحصر بکر

باشد و بر حکمه نظرا کا و بشد بر المعنا کا شته شه بنه و نباسبا معقام تعفات که تحفی هارد طبقی میشود

معتقیق حقیقت است بکو لفظ و بل

و بعد بکجا از مساجد وارد شد بکرد دید واعظ وعظ میبود لکن وعظا او دلهای مر دو بنیض معدان جستند

بیک کر جنید بر وکذشت روزی بر جماعتی واعظ رفت واحوال الله اعظ کرفت که بیچارہ

دو جمعه جوری کرد تا نامی مرد انجا بید دید بر کشید و کفت جنیدا ز مسجد بیرون جهانت در کرد

ساکت میبود و ثواب میخورد و هر جنید او را بکریم که این اهل مسجد را تنزل کند شود هرنبکو بیکر فتح

رحم است نیاز و اندران کفت کاتب مردی بکو بکه حق تعالی شد یا العقابیم هست جواب درا مد

و باز بر سر صحبت سابقه خود فنادوان واعظ خواهان کلمه سابقه را باو کفت نشد و نکفت که حق تعالی

شدید العقابیم میباشد ان واعظ توبه کرا اشکت و تا بید شد و بعد توبه از مسجد رفت و نوع

و عظ بر و بعظین نامید و دیار در دمیود و اشت کما از بر کتار ذکر بوده انا الغفور فر بعد الکتب

بسیار ات مطری ها و رد و عذاب تو و ما انحول ترددة فی غضائه وجه بسیارات و رفت و اعاد و حکایت

تو و ما انتبد غایة من العرج و جه بسیار کرده است و عد معضو داوند از فرج دو ام او و ما اقتطر

من سهولة المحج و جه نا امید کرد هست اوفنا اقا سان شد ند حق از هر سبقت علالحرم قضایک ایام

از دعوی ها است و ما سوالت از قضای تو و حکم است تو لا یحیق که و بل و حصف بنکه حد اند و اقضا

من حکلک وا بنا نه و علم نامیمی من انسان اختصاص و عطای که بهر سید است از حکم و امر تو لا تحیفه

علیه یکی کوششی برادر کس یعنی طا وقت الحج بر تحقیق که از بدم ها و ری تحهای جنود امام محیت

بر بتکان خود بزدی و ما الجیتا الاعتذار و تمام کرد و حجت بها نه و سا بنی عذرها را و تعقّد

بالوعید و تحقیق که بیش اظهار فرمودی تهدید خود را و تلطفت فی الترغیب و از روی الطعمت

و هوادی خوانند یکا ن خود را و ترغیب کرد همایشا را بعزان لطف و تحقیق و تکافیه دا نا و کسا

و نواهی و ضربت الامثال و زده و داستانها و پند برای خود از اسود و ابنا تا امثال برای تقریب

سا خلی مبیلات نرد تعالی تنکر و اطلقت الاجال و طوالها دو برای عنا و غلط ما کنب حاد دنا

و درحق ما شدی در کاه تو و اخرت و نا عیز بمعنی عذاب عاصیان را و ما کنت تستطیع و الا استطا

وکفت جنید معنا است که بحلی
وعظ شو هر تو کی و املا و
دلها نا بر محض ایندر
بکر

و قوت تو طلبید حتی تا اکنون دعا مرا مستوجب کنی وَمَا أَنْتَ ربنا [illegible] غضب گناه کار [illegible]

و [illegible] مردودی هر آن وَكَانَتْ بِلَى إِلَى الْمُبَادَرَةِ و [illegible] بناز بودی [illegible] و سرعت [illegible]

و گوش [illegible] تَكُنْ تَأَنَّى عَجَزًا بوده است مرکز نباشد جناب تو و درگوش [illegible] اسباب از دوری عجز [illegible]

وَلَا أَنَا لَكَ وَهْنًا و نه مهلت دادن تو مرا [illegible] از راه سستی و ضعف وَلَا إِمْسَاكُكَ غَفْلَةً و نه [illegible]

تو و گوش تو خود را [illegible] از راه [illegible] وَلَا انْتِظَارُكَ مُدَارَاةً و نه انتظار کشیدن تو [illegible]

[illegible] تا [illegible] از دوری مدارا [illegible] بود [illegible] از [illegible] بلکه

[illegible] قَبْلَ أَنْ يَكُونَ [illegible] بجمع [illegible] بود [illegible] از احوال [illegible]

[illegible] و [illegible] اکمل و [illegible] کاملتر [illegible]

وَ [illegible] كُلُّ ذَلِكَ كَانَ [illegible] شد [illegible]

کریم [illegible] وکرمت [illegible] از صفات [illegible] عادت [illegible]

کرد وَهُوَ كَانَ وحال [illegible] از صفات [illegible]

مُجَلِّلًا أَجَلُّ [illegible] عظمت [illegible] مُجْمِلُهَا [illegible] وَتَجَلُّ [illegible]

ارفع [illegible] مجد [illegible] کرده شود [illegible] و [illegible] جناب [illegible]

[illegible] از [illegible] کرده [illegible] جناب [illegible]

[illegible] وَقَدْ [illegible] الْكَرَمُ عَنْ [illegible]

[illegible] از [illegible]

و هرچند [illegible] بدرستی [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

از

[illegible] از [illegible] بجز [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] وَأَسْأَلُكَ حُسْنَ الرِّفَادَةِ [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] وَاسْمَعْ نَجْوَايَ [illegible] وَاسْتَجِبْ دُعَائِي [illegible]

[illegible] وَلَا تُخَيِّبْنِي [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] وَلَا تُخَيِّبْنِي [illegible]

[illegible] وَأَكْرِمْ عِنْدَكَ مُنْقَلَبِي [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] وَمَا لِي [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] وَتَمِّمْ [illegible]

[illegible] إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible]

[illegible] وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ [illegible]

[illegible] بِاللَّهِ [illegible]

وصحف العلیین برو [illegible] منتشر [illegible] گردد [illegible] خاطر [illegible] بلبل [illegible] از سدره المنتهی [illegible] دیگر

دعای روز عرفه

طایر عقل در هوش تا بسر و بال او در ماند که [illegible] عرفات

و [illegible] در [illegible] علیه السلام

[illegible] و بعض دعاهای حضرت سید الساجدین علیه السلام دعا کرده در روز عرفه [illegible] مبارکه

بو عرفه روز نهم ماه ذی الحجه را مینامند عرفه بنابر قول اکثر [illegible] برای موقف حاج در ان [illegible]

دعا [illegible] عرفات [illegible] که فاذا افضتم من عرفات [illegible]

محکم گفته‌اند که عرفه و عرفات موضوعات [illegible] معروفات و علامات [illegible]

و [illegible] گفته‌اند که عرفات و عرفه نام است برای محل وقوف [illegible] گفته است [illegible] عرفات جمع

عرفات [illegible] برای [illegible] عرفه [illegible]

بوده [illegible] که عرفات [illegible] برای موقف [illegible] لا [illegible]

عرفه [illegible] و ابن الحاجب [illegible] موافقت [illegible] که عرفات [illegible]

برای ان مکان مخصوص [illegible]

وان [illegible] طائف [illegible] عرفات [illegible] برای موقف [illegible]

در مجمع البیان [illegible] که عرفات [illegible] برای [illegible] وقوف [illegible] عرفه روز

کر وقف [illegible] روز عرفه [illegible] در ذی الحجه [illegible]

معلوم [illegible] عرفات [illegible]

ادم را [illegible] موضع [illegible] گفت [illegible] خود را اعتراف کن بگناهان خود

[illegible] و قیل [illegible] جبرئیل برای ادم [illegible]

[illegible] وصف [illegible] و قیل دیگر [illegible]

دعا اینجا [illegible] دیگر [illegible] عرفه گویند از

[illegible]

مناسک

مناسک و افعال حج را بگفت عرفت و بعضی [illegible] عرفات [illegible] ابراهیم

در خواب [illegible] که ذبح [illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible] کرد [illegible]

از [illegible] اختلاف [illegible] یوم الترویه [illegible]

[illegible] روز عرفه [illegible]

بر روز عرفه [illegible] آن مکان که عرفات [illegible] و در روایت [illegible] الاسلام [illegible] از حضرت صادق علیه السلام

هرگاه افتاب بزوال میکند

حدیث طویل که جبرئیل ادم را [illegible] عرفات [illegible]

بگناهان خود [illegible] سؤال از حضرت [illegible]

و بعضی [illegible] آن مکان [illegible] آدم اعتراف بگناهان خود [illegible] برای اولاد ادم

در اینجا [illegible] اعتراف بگناهان خود کنند الحمد لله [illegible] سبحانه [illegible] واجب الوجود ذات

که مستجمع جمیع صفات کمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذات جامع الصفات [illegible] جمیع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جه کسی را جواد و کریم گویند که [illegible] غنی مطلق [illegible]

نمی‌ید و او منفرد است به ممکنات در ... او واجب الوجود ... ای بی‌وزن و ... کان وجود

... بواسطهٔ ... بر تو حضرت احدیت وَاَنْتَ کُلِّ شَیْءٍ ای خالق هر مخلوق ای خداوند

هر معبود که دعوی ... ما ... ما لا و وَخَالِقُ کُلِّ مَخْلُوقٍ ای آفریننده هر آفریده

وَوَارِثُ کُلِّ شَیْءٍ ای ... و صاحب ... هر چیز ... هر ... عالم علوی و سفلیات

ذات ... و ... که ... اشیاء ... باشد ... فنای ... جز ...

... و ... بجز ... ها احد ... خواهد بود ... الحقیقة ... و ... اسماء

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ نیست ... ذات و صفات او چیزی ... باشد لازم ... معبود

و این ... چنانچه ... آخر کسی ... معنی ... و ... از نظر ...

... علم ... هر چیز وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ و ... هر چیز ... احاطه ... موجودات ...

... بر ... که ... از علم ... و ... کرده ... و ...

کرده ... لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰوَاتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ ... که ...

... البته ... احدیت علمش ... احاطه نموده بود ... و ...

علمش ... آنت الله تو معبود ... صفات کمال و ... لا اِلٰهَ اِلَّا

اَنْتَ نیست معبود بحق که ... معبودی ... الحقیقة ... ذات ... تو الاحد

خداوند ... در ذات ... المتوحد ... و ... که ... و ...

... کمال الاتصال ... دارد و حقیقت ... ذهنی ... و ... جزو ...

... واحد ... ذات واجب الوجود ... در ... و ...

... الفرد ... ای خداوند ... المتفرد خداوند ... که ...

... و ... احد ... دعوی ... و این صفت ... و ...

~~... که ... لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ نیست معبود بحق جز ذات~~

... تو ای واجب الوجود وَاَنْتَ اللّٰهُ و تو ای خداوند بحقیقت که کذب و ... در الوهیت ... لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

نیست معبود بحق جز جناب تو ... معبود ... باطلا ... الکبیر ... که ...

... و بالتبع ... المتکبر ای خداوند ... که ...

و ... جناب تو ... نیست وَاَنْتَ اللّٰهُ و تو ای خداوند ... جمیع ... که ...

لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ که نیست معبود بحق جز ذات ... العظیم ای خداوند ... حقیقت ... و ...

عظمت ... المتفرد ... عظمت ... الکبیر ... معبود ... که ...

... وصف ... المتعال ... المتکبر ... که ...

وَاَنْتَ الْعَلِیُّ و تو ای خداوند ... المتعال که ... و ... ذات

الصفات ... ذو الجلال ای خداوند ... و ... ای ... بجود در ...

دعا ... وَاَنْتَ اللّٰهُ و تو ای معبود بحق که لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ نیست معبود بحق جز ذات ... الرحمن

خداوند ... عام ... الرحیم ... معبود ... از ...

... الحلیم ای خداوند ... و ... ذات ... الحکیم ... معبود ... که ...

... وَاَنْتَ اللّٰهُ و تو ای خداوند که جامع ... لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ نیست معبود ... که

معبود ... جز ذات ... السمیع ای خداوند ... بدون ... ادراک ...

از ... البصیر ای خداوند که ... در ... که ... العلیم ای خداوند

که ... چیزی ... و ... است ... از ... ممکنات ...

و ... الخبیر ... که ... از ... وَاَنْتَ اللّٰهُ و تو ای خداوند که ...

... لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ نیست معبود بحق که ... جز جناب تو الکریم ای خداوند که صاحب کرم و جود

و ... الاکرم ... و ... از ... وَاَنْتَ اللّٰهُ و تو ای خداوند که ...

... در دولت جناب تو ... و کسی ...

ابراهه و مثبت تو موجود مستمر باشد فَاَشْتَاقَ فَهُوَ ذو جلال معبود که جمع صفات کمال را جامع و لفظ لا اله الا انت

ان خداوند یکه و بیکتا معبود مجتبی بالذات الاجتاب تعالی خداوند ما الاول قبل کل شیء احد خدایا هستی که اول هر

جزء هستی که مع جزء بیش از تو نیست تو بیش از تو موجودات قائم بخود طلب کرده کل عدید و اخر هستی که پس

از هر یکیان از معدومات عالم فانی شد و دیگران فنا یابند که ذات تو از هر عیوب مبرّا و از هر نقص

و مبرات لا اله الا انت ان خداوند یکه و بیکتا معبود مجتبی جز جناب تو لا الاله فی ملک الاغنیاء که تو مستغنی

بهر اشیاء با علو ذات او از هر شایبه و هر دو ذاتا تعدد را در حل شانات که جز تو علت موجودات

و دو هر اشیاء او ان فاطر موجودات احتیاج دارند و جود دار عدم بود تو محل الاسباب بسبب با علو شان او

بهر تو ملتجات باز تو دیگر از مرتبات نیز بهر که بخاطر خدا عدم یا الیه راه اضطرار با تو

ذات او از مکان بهر تو ملتجات که احتیاج با او ذات جز تو موجودات هو علی کل شیء قدیر و الحق برتو الحقیق

با مر صاحب ان هم ذات و با هر دقیق با یاد مستاز تا که هو تو جز جای لا الاله الا هو و الیه الصمد تا الاخر

و کمالات بعد الحق و توحید خداوند یکه معبود مرتبه هستی وجود عالم وقت دنیا و عموم حات جز ذات او حل شان

از معبث بازتو با مبرات جای جز کلام صفت نظام و لی الله اعلم در خطبه ز موجودات مع کل شی ان بعقاده

و غیر ملکی لا اله الا هو جز تسلیم حقیقت ما به خالق و عالم و منقولات ثم الی الله ترابی و نیا الاشراب بر جهت

از جناب علام العلامات البیان از عموم موجودات بهر جزء و اَنْتَ الله و توحید معبود یکتا با که لایق بر تو

هستی لا اله الا انت ان جناب معبود یکه یکتا معبود مجتبی جز ذات اقدس تو که الجبار اخقاییه که هستی

تو دی جز تو که تو با صفات و الجلال و صاحب علو و صفت شان و الکبریاء و صاحب جز تو که تو کمال

منزلت بالذات و الحمد و صاحب سپاس حقیقی تو که تو جز تو لایق حمد و ستایش جز از جناب تو بالاصالة

لایق حال نیست و لسا جناب تو ترتیب صفاتی که بجملا انشاء الاراحات در عالم او تو بر موجودات و تو نه

صاحب او لما کان تو توحید خداوند یکتا بالذات لا اله الا انت که صفت خداوند یکتای مجتبی

جز ذات با برکات تو الله اکبر اثنا عشر اصناف الا سبحانه احتیاطیه که اطلاق از تو هستی هر ساخته عجز هر چیز تو

بلا شبح

بلا شبح بدون مادّه و لعلّه و صوت تو نا صورت و صورت کرد هر موجود با جود را کم صورت کمال

من غیر مثال از غیر شبیه بهیچ نا شبه ان هاد سابق با هما ذکر نموده است موجودی تا جناب تو را انها

تا دیگر جز تو از ماهیت اشیاء را نیازمند ساخته باشی و اَبْدَع صنائع بحکمته و تمام خلقت

مصنوعات مستند را بهیچ اجزای بصنع کن مکان خلعت ایجاد و چون سیل از دوی صورت انها ساخته

ملکه بمجرد ابداع و انشاء لا من شیء بکلمه طیبه ارادت موجود ذو مقر اشتقاق جهت صنع ساخته بلا احتیاج

بمدد انها امد و شا بهیچ را از دوی انها ابن تو بعد از وجوده باشی اتقن کل شیء تو خداوند هستی که اتقن

کل شیء صنعه و با خود موجود هر چیز را نقد و بود و با نظام ساخته هر چیز را انجام قرار داده و

کل شیء نحسبه و تلقّی شعر و شناخت هر چیز را اساس تو زبون در دادن بعضی اشیاء است که هر چیز را که نافع

خدا او بر کون موجود است بکمال بصورت و اتّخذ انها ما منغطر در صاید موجودات موجودات مثل الکائنات

برای صنوه و انسان نعام قرار داده در روز و ساعت لیل برای منافع چند مقرر شود و اما نور دیگر است که روز تا

غافل مقرر شود و روز را مقرر کرد برای رفتار و اصلح خلق و شب را مقرر کرد برای سکونت و اطمینان خواب

روحی و خلف را مقرر کرد برای دوران و حرکت بحرکات هلال و ابر را مقرر کرد برای آنها تا سبب تودیع

موج اقوان و آتش را مقرر نمود برای سوختن و جهت سبب دعا از منافع و احوال احتیاج با آتش داریم و ساده باد را

برای کوب و سواری و معز و تو شتر را برای بار و ابیاری مزارع و کاو را برای حرث و زرع و امثال اینها

بهر موجودی را بعدد منافع نیا فرید و منافع انرا ظاهر کرده باشند تا معلوم شود حقیقت و دعا اختیار و علم

بیت بلاد دو ها نیز در سطح هوشیار هر ورق دفتریست معرفت کردگار و دو تجربت تا دو نگ برگ

و تدبیر در موجودات و اکر غیر از ذات اقدس تو یا اجزا را که بحث قدرت کاملت تدبیر در موجودی و اصل نظام

تفکر و تاملات در عالم اقتباسات از ترتیب حق نظام هر جز را موافق مصلحت و حکمت او در بیات و عالم تدبیر و جود ما

که را اقتباسات بکمال تحقیق نموده اَنْتَ اللّٰهُ توحید خداوند بکمال لم یمکن علی عالمک غیرک اعانت و امداد غیره

جناب تو را بر الحق بوجود تو تر کیب حقیقی تو ترکیب عادی و ترکیب نکرفته تا امداد تو در ایجاد ممکنات نمایند

تا که هیچ یکی با ادعاعات تو نکرده است بلکه ما نشسته‌ایم هموارات و لا تری القلب بی‌ابتهاج یعنی چنین

بهم پیوستند که مصیبت که جانبی [illegible] و لم یکونوا [illegible] و موافقت و اعاده [illegible] استجابت ترا

فی [illegible] در کار ما دادات تو و دیگر وزیر و صاحب مشورت و لا [illegible] و وجود [illegible]

تو شاملی [illegible] که ملاحظه [illegible] اعاده نمودن [illegible] و نه شایسته که توانسته باشد [illegible]

از [illegible] و [illegible] موجودات که [illegible] علیهم در حق شرکا [illegible]

[illegible] داده اید [illegible] اندر [illegible] شده اند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و هو الواحد القهار و معنی آ

برای [illegible] انت الذی [illegible] با ماده [illegible] ایجاد

و [illegible] ایجاد [illegible] موجودات

[illegible] و حکم موجود

[illegible] موجودات [illegible]

ایجاد [illegible] و حکم [illegible] و حکمت و حکم کرده [illegible]

[illegible] که حکم کرده که [illegible] و [illegible] انت

الذی [illegible] عن ذاتک [illegible]

و [illegible] و عاجز [illegible] عن [illegible] از [illegible]

[illegible] و لم [illegible] لا تدرکه الابصار [illegible] الجلیل [illegible]

[illegible] و [illegible] الجبار [illegible] که جناب [illegible]

[illegible] از [illegible] ما

[illegible] دات [illegible] نکرده [illegible]

[illegible] مطلع [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] انت الذی [illegible]

[illegible] و [illegible] و حضرت [illegible]

[illegible] ملک [illegible] مع [illegible] که [illegible] مناسب

[illegible] و لم یولد [illegible]

[illegible] و لم یکن له کفوا احد [illegible] مولودا [illegible]

[illegible] لازم است [illegible]

انت الذی [illegible] که [illegible] مثل [illegible] نیست [illegible] داده تو کار کند

[illegible] مقام [illegible] باید [illegible] ایجاد [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible] و لا [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible] و لا [illegible]

[illegible] انت الذی [illegible]

[illegible] موجود [illegible] موجود [illegible]

[illegible] ایجاد موجود باشد و [illegible] موجودات [illegible]

[illegible] ایجاد [illegible] موجودات [illegible]

[illegible] موجودات [illegible] صانع [illegible] موجودات [illegible]

[illegible]

[illegible]

مع الاربابین در مکانها سبحانک جای تو مراد از مکان مرتبهای محسوسات ملکیه و رفعت و علو معقولات

و حاصل معنی آنکه هر چند بادشاهی و رفیع الشان باشند و جلال مرتبه و رفعت و سعت باشد با جناب

وعلو مرتبه تو ایشان را نرفعت ملکیان و رفعت و علو معنوی جاده نباشد سلیمان و ذوالقرنین صاحب علو شان

انها لا دوام و بالعرضیات و علو شان جناب تو ذاتی و بالاصالت است فاصدع بالحق و به بسیار انها

بوده است بحق و راست و در سنی حکم و فرمان نافذ تو اگر عطا از جلال تو داده و باز قلع و قمع

میشود سبحانک منزه تر بیرون از هر عیبی و تو بیه مقدسی از هر شبهه و ریبی خضع لک افتادگی و عجز

تابا اراده کامل تو حتی جریها بجر جاری شده است و میشود در علم مکنون تو و مراد از افتادگی عجز

امکانات و وجوب او چنانچه کل کن فیکون دالات بر صدها یا که عین تو بوده است در عالم الوهیت تو

کرده است در عالم غیب تو و مصنوع عجیب تو دن و خشع لک و افتادگی کرده است برای بزرگی تو و هاقف

عرش ملک ابجد با عجز و ذلیل بیابیان سرانان ملا اعلی اند و ابجاد اهات و ابجدها ابنهات و ابجدها تحت انهات

و انا این عجزه معلوم میشود که عرش علم الوراث نزد عجز امام و انا او بهمه داخل علم نفسانات و انقاد للعلیم

لک و منقاد و مطیع شدن است بجای آمده و حکم لازم تو کل کلفت هو علی نزد عجز کجب دون اوزان

کاینات که محفوظ از زمان و اجل الدعا ما زد و کنند و انقیاد افتاده و این عجزات که هر چه امور و خیرات مثلا

با نظر او عنبر مقادات سعی میشود و هر عزا هاست انقیاد ناها و لا الاسم و اسقام و اما نزد افتادگی

حلها نامعلوم میشود که بن تواند حلقه ذاتها قابلند و رفع نماز غرور کند سبحانک منزهی بجای پرورده

موجودات از هر نقصی لا یحصی من شیء محسوس یعنی بحاشا از ادراک در عجز آید و بنیادها انسان و حیوان

که سعی باید معلوم میشود تا که عقل یکم می کند به موجودی جود تو و بس و لا یحصی و بشنوی سخن جان

سایر موجودات محسوس میشوند و لا نشر و تو کرده میشوی با بکار صد قدرت بر تو کار آمده در جای

تو دران مکان متعین در آوردی و لا یحصی و مکروضعت و بازی ها ده مثنوی و با کو نیو مسیه که تو ازان

اماده و عزامش تو بجهای و لا اشاط و دور کرده مثنویان سال های بود عیب احمد بهم رحیم و شرف تو

سبحانک منزه تو ای عزیز و نیاز ای بد الطف که طفیه هستی به لطف کرده تا دوری نما از وی وقت و دید اما

کرم یعنی و حکم تا از طلب عظم که بیاد عارضه نگاه ها سبحانک نشان مزه طلب تا اسل ای با دشاهی کرم

بیاد بحسب نقد و فضل و لطف و جلاد دینا او سعی دای بحسب کرم

جه بیاد و تسبیحات با عز دوخته

در رفیع نما از فضل و عبد و تقرب

کرمه حرمت بر ترتیب عشق

ذوالجلال و جناب برتر در جاه و الی

و صاحب بلند دیرینه حاکمی

و صاحب بزرگ عشق واهب و صاحب

سیاسی سبحانک منزه تو ای

معبود کبای ما سبک بالحیات

بیش بر ترکی ده سخن بیاد مبالک

خلود و سعود و وقت البدایه ارجمند

سفیعات صلاب بخت بزرگی او از کثر

ترجمه از انسان که لطف کردار

لطف کرده بر ای عزیز و دگیا

برای او و دیده عبد و مقیدا و پایان

تمام شد

منع از خواهش تو کند و لا نشاط فرع و تماع کرده مثنوی یعنی نشاط هیچ تا بازد در مقام شاهد عطایه مراد به مشیات

مصنوع تو اند و مصنوع اجناس محی تو اند منازعه کنند و لا تجاوز یعنی منشاء حدی با او منازعه و مباحثه نمایند

پر تو مباحثه کرده مثنوی و لا تمارکی و مجادله و مباحثه نموده مثنوی تو بعینه بهم نرسد احدی با تو مقام

عجب که باید با او نباشند مغلوب میکرد دو در مباحثه نباشند مباحثه الطیبیا اجابا اسد بنبعلی شانه و لا تخالع

و تو حدیث عدو داده و بازی جاده مثنوی تا بجلاف رای تو عمل آورده شود و لا اگر در تو عاقل و حیله کرده مثنوی

جای مصاف در حق مخلوقات تو جاده عامیانه نمی رود و خاشاک نیز و ساحت کبریای تو از جهان انجام است او معراج

خطا است عزیز طاق اکبر و در معنی از تنهایی معنوی است و لا تعاقب یعنی مغلوب مثنوی مگر حسب جلالی تو و دورنما از

نبخشا و لا تمانع یعنی معارضه بشنوی همتنات ما منصر یعنی معارضه و عهده قرباند سبحانک منزهی ای خلاق

بد تزئین و ای مالک جلال بنده یعنی بخشیش سیلی حمد و ماه تو کرده ای نمایند موجودات بهم در وجود

بد رکار و اختیارات و بتیم عجز بکارا حدی کم دوران میشود و کبیر دان تو لقد برو مراد از سبل و حیات و ابنیا

گفته اند که سبل امور عامات واقع میشود بر هر حال خاص که سالک شود ما بد محلف بر عجز بلکه نعوذ به قدرت خود

از آن در آن در واحد ترازو انواع مقطوعات انتهی ظاهر است که مراد از سبیلات که دلیل بر بهم عجز صاحبها

حکایتها را بر ذاتها سبحان و از علم او ان در تدارک که قلع و قمع بابد حسن تاه از عناد بحیرات فلا مراتبه

و شاد و شان تو در کار تو جیه عجز و عجز نیات که قلمی تو ان بیاد مسعود تمیع و زایل و دوران راه مو اید کان

حق و تریبه زن حیوان که جز معصوم بدن انکه حیوان و بیات عجزات تو و دیگران از هر و مبشر حیوانات انهات

و زیر صاحب جزئیات حمد مقصود تو در جا وقات و بهم مطالب حاجات سبحانک منزهی تو از هم صفات محدثات

و منزهی تو از شرکت با موجودات فلا حکم بسخن تو حکمات که تعلقات از محالات و باید فرمانا مهر و ماند فاد

و ما مطلق کتبا تا و قضاء وله و خلقیه تو امر بابا حکم لازمست که محال است و موقوف بود قال او ذلک و شنیده

امر باید و نظر داری تو حکم لازم است که هیچ تا داده از تجاوز اعلام تعطیلات که اصلا بر حق تو خیار از جلال

تو امر تو بجای خود تعالی از عیب و شائب و صاحب تو از احتیاج و حاجات و طلب لا ینام

لِیَتَبَیَّنَ نیت و فکر کنند و برکرد است جای اجزه و منت و خواص تو از گزارات و لا نبدیل کلمات الله

و منت بدل کنند مر کلمات و سخنان تو را و این کلا ابتدا اشارات است که در قرآن است در سوره انعام که در وصف

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ [illegible] کلمات که مراد از کلام مقتضیات و مر قضیه

کلمه که گویند خواه مقال باشد یا افعال بود و برخی گفته اند که مراد از کلمات است [illegible] که در سوره

اقل ما خلق الله القلم [illegible] و قیل الحق مراد از کلمه قرآن است مانند [illegible]

کلمه و قیل الحق مراد کلمات الحق است که در سوره است از ثواب و عقاب و قیل الحق قصد کرده است کلمات

آیات و معجزات و این تعبیرات با کمال اعجاز رسالت از آیات سوره است تمام است که احتیاج به نادیده از [illegible]

و قرآن جامع احادیث که در سوره است لا مبدل لکلماته [illegible] که گفته اند مراد [illegible] و قیل

مراد تکلیفات و احکام جنات که حکم در سوره است از احکام [illegible] و در جمع البیان از سوره است در صحف

و نقل کرد مراد از قیل [illegible] که احکام زیاده و نقصان نخواهد شد و کلام [illegible] مراد قرآن است در صحف

تمام بود قرآن الا آنست [illegible] معنی مستقیم و قیل الحق مراد از کلام [illegible] صفات و قیل الحق مراد با

محبا و [illegible] و قول او سبحانه لا مبدل لکلماته یعنی نیست مغیری برای احکام و [illegible] حاصل است

قرآن و وقوع است یا معجزات یا تکلیف بر جزء [illegible] که حق تعالی جزء داده است از وجود [illegible] مانند جزء

وجود قات خود داده و وصول صفات [illegible] بود و [illegible] صفت سمیع و بصیر یا آنکه حاصل است در جزء

جزء [illegible] صفات مقتضی و [illegible] مانند قال ادم لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یا مانند لا تأخذه سنة

و لا نوم و داخل میشود در این جزء اقسام افعال حق تعالی و کیفیت [illegible] و اسما و زمینها و در وجود عالم

و احکام و داخل میشود در این جزء احکام الله تعالی و وعده و وعید و ثواب و عقاب و داخل میشود در این جزء از خبرها

که حق تعالی داده در سوره است و در جزء اقسام معجزات و جزء احوال حشر و نشر و قیامت و صفات دوزخ و جنت [illegible]

و جزء احوال [illegible] و معتقدات و جزء از غیبیات و اعمال خلق بر [illegible] است و در آن [illegible] که [illegible]

از حق تعالی بر وعید و خواه ملک بود یا انسان جن یا شیطان بود و خواه در زمین [illegible] یاد در [illegible]

باور

باد و در سوم [illegible] که [illegible] و [illegible] تا که [illegible]

[illegible] احوال [illegible] علام الغیوب [illegible]

اگر از معجزات بود و عملیات که از [illegible] تخلیف [illegible] و [illegible] جز زیاده

انان از وعده و وعید و ثواب و عقاب [illegible] که [illegible] آیات [illegible]

خواهد بود [illegible] افعال [illegible] و لا مبدل لکلماته [illegible]

[illegible] کرده اند در حضرت [illegible] جناب محمد مصطفی [illegible]

تا [illegible] دلالات و وضوح [illegible] مراد است که کلمات قرآن [illegible] باشد

[illegible] از تحریف و تغییر [illegible] حق تعالی در قرآن در سوره است انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون

[illegible] که کلمات حق [illegible] در سوره است و لو کان من عند غیر الله لوجدوا

[illegible] [illegible] بسیار بود [illegible] آن [illegible]

[illegible] غالبات [illegible] دلایل توحید [illegible] و ظاهرات [illegible]

اسماعیل [illegible] [illegible] علام [illegible] خود جمع [illegible] الحمد [illegible]

[illegible] [illegible] سبحانه [illegible]

[illegible] [illegible]

بوده باشد و لک الحمد [illegible] [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] باشند [illegible] و لک الحمد و برای تو [illegible]

حمد [illegible] و لک الحمد و برای تو [illegible]

که [illegible] و لک الحمد و برای تو [illegible]

برای [illegible]

[illegible]

که کوتاه باشد از ان شکر [illegible] سپاس [illegible] حمدا [illegible] لا نحصی ثناء علیک [illegible]

[illegible] اسعه [illegible] باشد و لا یعرف [illegible] کرده شود بیان [illegible]

[illegible] حمدا [illegible] طلب کرده شود دوام [illegible] بیان حمد [illegible]

و [illegible] و استعمال شود بیان [illegible] الاخر [illegible] سپاس [illegible]

اول الامر معنی [illegible] الاخر [illegible] طلب [illegible] شود [illegible] و دوام ان و استعداد زمان [illegible]

در عرف [illegible] احمد الله [illegible] دوام [illegible]

استدعا طلب کردن [illegible] است [illegible] زیرا که مستدعی [illegible] طالب

اوست [illegible] حاصل [illegible] است که طلب [illegible] شود دوام [illegible] گفته اند که معنی [illegible]

آنست که [illegible] دوام آن [illegible] باشد [illegible]

آن باشد [illegible] حاصل [illegible] بیان [illegible] حاصل [illegible]

آنست که [illegible] باشد [illegible] حاصل [illegible]

حاصل [illegible] باشد [illegible] مراد [illegible]

[illegible] طالب [illegible] کلام [illegible]

لازم الاکرام [illegible] لفظ اول قدیم [illegible] باشد و لفظ [illegible]

[illegible] العرب [illegible]

لفظ [illegible] طارف [illegible] لفظ [illegible] قدیم [illegible] طارف جدید [illegible] مراد از

این [illegible] است که [illegible] لفظ اول [illegible] مراد [illegible] مستقبل

[illegible] اذا رحلت الیکم [illegible]

الیکم فلا تنفروا [illegible]

[illegible]

[illegible] مگر [illegible] باجماع [illegible] بانفراد [illegible]

[illegible] شد [illegible] گردید [illegible] شد [illegible]

و [illegible] خود [illegible] که [illegible]

جمع و منقطع [illegible] شد [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible] شد [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] وقت [illegible] بیان [illegible]

و [illegible] کمه [illegible] خود [illegible]

از [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شد [illegible]

باشد [illegible] است [illegible] واجب

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مستقر [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible] ابدا [illegible]

[illegible]

بار دیگر بیکبار نمیشاید محتاج حدیث است عوا کما اثبات شود در حوزات بجز بیعت ... جواب است که هر جا که محتاج ...

معنی یکبار استفاده شود از حدیث انا الحق و حکمت و علوم بر یا است ... بیان کرده که ...

حافظ شرعی که اینجا دانسته چند دو کتابات است که ... و ساعیا ... اما با ... حاصل از ... شده ... که مکلف است

اثبات از احکام احکام را دو اگر کسی بگوید که کتاب ... جواب است که ... که کتاب ... با احکام ...

در ان مسائل که محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و کلی مقید و ظاهر و باطن ... و علوم با ... که

از احکام و عزایم ... خاطر ... ابلیس ... الامام ...

بود از ... مجتهد ... حافظ ... که کتاب ...

که ... و صفات ... تا ...

در ... علوم ... گفتار ... که ...

و حکم منقطع ... کلام ... منقطع ...

و ... و ... اخبار ... اجماع ...

الهی ... و ... دو کس است که ... حدیث ...

و ... که در جواب ... و ... که جمع شود ... و ...

... حضرت ... أن محمد بن ... و ...

در ... که ... فضيلة النبوة ... دليل ...

... اصحاب ... احکام ... تا ...

که حضرت ... ساکت ... و ...

که ... حضرت ... صلی الله علیه ... حضرت ...

اما ... حضرت ... بعد از ... امام ... که ... بعد ...

و ابن عساکر در ... کتاب ... روایت کرده است که ... الارض ... فی ... و ...

[illegible]

... فرود ... انا ... الحکم ... که ... و حاصل ... اجمع ... احمد

... خود ... حمد ... و ... احمد و ... محمود ... که ...

حمد ... افضل الفضل ... است ... بمعنی ... است و ... که ...

... بمعنی ... و ... محمد ... حضرت مصطفی صلی الله

... الاکرم معنی ... محمد ... و ...

ان ... کرم ... و ... محمد و ... و ...

... محمد ... لطف ... که ... مقام ...

... نبود ... درحال ... و ...

از جانب ... محمد ... الکریم و ...

و ... و ... که ... جانب ...

مقابل بود ... و ...

المنتجب ان محمد ... که ... عالمیان ... نبوت ...

... انتخاب ... که ... و ...

... محمد مصطفی ... کرد ...

المصطفی ان محمد بگزیده ... که ... احمد ...

... الی ارحام ... ام ... و ...

الکرم ان محمد ... و ... و الاکرام ...

... مقام محمود و ... المقرب ... که ...

... حضرت ... الطاهر ... و ... و ...

... و ... عبادت و ... و ... العباد

واصطفاه انجناب ... از ... ارث ... و طهارت ...

بحبیب خود متوسل بنام نامی او شدن و تعلیلات بر محمد و آل استدعای مطالب و سوال حاجات از حضرت ذو الجلال

بوده از مبادی قرب [illegible] و اساس [illegible] حضرت [illegible] کل خلق [illegible] انبیا و ملائکه [illegible]

میباشند افضل صلواتک درود فرست بر محمد و آل او بهترین درودی که در حق بندهٔ درگاه خود [illegible]

علیه و برکت فرست ای خداوندا بر محمد مصطفی اکثر برکاتک تمامترین برکتها [illegible] و ترحم علیه و رحمت

فرست اتم رحمتک [illegible] و [illegible] لا مسند و این معنی [illegible]

مناسب و [illegible] ذکر آل [illegible] و طاهرات [illegible]

بر [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] درود فرست بر محمد صلوة زاکیة درودی

نامیه [illegible] حاصل شود یا باعث [illegible] باشد [illegible] منسوب [illegible]

بود [illegible] لا تکون صلوة ازکی منها درودی [illegible] بوده باشد درودی

[illegible] صلوات [illegible] وصل علیه و درود فرست بر محمد صلوة نامیة و درود [illegible]

لا تکون صلوة انمی منها [illegible] باشد و درود [illegible] صلوات [illegible]

وصل علیه و درود فرست ای خداوندا بر محمد مصطفی صلوة فاضلة درودی [illegible]

لا تکون صلوة افضل منها [illegible] بوده باشد [illegible]

[illegible] رب صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او صلوة ترضیه درود دیگر [illegible]

محمد [illegible] و تزید علی رضاه [illegible] زیاده باشد بر رضای او [illegible] وصل علیه صلوة و درود فرست بر محمد

درود دیگر ترضیک که راضی سازد جناب ترا و تزید علی رضاک و زیاده باشد [illegible] درود بر رضای تو

بر جناب محمد وصل علیه و درود فرست بر محمد صلوة و درودی که لا ترضی [illegible]

و لا ترضی [illegible] حضرت محمد مصطفی [illegible]

رب ای پروردگار من صل علی محمد و آله و درود فرست بر محمد و آل او صلوة تجاوز رضوانک درودی [illegible]

از رضا و خوشنودی تو [illegible] درجه [illegible] باشند

اتصال او بہ

اتصال او بوسیله [illegible] و لا تنقد [illegible] صلوات [illegible] لا تنفد کلماتک [illegible]

[illegible] و لو ان ما فی الارض من

شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله [illegible] مراد از کلمات معانی

میباشد و مراد از علم [illegible]

که [illegible]

آنکه مراد از کلمات معلومات [illegible]

و [illegible] مراد از علوم [illegible] کلمات [illegible] کتاب [illegible] مراد از

عجائب [illegible]

که [illegible] مراد از کلمات [illegible]

و علم [illegible]

بکلام [illegible]

رب ای پروردگار من صل علی محمد و آله درود فرست بر محمد و آل او صلوة تنتظم درود دیگر [illegible] صلوات [illegible]

در سلک صلوات [illegible]

[illegible] و تشتمل [illegible]

[illegible]

[illegible] و تجتمع [illegible] صلوات [illegible]

[illegible]

رب ای پروردگار من [illegible] وصل علیه و آله درود فرست بر محمد و آل او صلوة [illegible]

[illegible] وصل علیه [illegible]

بر محمد [illegible] صلوة [illegible]

جزاز ذات اقدس ... کل مخلوقات ... واحد ... و اصناف ... مع ذلک ... صلوات

حکایت در وره ها از تضاعیف ... مضاعف ... صلوات ... الصلوة

ابن الحاج ... صلوات ... زیاده ...

... زیادة تجد فی تضاعیف ... مضاعف ...

... علی الکتاب ...

اهل بیته ... محمد مصطفی ... و لفظ اطائب جمع الطیبات ...

[illegible]

فاید ... صف کرده ... طیب ... و در ... طیب ...

... صفات ...

... نجاست ... اعمال ...

... الذین ... طیبین ... مصطفی ...

اصحاب کساء ... انما ... اهل البیت ...

... تطهیرا ... علی بن ابیطالب ... و حسن

و امام حسین ...

[illegible]

و اوامر و نواهی او و احکام از انتشار در جهان انها عاجز بودند اصلا ایشان تحت حکم خلفا بودند در زمان دو زده

بجز انکه گردانید ایشان را علیهم السلام حجتهای حق تعالی در زمین و حجت در لغت یعنی غلبات زیرا که ایشان صلوات

علیهم حجتهای الله و جوابهای صاحب اند که خصم را مغلوب ساخته و سبحانه شانه اصحاب ملل مختلفه را

الزام داده اند شیمها انکه گردانید ایشان را مطهر زیرا که حق تعالی پاکیزه نموده ایشان را از هر رجس بوده شبها

کامله از دنس و از تلبیحات به قول حق تعالی که فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا و در حب

جزی نقد [illegible] که هر چیز که مستقذر بوده [illegible] از جرات [illegible] ... به رجس

عمل شیطانست و [illegible] نباشد ... صاحب کشاف گفته است که اهل

بوده اند [illegible] ... که اهل بیت ... [illegible]

[illegible] ... بجناب ... حسن و حسین

[illegible] ... از جمله ایشان ابو سعید خدری ... و انس

و ام المؤمنین ام سلمه و عایشه ... اهل البیت ... حضرت مصطفی اند و امیر المؤمنین

حجت است ... شبهات ... ایشان ... [illegible]

زیرا که ... [illegible] ... تخصیص ...

اول روایت ... [illegible] ... مصنفات

کما اخرج کرده است ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی از ابو سعید خدری که او گفت که جناب نبوی فرمود

این ایه در شان پنج تن ... [illegible] ... علیهم السلام ...

[illegible] ... و حاکم صاحب مستدرک از عایشه که او گفت

بیرون امد جناب مصطفی ... [illegible] ... امام حسن و امام حسین

[illegible] ... جناب فاطمه ... [illegible] ... علی

[illegible] ... انما یرید الله ... [illegible] ... باشد و اما ... که لفظ

کلفظ انما مخصوصات برای بیان ما بعد خود ... برای حاضرین ... انما یرید الله عنهم ...

مستقل است ... [illegible] ... مطلقه ...

تابع او [illegible] ... مطلقات مراد بوده زیرا که ... مطلقه ...

از هر ... بیان اختصاص ... [illegible] ...

از غیر ... [illegible] ... بوده ...

[illegible] ... که لام الرجس برای جنس است ...

و تحقیق جزم داریم که ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

و اینجا که ... [illegible] ...

در حق ایشان بوده ... کلام ... [illegible] ...

برای اهل بیت ... [illegible] ... اخراج کرده ... زید بن ارقم ...

کرد او گفت ... حصین بن سبره و عمرو بن مسلم بسوی زید بن ارقم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... اهل بیت ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

گردانید ایشان را ... [illegible] ... علیهم ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

و اطوار و احوال ایشان صلوات الله علیهم ... [illegible] ...

عزت مصطفا طلب ... ست سفینه نجات عترت ... دامن ... [illegible]

دم ... [illegible] ... از برکات ما طلب ... [illegible]

... از ... دعا طلب ... [illegible]

... دعا طلب ... [illegible] ... محمد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از جانب زمین بود و شامل [illegible] و غیره [illegible] از آسمان و حق تعالی [illegible] برای ایشان [illegible] که مستقیم [illegible]

و صفات [illegible] الله [illegible] که حکم [illegible] و اطوار [illegible] و در [illegible] در میان [illegible]

ان [illegible] و ذکر کیفیت [illegible] علام الغیوب [illegible] العلما [illegible]

در [illegible] صحیح [illegible] اورده [illegible] که [illegible] است [illegible] در کیفیت [illegible]

کیفیات [illegible] است [illegible] کیفیات ارض [illegible] که [illegible] زمین [illegible] آسمان

[illegible] که [illegible] طبقه [illegible]

[illegible] ارض [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] اطلاقات [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible] از جانب [illegible] که [illegible]

[illegible] زمین [illegible] آسمان [illegible] ارض [illegible] آسمان [illegible]

دوم [illegible] ارض [illegible] آسمان دوم است [illegible]

[illegible] ارض سابعه [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] الارض [illegible]

[illegible] زمین [illegible] ارض [illegible] زمین [illegible]

[illegible] زمین [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] زمین [illegible]

از [illegible] الکفر [illegible]

[illegible] اتقنه [illegible]

[illegible] العباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کامات [illegible]

[illegible]

[illegible] اطلاقات [illegible]

[illegible] و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم [illegible]

و جعلنا [illegible]

در [illegible] اطوار و احوال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کل عالم است ما سوای الله محمد علیه که مراد به بنیاد ... [illegible] ... از مرده است

عالم از عالم مرده است ... [illegible] ... از احوال انسان ... [illegible] ... اسلام است

و مرده ... [illegible] ... که مراد از دین

او ... [illegible] ... که مراد ... [illegible] ... اسلام است

و ... [illegible] ... اسلام است ... [illegible] ... کلام ... [illegible] ...

... [illegible] ... امام ... [illegible] ...

تا ... [illegible] ... امام ... [illegible] ...

... [illegible] ... البقیع ... [illegible] ...

و دنیا ... [illegible] ...

در ... [illegible] ...

باشد ... [illegible] ... دین ... [illegible] ... اسلام ... [illegible] ...

است ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و ... [illegible] ... مکتفی شود

در وجود خود ... [illegible] ...

از موجودات ... [illegible] ... مستلزم دوام ...

خدا ... [illegible] ...

و از ... [illegible] ...

از بیان ... [illegible] ...

... [illegible] ... زین العابدین ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... المجید

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... خدا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

از ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

این ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

باکرسی یکی باشند حلقه در صحرا و فضل عرش بر کرسی باشد فضل آن صحرا بر آن حلقه و در بعضی از روا[یات]

آمده است از اهل البیت علیهم السلام که کرسی اعظم است از عرش و منافات ندارد با روایات سابق که در بعضی آمده است که

عرش بزرگتر از کرسی است زیرا که مراد بکرسی در روایات کثیره که دلالت دارد بر آنکه اعظم است از عرش علم کامل

اوست که محیط است بجمیع اشیا [illegible] و پادشاهی او دلالت دارد و مراد بعرش جسم محیط است بر

عرش با معنی داخل در کرسی خواهد بود پس کرسی بهمین معنی اعظم است از عرش [illegible] مراد بان [illegible]

جایز [illegible] اعتقادات زیرا که [illegible] باشد اعظم از عرش [illegible] الاعظم حمدا [illegible]

[illegible] کعب [illegible] که [illegible] باشد در [illegible] حمد [illegible]

حمد [illegible] و تقریب کرده شود [illegible]

[illegible] کسیکه مبالغه بوده باشد در [illegible] حمد [illegible]

[illegible] حمد را [illegible] لازم است [illegible] حمد از [illegible]

و اخلاص [illegible] و اشال آن و در [illegible] از وقت [illegible]

از [illegible] کرده شود کسیکه مبالغه بوده باشد [illegible] حمد [illegible]

حمد [illegible] و در [illegible] است [illegible]

تفصیل [illegible] تقریب کرده شود در مبالغه بوده [illegible] در [illegible]

و کلمات کردن آن حمد [illegible] بجمیع [illegible] باشد [illegible]

بعضا [illegible] و مراد از [illegible]

[illegible] حمد [illegible] حمد را [illegible]

بعضا [illegible] ما بات [illegible]

و مشتمل کرده [illegible] در [illegible] از [illegible]

[illegible] حمدا [illegible] باشد [illegible]

لا دو [illegible]

واق [illegible] که [illegible] از [illegible]

از [illegible] تلک [illegible]

[illegible] ما او صحب [illegible] کرده است [illegible]

[illegible] از [illegible] را [illegible]

[illegible] سند روایت کرده است از انجناب که [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] الکرسی [illegible]

ان الملم [illegible] است [illegible] حق [illegible] است [illegible]

[illegible] الملم [illegible] و الملم [illegible]

[illegible] اعلم [illegible]

و [illegible] که [illegible] تا از [illegible]

[illegible] که او [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible]

از [illegible] لازم است [illegible]

[illegible]

که [illegible] او باشد [illegible] بود [illegible]

تا [illegible]

که باشد [illegible] او [illegible]

و آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و حاجت [illegible] و [illegible] متوجه [illegible] خدا [illegible]

خود [illegible] حاجت جناب [illegible] ضد حفظ [illegible] باشد

جناب [illegible] بکند [illegible] خود [illegible] باشد

که [illegible] حضرت محمد [illegible]

[illegible] ورده [illegible] فرق [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کرده [illegible] جناب مصطفی [illegible] رضوان الله علیهم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مصطفی

[illegible] نماید [illegible]

[illegible] باشد [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible] زمان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کرده باشد [illegible] جناب مصطفی

[illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

از [illegible] اوجه [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب مصطفی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترد او و برعیتها او را دارد علامات شفقت و امارات خیرخواهی و صحبت ما و محبت چیزی را برای ایشان و کردن
لطف خدا با ایشان و رفق و صبر ایشان را ابتدا هر طلب و بعد سبب گفته اند بعضی از صحابه کرام که حق صحابه را
لازم احسان نموده است نسبت با ما او اکرام موده است برکت روی او جناب مصطفی صلی الله علیه و آله را
دین حق جلیه و دعوت هدایت برایشان تکالیف نقل عبادت و حاصل نقضا اسلام حق تسلیم و شرف تعلیم اسلام
کرده باشد نهایت اکمال او از هر جهت کلمه طیبه اسلام که لا اله الا الله باشد برعیت از اعمال و احوال
و نقص لذت ما و ابراهیم و شهر حجاز و دکام موده با تیر ما و او را اتباع کردیم و دعوت او را جانب
و نواهی او آورده تا اکمال دین حق تمام شده و تربیت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و اعمال و احوال و
و امامت ایشان و فضل ایشان هر با امام الله تعالی اند و از نوشتن او سرانجام نیکو دند لهذا این جناب رسول شد
و دین او با حق و اعلی برای اولیاء مؤمنین تا تمام شود و حاصل کرده مقصود او با حسن و جمال برابر با اصل
و از حضرت نبوی مروی است که فرمود لا یعلم اتباعی الا من حلیه و فقه و الا جعل الله قبح لک الذین من حب الله
و حقیقت و طاعت و طلب این صفات نیاید و فات نیکو که جزم است که امام علیه السلام بصفات مزبور متصف است باید که
که دوستی حقیقی ایشان از جمله نوع که خدا او را و لیاء الله تا با ما و احبا هم تتبع شوند و صحابه اند که ایشان
شد حجت است که در حق دوستان ما و دوستان ایشان و دشمنان ایشان حق اصل بود الحکم لله و ما تعلیم
اولیاء بهره وری بر دوستان امر مسعود علیه السلام و همه که اراده از جمیع صفات منصوص اند و اکرمهم
می ورزد و واجع بوده تنها خواهد بود و حق و رضی که در عبادت ما امام زمان است لهذا حجت را جمع
تا شامل همه امر مسعود علیه السلام بود و مراد او اولیاء که جمع و طاعت با مراد بعض نا مراد است و بعض با بعضی حب
یا بعض معتقد بوده است و هر که اعتقاد مناسب ما المعیزین ان در دوستان که اقرار دارد و عقیدت بقول
و حاصل آنکه حق تعالی ایشان را حد از تکلیف شامل بیعت است و امامت نهاد امتیاز مرد ما المتقین متعین
ان ناصر که برین کسان اند و راه صراط المستقیم اند ایشان را المتقین آثار ایشان را اتباع کرده باید و تبع
موفق شد ایمان ما بر ولایت ایشان را المتمکنین برقرار او دوستان که جمله زمن بدست عترت

وتر السانه

معنی اثبات المتمکنین برایشان معتقد از حق کرده جمیع انبیاء و اما قولنا المؤمنین با ما منهم
ان معتقد بلند که اتفاق کرده اند بامامت و میل به انما المؤمنین لا یزیدهم نوشته در سیله که در خاطر ما
لازم الا ذعان ما نزد الحق و بدیهی که ظاهر اعمال که قصد و سعی بوده در دوزخ با جماعتی
المنظرین با یها الخلق که انتظار می کنند روز حساب و علامت امامت ایشان را اکما دین الیقین اعتبار
که کنند کار که شدید ما در حضرت دین او بحکم الحکیم کنند و رب اعیان ابرار امامت که منتظر اویند
لطف و الطاف ما با شد برای آنکه عقل عین اتقیاء و ظهور ایشان تحقق به حکم قبل از اتصور بحکم
لازم است و اقتداء بایشان تا از طهارت دین او بیعت و داده است تا بجا حقیقت کرد حضرت صادق علیه السلام فرمود
اگر جمیع عبادت خدا و نه روزه را شب در نماز باشند و اقامت نماز کنند و اداء زکوة بنمایند و حج بیت الله
ماه رمضان را گیرند و گویند که این اجتهاد بکرده است ما خدا و رسول ما را مقرر کرده است که جای ایشان را کرده اند
خلاف قول خدا و رسول عمل کند باید که در عمل خود از حکم خدا و رسول حق تعالی فرماید
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بیان او بسیار و اعتبار از سید بیعت دین سند و بجهت مطالبه کند که او کفته و منکر آن
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حق تعالی المخلقین بر اعضاء ایشان و در است و در ایشان و در یک
ثلاثة معرفة الائمة و التسلیم لهم فیما ورد عنهم و الرد الیهم فیما اختلفوا فیه و اخبار الذین علم از جانب حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام که او کفته عمر که مردود است و در حق ما که نام او کلیمات بر حال ان در بیعت
الا الحکم که کلیمات که با ما یکی است ما را از او قبل حکیم که اولیا ما اند تا تمام کرده ام که با حیلی
که جناب امام را و طلب حق کرده بر او رده که اینها امامت که ما امر ما شیعیان بر حضرت رسول الله
اجابت واجب قلب الاعتبار با إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ و هر بیعت از بعضی و ذکر با
حکایت کرده است که گفت شنیدم او را که معتبر حدیث او بود که جمیل الایمان بکمال قلب العارفین فرکار
فیما اشتراک الملکوت و فیما لم یلحقه و مراد ما از عموم دولت با ما که جناب صاحب الدولت

بعضی [illegible] اکثر [illegible] در دست [illegible] دولت [illegible] با مراد [illegible] دولت [illegible]

[illegible] احادیث [illegible] وارد است [illegible]

کرده اعتبار باسناد [illegible] از جناب [illegible] که [illegible] الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم

فِي الْأَرْضِ [illegible]

[illegible] حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] ظلم و فساد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صادق [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] امام محمد [illegible]

امام محمد [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احادیث [illegible] اکثر [illegible] احکام [illegible] باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الراحمین ای ... بر ما تا ... بخشش ... و ما ... مبارک ... یا ارحم الراحمین

... دعاها و استجابات ... است که جناب حضرت ... صلی الله علیه و آله ...

یا ارحم الراحمین ... که سوال ... مطلب ... از صاحب ... [illegible]

... دعا ... که ... لا یخفی ... ارحم الراحمین ... [illegible]

... اللهم ... باستجابت دعوات اللهم ...

... و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و ... عطا ... و تفضلت ... [illegible]

دعا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید ... استغفار ... دعا ... [illegible]

... حضرت ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... یا ... [illegible]

... [illegible]

ا

شما و اجابت ... که ... حضرات ... و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... دعا ... امام محمد باقر ... [illegible]

... مستجاب ... دعای ... [illegible]

... از ... حضرت صادق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... اللهم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و از جمله ... که ... [illegible] ... محبت ... [illegible] ... کرده اند

او را ... [illegible] ... از انکشاف ... [illegible] ... و در ... [illegible]

... لازم ... و عصمت بحبل الله و حفظ ... [illegible] ... محکم ... [illegible]

... در قرآن فرموده است واعتصموا بحبل الله جمیعا و ... فرموده است که ... حبل الله ... [illegible]

آنکه مراد از حبل قرآن ... [illegible] ... حبل ... [illegible] ... کرده است

ابن ... [illegible] ... امام جعفر صادق علیه السلام ... فرموده است نحن حبل الله ... واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا

اند که حبل الله ... [illegible] ... روایت کرده ... [illegible]

... الناس ... [illegible] ... حبل ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... [illegible] ...

در ... [illegible] ...

... [illegible] ...

ان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

ان ... [illegible] ...

... [illegible] ... مهدی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و در ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... در قرآن فرموده است
... [illegible] ...
تا آخر

... [illegible] ...

وان در ... [illegible] ... اعتماد ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... و اسباب ... [illegible]

و ... [illegible] ...

... [illegible] ... افضل ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

دست عالی فیما ینقلب به او اگر چه منقلب میشوند از وی میگردند ان المتقین و نامند که بعبادت اشتغال

دارند و لیکن وجود ایشان و ان اکرمکم عند الله اتقیکم و هر چند که بیشتر فرستادهام ما قدموه از آنکه مستعید وز بیش

فرستاده‌اند من الفضائل بنیاد از اعمال صالحه و افعال حسنه فقد قدمت قدمت توحید که بر هیچ که بیش فرستاده‌ام

اقرار بر سلامت و سبحانی را که سوق میکند کل الطاعات و کلها کالسداد و الاضداد و الاشباه و عند و بیش

فرستاده‌ام از معتقدات خود که انکار از جناب تو منع کرده‌ام سنده را در افعال تو و الوهیت تو و ند را در افعال

و صفات را در ذات تو و صفات تو و احدیت تو و اکنون جناب تو را منع وی او در هم بجناب تو درست

خود دعوت کرده‌ام من الاتجراییات دو دعا کام رسانده تو امروز امروز من بادی باکمال شوق انشاء الله

و اللهم ... به کوه علم و اعمال ... افزار داده‌ام

و مراد از ابواب سابق آن است که ... حجت ها از ... است که متصل کرده ... جانب

مثل با اینها و اقتضا ... و اهل ... حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ... ابا ...

که قائم مقام او شیند ... هم و هم ... مطلق ... داد ... در ... کنند ... و در ... سبیل ...

امر الله ... و این ... ایشان است ... که فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها بیاز جناب

حضرت امام محمد باقر مرویست که فرموده ... خود ... که باشد ... داخل ... مردم ... ابا

... ابا و روایت کرده است فضل الاسلام ... لسبیل ... بصیر که فرموده حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام ... هم ابواب الله عز و جل التی یؤتی منها و لولاهم ما عرف الله عز و جل و بهم احتج

تبارک و تعالی علی خلقه و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرموده آل محمد ابواب الله و سبله و الدعاة

الی الجنة و القادة الیها و الادلاء علیها الی یوم القیمة ... برای استحقاق ... که هر کس بغیر از باب

کار ... داخل شود حرام بود و باطل ... خطا ... و ... که ...

اهل وجوب ... علی بن ابی طالب علیه السلام ... که ... حضرت تمام ... دید ... گفت ...

... لمن الذنب ... بجانب ... جناب ... کما الذنب ... حضرت رسالت پناه

... بود ... امت ... که ... گفت ... که ... ابا از

ابزا

اجلاء ... جواب ... گفت جناب ... فرموده ... الصادق ... عارف ... الله

که ... خواب ... حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ... که خوابی ... بیان ...

فرموده که او ... بود که معجزات ... احوال ... و ... جناب ... اعلا ...

... هکذا ... السبیل ... و ... آن ... را ... سادم ...

... که حضرت مصطفی ... و احوال ... او ... کرد شد

... فرموده ... که ... ساعت ... بلطفه ... فی التاکید

... جاست ... کلام که جناب مصطفی ... فرموده ... و افلاطون ... زمان ...

اقرار ... جناب ... از ... جمع جماعت حکیمان ... افلاطون گفته بود که

... جناب مصطفی ... حاضر ... حادثان

و ابوابی ... ابواب ... و ... از حضرت ...

منقولست که فرموده ... اگر ... و لیکن ... الا ابواب

معرفت ... جناب سبحانی ... الامامه ... تفضیل

داد ... از راه ... اخبار ... منزل ... امل ... راه ... الله ...

و صل کرده است ... طاعات ... صلح ... طاعت ... و اطاعت ... اطاعت ...

... اطاعت خدا و رسول ... است ... ولایت علی ... بکر ...

و قبول ... از جناب ... ابو بکر ... اخبار ... مستند ... از جعفر ...

روایت کرده است که حضرت ... علی علیه السلام ... دوست ... و جانب ... حق ...

انا ... روزه ... قیام ... و ... که ... دوست ... جانب علی ... حق ...

او را ... که ... دوست ... که ... دوست ... الله ...

... حساب ... نص ... که ... جناب ... الا ...

دور نیست و حال اگر [illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible] از عمار [illegible]

از حضرت صادق در قول [illegible] تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح [illegible]

ما اهل البیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای صبر [illegible] اهل البیت [illegible]

[illegible] حب علی حسنة لا تضر معها سیئة [illegible]

[illegible] سیئة لا ینفع معها حسنة [illegible]

[illegible]

[illegible] و تقرب الیک [illegible]

[illegible]

[illegible] ذلک [illegible]

[illegible]

[illegible] وحسن الظن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الذلیل [illegible] الفقیر [illegible]

[illegible]

ومع ذلک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولا استطیع [illegible] الشافعین [illegible]

[illegible]

[illegible] اقل الاقلین [illegible]

[illegible] مثل الذرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

أنّا المنبّئ بترّان سنه گناه کار معروف سن او صاحب مخصه تمام المتعرّق ان سنه که اقرار کنند اکلها ها

النّاطق حطاکنده الم العاشّرنا زسنه که لفظ نجات اعاد او کامیّنا أنّا النّجم منم الحقد اذ بخیر اقسم علیک

اقدام کرده است برسه و معصیت برتو مجبّرنا و حاليكه برعاودم با نقا بر پتنا أنّا النّجم منم نبلوغ خوا

عصا که متحقّقا نا ذ شاکرده است تما از دروغ هضا أنّا النّجم منم نسیه عاصی کماستحق برّ میادک

طلب لذات نجلنده او برشید که از نیکا نو معین معصیت خود بخشیدا ز نیکانه و صز سید کرباها

با نیاسید کاه تو مطلع شو نعا و عیب و نکوهش و بقین عزر تر نیابند و با مرزك و الآکاه حطانا

خود و صحیح سیاره خود و طاهر ان عمل شیع را بجا اورد و توا کاه بود ع أنّا النّجم صاحب حیا که ترا ان سنه

کر ترسیده بود از تو در حضل گناهان با دو عیبان کانّک و این سنه بردجاب تما واز عقاب تو کال الطیّبا

داشته بود أنّا النّجم منم ان سنه مذکور اصحاب نا بختان بلی کرم بر عجب عطوتک تر سید و بروا داشت

و عقیت توا نم محبّت با سك و طاعت خود نا ز عقاب تو أنّا الحالی علی تقیه منم از سنه حجاب کرده برخود بجا

أنّا المرتجی منم ان سنه و حق سنه بلیته سیلا خود کرده که نا شنا نیلم باشد أنّا القلیل الحیا منم ان سنه کاند

حیا نشا ز جناب تو که اکر بسیار بوده حیا شده از معصیت و از کسب بعذره سنه از اداخته بودیه بشرم داشته بمنده

و حیا کنده و کمال است کرترا از مقت حد باشد حیثی منم ان سنه کرجمع حیا ها شتم از تو تا برکسب نسازی کردم أنّا الطّول

العنا منم الی سنه که سیار عطا بود و و از است در عطا تان و براحانا ما دار با مر و حمات که حضرت اطاعه برد

در حضور تا کرده و براعا نان برلفاد است کما قربانا اطاعا نا نه محسان کرد او سوا اخفا از حضور تشر

دکاسب باقتسا لانه حاشرا بنده وسیجا نالج برشته لشکر امام انجاب دوده تا بر سبب کمیات کرده است و طرق کمر

دعا و صفا ز بجا نیت خود و کرما ضطراب و حسنرانا بجز علاك و است دو سیجا با بخیر میر نساله است و اما دواحون

بر سببی وقوع او سنه الجبار و حوالا با بجز مبین کرده بود رعقاب معضیا کرده است امر تنا او دار اکبر دنعوذ خود

بحق محمّد مخبت بحرمتان کسیکه برکز عبانا او دا او جعفر او صنعین حل کنیکا از دانه معظم و ند و مرکز محمّد مصطفی بود

برنیّها مصطفیه و بحق انکسیکه برکز عرب و اختیار بزود او را لجنشک باحقانا نفرحمد ما علی و فضل و امور حضرت برّ

بر ...

رو بر شوخیّ و زنا بحق منا الحمّ تر بجوشنا کسیکه بد استوی اختیار کرد و عادوان تر بسیلیان میا نه خلق خود

و نزنا حبیبت و کسیکه حبا کرد و عا او دا لثانک با عاد و جودوا او را خود بحق من و حلت خرجت

و تعمید کسیکه و رسالت تو طاعة و ز نان بر طاعاو دا یضاعفیک میرجان بر دار و تو معنی خود کرد

و رسیا طاعت او را با طاعت تو مخو بر طاعت بیز لسنا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرّسول و اولیّا لا

و بر تو جلت و معبّد کسیکه کرد ان تو حقیقته نا و نا او دا و باطار بخواص و کعصیبک نا

او را نو طلا ت ا به و مقصّا بحق معبد ز من تو تا دوالارث کسیکه قرین دو امنین سالتی و شی اول

تو ا لانک معبد مقرّ بنه و مستعلا با تو تر نو ز دقرین سالتی بحر کری بر کسب طاعه با جا یکه اد هم علیه

ما نشوند و تو عیّنه و بحسنا کسیکه سو طاعت بر برطاع موده مقام که تو نی کانیجه شنی او را بد خوش

ومر اجانا نا ان محصره بتو عاث بادانه امام علیه که انسان زه دعا اسو و بر تو بجو تو منظم حضرت انتح

تکدّبند و با کنیرا و شوم بر شو با نسیّتحدیم با بجز بکمال کیری با دست جانب انک کسیکه و بتکیه

هو بعد مستضلا در حالیکه بحمد شو و سلاد کا امان و عادو بناه برده باشد را سب تقاربه

متعلّب لم نعفیفک نا ذیتا در حالیکه تو پر کنده است از کناه و رجوع نامنده است بجناب بندای الرّب و تو لکم

و شو را سا زیرا بیا تمو شکر بر با بجز شو اعیاری بان اصل طاعتک نا نده و لاکر و نا ابتجاره کنند برای تو

ان ثقل لعذبک و انانه که مقرب درکاه تواند و ما قطا تر سیلك و انده کا امل صفت شان و تکامنت طاعا

و توحید فی و مشهو دعوت های معلوبی شن معجبی ما از هر حزبه در شکل افلاخ سلاز تا رفته الحلال و تا فع البال برکر

سه نیز لیتم با منعزد شو معتبط و حراست بعد فاکه ما بتحل با معه جز تو حوالی تو نا فنا تو مقصود با جنبه

حق دهندی محفظ و حراستان من تو و مقا کلی با نهر کرده است بجدیقه بر حال دم دیده که از دو زعالم

بااوسپنیا و با تو عددو مهد نموده است که اما کنسد بحا او رو و تا قبّت تعشیر و معیشیا غاخیر یا

نات نهر و نیز و را بیخو دو با ذالک در حقّ قات نز میعنّو تا محمّد شاه و تبیهو و معیشا عاخیر ابد

ا کان بر سنا نیک در دو مسا بحق جنتب بر تو لا قوال الفیّ و دیگر ملا هنی و کر و قر بر را تعتیر بیلی بر جنّت ب

[illegible] حضرت [illegible] حاجیان [illegible]

و در سخن [illegible] گفتند [illegible] گفتنات [illegible]

این [illegible] کماشتغال کردم [illegible]

و مجاهدات [illegible] کردم [illegible] گفتنات [illegible] و سعید بن جبیر [illegible]

و در [illegible] دو [illegible] سید [illegible]

[illegible] سلام [illegible]

جمیع [illegible] کلام [illegible] اعظم [illegible]

و [illegible] علم [illegible] لازم است

[illegible] حق [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] واجبات [illegible] و [illegible]

و در [illegible] کتاب [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] استدراج [illegible] مستحق [illegible]

[illegible] حق [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] استدراج [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

اول [illegible] اعلی [illegible]

[illegible] حق [illegible]

از [illegible] است [illegible]

[illegible]

استدراج [illegible] استدراج [illegible] ملول [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible] بود [illegible]

[illegible] استدراج [illegible] در طول [illegible]

[illegible] استدراج [illegible] استدراج [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] استدراج [illegible]

[illegible] استدراج است و حاصل [illegible] استدراج [illegible]

[illegible] استدراج [illegible]

استدراج [illegible]

[illegible]

[illegible] غافلان [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] غافلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

الا از نفس ... مقتضی ثواب است که از آن عارض میشود نام ما را و تعبیر الحمد و لیکن

[illegible] ... گذاشته شدن اند بعض ... را از ... احاطه بر بکر با انسان [illegible]

... است نه عقلت تا ... حقیقی کامل و وجه اثبات ... بجای غافلان و لفظ ... حیث

... شده ... و لفظ ... حیث ... باعاث که ... عقلت حالتیات شده اند که از ... دور از

... دیگر ... انسان ... نسبت داده ... ثابت ... عقلیات ... لعنا الیه

... داد و ... از ... کافت لعنا ... که ... سلبیات ... نسبت ... ود

و قد ... ویرا ... اعتقاد ... دل ... و ... ... جانب ... ثابت

با مراد ان ... لطیفه ... آنکه ... در ... ذکر ... جوارح است و ... سایر ...

... اندر حال ... حرکات سایر ... جوارح لما استعملوها ... القاسقین ...

استعمال ... بان ... علی ... انا ... عادت ... استعمال ...

و عبادت ... انّ المتقین ... عبادت ... فاستعیذوا ...

و نجات ... اهل ... النهار ... و ... دو ...

تو ... ... اشیان ... جانب ...

اتحاد ... باشد ... طاعات ...

توفیق ... عادات ... طاعات ... و ...

و ... حالات ... است و

... خلق ... از الکلام

تو ... از ... توفیق ... الجاهلین کما ... انا ...

... الحمد ... الحق ...

... و ... سینه ... و انّ ... هادیان ... سرا ...

ابر

... ارزت از ... ساده ... ولیکن ... الیات که ...

... بان ... المتاخرة فیها و ... کردان برای ...

... حضین که ... وزیر ... و خواص ... و ... هوای ...

... شیطان ... و ... ما ... لعنا ... لفظ شاهد ...

... شیطان ... و ... اتحاد ... شوند ...

... کرده ... ما ... ساده ...

اسالنا ... حواد ... بکار ... جلد ... وانا

... و لا تحقیقی و ساده ... نحو ... ما فی نحره ... الحسبه ... ولفظ

... من المستحقین از جاه ... و ... ما ... باجره ...

و سود از عقاب ... و ... من ... کلا ...

• الانسان ... من المؤمنین ... و ...

... و ... کردان ... ما ... الحسنی ... و ...

من الخوفین ... سبیل ... کسی ... و ... رساله ...

و نجات ... عمرا ... الفتنة ... و ...

و رحمت و عنایت و خلیق ... اللیل ... کرمانه

... وجود ... جانب ... بحار ...

الاملاء ... وجه ... استعداد ... استعمالات ... در ...

و ... ما ... تعلق و ... عبادت ... ساده ...

و ... عمل ... تعلق ... الاعمال ... منتفضه ... حق

... از ... و ... سود تا ...

... امر ... کند ... بر ... حکم ... و حقیقت کرده ...

[illegible] مراد بعضی تجلیات [illegible] که طاقت آن نداشته باشند چنانچه در [illegible]

[illegible] دور کردن [illegible] از من اغراض [illegible] حذف [illegible]

[illegible] عقیدت [illegible] از خشم و غضب [illegible] غضب [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] التفات [illegible] نماید [illegible]

[illegible] ولا توحشنی [illegible] الاهل [illegible]

[illegible] جناب [illegible] که لفظ فی بمعنی [illegible] لفظ [illegible]

تبتلی [illegible] بسبب [illegible] جناب [illegible] اسعد [illegible] که [illegible] لطف و التفات

تمام [illegible] از [illegible] ولا تحجبنی بالالطاف [illegible]

[illegible] فتنقطع [illegible] قبل [illegible]

[illegible] ولا تؤیسنی [illegible] عزت [illegible] و [illegible] بود از سال

[illegible] ولا [illegible]

[illegible] از [illegible] صفوات [illegible] مراد از [illegible]

[illegible] ولا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشند [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] سقطة [illegible] از [illegible]

[illegible] ورطة [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] طبقات [illegible] از [illegible]

[illegible] عنه

[illegible] باشی [illegible]

[illegible] الاطلاع [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] الشبهات [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا تشغلنی [illegible] الی [illegible]

[illegible] از [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از [illegible] در طلب رزق [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سید الساجدین

[illegible]

[illegible] و فنا در سرای آخرت بر رضای او و حیل جلال [illegible] بحر [illegible] بر سبیل استقلال است

[illegible] حضرة الاسلام [illegible] کتاب کانه [illegible] است [illegible] حضرة امام [illegible]

[illegible] مذموم شده که اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِیْنَةٌ وَتَفَاخُرٌ [illegible]

[illegible] عبد هواه [illegible] علیٰ بصره [illegible] و جعل علی قلبه [illegible]

[illegible] و زینتها [illegible] و تفاخر [illegible] عبد هواه [illegible]

[illegible] و کذلک الصواب [illegible] و کنت [illegible] تجارة [illegible] و مراد از

[illegible] تجارة [illegible] که [illegible] اسعار [illegible] و خادم [illegible]

تجارت [illegible] و [illegible] در سفر کنند [illegible] ازو [illegible] حب الدنیا [illegible]

[illegible] فتح [illegible] اوست [illegible] حیله [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] طلب [illegible] حسنه [illegible]

[illegible] از [illegible] تا [illegible] معلوم [illegible]

که دنیا [illegible] نیات [illegible] اختیار [illegible] دنیای [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] الدنیا دنیاءان دنیا بلاغ و دنیا ملعونة [illegible] دنیای [illegible] و اما دنیای بلاغ [illegible]

و دنیای بلاغ [illegible] که [illegible] اوست [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] که [illegible] دنیا [illegible] اجتماع [illegible]

[illegible] و مراد از دنیای بلاغ دنیا [illegible] که [illegible]

[illegible] از حضرة [illegible] الناس [illegible] که [illegible] دنیا [illegible]

دار [illegible] دنیا [illegible] دار الدنیة [illegible]

و [illegible] که [illegible] اهبطوا منها جمیعا بعضکم لبعض عدو [illegible]

و [illegible] الصورات [illegible] که [illegible] حیات [illegible]

دنیا

[illegible] از [illegible] که [illegible] و [illegible] اجتناب [illegible]

هر [illegible] از [illegible] دنیای [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] دنیا از [illegible] و متاع ان [illegible]

الدنیا [illegible] ما فیها [illegible] مقصودات [illegible]

و [illegible] دنیا [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] که [illegible] حب الدنیا راس کل خطیئة

و الدنیا دنیاءان دنیا بلاغ و دنیا ملعونة [illegible] دنیای [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] الحیوة [illegible] و [illegible]

و [illegible] از ان [illegible] که [illegible] زین للناس

حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام

و الحرث [illegible] است [illegible] دنیا [illegible] که [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] که [illegible] الدنیا [illegible]

[illegible] الحیوة الدنیا [illegible] متاع [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] که [illegible]

[illegible] اللیل و النهار [illegible]

[illegible] کریم [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible] خانه خواهد و صاحب ملن باشد آورد کو شرکه انقطاع از خلق بنوعی
[illegible] ادات برای کسیکه اختیار کند تو تنها بودن سواد او [illegible] جانه مرغزار [illegible]
[illegible] و حساب از خرابه تنها و اختیار عزلت کند و [illegible] از صحبت [illegible]
[illegible] ذکر کرده اند که فضائلات ابو عثمان کسیکه اختیار خلوت کند [illegible] او را که خلق [illegible]
جمیع اذکار لا اله الا الله [illegible] و [illegible] از جمیع اراده [illegible] او [illegible] از [illegible]
الاکم او [illegible] لبیک و [illegible] الخلوة و [illegible] الجوع و [illegible] المناجاة [illegible]
و [illegible] ان [illegible] کم [illegible] خلوت [illegible]
در [illegible] و [illegible] نشستن [illegible]
[illegible] طلب [illegible] و ذاکر [illegible]
[illegible] از [illegible] و عزم [illegible]
[illegible] و [illegible] اشتغال داشتن و فارغ
از معاشر باشد [illegible] عزلت را [illegible] خلوت [illegible]
دل [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] عزلت [illegible] و [illegible] زهد ان [illegible]
و [illegible] او را [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] الظهر [illegible]
[illegible] از [illegible] تا [illegible]
و [illegible] و [illegible]

تعالی [illegible] عاقبت [illegible] و دیگران [illegible]
[illegible] و [illegible] تعالی [illegible]
کل [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در طاعات [illegible]
و در [illegible] طاعات [illegible] الشرور [illegible]
[illegible] عبادات [illegible]
[illegible] طاعات [illegible] العمل و تقرب
[illegible] و لا [illegible]
[illegible] از [illegible] عبادت [illegible]
طاعت [illegible] از [illegible] طاعات [illegible]
[illegible] و [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] و لا [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] طاعات [illegible]
و [illegible] دوستان [illegible] کشف تمام [illegible]
[illegible] و [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] و [illegible]
و [illegible] و لا [illegible]
[illegible] و [illegible] احوال [illegible] در حالات
[illegible] شکر نعمت [illegible] و جاهلان

[illegible] بجبینا و او در حقیقت ولیم سازد مرا ای مقام دنیا ان اتقی بنا اکر

[illegible] وانا اهل اجر عطا نمودن مرا و اغفر لک یا ابن آدم [illegible]

[illegible] بخشش نمودن و سایر اولیاء از حقیقت و کرامات خود و احمل

[illegible] دیگر دانا عطا نمودن خواهش و شوق مرا بامل جذب مراد مقاد نموده

[illegible] الراغبین بالای هر رغبت و خواهش خواهش داد که آن و حمد یا آنکه و سیار

مرا بکرها از آن فرق حملة الحمد بالای سیار هر سیار کشتکان و لا تعلق و مناسب خواندن

ای عطا و عنان عنایت نمودن الیک بر حاجت بر دل خالی بر دو هر اری و لا ملکی یا ابن آدم

الیک وعطا انکه مان با خبر احسان فرستاده ام بنوع خود مرادان احسان ظلمانی که عمل او و

وعض خجالات کرده و فنا کرده ان طاقت مرا با علم استعمال بحکمت ولیفرمت بنود و بایی

مرا علاله سائلین را و حصص مستحضر فلما غاری و لا تحصص و دست رد بر جهره ایشان جهاد

بما حیث با لغافلین ان الک با خبر دست رد بر جناب سکندر عالمند و اکر دستان بدل جناب تو فاید

للمسلم پس چه شکر بر ای حضرت حق با بر ای حضرت وقت و مقام سلام اوردن

با نحاده را با کشتن حضرت و حکومت که از آن باب بخیل باشد یعنی بشارت به کم دانستن که محبان

حلوم اعلم ان الحجة للدعا هر بر انکه محبت بلیات بر بر و تمام [illegible] بالفضل وعی حاتم بن با کرم با

اولاد حسین حضرت داود در این که ذات اقدس حق حق فضل و عقبات و اعود یا الاحسان و عاید دعا

وی انکه شادی با جان و تقوی بشر بادی در اکر کار درد و باب و عبث احاطت محبت بر تو دنا بر آن اهل التقوی

و تو بلا حق انکه تو وسیله شود یعنی او جناب تو نیز سند و اهل المغفرة و تو بد اهل کرم عفو ان کناهان از عاصیان

و انچه کار علما و کرد کلام انسیا و در جا و اکر نیا بقای ادن و سیله و سبب جا اصل و طالبین سلیک را او در شام دانسته باشد الله

حضرة تو و کمال الشیخ اخبار در جمع کتاب الاحتیاب تو و آن کلام حقیقت ایشان ایم تو ابتر کرد نموده است

هو اهل التقوی و اهل المغفرة ۷ در حقیقت ان است که حضرة نبوی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] تعالی هو اهل التقوی [illegible]
[illegible]
[illegible]

ابد ما [illegible] که اللهم اجعلنی من اهل المغفرة [illegible]

جز لفظ قرآن که هو اهل المغفرة بعنی حضرت از باب مفعول بعنی

ادت اهلیت دارد که تو وسیله شود و اما اهل المغفرة از قرآن بعنی

اما اهل بعنی هو اهل ان یغفر با بعنی که اوست لایق و اهلیت که بیامرزد و اما لفظ [illegible]

نمودن بر لفظ مفعول از باب مبنی از بلاغة علامت بیا کرم معنی اوست که عفو و غفار کردن مرا اهل

تعبیر کند من حق شوم و اما لفظ اهل المغفرة از باب مبنی از بلاغة معقولات یعنی کرد ان نماز آنان کسی کرد لایق

مغفرت بشاید و غیر بعضی بر بیان کرده حضرت رسالت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم حکایت لفظ فرمانده بود و حق اهل المغفرة

این بود که عفو و غفار کردن ما را از آنان که تو وسیله شوند با آنکه سخن من در دل حق حاکمه بر از حق جنب

و ما را بر وفای تمام هاتمام نماینده مغفرت تا بپیرا دعا است که عفو و غفار کرد ان ما را آنان که مغفرت

می کنند از در دم و بعض ها کم خبر بردم کسانی عاجز سنی بر اوق خلقوا یا خلاق با غوات و انکه ایشان مغفور و می دانی

الحجة جناب تو با انکه عفو کند و در کنده از منکران ما دنکاه خود اولی سلیک با آن تعالی بهر انسان انکه عفا

عا به وانک با آن تشبه و دو جان حق بانکه جناب تو با نکه تو شنید و بقیه است حاجتها او را اقرب شکار الی آن

[illegible] و دیگر بتو با انکه بر شود و منتشر سازد و حسنی حسن طیبه بر دمی جان مرا بر فتک با بستند

المنظم با با اربک کما بی حین مستظم و بر سند ساز دبا بخر ما داده بکتم و تبلغ ما احب و بوسیله تو

دادم برین خیب لا انه ما تکرع از جانب کو نیادم بجا اثر که در حق تو قلا از تکیه ما نهیب عمر و شوم

مر کتب اجز و اکر بعض نموده از آن و ا مستحق میستر دیبرانداز سر دل که من شیخی تو نرم کبکه سعی کند تو

و صفات و بر بار و تنی حال صالح او حق بکیر در جنس بعد و حق عجیب و از جانب و اسناد و این مخرج

دعا مستقیم انشا از ایه قرآنیه که نموده است در حق تو رسانی بیجی تو نرم بر آن که بر و با بیان تو و دو سوال بیخ اهم

و الذین صدق سعد مقدم بی بر علیه بر و با انما بهر کشته غاکر سعی کرده ام و اهل بیت بهشت نشسته

بر سر اطی تو د بسی سیاه در این هما از جنس و از جا جنبش باشی نموده دلیل انما بود دو بی بیت و اخلاق کرده [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ات که این نور صبا آیات که می بینند [illegible] و مردودی مانند

که مراد از نور هدایت انبیاست و اذان [illegible] در فرمانهای مغفرت که مراد از آن

[illegible] دو روز قیامت [illegible] می بر جمعی روشن [illegible] برای او [illegible]

[illegible] و بر حق از انبیا دلیلی است که مومن [illegible] باشند که [illegible] بود و بر حق [illegible] نباشند [illegible]

[illegible] در موضع [illegible] و [illegible] [illegible] است که بوده باشند [illegible] و بر [illegible]

باشد [illegible] و [illegible] [illegible] کرده و از [illegible] که [illegible] الا [illegible]

دو روز قیامت که [illegible] بکیر [illegible] و با [illegible] [illegible] ذکر کالات

معجزات [illegible] و کل [illegible] معرفت [illegible] و [illegible] الاسلام و [illegible]

از جناب حضرت امام [illegible] صادق علیه السلام [illegible] که مراد از نور [illegible] و [illegible]

دو روز قیامت که [illegible] [illegible] و [illegible] تا [illegible]

[illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible] که [illegible]

که [illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] خلقک [illegible]

[illegible] که [illegible] و جناب [illegible] نباشد [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] الیک [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible] و [illegible] الاعداء [illegible]

داد مرا از [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

از [illegible] و [illegible] [illegible] و اذهار [illegible]

لوپها

تغمدنی [illegible] و [illegible] فیما اطلقت

از [illegible] و [illegible] الفاظ [illegible] بود و معنی چنین بود که [illegible]

و [illegible] بیان [illegible] مطالب [illegible] بود [illegible]

[illegible] القاید [illegible] علی [illegible] و [illegible]

[illegible] بود [illegible] علی [illegible]

[illegible] و خلاصه معنی این فقره است که [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] بود [illegible] بود [illegible]

جناب [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

از بود و [illegible] اراده [illegible] یا [illegible] الذین [illegible]

و [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] و هرگاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و مرادات [illegible] بر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خان نعم مستقبلات از هر دو و مثل آن لفظ قدیم [illegible]

[illegible] که مراد با اهل نعم دنیوی باشند و با اهل نعم اخروی و مراد [illegible] الفاظ [illegible]

[illegible] و مجاد [illegible] باشند که با هم [illegible] خواه دنیوی باشند خواه اخروی [illegible]

[illegible] باشد و لا تمدن عینیک [illegible] زیاده مکن [illegible] بر آنچه [illegible]

[illegible] که سبب [illegible] و سند [illegible] بود با آن [illegible] و خواهی [illegible]

و غافل ساز دل را از [illegible] ساز [illegible] که [illegible]

الغفلة [illegible] مراد از [illegible] داده [illegible]

در [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible]

و لا [illegible] و [illegible] بر [illegible] کرده بیان [illegible]

[illegible] و مراد [illegible] و [illegible] و [illegible] و امثال آنها

و لا [illegible] و [illegible] مراد [illegible] و [illegible] را [illegible]

که [illegible] کرده از [illegible] و لا [illegible] و [illegible] و مثال [illegible]

و امثال آنها [illegible] که [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] و لا [illegible] و [illegible] خدا [illegible]

تا [illegible] بیان [illegible] از [illegible] و لا [illegible] و [illegible]

ترسانیده و [illegible] کردم [illegible] و [illegible] خداوند [illegible]

و [illegible] مراد [illegible] در قرآن [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] کلام [illegible]

چه اگر [illegible] در [illegible] از [illegible] بود [illegible]

ار [illegible]

از [illegible] بخواند دل [illegible] خواهد شد و [illegible]

مشتاق خواهد بود و [illegible] بسبب [illegible]

عبادت [illegible] و سجود کردن [illegible] لا تجعل [illegible]

آنکه [illegible] باشد [illegible] و سجود [illegible]

[illegible] و [illegible] حاجت [illegible]

و [illegible] و [illegible] کردن [illegible]

[illegible] و [illegible] و پناه دادن [illegible]

عذاب تو و لا [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و لا [illegible] و [illegible] تا [illegible]

[illegible] و لا تجعلوا [illegible] و [illegible]

[illegible] و لا [illegible] و [illegible]

[illegible] و لا [illegible] و [illegible] و لا [illegible]

و [illegible] خداوند [illegible] و لا [illegible]

[illegible] و لا [illegible] و [illegible] نام [illegible]

[illegible] و لا [illegible] و [illegible]

[illegible] عبادت [illegible]

[illegible] و لا تجعلوا [illegible] خداوند [illegible] و لا [illegible]

[illegible] و [illegible] و لا [illegible]

و لا [illegible] و [illegible] الا [illegible]

از [illegible] و [illegible]

[illegible]

کی مقصود در گذشت از ارض تا الجبال نیز بیان و علاوه
بهایت جا بیدا و وحل و تا در ایام راحت ... از ملاها دو ... را از ...
و تا استقامت نیابم معبود جان عفران از دوجی کشته که مراد از دعایان رزق و اسم
داران و بحا است که خوش هیوش در شبان از شب جیفه از که آورده میود و نیز بوشان خود
و روایت منقول است که نوبت بر عیش نیز بودن دنیا علم کشاده میود و جا از بیت تا استقامت
کند و قوله که مراد از آن عرضیات و شرفات و قوله که دفع نجات اشارات دعایان دعوات
و خیر تجدوه عند الله هو خیرا واعظم اجرا که رحمت النعم کیاست از حق بیت موعود و کمال که اعم
بیانه مراد جنس که ان عقد است و آخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله و بجا مراد از علاوه مزد و طوع و لذت فرع
لیا تحب جا اعا جز دو صفت بجا او عا از طاعات و قد احضر جی بیعت جز مشکل بیب بهشی و دو عقول د سنگا
یا استعانت و صفت مراد از حضرت ذکر و سیر اشد و مراد از سیر و صفت رزق و سعادات جهول ... و مع دو و سع
جنس بفکر طاعت می برد از ان وجود دارد و ... نزد بندگی ما از دولت تنگی دست که از وقت اطلاع در ...
اصل این تا به ...کمیر در طلب ... و جست و کد و شی او وقت ... و اجتهاد و قیام ... لکن ...
مطلع ... از تن ... و باشد ... نزد ... و حق است و دو کار ...
و ... بجا حجت و ... ستی از ... هر وجود و مرد از ... بیان است
و صفت ... و سایر مردم ... دلیل ... و ... الا اعلام ...
آخر تا ... ولا ... وخیر جا ... صاحب ... و اعلم
و دو صفت لوات ما ... تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ... باقی با بان ...
بوده باشد فاقبل ... و مراد آن است ...
و سود ... و رجوع ... و ... بعد ...
و دو صفت آن است که ... و استغفروا الله ان الله غفور رحیم

بگیرد

بگیرد که عمل ... از وجود سایر ... نکرده باشم ...
که دو ... از ... باشد ... خطاب ... که ای ... روز
داده باشد ... که ... که ... بجا ... و ... بر ...
از بجا ... از ... که از ... است ... و وجود را از ...
و ... که ... دو ... و ...
... بر ... آن ساعت که ... و سایر ... با بجا ... بر بجا ... با ...
و دو ... از ... که ... اصل ... و وجود را از ...
و آن ساعات که وجود ... حضرت عزت ... و کاهی ... که اجا را اصل ...
... کنند و ... اصل ... عمل ... که عمل ... اشتغال ...
و کاهی ... که ... و ... که ... و عمل ... مشغول ...
و آنچه ... و ... از ... بجمیع ... وجود ...
مقام ... النفس ... الحسنه ... و مراد از مقام ... علم ...
و حضور ... و ... اغیار ...
و دانسته که ... باشد ... و وجود ...
و ... و ... از ...
ایشان ... توبه ... و توبه ...
یعنی ... توبة نصوحا توبه ... کیفیت توبه ...
... صغیرة ... ولا کبیرة ...
... و لا ...
... و مراد از ...

بنگاه کردن ...

و ... صفات ... که ... با ...
توبه ... و ... وحدت ... موجود ...

[illegible] ستان دو سیام [illegible] تعلق بقلبي [illegible]

از دوستان [illegible] بایشان کمال [illegible] شفقت [illegible] وَكُن [illegible]

[illegible] جانب [illegible] برای خوبان [illegible] ولفظ [illegible] احتمال دارد که [illegible] باشد و احتمال دارد که [illegible]

[illegible] لفظ [illegible] خبر بود و [illegible] باشد [illegible] عوض [illegible] وصفات [illegible] که [illegible]

[illegible] وطاعات [illegible] وَتَلَقَّى [illegible] المتقين وزینت [illegible] که [illegible] بر [illegible]

[illegible] خاطر ایشان [illegible] وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ و بعضی [illegible] زبان راست [illegible]

در قوم [illegible] و مراد [illegible] است که [illegible] در میان خلق [illegible] باشد که

[illegible] ذکر [illegible] تا [illegible] الآخرين و بعضی [illegible] ذکر [illegible] بود [illegible]

در میان خلق [illegible] مراد [illegible] ذکر [illegible] است که [illegible] در میان [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ [illegible] و مراد [illegible]

[illegible] و مراد [illegible] در میان [illegible] صالحان [illegible] در میان انبیا [illegible]

جمع [illegible] و حاصل مراد است که [illegible] مراد [illegible] کتاب الله [illegible]

در قرآن [illegible] آنچه [illegible] الصالحین [illegible] و شیخ [illegible] گفته است که [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بود [illegible] باشد و [illegible] باشد

و [illegible] باشد [illegible] حضرت شاه [illegible] باشد [illegible] الصالحین [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] حضرت [illegible] اصحاب [illegible]

ابو القاسم [illegible] از عبد الرحمن بن عوف [illegible] که [illegible] است و السابقون الاولون [illegible]

ده کس [illegible] علیه [illegible] ابو طالب [illegible] گفته است که [illegible]

علم [illegible] که [illegible] باشد [illegible] و شیخ [illegible] است که [illegible] السابقون [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] بوده اند و گفته است که [illegible] دلالت [illegible]

سا[illegible]

ساتقيني [illegible] مجتبى [illegible]

از جمله [illegible] و [illegible] و [illegible] از دین [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]

وسعادت و تمام [illegible] کمال [illegible] که با [illegible] تمام [illegible]

تمام کن [illegible] سبوح [illegible] علی [illegible] و [illegible] که [illegible] این [illegible] که

[illegible] که [illegible] الله [illegible] و [illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] از عطا [illegible] و [illegible]

است که [illegible] حضرت [illegible] بن [illegible] که حضرت [illegible] که [illegible]

از عطا [illegible] خود [illegible] و [illegible] از [illegible] و در [illegible]

[illegible] الاطيبين [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] از دوستان [illegible] و [illegible] که [illegible] که [illegible]

دوستی باشد [illegible] انبیا [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] حاصل شود [illegible] و [illegible] از [illegible] که [illegible]

و زینت داده [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] دو [illegible] و [illegible] لاجل [illegible] و [illegible]

[illegible] و بعضی [illegible] از [illegible] که [illegible]

و [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] خود [illegible]

قلعه [illegible] قلعه [illegible] لفظ [illegible] و [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] که [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] ببرا ان اخبر [illegible] وانوت وجرحضب صلاة

[illegible] بران ان باب محب صاعات مسبا فداوعطف ابن حمزه بسبب عطفان برا

[illegible] وتفرعینی وتقلیل لفظ دعا انب وقرة عین وقد دید در عطف موقوف در دو [illegible]

[illegible] خلاف است که بر انقاد واقع است که هرگاه معطوف علیه کرر شود ان معطوف ثالث مع واقع بکلام

[illegible] بود ولیکن بعضی از نساخ ترجیح اوداده اند که معطوف علیه اول بر وجه در مثال جابند زید

دعمرو وبکر کرایا لفظ بکر بکدام علی عطفات بیرود کر زید بکرات جهد وسند نسا اتصال انها بم با معطوف لفظ

در بیان مقدمات ومتعلقات کما انیل متی و لا اشارة بنی بعطیات بالجرایه ودیگر مقابه مراد معناه نرد

بیعد کما جوهرنها کرا از من جاده وسند وهیود وحاصل مراد انست که مراد مر معرفا عقربیر المقابل جوابم بظله

ذبح کرده نامیان معتویات ندارم که بنا عشرها فا عشار انها را تمام دم ولا اهلکنی بعبر تبلی السرانیو

وعلاوت ان وصعدوم مکرر مرا با معتب حمزه مراد در دو زبکر طاهر کرده واذ نموده میشود بو سیلها کا از میل

انتشار اماین حمزه معتبر ایشان از براویه که در سوی ما الطاروفات بعبر تبلی مرا بر فالان قره و لاتمام ومراد

از الاء احتمالات وشیخ طبرسی فرموده است که مراد از سرآن اعمال الاوکاد ادمات مغالطیتی کرد احسب کرده

وانها اعمال انها سراروارد انها حمله ذهبیان معبود وعبد وانادانها دو حصه کار بحر ظاهر میشود وعباب که عنها

ابرالدود انها که گفت جناب مصطفی صلی الله علیه وآله فرموده است که بجان خاده است خزائن ملی خود را جبار حلفت

بیفع برد مرا انها واجبات را فرموده است جبار حفظها ماند مذکور ودعوه ماه ورمضان وصل جنابت واجبات را

جند ذهبیان حق نمی رعید وازمعاد برخیل وهیئت که از حضرت بنوی سو اکرم کو مرا بر کدام اذکر عباد با انها

احتیاز میشود دو فرموده است یوم تبلی السرائر اجتناب جزود ذکر مرا از انها اعمال انمامست از نماز ورو دوق وزکوه

ووضو وغسل از جنابت وحرام میشود ذیرا که اعمال مردم آن خفیه اند اگر کسی بخواهد بگوید صلیت ونمی از کرده

وکرده باشد اگر خواهد بگوید وضو ساختم ونساخته باشد وانیست قول الله عز یوم تبلی السرائر در قیام الله خود

اظهار حقرتها اعمال مرکد در ور قیامت تا معلوم شد که کسی در جرم بوده است که از علی برده

برد

حق خال میشود واکسب [illegible] بعضی عرب باشد

کرده دادیم وادخل یعنی کل شئ وانا الیها نای تما وبدنها ذوی [illegible]

بعضی کاری کرده ودر این شکل عادر میشود دادر واقع محکوم بر او امر واخرت بخیر

دیگر بار فتنکیل تمام وتشبیه وهر شبه که حضرات مالو یا سیطار انها وادو تخلیل

یعنی عجوه حاجت والطاق ذوحاجت شت وشوی عنا واز این مقرر عامت ار سبک

ظلیم من شیل او دو بیر او عجوه او حروطا او حبلا او دیارا او سمیرا او مشاق او شتا یاد کنز او یحیی

یجب بکر دیار فاسلکه ان سبیل الی ماحکه اما نابو علیا ووقتی بعضا الا از دعا دارد تعالی اسه در

ماه شعبان خوانده میشود فاجبل بالطرفها وبکر بحمان برای برای عنا وذویها ففی حق وتنداول وعقبها اموره

واهی واسع بنجیر من کل رحمه از هر حق وظاهر الفاظ سبقیه بود معنی حجب و سبب هر حق از شهای

ودرجی گفته اذکر مکانات که لفظ معنی له بود معنی گمهردان برای بر دو حضر سارحق وصلاق وامی که سوق کرده

هر حق از وجهها نو مراد از رحمت طاعات واسباب عطا معنی جناب احسب باشد ومکانات که لفظ

ابتدا به بر بود وصف انیو کان طریق نا نی بر ملا هر حق که تو بین دادی وحو شجر امیان بین کل وجه

وصفا دا ایت که بکرد ان برآمد دو احتقی وعلا بدواهی از هر حق داد ایب تمام بود واجز لب

الواهب دجمیل کثیر کنای عنا ونوی برای بر تسیه وبین عطا یا مرا از حرالله از بخشش معنی وسو را

از عطاها مود خاوجان انسب بکران نا ذوبکان بعنی عطا نما وجوز على خطو وظا امثانی وتوفیر ده

بر من ووفر ووسع داساز بر من حطها وضعفها احسان وبکرانی اوفیا الکرم کافی بکرده نماد عقل وبعضا

تو بر قبل کان ومااخبل علی ونعیمها با عنده وبکر دا ای عنا و توبر دو ابراهیم دعا رفع وعطی نایجد

بر عفو نوعدنا ذکر انا مه جزیل وحمایت جیل ما الطاف یعطیات والتفاتات علما نیا ذو جنود ونجن

ومحی مستنصر نا الیا هو الک ویکروان نصیر ادعیا لانا لیراه وعسق وعنا کسه از هر شعل تا اجر آنکه

جناب نوا از ذکر وشکر وعبادات و صلوات دحقان وجایر دو شب وروز هر ناش تا نمای او دیم نماد

[illegible] ... بحر ... [illegible]

[illegible] کرخود را خالص برای طاعت [illegible] بوده اند و اقرب قلبی و [illegible]

[illegible] عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ نزد غفلت و سهو و نسیان عقلها [illegible] معقول [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] طاعت [illegible] دوجه [illegible] قلب پادشاه

[illegible] داده و این [illegible] ساختند و [illegible] قلوبهم العجل [illegible]

[illegible] داد وَاجْمَعِ الْقَمَرِ [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible] ساملیه [illegible] باشد [illegible] از [illegible]

[illegible] و گفته اند [illegible] برجند معنی [illegible] عدم [illegible] برای [illegible]

[illegible] الْمُجِيدِ [illegible] احتیاج [illegible] الفقر [illegible]

[illegible] فَلَعَلَّكَ [illegible]

بود وَالْعُقَلَاءُ [illegible] عقل [illegible]

[illegible] عقل [illegible] گفتند اَلْعَقْلُ اَنْ لَاتَجِدَ اَحَدًا [illegible]

اَنْ لَاتَضَعَ [illegible] وَالدُّعَةُ [illegible] انها [illegible]

[illegible] وَالْمُعَافَاةُ [illegible]

جمع [illegible] وَالْفَخْرُ [illegible]

[illegible] اجزای [illegible] وَالسُّخْرُ [illegible]

[illegible] وَالطِّفْلُ [illegible]

[illegible] وَالْحُكْمُ [illegible] انها [illegible]

[illegible] وَالْعَافِيَةُ [illegible] انها [illegible]

[illegible] مراد [illegible]

عقلًا وَلَا تَحْبِطْ [illegible]

[illegible] بود [illegible] نائید [illegible]

[illegible] لَاتُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذَى [illegible]

[illegible] فَتَنَكَّبْ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَجْهٍ [illegible] عَنِ الطَّلَبِ اِلَى اَحَدٍ

[illegible]

[illegible]

[illegible] اِيَّاكُمْ وَسُؤَالَ النَّاسِ [illegible] الدُّنْيَا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] النِّعَمِ [illegible] عِنْدَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] داد [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] بود اورا در انشاء که بجهه باعتق بار وجود بر کند در دو [illegible] دیگر از جمیع

[illegible] صادق علیه السلام [illegible] بود که میرسید [illegible] سلطان و حاکم اهل [illegible] گفتم [illegible] اجتناب نمود [illegible]

[illegible] راه قرار بدین [illegible] اجتناب [illegible] که [illegible] بیان کفتم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] که از حضرت صادق سر الکرم [illegible] فی الحجج الذی [illegible] من [illegible] الله

[illegible] حتی الشهادة [illegible] الحرام [illegible] و [illegible] در وصیت [illegible] در اول وصیت [illegible]

[illegible] کرد [illegible] احتیاج [illegible] حفظ [illegible] با [illegible] حفظ [illegible]

[illegible] شد [illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت کلام [illegible] گفت لا [illegible] اولیاء الله [illegible] در [illegible]

خلیفه [illegible] بود [illegible] شدید [illegible]

در کل [illegible] باشد و گفت [illegible]

که [illegible] و صلی [illegible] الله [illegible] و لا [illegible] الطاهر

[illegible] و [illegible] و لا [illegible] علی [illegible]

[illegible] کردن [illegible] گفت [illegible] اول [illegible]

[illegible] الله [illegible] و [illegible]

[illegible] علی [illegible] الله [illegible]

انما السبیل علی الذین یظلمون الناس [illegible] است [illegible] کرده است [illegible]

[illegible] در [illegible] دعا [illegible]

من [illegible] لا [illegible] است [illegible] باشد [illegible]

مرد

مرد [illegible]

[illegible] بالحفظ تمام [illegible] فتح له ابواب [illegible]

در [illegible] از [illegible] از [illegible]

[illegible] تا [illegible] کردم [illegible] باید [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] مردم از [illegible]

[illegible] کاتم [illegible]

[illegible] الحج [illegible]

[illegible] الحج و العمرة [illegible] الحج [illegible]

[illegible]

ان [illegible] صلی الله علی محمد [illegible] قال [illegible] الطیبین الطاهرین [illegible]

[illegible] صلوات [illegible]

[illegible] بالسلام [illegible] علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] الاضحی [illegible]

الاضحی [illegible]

[illegible] الاضحی [illegible]

[illegible]

[illegible] الاضحی [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] جماعت [illegible]

[illegible]

[illegible] بود دعا در حق یکدیگر کرده شود و در جمع در جماعت هست بیموت و این لفظ [illegible]

بعد از جمعهٔ مبارکست وَالْمَلَکُونَ [illegible] مُجْتَمِعُونَ و سلامان دعا میخود

[illegible] مجتمعون اند و اجتماع سلامان از مظنهٔ اجابت دعاست با محفل اجتماع ایشان [illegible]

[illegible] فی اقطار آدمیت در اطراف زمین نیز در بلادی که سلطان در آن بود و این کلمه

[illegible] کم علت برکت بود شهید المسایل نیز در مجلسی حاضر میشود دعا میخود در دو لفظ [illegible]

با در مجمع سلامان کسیکه سوال کنند از سبب فقر خود یا حاجات دیگر وَالطَّالِبُ و حاضر بکرد

کسیکه طالب رضای تست یا طالب امر دینی یا امر دنیوی یا بغیر حاجت در موضع خود وَالرَّاغِبُ و حاضر

میکرد دعا میخود کسیکه رغبت کنند و میل باین است مطاعت تو و رضا جوید تو یا سائلات با حد

دنیوی و اخروی خود وَالرَّاهِبُ و حاضر میشود دعا میخود کسیکه خوف دارد از عقاب تو وَاَنْتَ النَّاظِرُ

فی حوائجهم و تولید ای خداوند ساکن نکند و متولد در حاجات ایشان و هر کرا با جز حاجات هست

نهایند مرحمت فَمَا سَأَلَکَ [illegible] بجود ذلک پس هر که میجوید روزی مبارک هر خلق طالب حوائج خود از جناب تو باشد

پس سوال الکریم جناب تر است بخشش تو و عطای تو و آن حکمتات که بینه باشد و افعال حمیده نیز دارد

و سید السند مز بود است کریت [illegible] استعطاف است و گریه نکرد و وجه کرم دو جود و التفات جناب تو و هو

مَا سَأَلَکَ عَلَیْکَ [illegible] اجز سوال کرده ام جناب تر ابر تو و لفظ علیک [illegible]

ان بر تو [illegible] اجابت مطالب حاجات [illegible] بر منی درگاه لطف تو در کمال [illegible] اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ

وَآلِهِ [illegible] درود [illegible] سوال [illegible] که جناب [illegible]

الصلوات بر ایشان [illegible] استشفاع [illegible] حوائج خود [illegible]

[illegible] وَاَسْأَلُکَ اللّٰهُمَّ و سوال الکریم [illegible]

بِأَنَّ لَکَ [illegible] الْحَمْدُ [illegible]

وعلی

وعلوم [illegible]

[illegible] لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ [illegible] معبود بحق [illegible] و وحدت [illegible]

که تا نه دارد [illegible] اَلْکِبْرِیَاءِ [illegible]

و بخشش [illegible] الْحَنَّانُ [illegible] در [illegible]

عطیات [illegible] الْمَنَّانُ [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] در اطراف [illegible]

ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ صاحب [illegible] و کرم [illegible] بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]

[illegible] لِلْمُؤْمِنِینَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَاَسْأَلُکَ اللّٰهُمَّ [illegible]

[illegible] بِأَنَّ لَکَ اللّٰهُ [illegible] وَالْحَمْدُ [illegible]

[illegible]

[illegible] لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ [illegible] معبود بحق [illegible]

[illegible]

... جن روز سناده لت بر خلق با اظهار بنواع دین و ابراز رشاد و حفظ تو

... از دو باب عظمت مدار تو و ایشان حبیب خود برای جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله

... که اوّلا سبیل شما لیه تو [illegible] باشند و احوال [illegible] ایشان و صلوات ایشان شود که

... ایشان او [illegible] تا [illegible] و [illegible] و توجه ایشان [illegible] اتخذ [illegible] قبل ...

[illegible] و [illegible] سبب [illegible] بر سالت و حبیبک و دوست [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] حبیب [illegible] صفات [illegible] سابقات ماشد آدم صفی الله یا خلیل الله

یا کلیم الله [illegible] روح الله [illegible] و [illegible] و [illegible] صفات [illegible] اظهار کرده

و [illegible] و خلاصه خلق [illegible] و [illegible] من خلقک [illegible] و اختیار کردی [illegible] ایشان ازمانه [illegible]

[illegible] حبیب [illegible] و [illegible] دلیلات بر افضلیت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر سایر موجودات و علی آله [illegible]

[illegible] بر اصل [illegible] عالمیان [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] اهل بیت [illegible]

الظاهرین [illegible] کتاه صغیره و کبیره [illegible] و [illegible] معنوی و صوری [illegible]

سایر [illegible] و اقوام و [illegible] حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه سیدة النساء و جناب حسنین و نه امام معصوم از اولاد امام [illegible]

علیهم السلام [illegible] بجز [illegible] مصطفوی [illegible] سایر [illegible] ایشان [illegible] ملکوتی لا [illegible]

[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible]

و [illegible] صلوات [illegible] مصطفوی آل [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] مطلق [illegible] حضرت [illegible] جناب اقدس [illegible] فی هذا

الیوم [illegible] بحق [illegible] المؤمنین [illegible] دعا [illegible]

[illegible] تو باشند [illegible] و [illegible] و [illegible] فاغفر لنا و [illegible]

[illegible] جمع [illegible] در [illegible] جمیع

با [illegible] سایر [illegible] جناب [illegible]

برای تاکید [illegible] جناب [illegible] از [illegible] و [illegible] جناب [illegible]

تو [illegible] اللّهم [illegible]

[illegible] کردم [illegible] باشد برای اختصاص [illegible]

و کذلک [illegible] و [illegible] و جناب [illegible] و [illegible] امر و [illegible]

[illegible] جناب [illegible] و مسکنتی [illegible] حالت [illegible]

و [illegible] بجای خود [illegible] کرده [illegible] از [illegible] حالات [illegible]

[illegible] جناب [illegible] حالات خود [illegible] باشد که [illegible] جناب [illegible]

[illegible] حالات [illegible] جناب [illegible] کرده [illegible] جناب ابراهیم خلیل الرحمن [illegible] و در [illegible]

[illegible] جناب جبرئیل [illegible] و [illegible] احتیاجی [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] جناب [illegible] احتیاج دارم [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] خود [illegible]

[illegible] جناب [illegible] رحمت و شفقت [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] ایشان [illegible] و حاصل [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] رحمت تو [illegible] و [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] رحمت تو [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] جناب [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] جناب [illegible] قدرت [illegible] جناب [illegible]

[illegible] قدرت [illegible] جناب [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible] جناب [illegible]

[illegible] صادق [illegible]

[illegible] دیگری و لا یصرفون عنها سوء و بر کرمات و دفع نزده اشاره [illegible]

[illegible] موجود جز ذات احد صمد و لا ادری [illegible] و دنیا و سوال [illegible]

[illegible] ما را حرمت خود معیشا و ما طاعات با وضع بنام و اوعام [illegible]

[illegible] تکرت قدرت تو انجام می یابند و همه خلق محتاج تو میباشند [illegible] سوال [illegible]

و محتاج الله خدا و خلاق [illegible] هر کس که میباشد برای چیز و وقتی بزرگان اهل دنیا [illegible]

با اماده ساز خود را برای وقت و آنچه و مستعد باشد برای [illegible] و استعداد

[illegible] باشد [illegible] الی المخلوق برای ورود [illegible] از مخلوقات تو برای امری [illegible]

امورا از حضرت سید عطا [illegible] و طلب [illegible] و از برای طلب کردن عطای

او و [illegible] و تراخص [illegible] لبیک یا مولای [illegible]

[illegible] بوده است امروز [illegible] اماده [illegible] خود را [illegible]

تو و اما [illegible] حضور و ورود در درگاه تو [illegible] و [illegible]

احضار اسباب و ورود من [illegible] در [illegible]

[illegible] خود [illegible] درگاه تو [illegible] کرامت [illegible]

[illegible] عبط خالی بوده که [illegible] بوده [illegible] کردن [illegible]

[illegible] تو دادم هر کس [illegible] از [illegible]

[illegible] و طلب [illegible]

کردن [illegible] و [illegible] الکریم [illegible]

و [illegible] و لا یخیب [illegible]

[illegible] لا یخیب سائل [illegible]

او لامی [illegible]

او دابع [illegible]

شود [illegible] خود [illegible] بعد [illegible]

بعمل صالح فقد منه بعمل شایسته [illegible] و لا شفاعة [illegible]

که [illegible] شفاعة [illegible] حضرت محمد مصطفی

که حضرت صادق [illegible] حضرت مصطفی صلی الله علیه

و [illegible] اهل البیت و اهل بیته [illegible] اهل [illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله و

اهل بیت و سلام [illegible] شفاعة [illegible] اهل بیت [illegible] شفاعة [illegible]

[illegible] علی ابن ابیطالب و حضرت فاطمه زهرا و جناب حسن [illegible] مطلقا [illegible]

و [illegible] اهل البیت [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

و [illegible] حسین [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

اقل من [illegible]

[illegible] الخطیئات [illegible]

[illegible] عظیم [illegible]

عظیم [illegible] الخاطئین [illegible]

[illegible] خاطئین [illegible]

[illegible] عظیم [illegible]

کرده [illegible] المغفرة [illegible] رحمة [illegible]

که [illegible] عفوه عظیم [illegible] یا عظیم [illegible]

و [illegible] دارد

... برای تلذذ است زیراکه بنده مسکین در مقام تحزن ما ها حرد خطاب ...
... صاحب کرم های و حسن وجود و بخشش تبای موجود اکنون تحفه بیا کرا اظهار ...
... از حصه شدت حال اوست و دفع جرم عظیم عبد بکند بکرم عفو عظیم او جل جلاله و اذ ...
... طلب کرد و الله ما بجوز من الذنب الا من اقربه عاصی) انا بجناب ... که ...
... اده بکرده است ... از علم بکرد و خصلت آفل ... سبعه ... الله ... اقرار ...
بجا ... نه بیامرزد اثبات او و صاحب فضیلت بوده که گفت است یا نفس لا تقنطی من زلة عظمت
ان الکبائر فی الغفران کاللمم لعل رحمة ربی حین بعضها تاتی علی حسب العصیان فی القسم چه
هر چند که طاقت ... هر چند کناه تو عظیم ... عظیم هر چند برای تو جمیعت جمیع تو سابقه
ملاکریت که بر ... علی مجلو الجود و ... است بر مجد و الامجاد الله و عدّ علی برحیل و ما بین ده
بر ... رحمت و شفقت تو بعنی رحمت خود را عاملی مر ... یا عاملی وجود بر من عطا کن ...
تو و منطقه علی بفضلک ... ونا بر من ... والحناز و ... علی بغیر ... و تو ... بر من
با مر ... بتو لفظ ... است ... بعنی ... بعنی تو ... حالیکه تو ... من ... الکثر
حال ... ان هذا القاهر ... بعد ... مقام و ضبط ... باستحکام ... واقع ...
مضمر ... فی وجه ... تو بوده است ... واصفیا ... خاصان ... تو بوده است
و مواضع اسناد که ... امتنان ... بوده است فی الدنیا الوجیز در مرتبه عالیه
التی اختصصتهم بها ان ... که مخصوص داشته ... عالیه ... صاحب ...
... کرده ... ان ... معنی ... ساختن و ...
کو حضرت ... نامل ... تعاد ... تحفه بیا کرد ... ابتداء ...
ابتداء اختلاف است ... حقیقه لفظ ... اند ... قلب ... رجوع ...

وابا امرا

... ا ...
قضایا ... است ... مر ... ا ... بر جواهد بود و ان مواضع ...
... و دفع ... مبتدا ... خواهد بود و قضا ... مواضع ...
باشند ... مواضع عطف باشد ... که ... است که ... بود ...
المقام خلفا ... مواضع اسناد ... بر ... عطف ... واحد بود ... موضع ... الله ...
الخبر ... است بود ... بر ... عطف ... که ... از ... مقام ... که مقام مقام
اعلی مرتبه خلافت ... رضوان ... مرتبه ... بر ... که ... اولیا ... است ...
... حکم جمع ... لفظان ... اعراب فی الدنیا ... مضرب ... مواضع ...
و تعدد ... است که کائنة فی الدنیا الوجیز واقعا ... بیاکرا ... مقرد ... ضبط
ان ... بجای ... علی ... که ... مقولات ... علی ... بود و ... معقولات که واجب است ... مواضع
و حاصل ... است ... هنا ... واکر ... که ... علی ... واجب ... ومضری ...
است که ... با ... که ... تحقیقا ... که ... ازیراکه مواضع اسناد ... اعضب ... کرا ...
وازین ... است ... عبارت ... بود ... ضبط ... است ... جمع ...
تا مفعول ... بجای از برای مفعول ... کرده ... مفعول ... تا ...
الذباب ... با اصل ... را مفعول ... از برای ... است ...
... مرفوع ... علیه ... مضروب ... مفعول ... مرفوع ... علی ... است
و ... مضروب ... اسناد است و داخل ... است ... اصل ... مرجع ... کرده ...
... تحقیق ... است و دوم مفعول ... است ... مرفوع است ... که فاعل ...
مفعول اول نایب مناب فاعل شد ... شد فعل ... مرفوع کرد ... مضروب بود ... شد ...
... حاصل ... زیراکه ... مرفوع باشد ... است و هرکاه مضروب ...

گویم [illegible] ذو [illegible] تامل مرجع [illegible]

[illegible] وکانت الفتنة لذلک و [illegible] اعتقاد [illegible] بر کشتن [illegible] بوده و در علم الله [illegible]

[illegible] مرا که [illegible] معلوم باشد و حکم [illegible] فرا داده که [illegible] یکی [illegible] احمد [illegible] از [illegible]

[illegible] او [illegible] که [illegible] که [illegible] واجب [illegible]

[illegible] در لوح محفوظ [illegible] در لوح محو و اثبات [illegible]

[illegible] در علم [illegible] جناب [illegible] و [illegible] کرده [illegible] لیالی [illegible]

[illegible] جناب [illegible] خلقکم در حالیکه جناب [illegible]

[illegible] و [illegible] زیرا که [illegible] و ظلم [illegible]

در لوح [illegible] تا [illegible] در حال [illegible]

[illegible] غالب [illegible] جمیع [illegible] کرده [illegible] ایشان ظلم

[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible] خلافت [illegible]

و علم حقیقی [illegible]

[illegible] در حالیکه [illegible] خلق [illegible]

[illegible] بر [illegible] محمد [illegible]

اسرائیل [illegible] از [illegible] زیر [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] در حال [illegible]

[illegible] خلفا [illegible] از [illegible] خلفا [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] کرده [illegible] خلفا [illegible]

[illegible] خلفا [illegible]

[illegible] و [illegible] خلفا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غضب [illegible] در [illegible] کرده [illegible]

[illegible] حلقه [illegible] اللهم [illegible] و دلیل بر این [illegible]

از [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که [illegible]

[illegible] که کار کرده [illegible] است و [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بود [illegible]

دو [illegible] و کیفیات [illegible]

[illegible] در لوح محفوظ [illegible]

و [illegible] تفصیلی است که [illegible] در عالم [illegible]

و ایجاد [illegible] سلب و غضب [illegible]

[illegible] از حیات [illegible] مصطفی

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] از [illegible] و نفاق [illegible]

[illegible] دو رساله [illegible] دو رساله [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اخبار [illegible]

در [illegible] کرده است [illegible]

در [illegible] در [illegible] و هو مغضب

فقلت ما اغضبک [illegible] الا انهم [illegible] روایت کرده

در [illegible] از جمیع [illegible] الله [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible] احسان صحابه محمد مصطفی [illegible] بوده از ترتیب [illegible]

[illegible] اجماع امت و نماز [illegible] ساختند بنا بر [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت سرور [illegible] کرده [illegible] دعا دلالت بر استحباب [illegible]

[illegible] مع و مستحب [illegible] بود [illegible] روز عید [illegible] و صدیق [illegible] است که حضرت

[illegible] روز عید [illegible] که [illegible] را [illegible] شکر [illegible] نماز [illegible]

حقوق [illegible] دیگران [illegible] برای [illegible] حضرت امام [illegible]

[illegible] از [illegible] اثبات حقوق [illegible] شود [illegible]

[illegible] واجب [illegible] احسان [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد عبادت [illegible] مانند [illegible] از عبادت [illegible]

[illegible] ثواب [illegible] باشد [illegible] ثواب [illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] کرده است [illegible] و در کتاب [illegible]

الکافرین [illegible] الدنیا والاخرة [illegible] اولئک [illegible]

و مراد از [illegible] ملائکه و صلحا [illegible]

که مراد [illegible] اثبات [illegible] ماننده [illegible]

[illegible] کفار [illegible] مشرکان [illegible]

[illegible] دعای [illegible]

جمع کرده [illegible] احادیث [illegible] باشد [illegible]

و در [illegible] واجب [illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] از [illegible] ولیاء [illegible]

ذکر

[illegible]

دلیل برای [illegible] الفاظ [illegible]

کرده [illegible] لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله [illegible]

[illegible] طبقات [illegible] علی [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] و اعتقاد [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] از جماعت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] علمای [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] حالات [illegible]

[illegible] فما استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] اولی [illegible]

[illegible] احادیث [illegible]

[illegible] مستحق [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

الا لعنة الله علی الکاذبین [illegible]

[illegible] الا لعنة الله

علی الظالمین [illegible] و روایت [illegible]

... بر کاذبه جوابات که نیست شکی ملاح ... هستند دیگر از

... و عقاب دود دنیا و آخرت ... و اما سخن ... بر انها شکر کرده اند

... الشهاده نیست ... و علی الشان ... در هر کار ... بر انها ... سایه

... و دیگر ... اللهم صل علی محمد و آل محمد

... بر محمد و آل ... جد دیگر ... انا اعطینا ...

... مجید ... و الصفات ... حبیب ...

و هر ... از ... دود و حقه ... جناب محمد و آل محمد ... درود های ...

یا محمد ... صلوات ... و آل محمد ... نظر از ... تا کی ...

... و برکاتک ... و تحیاتک ... مقابل ... و سلامهم ...

تو علی ... کرده ... که ... بر ... جلیل الرحمن

بدر ... حضرت ... صلی الله علیه و آله و اسمعیل و اسحق و یعقوب ... مصطفی و آل امجاد ...

اول ... صلوات ... عجل الفرج و ... تو ...

... در الفرج و ...

و اما ... النصرة و تعجیل ... التمکین ...

... الاحکام ... و ... قطع

... ما ... حضور ... آل و ... اللهم ...

... احکام ... اللهم ... الاولین ... التوحید و ...

... اهل ... و ... آن ... و ...

... و ... توحید ... طاهر ... واحد ...

و ...

زیرا که ... جباران ...

... و جان و عمل ... مکارم الاخلاق ... شد ...

از انجا ... بجناب پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله ... الا ...

... از انکه ... عوض ... مستحب و لازم ...

... و علی ... اجابت ... بسیار ...

اجابت مستجاب ... اللهم ... لکن ... غضب ...

الا ... کرده ... و ... تو ...

... و ... جسر ... و لا ... الفرج ... الیک ... عجل ...

عذاب تو ... خصوص ... تو ... و ...

... محمد و آل محمد ... و ... یا الهی ...

... از ... فرج ... یا ... ما ...

... العباد ... از ... که ... ما ...

... البلاد ... و ...

... البلاد ... احیای ...

... جنگ ... که ... استعمال ...

... ما ... و ...

و ... حیوان ... اللهم ...

... و ... الله ... ما ...

... عبادک ... و لا ... یا الهی ... و ...

[illegible]

[illegible] انگشت ... [illegible] ... وصلی الله علیه واله ...

[illegible] وحال آنکه وقت ... [illegible] ... اجابت ... [illegible]

[illegible] ... کاشف ... [illegible] ... عذاب اهل دوزخ ...

[illegible] اجابت ... [illegible] ... دعای ... [illegible] ... اجابت ...

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

در حال ... [illegible] ... طلب عافیت از حضرت ...

... وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي ... [illegible] ... دشمن ... [illegible]

... [illegible] ... وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي

... [illegible] ... وَلَا تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ

و مسلط مساز ... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... إِلَهِي ... [illegible] ... فَمَنْ ذَا الَّذِي ... [illegible]

... [illegible] ... وَإِنْ وَضَعْتَنِي ... [illegible]

فَمَنْ ذَا الَّذِي ... [illegible] ... وَإِنْ ... [illegible]

... فَمَنْ ذَا الَّذِي يُهِينُنِي ... [illegible] ... وَإِنْ أَهَنْتَنِي ... [illegible]

... فَمَنْ ذَا الَّذِي يُكْرِمُنِي ... [illegible] ... وَإِنْ عَذَّبْتَنِي ... [illegible]

فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْحَمُنِي ... [illegible] ... وَإِنْ أَهْلَكْتَنِي ... [illegible]

فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْرِضُ لَكَ ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

وَقَدْ عَلِمْتُ ... [illegible] ... أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ

... [illegible] ... وَلَا فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ ... [illegible]

الْفَوْتَ ... [illegible]

... [illegible] ... وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... وَقَدْ تَعَالَيْتَ ... [illegible]

... [illegible] ... عُلُوًّا كَبِيرًا ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... وَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا ... [illegible]

... [illegible] ... وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَصَبًا ... [illegible]

وَمَهِّلْنِي ... [illegible] ... وَنَفِّسْنِي ... [illegible]

... [illegible] ... وَأَقِلْنِي عَثْرَتِي ... [illegible]

... [illegible] ... وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بِبَلَاءٍ عَلَى أَثَرِ بَلَاءٍ ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... وَقِلَّةَ حِيلَتِي ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... را در دلها [illegible]

[illegible] از غضب و خشم تو [illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست [illegible]

[illegible] از غضب تو [illegible]

[illegible] و استجیر بک [illegible] از غضب تو و خشم تو

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible] و اسئلک [illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

[illegible] و استهدیک و طلب [illegible] هدایت [illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

[illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

[illegible] و طلب [illegible] صل علی محمد و آله درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

و استکفیک و طلب کفایت [illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست

بر محمد و آل او [illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

و استغفرک [illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او و اعصمنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صل علی محمد و آله [illegible] درود فرست بر محمد و آل او [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible] وفضل ذلك

[illegible] کدام [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا ارحم الراحمین [illegible] ربنا الله [illegible]

[illegible]

[illegible] وصلی الله علی محمد وآله [illegible]

[illegible]

[illegible]

که برای [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

آنان [illegible]

[illegible]

[illegible] ذراع [illegible]

[illegible] ذراع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولایه

[illegible]

[illegible] گفت [illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و کان [illegible]

[illegible] ۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الملائکه [illegible] وارده [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible] وبا بر نفعهای [illegible] تفرقت فيها السطوا

[illegible] دوام دران او [illegible] تا بگوید برای [illegible]

[illegible] توحید [illegible] توحید و [illegible] الیه

[illegible] شناخت [illegible] و [illegible]

[illegible] وقد فرحنا الیه [illegible] و [illegible] کرد [illegible] بسجده درگاه [illegible]

[illegible] با استعانت بود [illegible] تا الیه [illegible]

[illegible] المجمع [illegible]

[illegible] الطاف [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] الملک [illegible] اکبر [illegible]

[illegible] و [illegible] الطیبه [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] استعجال [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] واحصی

[illegible]

[illegible]

[illegible] اقتطع

[illegible] ما [illegible]

الحاق [illegible]

ان [illegible] وحده [illegible]

[illegible] انظار [illegible] برای حضور [illegible]

[illegible] انا [illegible]

[illegible] فیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فلکت [illegible]

[illegible] حضوص [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضکم [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] خلقت [illegible]

[illegible] خلقت [illegible]

[illegible] خلقت [illegible]

[illegible] خلقت [illegible]

عالیجهید

... که بعض احفاظ شاعر است اینست معنی ... عالی مقدار است انور نگی

... بسیار از ستمکشان که حق و ظلم کرده را به ساطت و لبیب و مصاحب و استغاث کیده

... ترا مصائب و شتابید و مضطرب ساخت و بر با خود برای دام صید گاه خود را که مرا بکام

تقصد رعایته و مرکل بود دیرا من به سبب رعایت او را جنه جیبه بر من کاشتان بخشش طراوت او

اصا ... التبیع لطریقه و مستور شد و مخفی کرد بطریق معنی شد زده دیدها جای آن صید که از

که پنهان شود بها حال مراد است که پنهان مخشد ترا مکر و حیله و در حق من باشد ده که کمین کند جای صید

استظاراً از جهت انتظار کنید او را نمیباشد الغرضیه برای دیدن و دید شاودوده زرت لغرضیه سالک

او اعضاء او دولام ترا اعتصامات با جانا عقیلات و احتمال معنی دیده بیرون و عمو دا ... از مکر

جلها معنیه بعظیمها شاتیرا الملین اظهار مکرده با مکیدن مرده دلی خود را و بنظر به علی ... و کما

می کند بر با سخن خبطی کرده کلوی او بند سنان است دو دو حق من و احتمال میرود که از انتظار بود یعنی بکشد بر با

سبت عقلار و زرشت ها و حق من فکر ... برد و ... با الحاق سود حق ... که

برکت و ... بسیار ... ولعله ... مراتب علو و ... که اصلا ... و ...

و احکام و ... که ناحصار را سالها دراز ... و حل ... باطن جهور

و ... ما انطوی علیه و صفات و جدا ... که ... از ... و ... باطنا دکشیده

برکه احفظ ... از او احفظ ... الاثم ... ترا ... در سر ... او ... اخفی ...

و کوه ... که ... صید ... با ... کوه ... که ... بود ... و ... حرکه جای که در این

جاه خود و کشتن جاه کس و ... ترا ... و ... او در محل هلاک کرد ... و احکام

میبرد که ... او بود که پنهان کرد ... و ... ذات ... از ... ترا ... او ... ما ... جید

استطاره ... بیکار ... سند ... کرد ... و ... و در نظر ... ذلیل کرده ... جای که

درحالیه

می بود که ... که دان ... شید و ... که ...

امود ... اکر ... جاب ترمن بود ما حکل بیا ...

از مصائب ... و ... جاب بسیار از ... و ... در حق من سبب ... دره

فرموده بودی ... بعضیه که بحقیق اشاید سبب من غضب و اندوه ... بوا

اندوه می شاید و دو کلوی او بند میکرد ... بغیظ و در کلوی ... او ... و ...

من سبب ... که در حق من ... بوده با ... که ... او ... که ... بود از جانب

من و ... با حال ... و ... و ... و با ... و ...

بحکمایه و تملق و ملایمت کرده ... زبان ... بود تمام ... از ... و ...

سوم و ... و ... و ... مرا ... و ... از نمها و ...

و مراد از آن طعنات یعنی طعن زده مرا تهمت ... با ... خود ... و حال ...

و ... عرضا ... کرد ... عاسد ... مرا ... و ... و مراد از ...

و شرف و ... و ... بن ... و ... خیر و فلاده ساخت مرا

و در کردن ... و ... که قابل بود در ... خود ... بود ...

احسان ... کردن ... و ... و ... و ... و ... دل ... و ... برد ما ... جای

خود و ... و ... کرده مرا ... که او ... بود و با ... و ... با ... با استغاث

و مصاحب ... اعاده ... کم ... که ... جاب ترا ... سود من ... در حالیکه

استغاثه ... جانب تو و طلب میکردم عوث ... از تو ... عیاذ ... و ... ناده ...

... سید و ... مرا ... فاما ... من ... کرد ... و ...

درحالیکه اعتماد کننده بودم ... بوا ... و در ... تو ... ما ... در حالیکه ... ما ... اکر ...

[illegible] بر سا

[illegible] کسکه جناب بر جاه بر داسعی [illegible] عنایت داده قو بر نفع

[illegible] داده نماید ولا یفرغ من تجال الاستعمال انتصادا و [illegible]

[illegible] ورده باشد موجب بکمال محل انتقام شد جناب بر محققی بر تا بسر مقید و دیگر بر حفظ

[illegible] نمیرا از حرم و معتاد و تجنب نماید تو و با سبب [illegible] با صاحب وضع فقد [illegible]

[illegible] نما عدی بر قدرت و لا حاصل تخت تا توانستم باشد در حفظ و حاجت ساز در هم جناب بر کراه

[illegible] دیگر بر تحاب نکر نعلیمتها و جز بسیار از بر جای نکروه داد [illegible] بر سر ما یکتنو تا

بیامان عزم و احدث با جال ساز مد و جناب تو هر جا شتی انقاد از سر بر یا از دلی و [illegible]

[illegible] چند مراد بر کر با دا [illegible] دو در ده و دانی دو عرفه نما بیا اظهار [illegible] جر دو اول

اظهار وضع بکر دعا و مصالبه [illegible] بود و [illegible] باشد از نظر [illegible] مجلسی [illegible]

بود نما تا بر عاکر قطرات با [illegible] بر بر سیار باشد و جناب تو [illegible] از سر بر جات و [illegible]

تا بنا ثبات با دایند بود و اقرار [illegible] مراحم و [illegible] بود و [illegible] و جز بسیار از حلید

و حقی بر بر زمود عی انقاد ابر بر وعافیه [illegible] و جز بسیار از شد در بر [illegible] وا [illegible]

الخلاق [illegible] و جز بسیار [illegible] چند کار [illegible] بر [illegible] و [illegible] با غنیظ و [illegible]

داشتند بر بر باحسدی بر [illegible] و حفی کر توبر داده بود [illegible] و جناب تو [illegible]

فرمودی و [illegible] بودی وعوالیه کر تا بر [illegible] و جز بسیار از [illegible] چند کر

احاط با طرافند و جوانب بر بر ده بود [illegible] و دفع و دفع فرمودی انقاد و دیگر [illegible] حسن حقیقت

و جلسیار از کان [illegible] کر داشتی جناب تو [illegible] و [illegible]

کر حقوق فرمودها از کان [illegible] داند [illegible] از من دفع [illegible]

[illegible] عمل فرمودی محقق بودی [illegible] دان [illegible] و جز بسیار [illegible] کر داشتی [illegible] فرمودی

وعزم داد

و عو [illegible]

و فا فر کر قتا [illegible] و لی فرقه [illegible] بود با [illegible] و [illegible]

و جا محمد دا [illegible] مقصول العزم [illegible] اظهورات زیرا کر سلطنت [illegible]

و حکایت کر حقیقه [illegible] بود و علید [illegible] از اینجا [illegible] سیادات [illegible]

بر حقی بکر [illegible] کُلّ ذٰلِکَ [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] از وجه انعام و لطف [illegible] بوجاد [illegible]

دو در [illegible] انعا حاصل [illegible] و [illegible] که و [illegible]

[illegible] باو [illegible] اقاده بودم [illegible] بودم [illegible]

[illegible] منع بکرد جناب [illegible] بر [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] جناب [illegible]

بر فرمودی [illegible] خودی [illegible] و [illegible] بوده [illegible]

وَلا تجِدَنَّ ذٰلِکَ و [illegible] از [illegible]

[illegible] جناب تو لا تسئل [illegible] سوال کرده [illegible] تو و لقد [illegible]

و [illegible] کرده [illegible] طالب [illegible] بر [illegible] و [illegible]

هر کار [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]

بر جو [illegible] باشد [illegible]

[illegible] جناب بود و [illegible] شود کرده [illegible]

[illegible] فاستجمع [illegible] وسوال [illegible]

[illegible] فما کذبت [illegible] سوال [illegible]

[illegible] آیت [illegible] —

و دادی [illegible] جناب [illegible]
جر از عطای تو [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] بکر وزود دهش و بلا کشی مجربات [illegible] وعظیما جودعوکه ورد

[illegible] وحال آنکه مقام این بود که منا ذه حدود تو تجاوز ننوم وعقلة عن وجیلك

[illegible] از نقایل ودراوسنا ازبتدید ترطلة انکه بر برای نعت سیاس مجیار انجای بسوی

[illegible] از صاحب حقوق که هرگز مقلوب نمیبود وذعا انة لا تجعل وصاحب علی کم شناء

[illegible] در معترف بتعاصیا هذا مقام من اعترف بسبغ النعم این جای کسیست که اعتراف و اقرار کند

نعمة وقابلها بالتقصیر ومقابله نموده است نعمتها ساعنر ومعاصرا بکفران و ذکر با تقصیر و عصیان

ولفظ هذا اشارت است بمقام کفتکوی حضرة با جناب احدیت جل شانه و مراد از لفظ من نفس شریف اوست

و عرض نمایانست که اقرار کند در بسیاری نعم مراد از حضرة منعم حقیقی جل وعلی و اعتراف نمودن بنقصان

خود و مکافات کرده و معنی جزئیست بود چنانکه این موضع فرمود همچه معافات کرده باید بنده کاعتراف کند بسبوغ

و اقرار کند بکثرت معصیت و تقصیر در طاعت وشهد علی نفسه بالتضییع و گواهی داده باشد در حق نفس خود

بتضییع عمر در بطالت و معصیت بمعنی ضمنا از طاعت و عبادت اللهم منا وما خیبة اتقرب الیك

پس بعد و شیکر من متقرب میشوم تا سعی کردم برد و کاه عزت تو و بر بساط کاه قرب و دولت تو بالمحمدیة الرفیعة

یعنی ذات مقدس حضرة محمد مصطفی که شان او از هر شان و بعزات و بالا برای مصاحبت با شیت با التفات

ولفظ محمدیه منصرف عجز وقت و تقدیر بالملة المحمدیه بالنزلة المحمدیه و چنین تقدیر میشود بسید الله فرزندان

والعلویة البیضاء و بجهت منزلت حضرت علی بن ابی طالب که از عالیات و علوی و روشن و واضحیات کالشمس فی

النهار و احتمال میرود که صفت ذات مقدس بوده فاتوجه بهما الیك بحیا و توجه میشوم بسوی درگاه تو وسلطنت او

دوستی و پا بمکان شان صاحب با سعادت ابشعا انه تعبید بهما که پناه دهی بر من شر کفا و کذا از

جهت و چنین و تمام کذا و کذا ذکر نمایات اما ذر شر که بر جای ما حود و مطرد است یا بشد قصد کند و نام

فان ذلك لا یتعاظمك برعد و دیگر از امر شمول نیست نشاید و نا و ساری جناب تو نبد و بخیلك در و دفتر

ملاحظه

ولا [illegible]

توجه مقدوت کلمات [illegible] است که بنیکنها ذیر او دوقت حاجات [illegible]

وحواجی نمایند برهر جزئی معقود و فوائد بود و ضعف کلمات [illegible]

کلمات سطات بهر معقود فلهذا یجعل بکار نزای وعقا وغیر وسعیره وکیفای نیز جزو [illegible]

ودعا میة تبقیك و اذ دانرة و عبد مستوجب تو بر تو ما اتخذنه سلما انقدو [illegible]

وانعطم تو نیز بر تو نعمت و بلا عرج پس لطف و تحولك که عرج کم و بلا در بلند فردای تا مزیم [illegible]

چه دعاهای اهل بلا و تا او مزیت حمی او جهت حاجز بر ده است وقضوان من الله اکبر و دعای ای سبب مقرما

وامنه بر محض فضلك و این کردم مان و بیان با با استعانت از عذاب و تعذیب تو و بلغ در حد موضع احکام

بنیه و استعانت و مصاحبه داده یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین بخشندگان

وکان من دعائه علیه السلام الرجبیه و بود مجموعهای حاجی سید الساجدین علیه السلام در وقت حرف ما را دا سبقة

تحفه به کرحالات ذعا است قرات اول رجب دعا عقب سوره تفرع بعد جبل بجما اقبال نیز اسکا

و انبیاء او دو شرح دعای سمات و در توجه و سلاحها را بیا اورده ام و مخوا هم که این کتاب ختم باشد از اینها

اما رجب و اوانست که بهشت دستهای مطلوب شان کند و این نوع اشارات است بر انکه منزلة و را اعضو دو

معتنی بجود کان ندادم کرد و کف دستها و دامجا بیا تمان احسان تو بیز ساز تم یاد و نظر خاص تو

کاه اختصاص و کرم یکی جو نادم ملکه از خجالت دست بجود مکنم و سر مذلت بزیر لباس حقا رتی کم

برا اگر جز یکه دستها و بر بیغ عزد دست باشد کرده ام و بسی که بس نهاد دخود ساده ام بجا یاد

دل ما رغبت و ان بیز کردن دو کف دستهای مطلوب شان را اهل اشارات دو اینجا و زی فرموده

و او انست که عطا و سنا او ب طال العمار و ادر فضای بیچهها اعمال لو کرده ام و چنیم اسید

حسن ظن بر احسان و کرم تو انکرده ام و اما مضرع و ان عبا و تمنا دم کف داد دنا کشتنا در دعا بغیر

دانست و جب و حال آنکه حکم انگشتنا بجای انسان بود و بکمه در این انسه که چون صاحب مصیبت کاهی

[illegible]

[illegible] کر خداوندا غائم بیجا دوم ایا معطرفه کاسه [illegible] جب [illegible]

[illegible] بکر عندلیب خاطر را شاد دارم از جانب دلت نخواهد یا از جب و اما قبل

[illegible] نگذاشتن سیاه بر طرف زمین کاهی و طلبید ساختن [illegible] کما جانات [illegible]

[illegible] اجابات و اهل اشارات قبیح بوده اند [illegible] خداوندا [illegible]

[illegible] نداشتم [illegible] نگذاشتم [illegible] کس بر علیم [illegible]

اما [illegible] جز طلع از [illegible] سوای تو [illegible] و چون پروانه [illegible] شمع [illegible]

محبت تو کرده ام تا با قرب [illegible] سوختم و اما [illegible] کشیده [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] کرده [illegible] بر داشتن [illegible]

[illegible] خود [illegible] کر خداوندا [illegible] سیاه در درگاه تو [illegible]

[illegible] لطف [illegible] بر [illegible] و [illegible]

آورده ام [illegible] و [illegible] ذکر [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] کرم [illegible]

[illegible] دلداده [illegible]

هرچند تو [illegible] و [illegible] عصیان [illegible] کاری [illegible]

[illegible] دست [illegible] و [illegible] زدن [illegible] خود [illegible]

الحاح [illegible] در [illegible] دست [illegible]

[illegible] دست [illegible] در [illegible] و اما [illegible]

در دست [illegible] کرد [illegible] بوده اند [illegible]

آنان [illegible] و اما [illegible] بوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] در [illegible] سیاه [illegible]

خطاب کند که ای [illegible] بر [illegible] کار خود [illegible] و از [illegible]

[illegible] که از [illegible] اکنون بیا [illegible] خود را [illegible]

[illegible] و [illegible] رحمت [illegible]

تا [illegible] در [illegible] کرد [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible] در دست [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] است [illegible]

[illegible] درگاه حضرت خداوندی [illegible] خود [illegible]

[illegible] که [illegible] خود از درگاه رحمت [illegible]

[illegible] در [illegible]

خود [illegible] که از [illegible] بوده [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] خود [illegible] درگاه [illegible]

[illegible] از راه [illegible] ام [illegible]

[illegible] ام [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible]

از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] و سلام [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] بوده است اللهم صل [illegible] وجنبت فیها [illegible] جد سید [illegible]

[illegible] در قرآن [illegible] وبشر [illegible] عبادک [illegible] بان بندگان خود را [illegible]

[illegible] یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم [illegible] بندگان من [illegible] که اسراف کرده اند [illegible]

[illegible] از [illegible] که جناب [illegible] انسان [illegible] از طاعات [illegible]

[illegible] لا تقنطوا من رحمة الله [illegible] ان الله یغفر الذنوب جمیعا

[illegible] گناهان [illegible] است که امید [illegible]

این آیات [illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام [illegible] جناب فاطمة الزهرا علیها السلام [illegible]

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] است یا عبادی الذین [illegible] اسرفوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احصاه [illegible]

[illegible] فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استطاع الیه [illegible]

[illegible]

[illegible] از جناب [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولا فی السماء [illegible]

[illegible] در قرآن [illegible]

مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... یعنی جا انها از جزمی ... بجز ... و ماده ... است و ...

(کرده است)
... است از آنجمله است در ... المحققین در کتاب توحید از حضرت امام جعفر صادق و مفضل ...

کرده اسما حیدرا ... حروف ... اسما ... چهار جزء ... نام ...

... اظهار ... از انها ... احتیاج خلق ... و مجوب ... بجز ... از علم ...

... نام مکنون مخزون ... اسما ظاهره چهار رکن ... دوازده ...

... هر رکنی از انها ... نام ... منسوب باشند ... گردیده ... عبادت الرحمن

الرحیم الملک القدوس الخالق البارئ المصور و هکذا ... نام ... از اسما الحسنی ...

... قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی ... که

... هزار نام هست ... و هزار ... از انها ...

و ملائکه ... هزار ... و ... هزار ...

... از انها ... سعید نام از ...

... و ... است ...

... کتاب مصابیح ... اسما ...

و ... بر شکل ... از ... جلیل ...

... اکبر ... ادعوا ... و العزیز ... الکبیر ...

... اعظم هفتاد ... نام ... و ...

... که قرآن ... هفتاد ...

... قرآن ... سبعة احرف ...

... لغت قریش و لغت هذیل و لغت هوازن و لغت ... هفتاد ...

... کر اسم اعظم ... بر وجوه متعدده است که حاصل ... (معلق)

... بر ... شیخ ... بعد ... بعضی ... که ...

... کر ... اسما ... الحی ... القیوم ... جزء ...

اسم اعظم مذکور است ... اسم ... جند ... المحجب ...

... که ... حجاب ... عزت ... نور ... و ...

(و عظمت و کبریا)
استعانت و لعظمت ... ساخت ... و جلال ... است ...

خود ... صفات ... حجاب ... ذات ... حجاب ... خلاف ... است ...

... عزت و جلال ... ذات ... حجاب ... که ...

حجاب کشف کردند ... تجلی ... ذات ... ذات ... صفات و عظمت ذات ...

... بعضی ... است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة ...

لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره ... سبحات ...

... تنزیه و تقدیس ... کذب ... عظمت و جلال ...

کرده از حجب ... سبحات ... ما انتهی الیه بصره جمیع ... دقت ...

الحجب ... الرتبة العلویة ... احوال ...

و در ... لا تستطیع ... یا ... لا ... تستطیع ...

... استطاعت ... لا تستطیع صوتی ... صوت ...

استطاعت ... صوت ... خشیة ...

... الله ... خیر ... و ...

و ... و لکن ... ملک ... ملک ... الله ...

غائب

دی برد باز ناید عید و ملک با دشاهی بر تسلط قاهر بکه مهابت سزاوار

عفاو عفو مجتبا را بر آن عذاب و اجتنبا ان یکون ذلک لک و دوست بی حاشیه کرده

ترجیح هرگاه در امر پادشاهی را از عذاب بر جزیرا افزوده منزه شد تیر واقع صورت

عطا نکنا الهی اغفر بهاییه سلطنت و پادشاهی بنا بر عفو و عاجز و کثرات اما کثرة عذاب

جزی برای افزاید و متکفل آن دو پادشاهی و ملک تو دانه بر اینت ان تزید فیه طاعة المطیعین فانکم بغیر آن

در ناید شود دانی و ما نیر دارد طاعت کند کنان او تنقص منه معصیة المذنبین فالکرم کنه انان گناه

و ما در گناه کند کان فاذ حقوق بر بنا با کمالات مطیعان بر ملک تو جزی نیفزاید و گناه اهل گناه از پادشاهی

ملک نا شاهی تو دون کم من ماید و صفت کرم اچ از مهگان بر گرد تو بوده ام دره خلق و ملک تو

یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین مهربانان بر رحمت تو بندهٔ محیط بر همهٔ خواهد بود و تجاوز زمین و کبد از معاصی

یا ذا الجلال و الاکرام ای صاحب شان و رفیع و ذات منیع و ای صاحب کرم و عطا و بخشش و سخا و ... و تنزیه

انک انت التواب بدرستیکه جناب تو تو قبول کنا یعنی توبه تا بیان الرحیم بر اینت معاصی کنا را بخیل و عفو

اثبات بت دوستان را که محروم ذکر باد منتظر داری و کان خیر دعا

ساقط فی التضرع و الاستکانة و نوید از دعای جناب حضرة سید الساجدین در وقت تضرع و اظهار اختلا که

و صفت تضرع مذکور شد و استکانت مشتق است از سکون گویا مسکین ساکن شده است با صاحبش تا هر به خواهد

و تحلا کرد مشتق است گوید بر مغز انا خیب که این مسکین از قلب جلد بر کرده و عقل دا خانه شنیده اند الیهای

احدک سیار بگیم من جناب بزرگ از اصحاب و حفظ سیلی طرف و کانت الحوا ما اصل و قوی معبود حقیقی از بر ای کس

لا یغفره جزء تو عمل حسن صنعها که برخو صنع و کار دیگر تو نیز من نمیخواهد و نیزند صادقات دو رحمت

نمونه بر ما هدی ما تخیرنید تا سیار جزء تو و تسبیح نفعه الکلی و برسیاری بگوید بجای بر عفو و تجوز العطایا

عنایت در کرف بخشش و عطا کا توین بر و عمل ما تمکنینه بر تر و تجلیه در بار تو ما مسلسل بر تجیر کند

وادر

رانده دادی

بر بود که تعلیم باشد بعضا از جنب رحمت و اخیر کرده او بر را تقبیل داده و ما بعفت

و داد عادی بر نا ز دهنت تو متصل اصطفیت عیونی بر بخش که احسان عادی بر من بنده

شد و متنا ناده و بسیار ما یعجز عنه شکر با تقید بکرم عاجز و نادرسا می باشد از شدا بر عطایا

ملکوا لاحیا الکمالی و که مبنا احسان و بجی برای بود و حسب بر تو و سبوغ نعمالک علی و اکثر بسیار دعا کرد

مسوده بر من ما ند که در منقلات با لان ما تلقیا حالا و خلقی بر نسیم من جابات عطف من تو ففیا از دو بر کتاب

و حقت ساقوت شد که در بر حالا از در است و لا اوفی بر قصیر شد و ترسا آن و درین کناه خود م و الکنیل و سا حجا

تواند بد سا جابا نظر بینا اجتمعا تجد با لانظیا اسبابا فرمودی ای عطا من تبیکو و خوبد و و زمینی و در رفتن

تو مراین اوالی بکلفی الکفایة و در کار ما من هر بنید بجم کنا بت کشتا را که مستطیل من کرده ام تکودم و صرف

تجنه حسب البلا و صرف کرد مداد و برد و مها از من طالبها سبا و وزرها و ما و سخت یقینی و منع فرمودی عطای مالک

از من محصدود القضاء اما ر برای هر دو بر من بود از ان صادر کرده شود سبیما از کید محمله و ده و عودم تو کنه

بر ابرا از من منع فرمودی و کلفا منشی که اما بر نبید سید و حاصل شهوات که هضا نکردی بر من بحتیه بکوشد

از ان و کان بر من هنر بدان محکمه خفافر مودی در حق من بجز بکیه بیکو بود مرا تو ان الیفاق بود که ما بی فکر

جاهلیه بر بسیار از طلب عیب و سا ما عنه مقصر دقت بحی تحقیق داشتی که مرتبا فرمودی از او و گرد

شافیه و جه بسیار از حفت کثیره و اسعاا قدرت بها عیبی کرسکه فرحص تو آن حقت دید مرا و گرد صفت

کسینه و جه بسیار یا از خوبیها لک عیب کرد اما تو ما بنا اهلا شاد و من نر کو شاهد که اما نمودن آن انک

احبت تو عطا و نعمت بر من که ما حاجت فرمودی و بنا دو دی بنه لا صبطلا و تو حد حفظ شد و لا ابداه

کشتند و امور و هکاما د و روت ها نی جناب تو تا قلت عنا العیناد فلجه و اما فرمودی خود و ...

ما هنا هذه را یعنی هر وقت که از من لغزشی بر سد تو اکنی و از امثال ما فتند حال و تو بر

که کر ذنب با من بر لا تعلم یعلیه از در هنا نه میکنی کر بر من شده است تزید شکر برای دوستان خود آن

دعا ... [illegible] ... بیع و ثنا ارادت

... [illegible] یاد کردن حیثیت ثناتنک در وقتیکه سوال کرده ام جناب ترا و از تو طلبیده ام مطلب

... [illegible] و مدح ام جناب ترا که تو فرموده و ثنا ساخته پادشاهان دیگر حیثیت ارد تنک در و زمان

... مدت برابر سعادت تو بوده ام و دوری از حجله گاه بنده نواز ترا و دعا ام بجو حیث ...

... قیام دو هر اوقات جناب ترا دعای بنده ... و کون جمله بیان و لطایف

و اقسام ترا از مطلب ما من عطا کنی و تجشش جمله عرض و حق سابق از من و در حد حق تک ملکی

و اقسام من نعمتها ترا و بر من سابقه و سعه کرده و جنبار بخ کل شان بر من سابقه دو هر امر به کار دعا ...

و کل ز سابق برم کرده دو دو تو ما از اکان عمر من که ثنت عندی محمود بر جناب ترا و عفو من تو ده ...

ثنت و لاین جمله حسنی و صنعیل لطیف مرفوف و منع ذکر و از تو ذکر بنده من و بر کز عنایت کو عیب ...

دولان نیت که مکن نفس بسیار بکند تا رحمت اوقات عمر من حاذ من قلیانه و زمان من و ابجد تا کید ...

خدا بلیغ اوقات ... حکم بر سعادت حمد و خدا ترا ... و حقیقت الشکر و صاحب شکر و بر حاجت حمد ...

خدا که تو سلیع و ثنا لایق ... کرده و ... سبیل خوشنودی جناب ترا ... بحظ ...

بیان ... خفیه مرا از ختم ترا ... کعبت و مکان حرز من کرد و ابجا اساس ... حیث ...

المذاهب در وقتیکه عاجز بسیار ... کرد و احوال خود ... بفضل عزیز ... اکنند و ...

از الغرض بر ... عون ... بر شاهی تو ... و صبحه ... الکثر المقصر ...

هر اینه بر ... ملی کار ... بالقدر ... فضل ... کلو ...

بیان ... ما ... الکثر ... هر اینه ... بنگان ... المرکب

دعا و دعا ... فضل ... پادشاهان ... رب

... کو ... بر ... حیوان ...

... فا ... ما ... و قرب ... اهل التقوی ... که

لاین

لایقان صورت ... [illegible]

محمد از برای دست نامها ... الشا ... سوال ... جناب ترا ...

از ... و ... فلک برتیا ... بجا ... عیوب ...

سعادت ... عیب ... و ... قیام ... ترا ...

... وقت ... بر من ... مجلس ... و استقبال ...

جناب ترا ... دعا ... فانقطع الیک دعا ... برای ... و ...

سوار سعادت ... از گناهان ... ان گناهان ... و ... بلا ... و ...

و احاطت ... و احاطه ... جواب ... فکیف ... ساخت ...

فقطع الیک ان گناهان ... سعادت ... کار ... کنند

حجه گاه ... مل ... برای ... جنابا ... برای

معبر ... سنجر ... بناه ... طلب ... جناب ... تو ...

ای عفا و ... عالم ... بر ... عام ...

حال ... کار ... بر ... سبب ... جناب ترا ...

... بر ... و ... جامع ... ترا ... بر ... کار ...

من ... عز ... جناب ... سبب ... و ... ترا ...

علم ... گناهان ... حالت ...

و حالی در ... جناب ... بجهت سوار سعادت ...

الملک ... صنف ... ترا ...

از ... اولیا ... و ... اطلاعات ... و ...

و احتیاط ... جناب ... اعلای ... خدای ... سابق ...

[illegible] وارد [illegible]

[illegible] شان بالعوه و ارادت و تو پل همگی در بین و مقربت دادن طبیب نا و طاعات و سنن [illegible]

[illegible] و هذا و منن کن فتنجتنی [illegible] نکردی نفهمی و در سوادو ابسیار اختلال نا شایب و اقوال نا گفتنی جنده کرا [illegible]

[illegible] دری [illegible] و [illegible] و آن ملکوتی [illegible] و نکردی هلال و نا بود مرا سبب [illegible] جنده کرا از [illegible]

و لقطه او درهم و سبقت آدعوکه بجوام بن مکرو و مراکات عرض جناب تا نجتنی برا اجابت یکن مرا

و ان [illegible] و هر حد بود و امن کنند و ساهلکند [illegible] دو [illegible] و رام داعی

از خواهش [illegible] و سوال [illegible] جناب تا اکل [illegible] هر اجز کرد [illegible] از [illegible] خود و مطالب

و [illegible] و هر جا کرده بودم در حضرت [illegible] از عمر خود و [illegible] که

[illegible] نزد جناب [illegible] فلا ادعو [illegible] جز جناب تو

و [illegible] و [illegible] سواد [illegible] لبیک لبیک [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] واستعمال [illegible] نیز دلالت بر [illegible] کند [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] علیک و نطق

و [illegible] جناب [illegible] و کار خود [illegible] کند و [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] لا اذ [illegible]

از [illegible] باشد [illegible] معبود [illegible]

الاخرة والاولی از [illegible] و از [illegible] از [illegible]

و اشال [illegible] حساب و [illegible] روز [illegible]

[illegible] ان [illegible] انشاء [illegible]

[illegible] تا کا [illegible]

[illegible] از [illegible] تا [illegible]

مطالب باد [illegible]

[illegible] کنده است بر [illegible] خود المقرط که تقصیر کنده است و [illegible] است خود [illegible]

طاعات [illegible] کنده است [illegible] بهره و [illegible]

صرف [illegible] الایمان بین [illegible] کار [illegible] المقصر [illegible] است [illegible]

[illegible] المفضل [illegible] بین [illegible] کنند [illegible] از [illegible]

[illegible] طاعات [illegible] تحقق [illegible] اکر [illegible]

[illegible] است و [illegible] که [illegible] علی [illegible]

الراحمین [illegible] کنده کار [illegible]

و کان [illegible] الحاج علی [illegible] و [illegible] از دعا [illegible] جناب [illegible] علی [illegible]

الغلام [illegible] الحاج [illegible] خود [illegible] الحاح [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] است [illegible] روایات [illegible]

[illegible] طهارت [illegible] از [illegible] و [illegible]

از [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] فالح [illegible]

استجیب [illegible] از [illegible] امام [illegible] الحاح [illegible]

در حاجت خود [illegible] علی [illegible] الا [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] دعا و [illegible]

[illegible] و ملازمت [illegible] دعا [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] خود [illegible] ملازمت [illegible]

و [illegible] خود [illegible] و [illegible] خود [illegible] و [illegible] سوال [illegible]

برده باشد [illegible] از جمع

[illegible] مشغول [illegible] کند [illegible] تو فرض [illegible] درگاه او [illegible] لله [illegible] جمیع صفات کمال

[illegible] ثنای [illegible] صفوت [illegible] مصدر کرده [illegible] که بهر [illegible]

[illegible] ودرحال [illegible] وانواع [illegible] الزجاء [illegible] ان مسعود [illegible]

که متجمع صفات [illegible] ... الارض ولا فی السماء [illegible] ودر زمین و اطراف

[illegible] اسمان [illegible] وکیف [illegible] بهر جا [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] انت [illegible] لا [illegible] کیف لا [illegible] انت [illegible]

وجکونه حساب [illegible] ذات مقدس تو ساخته [illegible] او کیف [illegible]

[illegible] غایب شود از حساب تو [illegible] انت [illegible] حساب تو [illegible]

[illegible] او کیف یستطیع [illegible] که [illegible] شود از

[illegible] لا [illegible] الابد [illegible] او کیف [illegible]

[illegible] لا [illegible] که [illegible]

[illegible] ملک تو [illegible] الا [illegible] استطعتم

[illegible] اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان [illegible]

[illegible] سبحانک [illegible] علی [illegible]

[illegible] تو [illegible] اعلم [illegible] جناب تو [illegible]

[illegible] تو [illegible] وهو [illegible]

[illegible] تو [illegible] وهو [illegible] الا [illegible]

[illegible] سبحانک [illegible] لا [illegible]

[illegible] ساز [illegible] وکذب [illegible] کرده باشد [illegible]

[illegible]

ولن یستطیع [illegible] باشد [illegible] که او باشد [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] ولا [illegible] وهم [illegible] جناب تو [illegible]

من کذب [illegible] تکذیب کرده باشد [illegible] جناب تو ولا [illegible]

[illegible] جناب تو ولا [illegible] الدنیا [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سبحانک [illegible]

[illegible] جناب [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطنت پادشاهی تو [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] تو [illegible]

[illegible] التأثیرات [illegible] سبحانک [illegible]

علی جمیع [illegible] الوقت [illegible]

[illegible] جناب تو [illegible]

وکل [illegible] الوقت [illegible]

کل [illegible] الوقت [illegible]

صورت [illegible] الا [illegible]

وکل [illegible] موجودات [illegible]

[illegible] جناب تو [illegible] لا اله

الا انت [illegible] مسعود [illegible] سبحانک [illegible]

در استحقاق ربوبیت وعبودیت امنت [illegible]

وهم [illegible] اعضا وارکان [illegible] وصدقت رسلک [illegible]

دارد [illegible] لا نفرق بین احد من رسله [illegible]

[illegible] لا [illegible]

[illegible] بر [illegible] اصلا [illegible] و [illegible] ام کتاب [illegible]

با [illegible] از زمان سابق تا الآن و کثرت تجمل [illegible] و [illegible] شده‌ام

عبادت [illegible] باشد [illegible] عبادت کرده باشد

[illegible] جناب تو اللهم [illegible] علی [illegible] و امسی [illegible]

[illegible] در حالیکه [illegible] ام [illegible] از [illegible]

[illegible] اعتراف کنم [illegible] خود معترفا بخطایای [illegible]

[illegible] ام آیا [illegible] علی [illegible] بسبب گذشتن [illegible] بر نفس خود [illegible]

[illegible] داشته [illegible] ام [illegible] علی [illegible]

[illegible] و [illegible] حکم و علم [illegible]

[illegible] در [illegible] جنات [illegible]

سوال کنم جناب ترا [illegible] سوال [illegible] لا [illegible]

[illegible]

[illegible] و اعتدال [illegible] و قلبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوال [illegible] الاسل [illegible]

باشد [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] الدنیا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] الاجل [illegible]

[illegible]

[illegible] خود [illegible] و اعترف [illegible]

[illegible] سوال [illegible] کرده [illegible]

[illegible] جناب تو و لا [illegible]

از [illegible] و لا [illegible] الا [illegible] باشد [illegible] از [illegible]

[illegible] سوال الکنم [illegible]

[illegible] باستعانت [illegible]

جناب ترا [illegible] نام [illegible]

[illegible] جناب ترا [illegible] سوال الکنم جناب ترا [illegible]

صاحب [illegible] و استعانت [illegible]

[illegible] و لا [illegible]

و لا [illegible]

و ان [illegible]

کردم [illegible]

اشتغال [illegible] از [illegible] جناب تو [illegible]

خود را [illegible] باشد [illegible]

[illegible] در حالیکه [illegible]

[illegible] جناب تو [illegible]

از [illegible] و از حضرت تو [illegible]

و جناب تو [illegible] و جناب ترا امید دارم [illegible]

دعا [illegible] و [illegible]

و [illegible] از [illegible]

[illegible]

و [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

از [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible]

اعتماد بکلیم [illegible] استعین [illegible] استعانت [illegible] وجه [illegible] دوم ومعتقد

و [illegible] توکل و [illegible] کار [illegible] و [illegible] وکرم [illegible]

اعتماد بنماید [illegible] واز دعا جناب [illegible]

[illegible] در حال [illegible] بود [illegible] عبارت از کمال خضوع

و تواضع از برای [illegible] و اظهار [illegible] و انکسار [illegible] باشد [illegible] الاعتقاد [illegible] اهل عبا

است و افتقار [illegible] و [illegible] ما اشتد الصاق [illegible] خاک و [illegible]

جز [illegible] زمین و [illegible] زبان [illegible] اقرار [illegible] از ذلت

نفس خود و احتیاج او در [illegible] از ذنوب [illegible] سبحان و [illegible]

ان [illegible] الدعا [illegible] و الابتهال [illegible] حضور [illegible] و [illegible] طول

[illegible] عبادة عبادات [illegible] و اگر [illegible] انواع الطاعات [illegible]

و اجزا ان [illegible] و زکوة و جهاد و حج [illegible] تواضع و [illegible]

[illegible] مسکنت

و در [illegible] حضرت [illegible] ما [illegible] کریم [illegible]

[illegible] یا رب [illegible] کرد [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد [illegible] از [illegible]

از [illegible] صورت [illegible] ربنا [illegible]

[illegible] و [illegible] مرکز

[illegible] از [illegible] و انقطعت [illegible]

[illegible] فانا الامیر [illegible]

الرحمن [illegible] کرده اند [illegible] کرده [illegible]

از [illegible] [illegible] ولد [illegible] الحق [illegible] و [illegible] زوال [illegible]

[illegible] کم [illegible] از اراده [illegible] وقت [illegible]

جان [illegible] الذنوب [illegible] گناه کار [illegible]

[illegible] مرحقت [illegible] جند [illegible] علیک [illegible]

المستحقین [illegible] استحقاق [illegible]

[illegible] کدام [illegible] جرات [illegible]

[illegible] از کجا جرات [illegible] و [illegible] کدام [illegible]

باشد [illegible]

[illegible] محمد [illegible] برای [illegible]

[illegible] و [illegible] علی [illegible] احسان [illegible]

و [illegible] علی [illegible] العفو [illegible]

العفو [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] هم [illegible]

[illegible] دم [illegible] صنعت [illegible]

[illegible] شرط [illegible] برهم [illegible]

با [illegible] صفات [illegible] دم [illegible]

[illegible] و [illegible] جوارح [illegible]

با [illegible] و سکون [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] اذا انقطع [illegible]

[illegible] کرده [illegible] محو [illegible] شود

[illegible]

کن فیکون مثل آنکسیکه بحقیقت فراموش شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ای برود و کار ما سازد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منقول خواهد بود و قرائت آیة الکرسی [illegible] آیة الکرسی را و ظاهر آنست که [illegible] از جناب سید الساجدین

باشد در وقت [illegible] دعا [illegible] باشد که [illegible] تمام دعای [illegible]

[illegible] از کلام [illegible] از کلام [illegible]

کلام [illegible] باشد [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] روایت [illegible] علیه السلام [illegible] جابر [illegible]

[illegible] یا فارج الهم و یا کاشف الغم یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما

[illegible] یا احد یا صمد [illegible] لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد اعصمنی وطهرنی واذهب

[illegible] آیة الکرسی و المعوذتین [illegible] دلیل [illegible] آیة الکرسی

[illegible]

آیة الکرسی [illegible] آیة الکرسی [illegible]

از عبادات [illegible] آیة الکرسی [illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible]

در تعقیب [illegible] آیة الکرسی

[illegible] وهو العلی العظیم [illegible]

[illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible]

[illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible]

واما [illegible] روایت [illegible] علیه السلام [illegible] آیة الکرسی [illegible]

[illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible] آیة الکرسی [illegible]

[illegible]

که روایت [illegible] الحمد لله رب العالمین

[illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible]

[illegible]

[illegible] قل اعوذ برب الفلق [illegible] قل اعوذ برب الناس [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] میکائیل [illegible]

[illegible] قل اعوذ برب الفلق [illegible] قل اعوذ برب الناس [illegible]

[illegible]

[illegible] قل اعوذ برب الفلق [illegible]

[illegible] قل هو الله احد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلّما یخفی و نیز راستی با اعدا و حقوق با قریب کنند و لا القریب خافیا و نیز که گناه واقع

شد جز جناب تو تا خاک الجلال لعا لا کرامای صاحب جان و منبع دعا آ و کرم شبع اسألک علا سؤال المسکین

ای فقرا و نزع عملی نخیب بر حق قلیل بر کرد و دست دا شته باشی بر طاعت و بیان کل الحمیل اعمال کرده باشد که

و یقینا در حلیم از جناب تو اعتقاد دارم خفیفی بر کرمنفع سازی اثبات حیا ستیقن بحق الیقین کمیا که

جزم داشته باشد با جز لا زم اعتقاد و تیز جازم اثبات فی قضاء ذلک که در ضمیر تفرد دارم و جواز حکم کر

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد بعد از صلوات برای بر مشابهات دعوات و القنی مخافة الصدق تفتی و تنجز

قرنا و بکیر حقای معبود من ملاستی حاجت دار و ظاهر اضطراد باشد که ترا از دنیا مقصد که بر راستی در وقت

نیست تا بوقت مرا من محبه صادق باشم و صدوق نکریم با اضطراب که در وقت مرا دوری مقتضی وجع تر کی راستی کنم

اعتقاد صحیح داشته باشم در ما لایق بدین جهة شبیکی حاجت من بغیر تو اثبات از نوا بیا و عقابها و عقبات و دوحات

و لا تقطع من الدنیا ما حاجتی و بر جسم سازد او در بای دنیا احتیاج از مقصد الوده دنیا بانم با تر خود ما محتاج هر احیا

تا بدان احتیاج بیم ترسانم و اجعل فیما عندک و تحقیق بکرمان دوا بجه تر دهشا زکرامات و دو حاجت عالیا

خواهش مل نشر ثم الی العیاذ که در حالیکه مشغول باشم تری ملاقات جز احسانی خود با ملاقات در وستان تر باعر

از دقایق کنی تمام باشد و تعقب با ستیقن التوکل علیک و تجز از جانب تر راستی توکل دار بر جناب تو خطا فرادی کری

ما بکنم کارهای بجانب تو بکندا ر با راز اثر که در روی صدق بود و اثبات ان در اعمال و اقوال و حرکات و سکنات من

معلوم است انسالک سؤال المسکین جناب تو از تر خیر کتاب از توکل کتابتی که نوشته باشد بمقتضیکم تو احاطه بر جرای کرد در

دلوح محفوظ ثبت شده اکنون در خوی حاجت سازی ما عود بک و جای برم بجناب تو در نیز ترکتاب خود خط

از تر کتابتی که نوشته باشد صحنا اثر در دهر با جناب بدان که در الواح صادره تقدیر رسم باشد جاه بیم تیز از نها که

در حقیر جاری کرده نشاستکدک حرم با لعافیة الیک سؤال المسکین تا ای مقاود و ترس عبادت کنند که از بجای تو بیخ

انها باکرم عبادت تر کشا النیر حاجت و ترسانند از عقاب تر بر عبادت تو با شیعه ما کرامات کن تحفة مانند آن

و حیا ذکر الخیر بعد ذلک و سؤال بیانم از عبادت تا غایة کرد نشان و اعتقاد کا بشا زحال خصوص رضای جناب تو

وبقین

وبقین الذی کلتنی علیک و سؤال بکنم تر ا یقین در اعتقاد ... باکرز توکل کنند برجناب تو حاجت و توکل الکمل

علیک و سؤال بکنم تر ا توکل کرده بر جناب تو متسل توکل نشان امورها بر تر الکفر اجعل تحقیق مقام و فا بکرم

سیل مراطلبات و نظرها از شبهات تحقیق شیکی در مسند و بر سر سبب باز توسل و غنیت او ایا ... کرما سند خواهش

در مستغنا تر خشا تک و مسئلت ازما و تحقیق و ثوق دار برما تسل غنیت اولیا که ما تحقیق در مستانه

و استعمل بتوفیقک مر تو کل و عمل از ما مراد کرمان برای ماحرد و اسوه که باشد صحا سید داشته باشد قلا علا کرد نکر

لا اتکل ضعیفا تکلم امر من بلا بر بهما باشد ما مسعود جاری بر تو محتاج الحاجات خلقیا ز جهة خوشنود کر

کنها رحمانی من تو با کرم تر خفی احد نعمتک طاعات تر ما بر ... الکرم ما و حلیم تا جر اعتبا حاجت

و کار من فاغفر فیها یتحقیق برحمتک و تعظیم از دمان دعیب و خواهش از گسستی ما را کمتر و ملاقات محتاج دیگر بجبریخ

دیگر بتمام و اطلب فیها عند یک و ظاهر سازی حقا و تن در عمان عمرها کر با مخفی برسد مر اصله و جاد و تحقیق

فیها حجتی و تعبین عز تا در علاز دلیل و کوامر او کفایت فیما حسبی عبایه کرامت فرما و دلیل بدنی و ما برود

حاجت نزد رب الکم جلاد ما تر احجج هر کس ما قطاع شد بود که تعیین برای ادشا طاعت او و جایگاه

عطیه جز تر بر سر عیر تر با شد اکنون هر کس بی حظ ... جز حضرت تو بطلا و این بکسی ... مستحب

بر یحقیق و راستی بود در هر حال سیدی صباح را فانت فیحقی و حال اکثر جناب تو محل عبادت بدا و رحمانیت دا کشاکر

منت لا نفنیة الا سؤالک فیها در کارهای و حیرت دار او بر دمشقه و طلبی بجز بری طلب عبادا و بر ما فاغفرلی بر کرم خدا

برای من حجرها بجهت و حیر بها سعدا با برای عاقبته از جسب عاقبت داش کار ما فاو تحقیق و حاجت ده ما برای عقائد

مرتبه علیا الفتن انکه اساز خدای تنها ما تند ما اجل و مرزند کا زو ما تر در فتر حج فتوحات بعض طرفه

ز بیا کر جای برد نقا احتیاز حیز با بر خوش از بلاها و از فقها با جده در صنیاهات که اکمل نفسش کا سعتین

الذهب و الفضة بالنار و هم تر ازا فتا باشد تا الر را بخا صبیا و استاز جلد تر بوده است و تبلوکم بالشر و الخیر

فتنة و دنیا تحاز حضرت تو تجربه تر بوده و شود لهذا احضرته از حضارت تنها استفاده بجز ما حسب که از انشا

معاف تود و دو صمتیا از ان اشت دو خطاب تیج البلاد کرده و بر کنا اعوذ بک من الفقر احتیاب تر بود که تکو

اجابت [illegible] صلوات النبی [illegible] که صلوات [illegible] دعا [illegible]

و دعا علیٰ [illegible] اموالکم و اولادکم فتنة و مراد از آن دعای دیگران [illegible] اموالکم و اولادکم [illegible]

که [illegible] بر عکس باشد چون [illegible] صاحب باشد از [illegible] مطلعات آنان [illegible] صلوات [illegible]

و امثال آن بر محمد و آل محمد که مستجاب باشد دعای [illegible] یا ارحم الراحمین ای [illegible]

و مهربان [illegible] محمد [illegible]

[illegible] و اخبار [illegible] که [illegible]

[illegible] صفات [illegible] ظاهره و باطنه و از [illegible] صحیفه سید الساجدین

دعا و صلوات از جهت [illegible] اجابت دعوات [illegible] صلوات [illegible] اول دعا و [illegible] مستجاب [illegible]

[illegible] صلوات [illegible] و صلوات [illegible] و وسط [illegible]

[illegible] صحیفه شرح [illegible] صحیفه [illegible] امام سجاد [illegible]

[illegible] دعا [illegible] امام سجاد [illegible] صلوات [illegible] شرح

[illegible] دعای [illegible] سید الساجدین [illegible] روز هفته

[illegible] امام سجاد [illegible] روز [illegible] هر روز [illegible]

اهل [illegible] یوم الاحد [illegible] روز [illegible] یوم الاثنین و [illegible] یوم الثلثاء و روز

چهارشنبه یوم الاربعاء و روز [illegible] یوم الخمیس و روز [illegible] یوم [illegible]

که اول ایام الاسبوع روز شنبه است [illegible] نقل از حضرت [illegible] که [illegible] اجابت

[illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] روز یکشنبه [illegible] چهارشنبه [illegible]

و روز دوشنبه [illegible] روز سه‌شنبه [illegible] روز چهارشنبه و پنجشنبه [illegible]

و در روز پنجشنبه [illegible] روز جمعه [illegible] ساعات روز جمعه [illegible]

و در [illegible] که [illegible] روز یکشنبه و دوشنبه [illegible]

و در روز [illegible]

و در روز [illegible] روز چهارشنبه [illegible]

نباتات و حیوانات [illegible] زمین [illegible]

آب که [illegible] و [illegible] روز [illegible]

و خلق کرد [illegible] در روز پنجشنبه و خلق [illegible] در روز جمعه آفتاب و ماه و ستارگان [illegible]

[illegible] ساعتی [illegible] روز جمعه [illegible] ساعات [illegible]

[illegible] دعوات و اختلاف کرده‌اند در [illegible] روزهای هفته [illegible]

شنبه و [illegible] یوم الاحد [illegible] یوم الاثنین [illegible] یوم الثلثاء [illegible] یوم الاربعاء [illegible]

[illegible] یوم الجمعة [illegible]

[illegible] الثلثاء [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] و معرفت [illegible]

استعانت [illegible] الدعاء [illegible]

[illegible]

[illegible] و لا [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

و [illegible] و لا [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible] بیوم [illegible]

[illegible] بوده‌اند وَاغْتَنَمُوا الحِيَلَ فَاجْعَلْنَا و مراد از حیل باد نیاوت با محسادث باراد ازان

انبیا و انه معصومین علیهم السلام اراده اندکه ازین جانب غیوب است [illegible] که ازحیل النبی در حیات

حضرات اموات و عودة الوفاد مستقیم شاهی [illegible] بجناب تو [illegible] سطلیم [illegible] و بنا شاه [illegible]

[illegible] برکتا یا قالقیض [illegible] صاحب که نسل ازمانشیان که صاحب حضرات النبراز کیکه [illegible]

[illegible] وای صاحب جز شود عا از طبقات دکامات معین جامع تر رود دا من [illegible] از بنده خود

[illegible] کرده باشد وازان نادم شود و جا [illegible] رضوان حضرت سجاد و جناب [illegible] و حریبا یات [illegible]

[illegible] کرمنقا فرموده است وَرَضِيتُ [illegible] و [illegible] از ذکر [illegible] عالمان [illegible]

[illegible] حمزه ثابت است و ابن [illegible] الذین سعیدوا تا انجا که فرموده استا [illegible] کرده

[illegible] خاص کذا دیکیا [illegible] عالیات معترفه که رضوانات دعا ودر [illegible] و العدد [illegible]

از مرد و سه بر نیز بود یا از مرد و سه که از من [illegible] و بعد که این بود [illegible] و مراد از [illegible]

و در صدد و احتمال میرود که در لفظ مترادف باشد یا اول بجای خود بود و [illegible] بغیر یا اول [illegible]

و جمیع و قصاص و شاهد و دین و امور واضح [illegible] و [illegible] الزمان و جناه [illegible] بجناب تو از [illegible]

و دوش [illegible] [illegible] باعزت تا عزیز [illegible] جنایت [illegible] از [illegible] داده [illegible]

[illegible] و اعتماد [illegible] لاعتقاد با بر تابراشیا اتراند با صاحب [illegible] انشان [illegible]

وَتَنَاوُلِ الْاِسْرَافِ و بناه ده مرا از بیابیه روی دادن و از بیم دو اعتدا اند و هیا از امور [illegible]

[illegible] و بالزمنی و [illegible] الذی و بناه ببرم من بجناب تو از [illegible] عزیز و احل [illegible]

قبل التاهب [illegible] نشده باشم برای [illegible] با کمر و صبیت [illegible] باشم [illegible] و مثال [illegible]

وَالعُدَّةِ و اماده شدن باشم [illegible] استعداد [illegible] که موت مرا [illegible] سازد [illegible]

[illegible] بوده باشد و امور داوین [illegible] کرده [illegible] باشند و مکروهات [illegible]

[illegible]

ودو جا از نفرانید عالمات وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ [illegible] قبل از ناده

وَاَیَادِ [illegible] و جناب تو از [illegible] و اه [illegible] و صلاح [illegible] فاسد [illegible]

الصَّلَاحِ برای [illegible] و ادوث صلاح حال منا از امور دینیه [illegible] وَالْاِصْلَاحِ ما [illegible]

[illegible] معنی طلب [illegible] جناب [illegible] و بنا از جناب تو معنی [illegible] که با [illegible]

[illegible] شان [illegible] وَلِمَا اَسْتَعِینُ و بجناب تو استعانات و [illegible] برای [illegible]

و [illegible] عمل [illegible] بیان [illegible] استعانات از اَنْجَاحُ [illegible] حاجت و [illegible] وَالْاِنْجَاحُ

[illegible] حاجت [illegible] و [illegible] و [illegible] و سائکم [illegible]

وقت حاجت و محتمدی از [illegible] و [illegible] و [illegible] حاجت برای [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] و [illegible] وشامل [illegible] سلامت [illegible] و [illegible] سلامت [illegible]

دفعها از اوقات از ملامت [illegible] وَاَعُوذُ بِكَ و بناه میبرم بجناب تو [illegible] و [illegible]

[illegible] هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ از [illegible] و [illegible] همزات [illegible]

وسوسه شیاطین [illegible] لمعنا از [illegible] مراد از شیاطین [illegible] که

از ادمیان [illegible] و [illegible] شیاطین است [illegible] اعوذ [illegible] از [illegible]

[illegible] بود [illegible] شیاطین است که خود [illegible] و اولاد [illegible]

[illegible] کرده و [illegible] احادیث [illegible] از مطالب خود [illegible] که [illegible]

هر [illegible] اولاد ادم که [illegible] و [illegible] جواب [illegible] که [illegible] ادم [illegible]

حدیث [illegible] که در [illegible] سلطان [illegible] و [illegible] در [illegible] برای اغوای [illegible]

حضرت [illegible] و [illegible] و احتمال میرود که مراد از شیاطین [illegible] باشد [illegible]

سلطان از اولاد ادم که صفات ذمیمه شیطانیه [illegible] و بنای [illegible] و [illegible]

[illegible] از ستم پادشاهان دیگر و طول وجود خیر و تفضل و بذل زنا و بر سند [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] جامه [illegible] ات و اعلان انسان [illegible] فاکفتو کفتم

[illegible] مقدار [illegible] جای [illegible] اکر [illegible] سبب [illegible] استعمال اطاعات و اکر [illegible]

[illegible] واجب [illegible] از [illegible] اشکال [illegible] و [illegible]

[illegible] جناب [illegible] و [illegible] باشد از [illegible] حاضر [illegible] کرد دران [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] در [illegible] و [illegible] و قوی و [illegible] ازین کرباینها

[illegible] ما بدر لفظ [illegible] اطلاق [illegible] باقوال [illegible] کلمه [illegible] در [illegible] و کا هی اجابت [illegible]

[illegible] کویند توسعا المجاز [illegible] احتمال [illegible] در لفظ [illegible] باشند با اطلاق [illegible] در بعضی [illegible]

بعض فاحفظنی [illegible] و [illegible] مراد حفظ و حمایت [illegible] در حال [illegible] و قوی و [illegible]

[illegible] و ظاهر [illegible] باشد [illegible] در حال [illegible] کرامت که اینکس [illegible] از [illegible] دفع سازد [illegible]

نوم و خواب [illegible] تا [illegible] تا از خود [illegible] و در حدیث [illegible] است [illegible] فلا [illegible]

ده [illegible] و [illegible] محافظت بنماید خصوصا [illegible] از خود [illegible] و بسیار [illegible] دعات که

اینکس [illegible] از خواب [illegible] با ذوق و [illegible] ساختن [illegible] و امثال [illegible]

بسیار [illegible] دعات فاستا [illegible] که جمیع صفات کمال [illegible] حافظا

[illegible] حافظ و حفظ و حمایت [illegible] محفوظ [illegible] دعا [illegible] سوال حفظ [illegible] اکر [illegible]

[illegible] اناد [illegible] مطلبند [illegible] حافظ [illegible] بود [illegible] جناب او [illegible] و حاجت [illegible]

طلبید و مکرات [illegible] جناب [illegible] حافظان [illegible] جای سوال [illegible] از [illegible]

فاستا [illegible] الراحمین و [illegible] مقدار [illegible] و [illegible] رحمت [illegible]

و بسیاری لطف و رحمت [illegible] سوال الحفظ [illegible] اللهم [illegible] مقدار [illegible] الیک [illegible]

و برا [illegible]

[illegible]

[illegible] ازین [illegible] الاخیار [illegible]

[illegible] باشند و [illegible] از [illegible] ساختن [illegible] تو با جا [illegible]

کناهان ذات زیرا که کناه [illegible] مغفور [illegible] دلالت میکند که [illegible] یغفران [illegible]

[illegible] اجماع کرده اند [illegible] که ترک [illegible] مغفورات و [illegible]

[illegible] مغفورات و [illegible] مغفور و [illegible] در غفران و علم [illegible]

ترک [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] انکار [illegible] واجبات [illegible] و [illegible] انکار [illegible]

[illegible] انکار [illegible] ابنیاء کرام و [illegible] انکار [illegible]

[illegible] انکار [illegible] ثواب و [illegible] باشد [illegible] انکار [illegible]

کناهان [illegible] از [illegible] و [illegible] دعا [illegible] برای [illegible]

[illegible] دعا و مطلب [illegible] الاجابة برای [illegible] اجابت دعا [illegible]

جه دعای [illegible] هرکاه از روی اخلاص [illegible] و در حدیث [illegible] است که در زمان [illegible]

[illegible] عابدی بود که برای [illegible] دعا میکرد [illegible] اجابت [illegible]

کرد [illegible] دعا میکرد و اجابت [illegible] و [illegible]

[illegible] و طلب [illegible] میکند [illegible] دعا [illegible]

تا او حال [illegible] دعای او [illegible] استجابت [illegible] و [illegible] میشود

که اخلاص سبب [illegible] اجابت دعاست [illegible] و [illegible] جناب [illegible]

[illegible] حافظ [illegible] جای [illegible] حافظ

[illegible] ستفال ... وَمَا اَتَاکُمُ الانابة از حب ... چیز و ثواب [illegible]
وصل از موجب ثواب جزیل و اجر جمیلات و مراد از طاعت دنیا جز عبادت که مادی
... باشد بر طاعت اهل سنت اعتباری ندارد و درود و صلوات اهل است که اگر کسی ... و مقام ابر ...
اخوان عبادت ... و افضل در سجود و ... کنند تا ... شود
... عبادت ... از ... تفضیل ... مرد ... ختم محمد مصطفی
... اول خلقت عالم ...
... از ... عالم و مراد آدم عالم ... اسا ات آدم ... مراد ...
... مسطورات که شخصی ... طواف ...
... آدم ... گفت ... مکر ... از ... ادمی ... مخلوق ... گفت ...
... از ... آدم ... سال ... حکیم ... خلقت عالم و اعلان
کرده ... محتاج ... الَّذِی لِاجْتِمَاع ...
... مراد از ... طاعت و دنیا ...
و اخبار از حضرت کردگار ... الفنا ... موجودات ... ما ...
معرفت باری ... لا ... سمی ... حیوان ... سازد
... مطلوب ...
... صاحب ... مکنات و ...
... جز ... صفات ... مراد از آن کشف ...
... محبت ... ذات ...
و معراجات ... و عدم ...

وعرام

شاهد ... ات وَاخِرَة و ختم دنیا و ... بِالْاِنْقِطَاع اِلَیْکَ ...
... کردن ... کار و مراد ... مطالب ...
ختم دنیا ... باختم ...
و ... الْفِقْرَة ...
... آت ... جانب ... کار ...
عاشقان ...
... معرفت ...
... ازو ... 		الحمد لله ... اول ...
ذات حضرت واجب الوجود است که احد ...
... مخلوقات ... السَّمٰوٰت وَالْاَرْض ...
... علم ... موجود ...
... حضرت ...
... موجودات ...
احتیاج ... خلقت ... موجودات ...
اطلاق ... موجودی سوای ذات واجب الوجود ...
... وَلَا ...
... محتاج ... احتیاج ...
... اطلاق ... عالم ... مخلوقات ...
... اطلاق ... آدم ...

و مکرر است ... [illegible]

بری حق قطاعات در ایجاد کلمات مخواستاست که انسان ملازمات [illegible]

از نشاد ذات وجودات و خود کفا شان علو ذات و معقولات لعقاب علم [illegible]

[illegible] دادا و حسنا اظهار زیادتی قوت و قدرت با هر خود کاه مطلقا انسان از هر مخلوق تفوق داد

[illegible] لاق نفسانا و حجاب حیدر کرار مظهر شاه صاحب کشفات و فاذا ذلک و لا اکبر و

[illegible] الاکبر و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و انت الکتاب المبین

[illegible] بایاته یظهر المضمر و در حوزه دعا و در محیط از تعبیر و مسلسلات حب دعای وجود و در وجود

[illegible] بصیر ذوقی وجود در و باشد بود ترجیح کار انکه کرد هستی حضرت جزء حب تجلیات مطلق

[illegible] معجز و کمر توجه کتاب مبین بوده مطلق کرده باشد با نظام با خبر بود حضور کم قبل از ذلک الا

[illegible] رسالات در الوهیت و حقیقت الحقیقیات و در خلافت و ترتیب کمال ما سوا از هر مخلوق [illegible]

[illegible] مخلوق تا بجا خود بالبصیره فکر نظام مرتبه الوصال تجرد و ثبت و بیاه حسن قدر و در کمالی و خال

ان کرد و صاحب ذات و محتاج حقیق در معقولیه و طبیعی هر احتیاج باین دانش با نمود صاحب [illegible]

بخ اید کمال الانسان کند و عاجز کرد بینات و با نهایت مخلوق عقل از ذلک و بر و مرتبه و طور [illegible]

و ذوات کائنات هر عجز قابلیه سفینه از نهاد و سعی معرفت صنعت و توصیف منتها او جل شانه معنی هر کا [illegible]

خاطر مخلوقات و صفات دقتها تا بید و با نیافتند و کمال و الا عجز و العقول و عاجز میکرد و عقلهای [illegible]

و مخلوقات ذرکان عجز کند که مذ قبیل از دو جهت از موضع عرفان و شناختنا و جل شانه جز مخلوق آینه سد

کرد هم ذات واجب الوجود کند سبحانک ما عرفناک حق معرفتک اراده و صفحه کمالات تجرد و راه از ما [illegible]

ساحت عزت بود چنانکه مولوی کند مساحت کردان ذهن جاه و کز اضعف المخاریق در زمین بوده [illegible]

حیاران و پادشاهان ذره الاعتقاد و الحقیقیه برای هیبت و ترس و خوف شاه و جه پادشاهان در حضرت پاد [illegible]

ذات الحقیقی شبل ذی نهایت چرا کران حکم بالاصالت و البتهما هیچ نتواند همراهی با خالق خود کند

و خلقی بر [illegible] و بار داد ان ذوات اشیا است حقیقه و مر [illegible]

تحقیقه برای ترس و خوف شاه و انعقاد کل مخلوق و معتقد و در خاندان جهان [illegible]

لتعظیمه چنانکه حضرت پیر بزرگوار او جل شانه جز هر بزرگ که ذوالجلالت او جل شانه حضرات بس بالجبیر

مرحضرت اشیا در عظمت و بقدر از امثال او بوده مقبل لحظه برای تحقیق و ترع اعمال [illegible]

مومنان ان امور ذکر نشانست که محتاج به بقیه و بودها شب ساختند مثل ذو کر فلان انبیاء [illegible]

تنبه کرده و در کنند شدن احوال اطلاع داد و مخلوقات و رسولان باشند و اگر کسی بکره که رجال انبیاء و [illegible]

جواب آنست که حصول علم از خطا و که کنشتند لازم است که انها چنین باشند و تخلف نکنند با [illegible]

مروادات شب بعقیان سابقین احتیاج ما نیز بایه محبوب بود تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض تا بنیه [illegible]

بنسبه جناب نبی بوده تن الانبیا ر سیان بعقیاس منوط است ما کس بروجه نکرده منقطع [illegible]

و رسولان و منجمله نایب دعا علوم به باشد مراد از علماء کرام محمد و نمود دکر و مشعر نقش احمد و بنی

که دعوای خلق و در اظهار باطاعات و ترغیب و زکات و دعوی در عالم انقطاع که سبق باشند مرا دو [illegible]

برا انقطاع نمود نکتها که بوده جز زود در جاند ما رات بر زبان حلقه ما نند کما ما ثبت و طبقات الکتب

واکر انقطاع نا زمان شده بود پس از احکام است کامله و مکرامه و در دوده او جل شانه علی رسوله پیغمبر او محمد

مصطفات و نسبت صلوات بازده ما نیز از اصحابه با دوام است و خیر از عظمت بزرگوار [illegible]

عبادت و سجاده و مراد از رسول حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و رسول مطلق است و هم صفوقا عجائب [illegible]

مناجات بارات حضور شاه دفع طلبیات سلام الله علیه لهذا انتخاب عباد محبت توجه صلاح و سلام [illegible]

اوقات شمالی که نایب ابنیه و حق ذاتا به جود و انقطاع و هم و هم در مایه الله هو الذی [illegible]

بنقه هذا که وجه ان و الامر و زمرا که در محبت است و مراد از اول انبیا اطلوع هم است با طلوع فتاب [illegible]

که چنین ادعه را در اول ده و صحبه از نماز صبح بخوانند صلاه در دو وقت مستحب با بخورد و از [illegible]

دعیم دانا خود دوز مرا امروز تحمل کا بر باید زما بشان وظعر [illegible] مطلوب

دوای فترات

در طیلات که بکردانا اول دوز عام برا صلاح ابکم برتب دو [illegible] با شعار [illegible]

بسیلاد دو سلاله صاحکان شوم و مخرط و عبادات ما کردم بر بعیادا که مشغول کردید بر دو امور دینی

[illegible] بهای بود ابجر صلاح دیده باشد برای انجاح و ساز و خاتم امور را بجز و وجه دفع معروف درما

[illegible] بود دیم او ابجر دران شیء حول نیست باشد و اعوذ بک و بناه بیم مرگ بین صفیت ما را

بجمله اخبر [illegible] بپیرا از خائب دوز که بر خدا بیا از ایام [illegible] آن کار اسباب آن مرسواد که

باعث خوف من شود و کاد سطره و خانه از زور سعادت نه جزع امری دوری [illegible] جمع [illegible]

[illegible] و منتهای [illegible] امری عارض گردد و جمع که باعث وجع درد ظاهر و باطنی شود

[illegible] انعقاد [illegible] شود که خائب داده در [illegible] اهل دنیا اول [illegible] باعث قطع شود ابجد و اول دوز

[illegible] متحقق شود و [illegible] بیان [illegible] ادا [illegible] کرده بجا روز

هر سرا [illegible] بوده [illegible] داده اند و جناب [illegible] استفاده [illegible]

که سر صفت [illegible] جامع باشد الحمد لله [illegible] استغفر الله [illegible] جناب [illegible]

[illegible] کرده ام [illegible] وعده [illegible] کرده ام [illegible]

[illegible] عهد ما عقد [illegible] که معامله کرده ام [illegible]

لما [illegible] کرده باشم [illegible] باشم با [illegible] خلف کرده باشم یا باز عهد

عمل نموده باشم و ضمیر [illegible] و ظاهر [illegible]

بعضی هرگاه در [illegible] گذشته [illegible] ام الحال [illegible] طلب مغفرت [illegible]

الواقع عمل داشته باشد [illegible]

رفته باشد [illegible] استغفار [illegible] و سئلك [illegible]

اخرها زموجات فانما عبید [illegible] بن عبید که از [illegible] و ملامان [illegible]

[illegible] کبیران [illegible] و مراد [illegible] لفظ ذکور [illegible] دادم که [illegible]

او [illegible] و [illegible] مظلمة [illegible] کرده ام سابقا ظلمتنا [illegible]

ان مظلوم [illegible] کرده باشم [illegible] مظلوم [illegible] که ان مظلوم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشم [illegible] کرده باشم [illegible]

[illegible] در حضر [illegible] بوده باشد [illegible]

[illegible] بوده باشم [illegible] جمع [illegible] کرده [illegible]

در [illegible] باشد [illegible] لازم [illegible]

[illegible] و حساب [illegible] که [illegible] و شفقت [illegible]

[illegible] سبحانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

استغفار [illegible] در [illegible] احتیاج [illegible] در حضور [illegible]

[illegible] احقر [illegible] الاحباب [illegible]

[illegible] در حضور [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشم [illegible]

خیانت [illegible] کرده باشم [illegible] در حضور [illegible]

[illegible] باشم [illegible] کرده باشم [illegible] خیانت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده باشم [illegible] باشم [illegible]

[illegible] مذکور شد که مراد از غیبت غیبت او است در نظر مردم است چه اگر غیبت [illegible]

[illegible] باشد از وی گاه اخراج بنا کرده مان نیز از شعاعات در دست او غیبت او غافل علم

[illegible] حاصل بود و نه باشد از من مراد بیمار [illegible] بود که شیخ [illegible] باشد [illegible]

[illegible] یا بجهت دیگر او و هرگز یا سبب [illegible] که مادر من [illegible]

[illegible] که تا میان [illegible] باشد آنچه غیبت یا غافل من مراد سبب [illegible] بود یا انکار [illegible]

دست او حجت یا سبب عیب بوده که [illegible] باشد [illegible] غافل مراد او [illegible] یا غافل من بود

[illegible] که [illegible] او [illegible] یا سبب [illegible] باشد [illegible]

و منصب حجت [illegible] حاجت [illegible] که لازم است [illegible] بالاتر است [illegible]

[illegible] غایب و تا بیدا بوده باشد [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] او [illegible] باشد [illegible] بوده باشد [illegible]

[illegible] باشد حضرت [illegible] کرده باشد [illegible]

[illegible] او [illegible] باشد [illegible]

مکافات و مجازات از [illegible] کم عن [illegible] نظر [illegible] و الحلل

[illegible] و [illegible] از [illegible] را [illegible]

ای خداوند [illegible] حق [illegible] دست [illegible]

موقوف [illegible] و حاجات اجابت کند [illegible] را اداده [illegible]

حوائج [illegible] باشد و اگر نه موقوف [illegible]

اگر [illegible] الحمد [illegible] از [illegible]

[illegible] حاجت [illegible]

هر دو که

[illegible] بود باعث از احوال [illegible] حق [illegible]

العقوبة [illegible] اجابت کرم [illegible] اسباب [illegible]

در کار [illegible] کرم [illegible]

و [illegible] جناب [illegible] و عطایه که هر کس از [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] از [illegible] حقوق [illegible] اللهم [illegible]

عطا [illegible] اولی الحاجات [illegible] کل [illegible] در [illegible]

از [illegible] در حضرت [illegible] جناب تو [illegible] باشد و از [illegible] باشد

[illegible] در حضرت [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

طاعت و زنا [illegible] و غفلت [illegible] و [illegible] عطا [illegible]

از [illegible] صاحب [illegible] جناب

استقبال

حال [illegible] روز استقبال طاعت [illegible] بجهت [illegible]

ای [illegible] فی الحقیقه [illegible] و [illegible] و لا یغفر

الذنوب [illegible] جز [illegible]

و [illegible] جناب [illegible] حقوق [illegible] عصر [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] بعضی از مظلومات [illegible] خدا [illegible] را [illegible] زد

حاجت

الحمد لله سبحانه [illegible] حاجات [illegible] جناب [illegible]

و [illegible] اند [illegible]

[illegible] حق [illegible] که [illegible]

... سنان بود چون از اهل زراعت خواهش بردند که حضرت ... را در ساعت ...

... استسقای باران نمایند چون بدعا و التجا استغاثه نمودند ... [illegible]

بود و کرد ... بود و چون اثر اجابت پدید ... گفت جناب ... [illegible]

پرسید که برای چه ... خواهید ... برای زراعات ... [illegible]

ان ... گفت ... بود ... [illegible]

خود باران ... از ... [illegible]

ساختند ... جناب ... [illegible]

... باشد ... [illegible]

... اللهم ... [illegible]

... غالبان بود ... [illegible]

اتفاق مغلوب ... غالب باشد ... مغلوب باشند ... [illegible]

... مغلوب بوده باشند و مغلوب بوده ... [illegible]

معجزات ... جناب مصطفی ... جناب امام حسن ... [illegible]

... جناب امام حسین ... شهادت ... [illegible]

پرسیدند که ... غالب ... [illegible]

... مغلوب ... [illegible]

... مغلوب ... غالب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... امان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... سلطان ... پادشاه ... سلطان عادل ... [illegible]

... سلطان عادل ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] از خوب و طائفه منفیه جناب [illegible] در دوستان [illegible]

[illegible] حال از دوستان ترقی و اولیا که بعد دیگر اولیا در دوستان [illegible]

[illegible] ترقی یافته اند [illegible] بسبب شیخی که از دوستی بوده او [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] از عذاب و [illegible] جناب ترجمه است و [illegible]

از خیر [illegible] اند که [illegible] اشخاص است [illegible] دینی [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] از غیره [illegible] حفظ از دوستان [illegible]

[illegible] باشد حافظات را از [illegible] وحافی را از جنبه [illegible]

[illegible] آخرت را [illegible] از دنیا برای آخرت [illegible] از طاعات [illegible]

[illegible] از [illegible] بر بعد [illegible] قرار و اسلام [illegible] بعد دنیا محل [illegible]

[illegible] است که [illegible] و [illegible] العلیا [illegible]

[illegible] حضرة [illegible] بعد در وقت [illegible] الکعبة و جناب

[illegible] حضرة [illegible] الجنة و [illegible] و ظاهر [illegible]

[illegible] الاصل [illegible] الاصل [illegible] دنیا [illegible] و در حدیث [illegible] حضرة [illegible]

[illegible] است [illegible] نار [illegible]

[illegible] کند [illegible] صورت [illegible] کند و [illegible]

[illegible] کل [illegible]

[illegible] و در حدیث [illegible] است [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] و در [illegible] حضرت [illegible] مصطفی خاتم النبیین که خاتم [illegible]

علیدار

و بعضی [illegible] است و [illegible] اثنا عشر صلوات الله علیهم [illegible]

تا از سوای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] تمام کنند [illegible] و [illegible] است [illegible]

که صد و بیست و چهار هزار [illegible] صد و بیست و چهار هزار [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] الانبیاء [illegible] است که جناب نبوی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] نبوت [illegible]

[illegible] جناب مصطفی [illegible]

در [illegible] مصطفی [illegible]

[illegible] تمام است [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] الطیبة [illegible]

[illegible] المنتجبین و با اصحاب [illegible]

[illegible] و [illegible]

فی [illegible] و [illegible]

لا [illegible] الاعظم [illegible]

تا [illegible] و لا [illegible]

[illegible] و لا [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] الله [illegible] و صاحب [illegible]

[illegible] برای معتقد صفات [illegible] کنند و [illegible] اطلاع بر احوال کل [illegible]

[illegible] که گویا خاک کرده [illegible] اسم اعظم [illegible]

[illegible] جامع [illegible] که بر روی کار و اصلاح کنند زیرچه امانت بر ایشان تقدیم

[illegible] معتقد [illegible] انسانیت بر دیگری برحق گویند که خلقت زمین مقدم است لیکن [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible] شده است [illegible] حکیم [illegible] از خود یا از خود و سایر [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] اولاد دیگر [illegible] بود و [illegible]

[illegible] متعلق [illegible] بود [illegible] مناسب و [illegible] وجود [illegible] و سوال [illegible]

[illegible] هر چیز [illegible] مطلوب [illegible] بوده باشد [illegible]

[illegible] مطلوب [illegible] و مطلوب حقیقی [illegible] مطلوب [illegible]

او [illegible] باشد و [illegible] که خواب [illegible] دست [illegible] وجود [illegible]

اگر کاسه [illegible] زمین [illegible] حکایات [illegible] از [illegible]

[illegible] بالعرفان [illegible] کنا [illegible] مشکل [illegible] بود [illegible]

[illegible] بسیار دارد [illegible] معرفت [illegible] مطلوب

[illegible] اعتقاد [illegible] وجود [illegible] انواع [illegible] قدرت

[illegible] جلا انها [illegible] از خواب [illegible]

الحمد لله [illegible] خواب [illegible]

[illegible] الشکل [illegible] خواب [illegible]

و [illegible] کرامات [illegible] حیوانات [illegible] خواب [illegible]

و [illegible] خواب [illegible] بوده [illegible]

[illegible]

[illegible] مطلب [illegible] انسان [illegible]

[illegible] خواب [illegible] است [illegible]

از خواب [illegible] واگر [illegible] خواب [illegible]

[illegible] خواب [illegible] الموت [illegible] خواب و بیداری [illegible] بسیار

[illegible] بیان [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] عقلا [illegible]

[illegible] خواب [illegible] اهل [illegible]

[illegible] واسطه [illegible] خواب [illegible]

که [illegible] از خواب بیدار [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] خواب [illegible] از خواب بیدار [illegible]

[illegible] بیداری [illegible] بیداری [illegible] الحمد لله الذی احیانا

بعد ما اماتنا و الیه النشور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

بنابر آن تبیانات و قدرت و فعل برابر بر وفق حکمت نزده و ضعیف و حکم فرموده‌اند
[illegible] محکوم جا ایجاد و فعل بر وفضا از جلا اسباب با ایجاد مکر نا فضا جا [illegible] خود کرد
[illegible] مبتدی [illegible] فرموده [illegible] اشیا موجود [illegible] باشند [illegible]
[illegible] اولاد آدم باشد [illegible] و زمین ساخته [illegible] ایجاد فرموده [illegible]
[illegible] ایجاد ذات [illegible] و امرضت [illegible]
[illegible] ذات [illegible] قرار گرفت [illegible] اسباب از حضرت
[illegible] سبحانه [illegible] شفا [illegible] داده [illegible]
[illegible] است از حکایت حضرت ابراهیم که فرموده است الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی
ویسقین واذا مرضت فهو یشفین [illegible] که جناب [illegible] بخود داد زیرا که [illegible]
[illegible] از زیاده [illegible] اکل و شرب [illegible] از [illegible] شفا
[illegible] حقیقت است [illegible] جناب [illegible] شفا [illegible] است که جناب [illegible]
شفا داده است و اگر [illegible] شفا داده است [illegible] جناب [illegible]
شفا فرموده است که در وقت [illegible] بالغرض [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] شنا کرد [illegible]
[illegible] و حکایت [illegible] کرد [illegible] نموده [illegible] شفا [illegible] فرمود [illegible]
خود [illegible] شفا [illegible] و استقلال [illegible]
[illegible] چیزی بدون [illegible] کرده‌ام و این عمل کرده است فیه شفاء للناس و کذا [illegible]
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین [illegible] است که [illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله [illegible] فرموده [illegible]

بخار

[illegible] و اضطراب فرموده که [illegible] از زبان [illegible] کرد که
[illegible] فرستاده است که [illegible] و [illegible] فانه [illegible]
[illegible] علاج [illegible] و عافیت و [illegible] و عافیة [illegible]
[illegible] است که [illegible] بود [illegible] است که جناب [illegible] و [illegible] کردی که [illegible]
و این [illegible] است والیه [illegible] و [illegible] المصطفی [illegible]
وعلی العرش استوی [illegible] الرحمن علی العرش استوی [illegible]
[illegible] جناب [illegible] استوی [illegible] مساوی [illegible]
وملک الاله [illegible] و پادشاهی تمامی موجودات [illegible] و احاطه فرمود [illegible]
[illegible] و [illegible] با [illegible] جهت [illegible] آن
جناب [illegible] دعا [illegible] باشد و [illegible]
وانقطعت حیلته [illegible] باشد [illegible] و وقف [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible] الدنیا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] حکم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در طاعات
[illegible] دنیا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] و خالص [illegible] باشد [illegible]
و رجوع او بجناب [illegible] از [illegible] حاجات [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] محمد مصطفی خاتم النبیین [illegible]

[illegible]

[illegible] باطنیه قادر [illegible]

[illegible] و در حدیث آمده است که حضرت سجاد [illegible] فرمود که [illegible]

[illegible] دو در حق [illegible] علیه و آله [illegible] و لا تجرحوا [illegible] و [illegible] محروم [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] جناب [illegible] اللهم صل [illegible] حکم [illegible]

[illegible] در حضرت سجاد [illegible] تا [illegible] جناب [illegible]

[illegible] و [illegible] طاعت [illegible] طاعت [illegible]

[illegible] جناب [illegible] حرام [illegible] حرام [illegible]

[illegible] و [illegible] طاعت [illegible] طاعت [illegible] کرد [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] جناب مصطفی [illegible] سید [illegible]

[illegible] از [illegible] اشاره [illegible]

در حضرت [illegible] نا [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] عقاب [illegible]

[illegible] جناب [illegible] الفاظ [illegible]

[illegible] اشاره [illegible]

الحمد لله سبحان [illegible]

ذات اقدس [illegible] الدنیا [illegible]

[illegible] و [illegible] مصاحبت [illegible]

و [illegible] النهار [illegible]

[illegible] حاضر [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] که [illegible] فرمود [illegible]

او [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] باعث [illegible] که [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] بر [illegible]

مراد از [illegible] اللهم صل [illegible] که [illegible]

از [illegible] و [illegible] از [illegible]

از [illegible] دلالت [illegible] و [illegible]

بر جناب [illegible] استاد [illegible] محمد [illegible] لفظ [illegible] اطلاق [illegible]

[illegible] لفظ محمد [illegible] آل [illegible]

[illegible] مراد [illegible] که [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

و [illegible] اعتقادات [illegible] و [illegible]

[illegible] لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت [illegible]

ثواب [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] لفظ [illegible]

[illegible] ثواب [illegible]

[illegible] واو [illegible] از [illegible]

[illegible] دو بر روانای مقدار [illegible]

[illegible] کر رها شد از ثواب و عقاب و [illegible] و صواد و شر [illegible] و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] بعد ما یام عن اللهم صل و سلم [illegible] بعد [illegible] الاسلام [illegible] و صد [illegible] الرسل الله

[illegible] و سلم بیکرم [illegible] کلام [illegible] القرآن و [illegible] قرآن و [illegible] اعتقاد

[illegible] جناب تو و اقوال [illegible] قرآن از اخبار [illegible] و [illegible] المصطفی و جناب

[illegible] صلی الله و درود فرستد [illegible] علیه و آله [illegible] استشفع [illegible]

[illegible] در خواست [illegible] شفاعت [illegible] صاحب [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] و [illegible] فضای [illegible]

[illegible] ارحم الراحمین ای [illegible] اللهم [illegible] و [illegible] فی [illegible]

[illegible] و [illegible] لا یجتمع [illegible] و [illegible]

[illegible] و لا [illegible] حفظنا [illegible]

[illegible] و [illegible] سلامت [illegible] سلامت [illegible]

[illegible] سلامتی علی [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] استحق [illegible]

و کثرت ثواب جزای حسن [illegible] و [illegible] فی الحال [illegible]

و او فات من [illegible] الرزق الحلال از روزی [illegible] حلال [illegible] رزق حلال [illegible] حرام [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] الخوف در مواضع خوف [illegible] با صاحب [illegible]

و [illegible] النور [illegible] و [illegible] [illegible]

وارد

[illegible] طالب حضرت [illegible] درود [illegible] سلام [illegible] صحبت [illegible] و آل [illegible]

و تشفع به و بحق آن توسل [illegible] شفاعت کننده برای من [illegible] الجنة [illegible]

قایم [illegible] شفاعت [illegible] شفاعت [illegible] در کار [illegible] انک [illegible]

[illegible] ارحم الراحمین [illegible] در این [illegible]

الحمد لله [illegible] و شکر [illegible] ذات واجب الوجود [illegible] جل شانه الاکرم

[illegible] جل [illegible] و الایجاد [illegible]

[illegible] و لا [illegible] الاشیاء و [illegible]

[illegible] جزای [illegible] ذکر [illegible]

یاد کرده [illegible] و لا [illegible] شکر [illegible] و [illegible] شکر [illegible]

لازم دارد [illegible] [illegible]

سبحان [illegible] ذات [illegible] از خواص [illegible] سلوک [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] الله [illegible] [illegible]

[illegible] کسیکه [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و لا [illegible] و [illegible] [illegible]

اللهم صل و سلم [illegible] اشهد [illegible] [illegible]

[illegible] صفات [illegible] واشهد [illegible]

[illegible] من جمیع ملائکتک [illegible] و [illegible] در [illegible]

کر عطف [illegible] و عطف [illegible] و ملائکه [illegible] الملائکة [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible] در [illegible] عالم [illegible]

[illegible] که مبعوث [illegible] با [illegible]

[illegible] که از پیغمبران و حی و صحیفها در [illegible] و از فرستادگان تو و فوق [illegible]

[illegible] که رسول صاحب کتابهاست و بعضی مامورات [illegible] من قبل و بعض [illegible]

[illegible] کرده [illegible] خلقنا [illegible] از انواع خلق [illegible]

[illegible] انما [illegible] أشهد [illegible] آنکه [illegible] جناب [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] کمال [illegible] لا اله الا انت [illegible]

[illegible] باشند [illegible] معبودیت [illegible] ذات اقدس [illegible]

[illegible] معبودیت [illegible] انت [illegible] ذات و صفات تو و لا [illegible]

[illegible] تو و لا [illegible] و [illegible] تو و لا تبدیل [illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم [illegible] اخبار [illegible]

واما اگر کسی بگوید که [illegible] قرآن [illegible] احکام [illegible]

ناسخ است [illegible] منسوخ [illegible] حکم [illegible] تبدیل [illegible]

[illegible] محمد [illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله

[illegible] و رسولک [illegible] از

[illegible] و [illegible]

[illegible] اشاره [illegible] لا [illegible]

[illegible] و جاهدوا فی الله [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مجاهد [illegible] جهاد [illegible] اظهار [illegible]

دلالت می‌کند [illegible] جهاد [illegible] احد [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] عالی [illegible]

از [illegible] ذات و [illegible]

از [illegible] و [illegible]

و [illegible] و صدق [illegible]

[illegible] از دنیا [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

و حق [illegible] الوهاب [illegible] جناب [illegible]

و [illegible] علی محمد و آل محمد [illegible]

[illegible] جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

و [illegible] اولاد [illegible] و [illegible]

از [illegible] مصطفوی باشند [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] الحکیم [illegible]

[illegible] و شفقت [illegible]

...م پوشند و پناه بوی معا...

...دوستان را محافظت نمود از کلام حق و دلالات الهی و مبادی ظاهر و باطن مسلک

...اکبر انداخته بهر امر شاه و طلب شاه را جلد زده را حرز کاینه بود و مقالة المحترزين

...اجتناب با احتیاط کنند کار استاد هر بار اعتبار و قانرا او بود و اعوذ بالله و بجاه سید

...در مقالات شاه او در حق هر کجا بر او شهر مرسوم کنند از حق و انس یا از بادشاهان را ابنا

...کیک محاسد بین و پناه بهجوم محیلاه خانه او مکر و حیله حسد و در مثل بر نه کان در حق بن در مغز

بر حصول از مال و جاه و منال او وارد و در عزت و اعتبار و علو اخلاق سبب جاه و مناصب جلیله و اطوار حر سلیم او

ابند کار آن انارها یکی از آنها از حق کنند و دیگر دفع اتحادها از حق سلب باز در و بغی الظالمین و بجاه

آن ظلم و ... در وجه مشکلات او در حق بن و احقاق و سیاس نیکو و عدد در صدد حل عسر فرج بعد

...بالاعدم حل ما عدان و ما فوق سیاس سیار کنندگان و اینجا مقالات وجب در رغبت دارد توضیح

...جمیع هر تیره راه و رغبت کرد با ما او حق افضلا بوجه صدر ما سند لا اله الا الله وحده لا...

کوتاه الفاظ و عبارات الکفر مقدار و ما اشتغال و اجتنب توجه مقدار و تمدن یگانه و واحد وجود با ترکیب...

ابنا زعمه و رفیق که اعانت بجهه بر حد توجیه و انتظام امر و مالک و توجه بادشاهی و صاحب استقرار الاعتکید

که بدون تقبیل ساختن و بجز از اتحاد تو منحی پادشاهی را از کی بکرشد و میل انسان را ... و کیل او را علاف تردد

نیا و وجهات مانند پادشاهی دنیا کرسی اولات میهمان یکدیگر و سلیب و جبرا زهد یکدیگر او محمد و رسید قتل

در حج و دزایه بخصوص سلطان میکند لا تأخذه سنة و لا نوم ... مقید و نقیض باشد ... در مرگ بعد دنیا ...

دو حکم مرز مانند و لا تنازع ... و سلطان ... بادشاهی ... اسدی شاه تا با ...

شاه مرکند ... ... محقق ... تمام ... خواند ...

معرض ... ترکیب تا با بر شاه ... در باب ... ابن سینا ... استخلف ... جناب ...